

حکایت
مکرمه

مکرمه

مکرمه

عبدالستار

بر روی بعاوی و ...



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

مهدی جان، از سویدای وجود، ظهورت را تمنا
می‌کنم تاییایی و به این همه ظلم و فساد و انحراف
پایان دهی؛ تاییایی میلیاردها انسان را به سوی
انسانیت راهبر باشی؛ تاییایی و همه را نجات دهی.
آمین رب العالمین!

عبدالحمید

محمد بن حسین
سید عالم

بررسی ابعاد شخصی و شخصیتی
حضرت حجة ابن الحسن عجل الله تعالی فرجه

فهرست

مقدمه / ۹

فصل اول: اندیشه مصلح جهانی در ادیان / ۱۰

بخش اول: ادیان گذشته / ۱۳

اندیشه مصلح جهانی در یهودیت / ۱۵

اندیشه مصلح جهانی در مسیحیت / ۱۷

بخش دوم: مهدویت در اسلام / ۱۹

روش برداشت صحیح از منابع اسلامی / ۱۹

باب اول: مهدویت در قرآن / ۲۰

ظاهر، تفسیر، تأویل، تطبیق / ۲۰

بررسی بعضی آیات / ۲۱

نگاهی به روایات / ۲۴

باب دوم: مهدویت در روایات / ۳۵

مهدویت در روایات اهل سنت / ۳۵

مهدویت در روایات شیعه / ۳۷

تعداد روایات / ۳۸

فصل دوم: مشترکات و مفترقات شیعه و اهل سنت در مهدویت / ۴۰

مشترکات شیعه و اهل سنت / ۴۳

مهدی بودن عیسی علیه السلام / ۴۴

مفترقات شیعه و اهل سنت / ۴۸

پاسخ احادیث همنام بودن پدران / ۵۰

فصل سوم: پدر و مادر حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف / ۵۸

بخش اول: پدر آن حضرت / ۶۱

بخش دوم: مادر آن حضرت / ۶۶

فصل چهارم: ولادت امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف / ۷۶

۱. اثبات ولادت ایشان / ۷۹

۲. راه‌های اثبات تولد حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف / ۸۳

۳. کیفیت ولادت آن حضرت از زبان حکیمه خاتون / ۹۲

۴. ولادت حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف در مدینه / ۹۵

۵. مخفی بودن ولادت / ۱۰۴

۶. تک‌فرزند بودن / ۱۰۷

فصل پنجم: آشنایی با القاب آن حضرت؛ جواز نام بردن ایشان / ۱۱۴

بخش اول: آشنایی با القاب آن حضرت / ۱۱۷

تبصره / ۱۳۱

الف) اتحاد مهدی با قائم / ۱۳۲

ب) وحدت مهدی امت اسلام / ۱۳۲

ج) وحدت قائم امت اسلام / ۱۳۶

د) قیام بعد از موت / ۱۴۰

بخش دوم: جواز نام بردن آن حضرت / ۱۴۴

دسته اول: عدم جواز / ۱۴۵

دسته دوم: عدم جواز تا هنگام ظهور یا خروج / ۱۴۷

دسته سوم: جواز در جایی که بیم خطری نیست / ۱۴۹

دسته چهارم: جواز مطلق / ۱۵۰

تبصره: بلند شدن هنگام شنیدن نام قائم / ۱۵۳

فصل ششم: شمایل آن حضرت و برخی ویژگی‌ها امامت در کودکی / ۱۵۶

بخش اول: شمایل / ۱۵۹

بخش دوم: برخی ویژگی‌ها / ۱۷۲

بخش سوم: امامت در کودکی / ۱۷۳

فصل هفتم: کلیاتی درباره غیبت قائم عجل الله تعالی فرجه الشریف / ۱۷۸

فصل هشتم: علل و فواید غیبت فواید امام غایب / ۱۹۴

بخش اول: علل و فواید غیبت / ۱۹۷

علت طولانی شدن غیبت / ۲۰۴

بخش دوم: فواید امام غایب / ۲۰۹

فصل نهم: غیبت صغری، نیابت خاصه / ۲۱۴

بخش اول: غیبت صغری / ۲۱۷

بخش دوم: نیابت خاصه / ۲۲۵

شناختی اجمالی از نواب اربعه / ۲۳۰

نایب اول: عثمان بن سعید / ۲۳۰

نایب دوم: محمد بن عثمان / ۲۳۶

نایب سوم: حسین بن روح / ۲۳۷

نایب چهارم: علی سمري / ۲۴۰

انحراف در مهدویت / ۲۴۲

الف: دسته‌بندی مدعیان و ادعاها / ۲۴۲

ب: نایبان دروغین / ۲۴۴.

ج: توقیع سمري، آخرین سد محکم در برابر همه مدعیان / ۲۴۴

فصل دهم: سخنان حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف / ۲۵۸

توضیحاتی درباره توقیعات / ۲۶۳

فصل یازدهم: زندگی آن حضرت، مکان، ازدواج و فرزند / ۲۷۰

بخش اول: مکان زندگی حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف / ۲۷۳

بخش دوم: همسر و فرزندان حضرت / ۲۹۰

فصل دوازدهم: امکان رؤیت حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف در غیبت کبری / ۳۰۸

نظریه اول: عدم امکان رؤیت تا هنگام ظهور / ۳۱۰

نظریه دوم: امکان ملاقات بدون شناخت / ۳۲۱

نظریه سوم: وقوع ملاقات و عدم پذیرش ادعا / ۳۲۴

نظریه چهارم: وقوع ملاقات و پذیرش ادعا / ۳۲۴

ادعای رؤیت در دوران غیبت کبری از جانب اهل سنت / ۳۵۰

فهرست منابع و مآخذ / ۳۵۶

مقدمه

انسان براساس اعتقادی که دارد، عمل می‌کند و روزگار به همین رویه پیش می‌رود. دنیا با سرعت رو به جلو حرکت می‌کند و هرچه بر سر راهش باشد، کنار می‌زند، اما همه این را به وضوح می‌بینند که شرایط جهان هر روز پیچیده‌تر و بحرانی‌تر می‌شود و مسیر دنیا نه به روی آبادی، که به سوی تباهی مطلق است؛ به گونه‌ای که به هیچ وجه و به دست هیچ قدرت طبیعی قابل اصلاح نیست. با توجه به این حقیقت، شدت نیاز به مصلحی جهانی که با داشتن قدرتی الهی بتواند ریشه این همه مشکل را بخشکند و شرایط دنیا را آن طوری فراهم کند که فطرت هر انسانی به دنبالش است، کاملاً آشکار می‌شود.

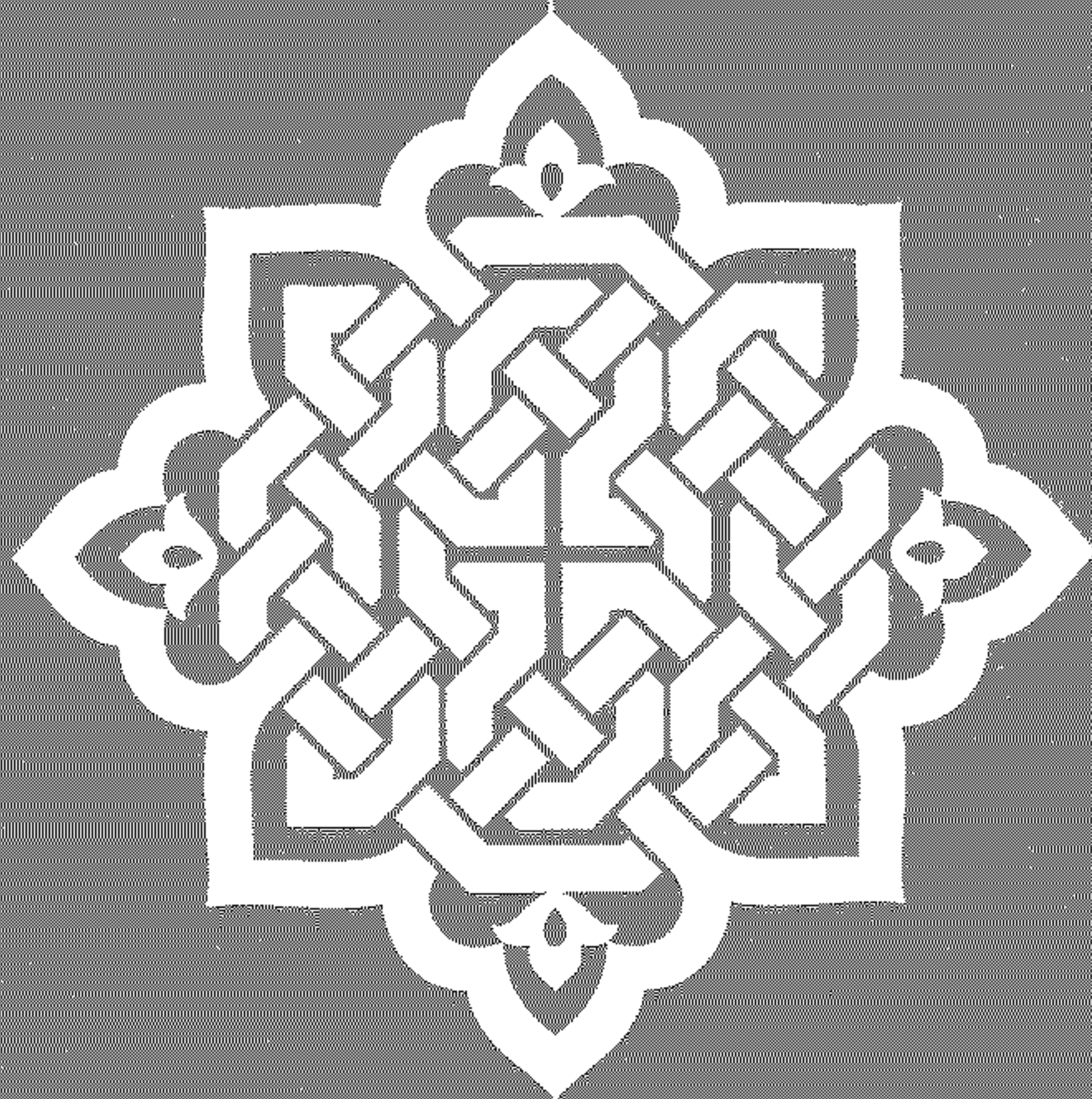
برای همین، بررسی جوانب مختلف چنین مصلحی کاملاً ضروری می‌نماید، و دین اسلام این داعیه را دارد که آن مصلح جهانی، بزرگی از مسلمانان است؛ بزرگی از نسل پیامبر رحمت ﷺ که در آخرالزمان با قیام جهانی خود، برای همیشه تمام دنیا را از لوث ظلم و ظالم و فساد و مفسد پاک می‌کند و حکومت عدل جهانی تشکیل می‌دهد.

ما در این کتاب به بررسی تحقیقی همه ابعاد شخصی و شخصیتی آن بزرگوار پرداخته‌ایم، به امید آنکه راهبر هدایت جویان باشد.

فصل اول

اندیشه‌ی صلح جهانی در ادیان





بخش اول: ادیان گذشته

اعتقاد به ظهور قیام مصلحی جهانی در آخرالزمان که عالم را یکپارچه عدل و داد می‌کند و ریشه ظلم و ستم را برمی‌کند، در کتب عموم مذاهب، مثل تورات، زبور، اوستا، انجیل و قرآن مطرح شده است و حتی دین‌های ساختگی، مثل هندو و بودا نیز در متن خود، آینده بشر را چه از نظر مادی و چه از نظر معنوی، پرفتوح ارزیابی کرده‌اند.

ما در این میان، به بررسی این عقیده در دو آیین مهم، یعنی یهودیت و مسیحیت می‌پردازیم و البته قبل از ورود به این بحث، به نکته‌ای مهم اشاره می‌کنیم و آن، روش فهم متون دینی است. در عصر حاضر این بحث مطرح شد که: آیا ما موظفیم دنبال معنای ظاهری لفظ باشیم یا مراد متکلم؟ در این میان، رویکردی به عنوان قرائت جدید از متون دینی بروز کرد که همه ادیان را تحت تأثیر قرار داد و متون دینی را طوری ترجمه کرد که برخلاف فهم علمای آن دین در طول تاریخ آن دین بود.

اشکال این رویکرد به علمای دین‌های مختلف، این بود که شما متون دین را برخلاف ظاهرش ترجمه و تفسیر می‌کنید و در نتیجه، عمداً یا سهواً دینی را به مردم عرضه می‌نمایید که ساخته و پرداخته ذهن خود شماست. بنابراین، آنچه ما برخلاف شما می‌گوییم، مخالف دین نیست، بلکه مخالف برداشت شما از دین

است و برداشت هر کس برای خودش حجت است. بدین گونه، پیروان ادیان را در اعتقادات راسخ خود سست می‌کردند و جایگاه علمایشان را در چشم آنها تنزل می‌دادند.

در دیدگاه این اشخاص، علمای دین دو دسته‌اند: ۱. کسانی که معنای متون را توجیه می‌کنند که نمود اصلی‌اش در غیر علمای اسلام است. ۲. کسانی که متون دینی را تأویل می‌برند که نمود اصلی‌اش در اسلام است، و سپس هر دو را تخطئه می‌کنند.

آنچه در اینجا به‌طور خلاصه تذکر می‌دهیم، این است که نباید متن کتاب آسمانی قرآن با متون کتب ادیان گذشته، یکسان تلقی شود و خطای مهم کسانی که تأویلگری را به علمای اسلام نسبت می‌دهند، در همین است؛ زیرا در متن قرآن - برخلاف تمام متون ادیان - تصریح شده که آیات این کتاب بر دو قسم است: محکم و متشابه که تأویل دارد و عده‌ای با تمسک به آیات متشابه، درصدد ایجاد شبهه و فتنه در جامعه مسلمانان هستند.^۱ در نتیجه، هرچند ما توجیه یک متن را دارای هیچ جایگاهی نزد عقل و منطق نمی‌دانیم و برای همین، متون ادیان گذشته را همان گونه که هست، ترجمه و تفسیر می‌کنیم، اما تأویل متشابهات قرآن را براساس محکمت آن، کاملاً منطقی می‌شمیریم و بدین گونه است که پای قرائت‌های جدید خودساخته و گمراه‌کننده را از ورود به جوامع اسلامی قطع می‌کنیم.^۲

۱. البته قرآن، فرق‌های بسیاری با کتب ادیان دیگر دارد که آن را کاملاً متمایز ساخته است، اما در این مختصر نمی‌توان به این مسائل پرداخت.

۲. آل عمران: ۳.

۳. دو مسئله هرمنوتیک و روشنفکری، مباحث بسیار طولانی دارد و ما به‌ناگزیر فقط اشاره‌ای کوتاه به آن کردیم.

اندیشه مصلح جهانی در یهودیت

از آثار یهود، کتابی به نام عهد عتیق باقی مانده است که - طبق نظر آن‌ها - در بردارنده کتب برخی پیامبران یا اصحاب بزرگ ایشان است. در لابه‌لای این کتاب‌ها بارها به ظهور مصلح جهانی تذکر داده شده است؛ از جمله:

کتاب دانیال پیامبر: در آن وقت، سرور بزرگ میکائیلی خواهد ایستاد (قیام خواهد کرد)... و در آن زمان، قوم تو - هر کسی که در کتاب مکتوب شده (مقدر شده) - نجات خواهد یافت و از خوابندگان در خاک و زمین (مردگان) بسیاری بیدار خواهند شد؛ بعضی جهت حیات ابدی و بعضی از برای شرمساری و حقارت ابدی.^۱

در این عبارت، به دو مسئله قیام - به طور اجمالی - و رجعت خوبان و بدان تصریح شده است.

کتاب حگی: خداوند شکرها چنین می‌فرماید: ... تمامی طوایف را به هیجان می‌آورم و مرغوب تمامی طوایف خواهد آمد.^۲

در این عبارت، اولاً به یکی از مقدمات مهم ظهور، یعنی جنبش مردمی - اجمالاً - و ثانیاً انتظار همه طایفه‌ها برای شخص مورد انتظار تصریح شده است.

کتاب اشعیا پیامبر: ... و روح خدا... ذلیلان را به عدالت حکم خواهد کرد و برای مسکینان زمین به راستی تنبیه خواهد نمود و زمین را به عصای دهانش زده، به روح لب‌هایش شریر را خواهد کشت.^۳

در این عبارت، به نجات جهانی مسکینان و عدالت‌گستری در بین افراد سطح پایین جامعه نوید داده شده است؛ در حالی که تا سلطه ستمگران وجود داشته

۱. کتاب مقدس، کتاب دانیال، ص ۱۵۶۷، فصل ۱۲، بندهای ۱-۳.

۲. همان، کتاب حگی، ص ۱۶۳۲، فصل ۲، بندهای ۶-۸.

۳. همان، کتاب اشعیا نبی، ص ۱۲۲۰، فصل ۱۱، بند ۱-۱۰.

باشد، چنین حادثه‌ای رخ نخواهد داد. همچنین از کشته شدن «شریر» خبر می‌دهد که اگر مراد، جنس شریر باشد؛ یعنی جمیع مظاهر ظلم و فساد و شر و بدی را از بین خواهد برد و این مساوی با همان معنای حاکم کردن عدل در جهان است، و اگر منظور، شخص خاصی باشد، می‌تواند بر کشته شدن ابلیس یا دجال تطبیق شود.

کتاب زبور داود: زیرا شیران منقطع می‌شوند، اما متوکلان بر خداوند، وارث زمین خواهند شد...^۱ اما متواضعان وارث زمین شده، از کثرت سلامتی متلذذ خواهند گشت.^۲ متبرکان خداوند، وارث زمین خواهند شد، اما ملعونان زمین منقطع خواهند گشت.^۳ صدیقان وارث زمین شده، همیشه در آن ساکن خواهند بود.^۴

در این عبارات، از بین رفتن همه بدها و حاکم شدن خوبان بر زمین نوید داده شده است و جالب اینکه قرآن نیز همین کلام زبور را بازگو کرده، می‌فرماید: «و درحقیقت ما در زبور پس از ذکر (تورات) نوشتیم که زمین را بندگان صالح ما ارث خواهند برد».^۵

نیز می‌توان به جملات دیگری در هریک از دو کتاب *العقبی الحسان* و *معجم أحادیث الإمام المهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف* مراجعه کرد که در آنها، عبارات حدود بیست کتاب از یهود ثبت شده است.^۶

۱. مزامیر داود، مزمور ۳۷، بند ۹.

۲. همان، بند ۱۱.

۳. همان، بند ۲۷.

۴. همان، بند ۲۹.

۵. انبیاء: ۱۰۶.

۶. *العقبی الحسان*، ج ۱، ص ۱۰۵-۱۴۷؛ *معجم أحادیث الإمام المهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف*، ج ۱، ص ۲۵-۴۸.

اندیشه مصلح جهانی در مسیحیت

کتاب مقدس مسیحیان دو بخش دارد: عهد عتیق که همان آثار یهود است و عهد جدید که انجیل‌های چهارگانه و کتب دیگر را دربردارد. بر این اساس، مسیحیان نیز تمام تصریحاتی را که از عهد عتیق نقل کردیم، می‌پذیرند. در اینجا به جست‌وجوی مسئله مورد بحثمان در عهد جدید می‌پردازیم:

انجیل متی: و چون فرزند انسان در جلال خود آمد، با جمیع ملائکه مقدسه بر کرسی بزرگی خود قرار خواهند گرفت و همه قبایل نزد وی جمع خواهند گشت.^۱

در این عبارت، حکومت شخصی مطرح شده است که جمیع فرشته‌ها برای یاری‌اش در خدمت وی خواهد بود و او حکومت جهانی تشکیل می‌دهد.

انجیل لوقا: ...مانند آن کسانی باشید که انتظار آقای خود را می‌کشند تا کی از عروسی برگردد که چون بیاید و در بزند همان آن، در را باز کنند. خوشا به حال نوکرانی که چون آقا بیاید، ایشان را بیدار بیابد.^۲

در این عبارت، به روشنی مسئله انتظار و پاسداری از آن مطرح شده است.

انجیل مرقس: و بر حقیقت آن روز و آن ساعت، به غیر از پدر، نه ملائکه آسمان و نه پسر، مطلع نیستند. احتیاط نمایید که بر حذر باشید و دعا نمایید؛ زیرا از هنگام رسیدن آن زمان مطلع نیستید. همچون شخصی که به سفر دوری رفته و... دربان را به بیدار بودن امر فرموده است. پس بیدار باشید؛ زیرا نمی‌دانید که بزرگ خانه چه موقع خواهد آمد... مبادا ناگهان بیاید و شما را در خواب یابد.^۳

۱. کتاب مقدس، انجیل متی، باب ۲۵، ص ۶۰، بندهای ۳۱-۳۳.

۲. همان، انجیل لوقا، ص ۱۵۴، فصل ۱۲، بندهای ۳۵-۳۷.

۳. همان، انجیل مرقس، باب ۱۳، بندهای ۳۲-۳۷.

در این عبارت نیز بر مسئله انتظار همیشگی و نیز احتمال دفعی بودن ظهور تأکید شده است.

مکاشفات یوحنا: ... و پدر به پسر قدرت داده که حکمرانی کند!

چند نکته

۱. هرکدام از این عبارات‌ها به گوشه‌هایی از جنبه‌های مختلف مصلح جهانی اشاره دارد. برخی تنها به مسئله انتظار پرداخته، بعضی به حکمرانی فرد موعود، دسته‌ای به جهانی بودن حکومت و عدالت‌محور بودن آن، و عده‌ای به رجعت خوبانِ خوب و بدانِ بد و یاری کردن جمیع ملائکه برای تحقق آن حکومت پرداخته است.

۲. درست است که هریک از این دو آیین، شخص یا اشخاص مخصوصی را مصلح جهانی و موعود آسمانی می‌پندارند و مثلاً نویدهایی را که در این اناجیل تحریف شده آمده، بر نزول حضرت عیسی علیه السلام از آسمان تطبیق می‌دهند، ولی مسئله مهم، اشتراک همه آن‌ها در انتظار کشیدن برای ظهور مصلح است و اینکه انتظار، ریشه‌ای مذهبی به طول ادیان دارد.

۳. در بیشتر این عبارات، سخنی از قیام و کشتار ستمکاران به میان نیامده است، ولی همان‌طور که بر انسان عاقل مخفی نیست، تشکیل حکومت جهانی عدالت‌محور، بدون قیام و جنگ با ستمگرانی که به هیچ‌وجه حاضر به پذیرفتن عدل و داد جهانی نیستند، ممکن نخواهد بود. در نتیجه، هر عبارتی که از تشکیل حکومت جهانی عدالت‌محور سخنی گفته، در باطن خود، قیام جهانی مستضعفان و کشتار ستمگران را نیز دربردارد.

۱. همان، انجیل یوحنا، باب ۵، بندهای ۲۶-۲۸. رهبر یکی از فرقه‌های منحرف با ادعای اینکه فرزند امام زمان علیه السلام بوده، از طرف ایشان برای ایجاد حکومت جهانی فرستاده شده است، این جمله یوحنا را بر خود تطبیق می‌دهد؛ غافل از آنکه مراد اناجیل از پدر و پسر، خدا و حضرت مسیح است.

بخش دوم: مهدویت در اسلام

می‌دانیم که دین اسلام، آخرین دین و تنها دین کامل است. از این رو، در تمام جنبه‌های خلقی و خالقی و نیز مسئله مهدویت و ظهور مصلح جهانی به تفصیل به روشنگری پرداخته، زوایای مختلف وجود، ظهور و قیام مصلح را در دو منبع اصلی خود، یعنی قرآن و روایات بیان کرده است. ما نیز این مطلب را در هر دو منبع پی می‌گیریم.

روش برداشت صحیح از منابع اسلامی

پیش از ورود به این بحث، باید درباره روش برداشت صحیح از قرآن و روایات توضیحی ارائه کنیم. برای برداشت صحیح از قرآن، دست کم باید ده اصل زیربنایی و بیست اصل روبنایی را رعایت کنیم تا برداشتی صحیح و به دور از تفسیر به رأی از قرآن به دست آوریم. البته از آنجا که توضیح آن سی اصل، طولانی است و صرف ذکر عنوان آن‌ها نیز فایده چندانی ندارد، خواننده را به کتاب‌هایی که در این زمینه نگاشته شده، ارجاع می‌دهیم.^۱

در خصوص برداشت صحیح از روایات نیز ضوابط مهمی باید رعایت شود که مهم‌ترین ضابطه کاربردی، اعتبارسنجی روایت است؛ بدین معنا که صدور حدیث از شخص معصوم، جهت صدور و زمان صدور آن - در احکام در برابر تأخر صدور با عنوان أَخْدَثِیت^۲ و در مهدویت در برابر جریان‌هایی که در همان زمان وجود داشته - باید به اثبات برسد. این، به دلیل وجود راویان دروغ‌گو در میان هزاران راوی راست‌گو، روایات تقیه‌ای در میان ده‌ها هزار روایات واقعی، راویان مذاهب منحرف در میان هزاران راوی از مذهب شیعه دوازده‌امامی، مخاطب خاص داشتن روایت در مقابل مخاطب عام داشتن، ناظر بودن به جریان‌های همان زمان و عدم

۱. نویسنده در کتابی با نام حرکت، به شرح این اصول پرداخته است.

۲. توضیح آنکه بعضی از اصولیان معتقدند آخرین روایتی که در یک مسئله از معصوم صادر شده، حجت است؛ چه به صورت عمومی یا در خصوص حالت تعارض دو روایت.

آن و مسائل دیگر است.

باب اول: مهدویت در قرآن

قرآن شریف اهتمام فراوانی به مسئله مهدویت داشته است؛ به طوری که مثلاً درباره نماز با اینکه ستون دین است، کلاً ۷۸ آیه و درباره جهاد با آن اهمیت، تنها ۱۲ آیه دارد؛ اما درباره مهدویت، بیش از ۱۰۰ آیه نازل شده است.^۱

ظاهر، تفسیر، تأویل، تطبیق

پیش از بررسی بعضی از این آیات، باید خاطر نشان کرد که برداشت از قرآن، به چهار صورت است: ظهورگیری، تفسیر، تأویل و تطبیق.

ظهورگیری: یعنی آیه‌ای در معنایی ظاهر و روشن است و ما همان را ملاک قرار دهیم.

تفسیر: یعنی آیه‌ای در کلیت معنا یا بعضی جوانبش قدری ابهام دارد و ما با استفاده از منابع تفسیری - مثل آیات دیگر، روایات مفسر، لغت اصیل عرب، توجه به شأن یا سبب نزول آیه و... - در کنار رعایت قواعد تفسیری، سعی در روشن کردن معنای کامل آیه می‌کنیم.

تأویل: این عنوان گاه به معنای رسیدن از ظاهر به حقیقت پشت پرده و مقصود اصلی است؛ مثل تأویل خواب که ظاهر خوابی که دیده شده، ما را به حقیقتی که این ظاهر بیانگر آن است، می‌رساند و مقصود اصلی را درمی‌یابیم که مثلاً مراد از سجده خورشید و ماه و ستارگان بر حضرت یوسف علیه السلام در خوابی که ایشان دیده بود، تعظیم خانواده او برای وی به هنگامی است که به پادشاهی رسیده است و گاهی به معنای برداشت یک مفهوم گسترده از آیه‌ای است که در مورد خاصی نازل شده که این

۱. مرحوم بحرانی، کتابی به نام *المحجة فی ما نزل فی القائم المحجة* نگاشته که در آن، ۱۲۰ مورد از آیات قرآن را درباره امام زمان عجل الله فرجه گرد آورده است.

را اصطلاحاً رسیدن از ظاهر قرآن به باطن آن می‌گویند؛ اما علم به اینکه کدام آیات، دارای بطن هستند و بطن و تأویل آن‌ها چیست، طبق تصریح قرآن،^۱ مختص به خداوند -جَلَّ جلاله- و راسخان در علم است و از آنجا که مراد از راسخان در علم، پیشوایان معصوم علیهم‌السلام هستند،^۲ راه آگاهی از تأویل آیات به این معنا، منحصر در مراجعه به روایات ایشان است.

تطبیق: یعنی مطالب عامی که در آیات مختلف بیان شده، در هر زمانی بر شخص، اشخاص یا حوادثی قابل انطباق است. حال اگر قرآن با این الفاظ عام، به آن‌ها نیز نظر داشت، این هم، در بطن قرآن ریشه دارد که جز خدا -جَلَّ جلاله- و راسخان در علم از آن آگاهی ندارند؛ همچنان که در بعضی روایات، آیات «وَإِذَا الْمَوْءُودَةُ سُئِلَتْ، بِأَيِّ ذَنْبٍ قُتِلَتْ»^۳ بر حضرت سیدالشهداء علیه‌السلام تطبیق گشته،^۴ با اینکه لفظ آیه درباره دختر زنده‌به‌گور شده است. در اینجا منظور ما از تطبیق، همین معناست.

حال بعد از این مقدمه می‌گوییم مقصود از مطرح بودن مهدویت در پیش از صد آیه، با توجه به هر چهار برداشت است.

بررسی بعضی آیات

آیه اول: ارث صالحان

وَلَقَدْ كَتَبْنَا فِي الزَّبُورِ مِنْ بَعْدِ الذِّكْرِ أَنَّ الْأَرْضَ يَرِثُهَا عِبَادِيَ الصَّالِحُونَ؛^۵ و در حقیقت، در زبور پس از تورات نوشتیم که زمین را بندگان شایسته ما به ارث خواهند برد.

۱. آل عمران: ۷.

۲. الکافی، ج ۱، ص ۲۱۳، ح ۳.

۳. تکویر: ۸-۹.

۴. کامل‌الزیارات، ص ۶۳، ح ۳.

۵. انبیاء: ۱۰۵.

نکات آیه

۱. «مِنْ بَعْدِ الذِّكْرِ»: مراد از «الذِّكْرِ» در اینجا کتاب تورات است؛ زیرا در آیه هفتم و نیز چهل و هشتم از همین سوره، «الذکر» و «ذکراً» به معنای تورات آمده است^۱ که به نوع برداشت، قرینه سیاق سوره می‌گویند. از طرفی، خود کتاب قرآن نیز در آیات متعددی، «الذکر» معرفی شده^۲ که می‌فهمیم این عنوانی برای کتاب‌های آسمانی است که چون طبق تصریح آیه، زبور بعد از این کتاب بوده و زبور بعد از تورات نازل شده، متوجه می‌شویم مراد از «الذِّكْرِ»، تورات است.^۳ اما بازگو کردن آیه زبور در قرآن، می‌رساند که یا این مسئله قبل از اسلام رخ نداده یا اگر رخ داده، بعد از اسلام هم اتفاق خواهد داد.

۲. «مِنْ بَعْدِ الذِّكْرِ»: ظاهراً مراد از بعدیت این است که این مطلب در تورات هم آمده و پس از آن در زبور نیز مطرح شده است.

۳. «الْأَرْضَ»: ظاهراً «ال» در این کلمه، برای جنس بوده، همه زمین مراد است.^۴

۴. «أَنَّ الْأَرْضَ يَرْثُهَا»: ارث بردن همه زمین، کنایه از تسلط بر آن، یعنی حاکم شدن بر تمام زمین است و این تسلط - چون تقدیر الهی است - پابرجا خواهد بود.

۵. «عِبَادِي الصَّالِحُونَ»: حاکمان زمین، طبق وعده الهی، بندگان صالح خدا - جلّ جلاله - خواهند بود و تعبیر «عِبَادِي الصَّالِحُونَ» بر موحد بودن، نیکوکاری و برحق بودن آن‌ها دلالت دارد. از این رو، تمام کسانی که به نوعی کافر یا مشرک‌اند،

۱. المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۱۴، ص ۳۲۹.

۲. از جمله حجر: ۹؛ نحل: ۴۴؛ یس: ۱۱؛ قلم: ۵۱.

۳. رک: مجمع البیان، ج ۷، ص ۱۰۶.

۴. البته بعضی گفته‌اند: از آنجا که کلمه «الْأَرْضَ» در قرآن، هم درباره زمین دنیا به کار رفته و هم درباره زمین بهشت، مراد آیه، مطلق ارض و شامل هر دو است (المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۱۴، ص ۳۳۰) و در اینکه مراد از ارض، زمین بهشت است، تک‌روایتی ضعیف نیز وجود دارد: «الْأَرْضُ أَرْضُ الْجَنَّةِ» (تأویل الآیات، ص ۳۲۶).

مثل یهودی و مسیحی که هر کدام به نوعی به خدا شرک می‌ورزند، خارج از این تعبیر خواهند بود.

نتیجه: اسلام که تنها دین توحیدگراست، در آینده خود، نظاره‌گر حکومت جهانی ثابتی است و از آنجا که تشکیل چنین حکومتی بدون رهبری جهانی برترین انسان و قیام او برضد مستکبران ممکن نخواهد بود و از طرفی پیروان هر مذهبی بدون دیدن دلیل و معجزات بزرگ، حاضر به دست برداشتن از دین باطل خود نیستند، پس مصلحی ظهور و قیام خواهد کرد که معجزات و دلیل‌های روشنگر برای اثبات مذهب خود داشته باشد؛ به گونه‌ای که عموم انسان‌ها را قانع و ایشان را به مذهب واحد درآورد. اما نکته مهم آنکه، چون این حکومت، جزء تقدیر الهی است و از آن به ارث بردن زمین تعبیر شده، درمی‌یابیم این حکومت از بین نخواهد رفت و این ممکن نخواهد شد مگر آنکه تمام مظاهر و اسباب ظلم و ستم از بین برود. از این رو، بسیاری از مستلزمات قیام مصلح جهانی که در روایات بیان شده، از این آیه نیز فهمیده می‌شود.

نکته: برخی علما تشکیل حکومت جهانی عدالت‌محور را طبق فطرت یا قانون خلقت دانسته‌اند.

مراد از اولی (فطرت) این است که تمام انسان‌ها فطرتاً طالب دنیایی بدون ظلم و فساد و شرّ و بدی هستند و از آنجا که این فطرت را خداوند -جلّ جلاله- در وجود آن‌ها قرار داده و او کاری بیهوده انجام نمی‌دهد، درمی‌یابیم که قطعاً چنین حکومتی در زمین واقع خواهد شد.^۱

مراد از دومی (قانون خلقت) این است که حکمت آفرینش در زمین، عبادت جنّ و انس بوده، این به صورت مطلق هرگز رخ نخواهد داد، مگر اینکه همه به مذهب حق درآیند و دشمنان خداوند -جلّ جلاله- به کلی نابود شوند و چنین چیزی بدون وجود حکومت جهانی عدالت‌محور ممکن نیست؛ پس همین اتفاق

خواهد افتاد. با این بیان فهمیده می‌شود آیه مورد بحث، مؤید فطرت و قانون خلقت می‌باشد.

نگاهی به روایات

الف) امام باقر علیه السلام فرمودند: «هُمُ آلُ مُحَمَّدٍ؛ مراد از صالحانی که وارث زمین می‌شوند، آل محمد هستند.».

ب) نیز فرمودند: «نَحْنُ هُمْ؛ مراد از آن‌ها ما هستیم.».

ج) همچنین در تفسیر این آیه نقل شده که خداوند در آن به پیامبرش بشارت داده که اهل بیت او مالکان زمین خواهند شد و به دنیا برگشته، دشمنان خود را از بین خواهند برد: «فَبَشِّرْ اللَّهُ نَبِيَّهُ ص أَنَّ أَهْلَ بَيْتِكَ يَمْلِكُونَ الْأَرْضَ وَ يَرْجِعُونَ إِلَى الدُّنْيَا وَ يَقْتُلُونَ أَعْدَاءَهُمْ».^۳

آیه دوم: مَن تَبَرَّأَ إِلَى اللَّهِ فَهُوَ بَرٌّ وَأَمَّا الَّذِينَ مَلَّوْاْ إِلَى اللَّهِ وَآيَاتِهِ فَأُولَئِكَ هُمُ الرَّاكِبُونَ

وَ تُرِيدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتَضَعُوا فِي الْأَرْضِ وَ نَجْعَلَهُمْ

۱. تأویل الآيات، ص ۳۲۶.

۲. همان.

۳. تفسیر القمی، ج ۲، ص ۲۹۷؛ علل الشرائع قمی به نقل از بحار الانوار، ج ۵۳، ص ۱۱۷، ح ۱۴۳. نکته: در مقابل این روایات، تک‌روایتی وجود دارد که می‌گوید: مراد از صالحان همان اصحاب مهدی در آخر الزمان هستند: «هُمُ أَصْحَابُ الْمَهْدِيِّ فِي آخِرِ الزَّمَانِ» (مجمع البیان، ج ۷، ص ۱۰۶؛ تأویل الآيات، ص ۳۲۷).

بعضی پنداشته‌اند چون مراد از صالحان در این آیه، فقط معصومان هستند، پس مراد از اصحاب مهدی، فرزندان معصوم ایشان است. این در حالی است که اولاً صرف کلمه صالح بودن، دلالت بر عصمت نمی‌کند، پس اصحاب امام زمان علیه السلام صالح‌اند، اما معصوم نیستند. ثانیاً در جای خود اثبات خواهیم کرد که افسانه فرزندان مهدی که بعد از امام زمان علیه السلام خلیفه می‌شوند، قابل اثبات نیست. غیر از اینکه چون قیام حضرت مهدی علیه السلام به کمک اصحاب ایشان رخ می‌دهد، حکومت زمین را به همه آن‌ها نسبت داده است. بماند که در بعضی روایات، تصریح شده که یاران آن حضرت به دستور ایشان والیان مناطق مختلف زمین می‌گردند (الغیبة للنعمانی، ص ۳۱۹، ح ۸)، پس این نه ربطی به معصوم بودن آن‌ها دارد و نه ربطی به فرزند بودنشان.

الْوَارِثِينَ^۱ و خواستیم بر کسانی که در آن سرزمین فرودست شده بودند، مَنّت نهمیم و آنان را پیشوایان (مردم) گردانیم و ایشان را وارث (زمین) کنیم.

نکات آیه

۱. «تُرِيدُ» با اینکه فعل مضارع است، با توجه به کاربردهای این واژه در دیگر جاهای قرآن، درباره خداوند، زمان گذشته دارد و شاید بتوان گفت چون زمان برای خداوند - جَلّ جلاله - مطرح نیست، مراد آن است که این موضوع از اول، مورد اراده او قرار گرفته است.

۲. «نَمَنَّ... اسْتَضْعِفُوا»؛ مَنّت بر مستضعفان - با توجه به ارث بردن زمین - درباره پیروزی آنها بر مستکبران است.

۳. «نَجْعَلُهُمْ أَئِمَّةً»؛ با توجه به اینکه «مستضعفان» قرار است از طرف پروردگار عالم - جَلّ جلاله - امام و رهبر قرار گیرند، درمی یابیم که صرف مستضعف بودن، دلیل پیروزی آنها نیست - هرچند کافر یا منحرف باشند - بلکه آنان در ایمان و فضایل در حدّی هستند که شایستگی رهبری و امام بودن را دارند؛ از این رو، مراد از مستضعفان، مستضعف در دین و دنیا است و این، تنها بر ائمه شیعه صدق می کند؛^۲ زیرا ائمه اهل سنّت، نه در تنگنای دینی قرار داشتند و نه در تنگنای دنیوی.

۴. «نَجْعَلُهُمُ الْوَارِثِينَ»؛ در این آیه گفته نشده که مستضعفان چه چیزی را به ارث می برند؛ ولی با توجه به اینکه در دو جمله قبل، استضعاف آنها را مقید به ارض (زمین) کرده است و در جمله قبلی، وعده امام قرار دادن ایشان را داده که در زمین اتفاق خواهد افتاد، و همچنین چون مَنّت خداوند - جَلّ جلاله - بر ایشان، یعنی پیروزی آنها بر مستکبران، و نیز با توجه به آیه مورد قبل که از ارث بردن

۱. قصص: ۵.

۲. زیرا آنها در کنار اینکه برترین انسانها بودند، پیوسته در دین و دنیای خود، مورد بزرگترین ستمها واقع می شدند و عموم ایشان با مظلومیت به شهادت رسیدند.

کل زمین سخن می‌گفت، مراد، تسلط ایشان بر تمام زمین است. پس مستضعفان حکومت جهانی تشکیل خواهند داد.

۵. «تُرِيدُ... وَ نَجْعَلُهُمْ»: از آنجا که این حکومت به اراده مخصوص پروردگار -جل جلاله- رخ خواهد داد، درمی‌یابیم که اولاً صد درصد عدالت محور و با کمک‌های تکوینی ویژه الهی همراه خواهد بود و ثانیاً با توجه به تعبیر به ارث بردن، حکومتی استوار و پابرجا می‌باشد.

نتیجه: برترین انسان از میان مستضعفانی که از نظر دینی برحق‌اند، قیام خواهد کرد و به یاری ویژه پروردگار -جل جلاله- حکومت عدل الهی تشکیل خواهد داد.

نگاهی به روایات

الف) حضرت علی علیه السلام می‌فرمایند: «لَتَغْطِفَنَّ الدُّنْيَا عَلَيْنَا بَعْدَ شِمَاسِهَا عَظْفَ الصَّرُوسِ عَلَى وَلَدِهَا وَ تَلَا عَقِيبَ ذَلِكَ: وَ تُرِيدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتَضَعُوا...!»^۱ دنیا بعد از سرکشی و روگردانی از ما، به ما (در زمان رجعت) به شدیدترین مهربانی روی می‌آورد و خواستیم بر کسانی که در آن سرزمین فرودست شده بودند.

ب) حضرت علی علیه السلام فرمودند: «هُمُ آلُ مُحَمَّدٍ يَبْعَثُ اللَّهُ مَهْدِيَّهُمْ بَعْدَ جَهْدِهِمْ فَيُعِزُّهُمْ وَ يُدِلُّ عُدُوَّهُمْ»^۲ مراد از مستضعفان که وارث زمین می‌شوند، آل محمد هستند که خدا مهدی آن‌ها را بعد از سختی کشیدن ایشان مبعوث می‌کند تا آن‌ها را عزیز و دشمنانشان را ذلیل گرداند.

ج) پیامبر صلی الله علیه و آله می‌فرمایند: نَحْنُ تَأْوِيلُ هَذِهِ الْآيَةِ وَ تُرِيدُ أَنْ نَمُنَّ...^۳ مراد از این آیه ما هستیم (که در زمان رجعت می‌آییم).

۱. نهج البلاغه، ص ۵۰۶.

۲. الغيبة للطوسی، ص ۱۸۴.

۳. مصباح الشریعة، ص ۶۶.

آیه سوم: استخلاف صالحان

وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِي الْأَرْضِ
كَمَا اسْتَخْلَفَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ وَ لِيُمَكِّنَنَّ لَهُمْ دِينَهُمُ الَّذِي ارْتَضَى لَهُمْ
وَلِيُبَدِّلَنَّهُمْ مِنْ بَعْدِ خَوْفِهِمْ أَمْنًا يَعْبُدُونَنِي لَا يُشْرِكُونَ بِي شَيْئًا وَمَنْ كَفَرَ
بَعْدَ ذَلِكَ فَأُولَئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ؛ خدا به کسانی از شما که ایمان آورده
و کارهای شایسته کرده‌اند، وعده داده است که حتماً آنان را در این
سرزمین جانشین (خود) قرار دهد؛ همان‌گونه که کسانی را که پیش از آنان
بودند، جانشین (خود) قرار داد و آن دینی را که برایشان پسندیده است،
به سودشان مستقر کند و بیمشان را به ایمنی مبدل گرداند (تا) مرا عبادت
کنند و چیزی را با من شریک نگردانند و هرکس پس از آن به کفر گراید،
آنان اند که نافرمان‌اند.

نکات آیه

۱. مراد از «آمَنُوا مِنْكُمْ» با توجه به اینکه خطاب به مسلمانان است، ایمانی واقعی است که همراه با اعمال صالح و نیکوست.
۲. منظور از «مِنْكُمْ»، مسلمانان زمان نزول آیه نیستند، بلکه جنس مسلمانان مراد است؛ پس همه مسلمانان در همه قرن‌ها در این خطاب شریک‌اند.
۳. «لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِي الْأَرْضِ»: به صورت طبیعی، یک گروه، همگی با هم نمی‌توانند حکمران زمین باشند و این می‌رساند که مراد از خلافت در زمین، خلافت عمومی مسلمانان نیست، بلکه منظور این است که خداوند -جل جلاله- فرد یا افراد خاصی را خلیفه زمین می‌کند.
۴. «عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ» مطلق است و اگر اطلاق آن مراد باشد، شامل ترک همه محرمات و انجام همه واجبات می‌شود و این مساوی با عصمت است. در نتیجه،

آن اشخاص مدنظر، معصوم خواهند بود.^۱

۵. منظور از استخلاف، اعطای خلافت الهی یا به ارث دادن زمین است که در صورت اول، مراد از «الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ» انبیا و اولیای خدا هستند که خلفای ایشان اند و در صورت دوم، مؤمنان خواهند بود.

۶. مراد از «الْأَرْضِ»، کل زمین است و قرینه‌ای بر اینکه مقصود، قسمتی از آن باشد، وجود ندارد، و به عبارت علمی، وقتی دلیلی بر عهد ذکری بودن «ال» نداریم، حمل بر جنس می‌شود. نتیجه اینکه، حکومت مؤمنان مدنظر، در تمام زمین است، نه قسمتی از آن.

۷. مراد از تشبیه خلافت این مؤمنان به خلافت امت‌های گذشته، شباهت در اصل است، نه در خصوصیات. پس اشکال نشود که استخلاف گذشتگان بر کل زمین نبوده تا استخلاف این اشخاص مدنظر هم بر کل زمین باشد. لذا خداوند -جل جلاله- همین قدر می‌خواهد بفرماید: همچنان‌که ما آن‌ها را در استخلاف زمین یاری کردیم، شما را نیز یاری می‌کنیم؛ اما اینکه این استخلاف مربوط به جزئی از زمین است یا کل زمین، تشبیه آیه ناظر به آن نیست.

۸. مراد از «الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ» (امت‌های گذشته) که به استخلاف زمین رسیده‌اند، می‌تواند بعضی انبیا باشند؛ مثل آدم و داود و سلیمان عليهم السلام که قرآن درباره آن‌ها می‌فرماید: «إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً»^۲ و «يَا دَاوُودُ إِنَّا جَعَلْنَاكَ خَلِيفَةً فِي الْأَرْضِ»^۳ و «وَوَرِثَ سُلَيْمَانُ دَاوُودَ»^۴ و می‌تواند بنی‌اسرائیل باشد که قرآن می‌فرماید: «وَأَوْرَثْنَا الْقَوْمَ الَّذِينَ كَانُوا يُسْتَضَعُونَ مَشَارِقَ الْأَرْضِ وَمَغَارِبَهَا

۱. این سخن ما مخالف سخن دیگر ما درباره عدم تلازم صالح بودن با معصوم بودن نیست؛ زیرا بار معنایی «عبادی الصالحون» با «عملوا الصالحات» کاملاً متفاوت بوده، این بر افراد مطلع، پوشیده نیست.

۲. بقره: ۳۰.

۳. ص: ۲۶.

۴. نمل: ۱۶.

الَّتِي بَارَكْنَا فِيهَا^۱ و نیز می فرماید: «و نُمَكِّنَ لَهُمْ فِي الْأَرْضِ»^۲.

۹. مقصود از «دِينَهُمُ الَّذِي ارْتَضَى لَهُمْ» دین اسلام است که در آیه سوم سوره مائده، از رضایت خداوند - جَلَّ جلاله - به آن، بعد از نصب ولایت سخن می گوید.

۱۰. با توجه به فقره «لَيُبَدِّلَنَّهُمْ مِنْ بَعْدِ خَوْفِهِمْ أَمْنًا» درمی یابیم که مخاطبان این آیه از سوی حکومت های ستمگر تضعیف شده اند؛ به گونه ای که در ترس و هراس به سر می برند و با تحقق وعده استخلاف است که این ترس از بین می رود. همچنان که منظور از «مُكِنْتَ دَانَ بِهَآ دَر دِينَ»، انجام دادن امور دینی ظاهری نیست، بلکه مراد، دین حقیقی است که همه مسلمانان به نوعی از آن دور مانده اند؛ سنی ها با نداشتن ولایت و شیعه ها با غایب بودن امامشان. لذا این خلفا از دین حقیقی عاری از تحریفات و زواید باخبرند و همان را مبنای خود و پیروانشان قرار می دهند، همچنان که قید «لَا يُشْرِكُونَ بِي شَيْئًا» نیز بر این دلالت می کند.

۱۱. با توجه به استخلاف اسلام در کل زمین و شرایطی که برای آن ذکر شده - یعنی تبدیل شدن ترس مسلمانان به احساس امنیت و عدم شرک و ورزی، حتی ذره ای - درمی یابیم که تمامی دشمنان اسلام، اعم از مشرک و کافر و منافق، کلاً نابود می شوند و تمام مظاهر ستم از بین می رود؛ و الا با وجود آن ها - هرچند قدرتشان به شدت تضعیف شده باشد -، باز هم هیچ مسلمانی در هر جای جهان، احساس امنیت نمی کند.

۱۲. «وَعَدَّ» فعل ماضی است، در حالی که قرار است این وعده در آینده رخ دهد. از این رو، یا باید گفت آن اشخاص در گذشته وجود داشته اند و وعده الهی را دریافت کرده اند که این تنها بر عقیده شیعه مبنی بر وجودات نوری اهل بیت عليهم السلام

۱. اعراف: ۱۳۷.

۲. قصص: ۶.

در گذشته قابل تطبیق است و یا باید گفت از آنجا که برای خداوند - جل جلاله - زمان مطرح نیست، مراد، وعده ازلی پروردگار است؛ بدین معنا که او از ازل مقدر کرده است که بالاخره جهان به دست بندگان صالح بیفتد و حکومت عدل جهان تشکیل شود.

نتیجه: فردی معصوم از مسلمان با تأییدات بزرگ الهی به پا خواهد خاست و اسلام در جهان، دین واحد خواهد شد.

نگاهی به روایات

الف) امام صادق علیه السلام درباره این آیه فرمودند: «هُمُ الْأَيَّمَةُ؛ مراد این آیه، ائمه هستند (که در زمان رجعت می آیند)».

ب) نیز می فرمایند: «نَزَلَتْ فِي الْقَائِمِ وَأَصْحَابِهِ؛^۱ این آیه درباره قائم و اصحابش نازل شده است».

ج) امام سجاد علیه السلام بعد از تلاوت این آیه فرمودند: «هُمُ وَاللَّهِ شِيعَتُنَا أَهْلَ الْبَيْتِ يَفْعَلُ اللَّهُ ذَلِكَ بِهِمْ عَلَى يَدَيِ رَجُلٍ مِنَّا وَهُوَ مَهْدِيُّ هَذِهِ الْأُمَّةِ؛^۲ به خدا سوگند! ایشان شیعیان ما اهل بیت اند که خدا این وعده اش را در حق آن ها به وسیله مردی از ما تحقق می بخشد و او مهدی این امت است».^۳

۱. الکافی، ج ۱، ص ۱۹۴، ح ۳.

۲. الغيبة للنعمانی، ص ۲۴۰، ح ۳۵.

۳. مجمع البیان، ج ۷، ص ۲۳۹-۲۴۰؛ تأویل الآیات، ص ۳۶۵.

۴. نکته: بعضی پنداشته اند چون در روایت «ب» و «ج»، مراد آیه، اصحاب قائم علیهم السلام و شیعیان دانسته شده، در حالی که فقط معصوم حق خلافت در زمین را دارد، پس مقصود از این اصحاب و شیعیان، فرزندان معصوم حضرت قائم علیه السلام هستند. این در حالی است که اولاً طبق بعضی روایات، اصحاب قائم علیهم السلام و ایان نقاط مختلف زمین خواهند شد؛ پس آن ها نیز به واسطه حضرت، دارای استخلاف هستند. ثانیاً در جای خود اثبات خواهیم کرد که افسانه فرزندان قائم علیهم السلام که بعد از امام زمان علیه السلام خلیفه می شوند، اساسی ندارد.

آیه چهارم: اجتماع ربانی

وَلِكُلِّ وِجْهَةٌ هُوَ مُوَلِّيٰهَا فَاسْتَبِقُوا الْخَيْرَاتِ أَيْنَ مَا تَكُونُوا يَأْتِ بِكُمُ اللَّهُ جَمِيعًا
إِنَّ اللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ^۱ و برای هر کس قبله‌ای است که وی روی
خود را به آن (سوی) می‌گرداند؛ پس در کارهای نیک بر یکدیگر پیشی
گیرید. هر کجا که باشید، خداوند همگی شما را (به سوی خود باز) می‌آورد.
در حقیقت، خدا بر همه چیز تواناست.^۲

نکات آیه

۱. «تَكُونُوا» و «بِكُمْ» خطاب است؛ اما خطاب متوجه کیست؟ همه مسلمانان یا عده خاصی از آنان؟
۲. مراد از «يَأْتِ بِكُمُ اللَّهُ جَمِيعًا» روز قیامت نیست؛ چون در روز قیامت، اجتماع خاصی برای مسلمانان وجود ندارد،^۳ بلکه مراد، روزی در همین عالم است که همه مسلمانان یا عده خاصی از ایشان گرد هم جمع می‌شوند.
۳. این اجتماع به صورت عادی نیست، بلکه با توجه به جمله «يَأْتِ بِكُمُ اللَّهُ جَمِيعًا» فهمیده می‌شود این اجتماع به صورت خارق‌العاده و آنی صورت می‌پذیرد.

۴. این اجتماع کجا صورت می‌گیرد؟ اگر مراد، همه مسلمانان باشد، هیچ شهر یا کشوری گنجایش آن همه مسلمان را ندارد؛ ولی اگر مراد، عده خاصی باشند، قطعاً اجتماع آن‌ها در شهر و مکانی خاص رخ می‌دهد که شاید بتوان از کلمه

۱. بقره: ۱۴۸.

۲. البته در معنای این آیه، اختلافاتی وجود دارد؛ از جمله اینکه: مراد از «وِجْهَةٌ» چیست، مرجع ضمیر «هُوَ» چه می‌باشد، مقصود از «خَيْرَاتِ» چیست، معنای «يَأْتِ بِكُمُ اللَّهُ جَمِيعًا» یعنی چه و اشاره به کدام روز دارد و...؛ ولی ما به همان ترجمه معروف بسنده کردیم.

۳. البته عموم مفسران، مراد از آیه را روز قیامت دانسته‌اند؛ اما عموم روایات اهل بیت، آن را به روزی در همین دنیا تطبیق کرده‌اند.

«وَجْهَةً» که در اینجا به معنای قبله است و قبله مسلمین در شهر مکه قرار دارد و ربط صدر آیه به ذیل آن، چنین استفاده کرد که اجتماع ایشان در شهر مکه و در کنار کعبه خواهد بود.

۵. حکمت اجتماع ایشان به صورت خارق العاده - که هرگز در دین اسلام رخ نداده - چیست؟ قطعاً قرار است کار بزرگی به دست آنان اتفاق بیفتد که آن‌ها باید به صورت خارق العاده و آنی در یک جا جمع شوند.

۶. با توجه به آیات دیگر که از برپایی حکومت اسلامی جهانی سخن گفته، می‌توان چنین برداشت کرد که اجتماع آن افراد خاص مسلمان در کنار کعبه به صورت خارق العاده، برای قیام برضد مستکبران و تشکیل حکومت جهانی است؛ اما اگر مراد همه مسلمانان باشد، اجتماع ایشان به صورت خارق العاده در یک منطقه از زمین، ظهور بیشتری برای قیام برضد ظلم دارد؛ ولی اجتماع این همه فرقه در کنار هم که هرکدام دیگری را کافر و گمراه می‌داند، ممکن نیست و سودی هم ندارد؛ زیرا قبل از اینکه سراغ دشمنان اسلام روند، به جان هم می‌افتند و یکدیگر را از بین می‌برند؛ لذا نه تنها اسلام دارای شوکت نمی‌شود، که نابود می‌گردد. در نتیجه، اگر هم مراد، اجتماع تمام مسلمانان باشد، باید حتماً قبل از آن، اجتماع کلمه‌ای بین ایشان رخ داده باشد و این از محالات است که وهابی و سنی و اسماعیلی و زیدی و شیعه و صوفی با صدها فرقه‌شان همگی متحد شوند، مگر اینکه خداوند - جل جلاله - مصلحی را با معجزات بزرگ ظاهر کند که همه مسلمانان را به پذیرفتن مذهب حق قانع سازد.

نتیجه: از آنجا که لفظ آیه اجمال دارد، استدلال به این آیه بدون کمک گرفتن از روایات، چیزی جز استحسان نیست؛ ولی با توجه به روایات، استدلال ما کامل است.

نگاهی به روایات

در احادیث بسیاری تصریح شده که مراد از «أَئِنَّ مَا تَكُونُوا يَأْتِ بِكُمْ اللَّهُ

جَمِيعاً»، جمع شدن یاران حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف به صورت خارق العاده در کنار کعبه است؛^۱ از جمله:

الف) امام باقر علیه السلام می فرماید: «يَعْنِي أَصْحَابَ الْقَائِمِ الثَّلَاثِمِائَةِ وَالْبِضْعَةَ عَشَرَ رَجُلًا قَالَ وَهُمْ وَاللَّهِ الْأُمَّةُ الْمَعْدُودَةُ قَالَ يَجْتَمِعُونَ وَاللَّهِ فِي سَاعَةٍ وَاحِدَةٍ قَزَعٌ كَقَزَعِ الْخَرِيفِ؛^۲ مراد آیه اصحاب قائم هستند که ۳۱۳ نفرند. به خدا قسم! آن ها در یک لحظه اجتماع می کنند مانند تراکم ابرهای پراکنده».

ب) امام سجاد علیه السلام می فرماید: «الْفُقَدَاءُ قَوْمٌ يُفْقَدُونَ مِنْ فُرُشِهِمْ فَيُضْبِحُونَ بِمَكَّةَ وَهُوَ قَوْلُ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ: أَيُّنَ مَا تَكُونُوا يَأْتِ بِكُمْ اللَّهُ جَمِيعاً، وَهُمْ أَصْحَابُ الْقَائِمِ؛^۳ آن ها که ناپدید می شوند، همان کسانی هستند که از رختخوابشان ناپدید شده، در مکه حاضر می گردند که خدا فرموده است: هر کجا باشید خدا همه تان را گرد می آورد و آن ها اصحاب قائم هستند».

ج) امام باقر علیه السلام فرمودند: «يَجِيءُ وَاللَّهِ ثَلَاثِمِائَةٍ وَبِضْعَةَ عَشَرَ رَجُلًا فِيهِمْ خَمْسُونَ امْرَأَةً يَجْتَمِعُونَ بِمَكَّةَ عَلَى غَيْرِ مِيعَادٍ قَزَعًا كَقَزَعِ الْخَرِيفِ؛^۴ به خدا قسم! سیصد و اندی که در میانشان پنجاه زن هست، در مکه بدون وعده قبلی جمع می شوند، چونان جمع شدن ابرهای پراکنده».

آیه پنجم: پیروزی دین بر کفر

هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَى وَدِينِ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَ لَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ؛^۵ او کسی است که پیامبرش را با هدایت و دین درست فرستاد تا

۱. مرحوم علامه بحرانی در کتاب البرهان (ج ۱، ص ۳۴۸-۳۵۵) بیش از ده حدیث در این باره جمع کرده است.

۲. الکافی، ج ۸، ص ۳۱۳، ح ۴۸۷.

۳. الغيبة للنعمانی، ص ۳۱۳، ح ۴.

۴. تفسیر العیاشی، ج ۱، ص ۶۵.

۵. توبه: ۳۳.

آن را بر هرچه دین است پیروز گرداند، هرچند مشرکان خوش نداشته باشند.

نکات آیه

این آیه به صراحت از جهانی شدن دین اسلام حقیقی سخن می‌گوید، اما از آنجا که دین حقیقی اسلام با تمام ابعادش تنها نزد شارع مقدس وجود دارد و از طرفی، با توجه به اختلافات گسترده پیروان این دین و نیز سلطه ستمگران عالم، نتیجه می‌گیریم هرگز جهانی شدن دین حقیقی اسلام بدون ظهور مصلحی جهانی همراه با امدادهای بزرگ غیبی میسر نیست و به همین دلیل، اسلام در انتظار نجات‌دهنده‌ای جهانی است.

نگاهی به روایات

روایات متعددی وارد شده که این آیه درباره مصلح موعود است؛ از جمله: امام صادق علیه السلام می‌فرمایند: «وَاللَّهِ مَا نَزَلَ تَأْوِيلُهَا بَعْدُ وَلَا يَنْزِلُ تَأْوِيلُهَا حَتَّىٰ يَخْرُجَ الْقَائِمُ فَإِذَا خَرَجَ الْقَائِمُ عَ لَمْ يَبْقَ كَافِرٌ بِاللَّهِ الْعَظِيمِ وَلَا مُشْرِكٌ بِالْإِمَامِ إِلَّا كَرِهَ خُرُوجَهُ!» به خدا سوگند! هنوز تأویل این آیه نازل نشده و نخواهد شد تا آنکه قائم خروج کند. چون او ظهور کرد، هیچ کافر به خدای بزرگ و منکر امامی نمی‌ماند مگر اینکه از خروج آن حضرت ناراحت می‌شود».

آخرین بحث: اگر سؤال شود چرا با وجود اینکه این آیات مربوط به مهدویت است، به صورت جمع آمده، می‌گوییم:

الف) بعضی آیات تأویلشان مربوط به مهدویت است، نه ظهورشان.
ب) بعضی آیات با در نظر گرفتن یاران خاص آن حضرت، چنین آمده است.
ج) برخی آیات با توجه به مسئله رجعت دیگر امامان علیهم السلام و احتساب ایشان است.

د) در قرآن کریم استفاده از جمع برای مفرد به اغراض مختلف، فراوان است؛ همچون آیه ولایت که مصداق آن شخص امیرمؤمنان علی علیه السلام است.

باب دوم: مهدویت در روایات

نکته: از آنجا که دین اسلام دو مذهب شیعه و سنی دارد، این بخش را در دو مرحله بررسی می‌کنیم.

مرحله الف) مهدویت در روایات اهل سنت

۱. کتاب‌های مهدویت: اگر اهل سنت در ثبت مهدویت از شیعه جلوتر نباشند، عقب‌تر نیستند؛ برای همین، در کتاب‌های مختلف حدیثی خود به این موضوع پرداخته‌اند. این کتاب‌ها به دو گونه است: یا منحصراً در موضوع مهدویت نوشته شده یا ضمن مطالب خود به این بحث نیز پرداخته‌اند. از جمله کتاب‌های دسته دوم می‌توان به این موارد اشاره کرد: *المصنّف عبدالرزاق* با بیش از ده حدیث مهدویت، *الفتن حافظ مروزی* که از بخش پنجم تا دهم، یعنی آخر کتاب به احادیث مهدویت پرداخته، *المصنّف ابن ابی شیبہ* با بیش از پانزده حدیث مهدویت و *المسند احمد بن حنبل* با ۱۳۶ حدیث درباره مهدویت. نکته مهم اینکه تمام این کتاب‌ها سال‌ها قبل از ولادت امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف تألیف شده‌اند. همچنین *السنن ابن ماجه* با هفت حدیث، *السنن ابوداود* با روایات متعدد و *الصحيح ترمذی* با ذکر سه حدیث در موضوع مهدویت، در زمان غیبت صغری نگارش یافته و قابل توجه آنکه هر سه کتاب، جزء صحاح شش‌گانه اهل سنت‌اند. از جمله کتاب‌های دسته اول می‌توان این موارد را برشمرد: *الأربعین ابونعیم اصفهانی* (م. ۴۲۰) شامل چهل حدیث، *البیان فی أخبار صاحب الزمان گنجی شافعی* (م. ۶۵۸) شامل هفتاد حدیث، *عقد الدرر فی أخبار المنتظر مقدسی شافعی* (م. بعد از ۶۵۸)، *العرف الوردی فی أخبار المهدي سیوطی* (م. ۹۱۱) با بیش از دویست حدیث و *البرهان فی علامات مهدي آخر الزمان متقی هندی* (م. ۹۷۵) با بیش از ۲۷۰ حدیث.

علمای اهل سنت تا امروز بیش از ۱۵۹ کتاب، رساله و مقاله درباره مهدی

موعود عَلَيْهِ السَّلَام نگاهشته‌اند.^۱

۲. راویان مهدویت: تعداد صحابه‌ای که اهل سنت، احادیث مهدویت را از ایشان نقل کرده‌اند، به ۲۴۵ و طبق بررسی برخی به ۷۶ نفر می‌رسد؛^۲ از جمله امام علی عَلَيْهِ السَّلَام، حضرت فاطمه عَلَيْهَا السَّلَام، امامین حسنین عَلَيْهِمَا السَّلَام، عبدالله بن مسعود، ابوسعید خدری، جابر بن عبدالله، امّ سلمه، ابن عباس، عمار یاسر، عباس بن عبدالمطلب، تمیم داری، ثوبان، ابوهریره، انس بن مالک، قره بن ایاس، امّ حبیبه، ابوامامه، عبدالله بن عمرو عاص، عبدالرحمان بن عوف، عبدالله بن عمر، علی هلالی، عمران بن حصین، عمرو بن مره جهنی، معاذ بن جبل و...^۳

آیت الله صدر در این باره می‌نگارد: من چهارصد حدیث نبوی از طریق برادران اهل سنت جمع کرده‌ام.^۴

۳. تواتر احادیث مهدویت نزد اهل سنت: بدون شک با توجه به کثرت صحابه‌ای که این روایات را نقل کرده‌اند و تعداد بالای این روایات که بیش از چهارصد مورد است، این حدیث از متواترات قطعی به‌شمار می‌آید. عده‌ای از اهل سنت نیز به این مطلب تصریح کرده‌اند که تعداد آن‌ها به ۳۴ نفر می‌رسد؛^۵ از جمله گنجی شافعی،^۶ ابن حجر عسقلانی^۷ و ابن حجر هیثمی.^۸

۴. صحت روایات مهدویت نزد اهل سنت: غیر از اینکه روایات متعددی از

۱. أصالة المهدوية في الإسلام ص ۱۰۳-۱۴۴.

۲. همان، ۵۳-۵۶.

۳. نقد احادیث مهدویت از دیدگاه اهل سنت، ص ۱۹-۲۰.

۴. ابراز الوهم المکنون من کلام ابن خلدون، ص ۳۴۷.

۵. بحث حول المهدی عَلَيْهِ السَّلَام، ص ۳۴.

۶. أصالة المهدوية في الإسلام، ص ۵۷-۶۴.

۷. البیان، ص ۵۰۸.

۸. فتح الباری، ج ۵، ص ۳۶۲.

۹. الإشاعة في أشراف الساعة، ص ۸۷.

احادیث مهدویت در صحاح اهل سنت آمده، افرادی بسیاری از آن‌ها به صحت این احادیث تصریح کرده‌اند که تعداد ایشان به ۲۵ نفر می‌رسد؛^۱ از جمله: حاکم نیشابوری که دست‌کم پانزده حدیث را در این زمینه صحیح دانسته است^۲ یا بیهقی، صاحب سنن کبری که نگاشته: احادیث مربوط به خروج مهدی، صحیح‌ترین سندها را دارد.^۳

۵. کفر منکر مهدویت: احادیث مهدویت تا آنجا پیش رفته که در بعضی تصریح شده: «مَنْ أَنْكَرَ خُرُوجَ الْمَهْدِيِّ فَقَدْ كَفَرَ بِمَا أَنْزَلَ عَلَيَّ مُحَمَّدٍ»^۴ و «مَنْ كَذَبَ بِالْمَهْدِيِّ فَقَدْ كَفَرَ»^۵.

نتیجه: مسئله مهدویت در بین اهل سنت، امری مسلم است.^۶

بخش ب) مهدویت در روایات شیعه

شیعه به امر مهدویت بسیار عنایت داشته، به ویژه اینکه مهدی از اهل بیت علیهم‌السلام است و شیعه هم خود را پیرو اهل بیت علیهم‌السلام می‌داند و از طرفی، معتقد است مهدی، امام دوازدهم مذهب اوست. از این رو، افراد متعددی از شیعیان، قبل از ولادت امام زمان عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف به تألیف کتاب درباره ایشان پرداخته‌اند؛ از جمله حسن بن محبوب (م. ۲۲۴) که سی سال قبل از ولادت حضرت مهدی عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف و صد سال قبل از غیبت کبری، کتاب المشیخه را نگاشته و اخبار مربوط به غیبت را

۱. أصالة المهدوية في الإسلام، ص ۶۵-۶۸.

۲. مستدرک الصحيحین، ج ۴، ص ۴۲۹، ۴۴۲، ۴۵۷، ۴۶۴-۴۶۵، ۵۰۲-۵۰۳، ۵۵۳-۵۵۴، ۵۵۷-۵۵۸.

۳. الاعتقاد والهدایه الی سبیل الرشاد، ص ۱۲۷.

۴. ینایع المودة، ج ۳، ص ۲۹۵؛ فرائد السمطین ج ۲، ص ۳۳۲.

۵. عقد الدرر، ص ۲۰۹؛ العرف الوردی، ص ۱۶۵.

۶. گفتنی است ابوالفیض غماری، استاد دانشگاه الازهر مصر در کتاب إبراز الوهم المکنون با ثبت بیش از صد روایت، تواتر احادیث مهدویت را به خوبی اثبات کرده است.

در آن آورده است،^۱ حسن بن سماعه از اصحاب امام کاظم علیه السلام صاحب کتاب الغیبه،^۲ محمد بن حسن بن جمهور از اصحاب امام رضا علیه السلام نگارنده کتاب صاحب الزمان،^۳ علی بن مهزیار از اصحاب امام جواد علیه السلام صاحب دو کتاب القائم و الملاحم،^۴ فضل بن شاذان نیشابوری صاحب کتاب های القائم، اثبات الرجعه، الرجعه و الملاحم^۵ و قدیم ترین کتابی که از شیعه، احادیثی درباره مهدویت ثبت کرده و به یادگار مانده، کتاب سلیم بن قیس (م. ۸۰) از یاران امیرمؤمنان علی علیه السلام است.

تعداد روایات

تعداد روایاتی که درباره موضوعات مختلف مهدویت ثبت شده، به چند هزار می رسد که آمار برخی از آن ها طبق ثبت کتاب منتخب الأثر به شرح زیر است: روایاتی که به ظهور آن حضرت بشارت می دهد: ۱۰۹۲ حدیث؛^۶ روایاتی که می گوید مهدی همانم و هم شکل و هم سیره با رسول خدا صلی الله علیه و آله است: ۵۴ حدیث؛^۷

روایاتی که به نسب مهدی از اهل بیت علیهم السلام می پردازد: بیش از هزار حدیث که در آینده آمار آن را ذکر می کنیم؛ روایاتی که از جوانب مختلف ولادت آن حضرت و مادر ایشان سخن می گوید: ۴۲۶ حدیث؛^۸

۱. إعلام الوری، ص ۴۴۳-۴۴۴.

۲. رجال النجاشی، ص ۲۵۵، رقم ۶۶۷.

۳. الفهرست للطوسی، ص ۴۱۳، رقم ۶۲۷.

۴. رجال النجاشی، ص ۲۵۳، رقم ۶۶۴.

۵. همان، ص ۳۰۷، رقم ۸۴۰.

۶. منتخب الأثر، ج ۲، ص ۱۲۵.

۷. همان، ص ۱۳۱.

۸. همان، ص ۳۹۶.

روایاتی که می‌گوید مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف جهان را پر از عدالت خواهد کرد: ۱۴۸ حدیث؛^۱

روایاتی که غیبت ایشان را طولانی می‌داند: ۱۰۰ حدیث؛^۲

روایاتی که طول عمر آن حضرت را می‌رساند: ۳۶۳ حدیث؛^۳

روایاتی که می‌گوید او امام دوازدهم و آخرین است: ۱۵۱ حدیث؛^۴

روایاتی که درباره سیره ایشان سخن می‌گوید: ۴۷ حدیث؛^۵

و...^۶

به گفته آیت‌الله صافی، اخبار و احادیث وارده (از طرق شیعه و سنی) درباره این مسئله مهم، به حدی است که می‌توان ادعا کرد در هیچ‌یک از مسائل دینی ما، این اندازه روایت وارد نشده است.^۷

همچنان‌که احمد زینی دحلان (م. ۱۳۰۴)، دانشمند معروف حجاز و مفتی مکه، در کتاب مشهور خود، فتوحات اسلامی می‌نویسد:

احادیثی که در آن از مهدی سخن رفته، بسیار زیاد و متواتر است. در میان آن همه احادیث صحیح، البته روایات ضعیف هم زیاد است، ولی به واسطه کثرت این احادیث و فزونی راویان آنها و محدثان کثیری که آن احادیث را در کتب خود آورده‌اند، جمعاً مفید قطع و یقین است.^۸

۱. همان، ص ۲۲۲.

۲. همان، ص ۲۴۲.

۳. همان، ص ۲۷۲.

۴. همان، ص ۲۱۶.

۵. همان، ص ۳۲۱.

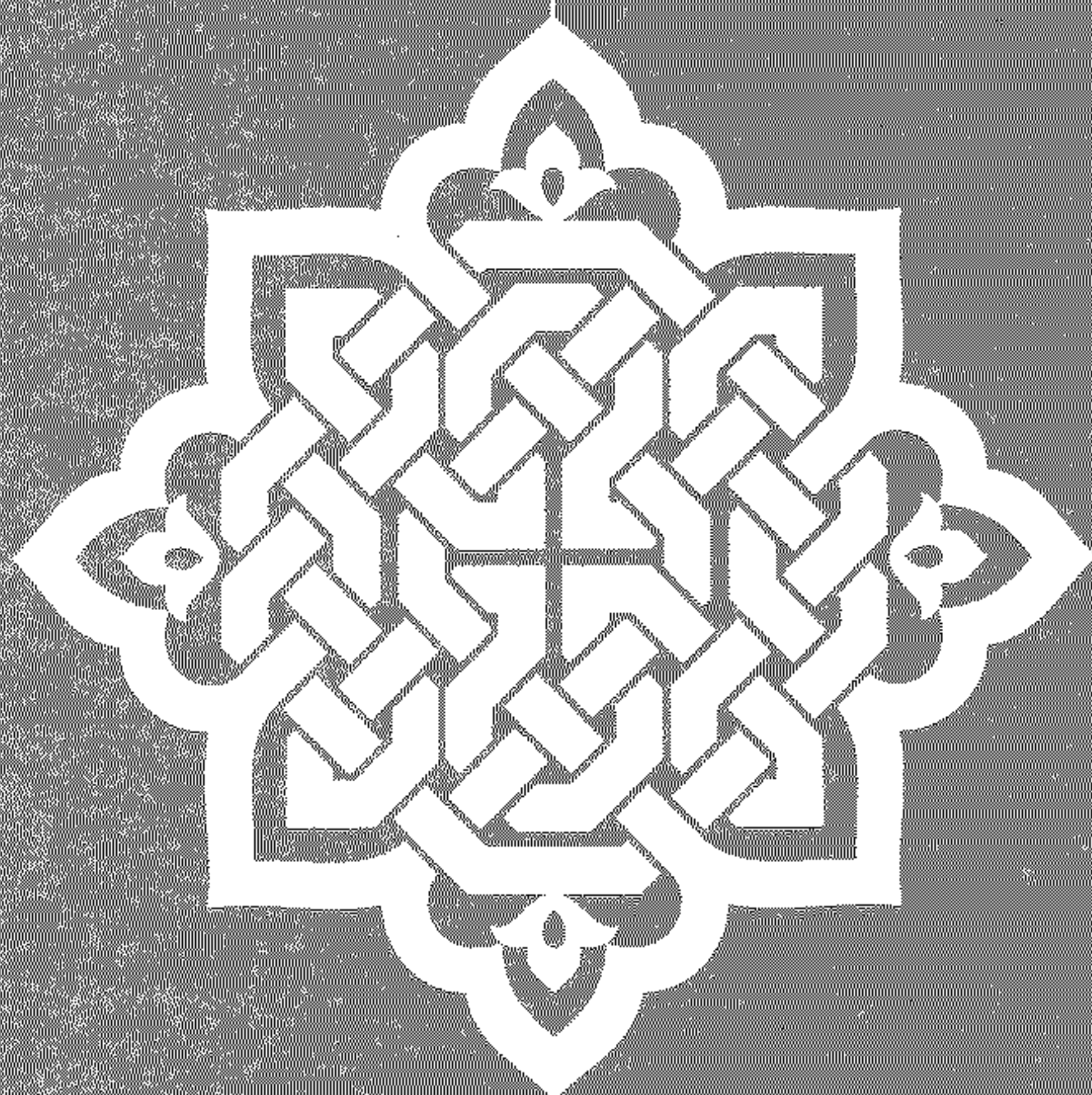
۶. برای اطلاع از آمار همه موضوعات، ر.ک: منتخب الأثر ج ۲، ص ۱۹-۳۶۹.

۷. مصلحی که جهان در انتظار اوست، ص ۷-۱۰.

۸. به نقل از: موعودی که جهان در انتظار اوست، ص ۹۶.

فصل دوم
مشترکات و مقرقات شیعه
و اهل سنت در مهدویت





مشترکات شیعه و اهل سنت

۱. حتمی بودن ظهور و قیام حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف: ما پیشتر اعتراف بعضی از اهل سنت را در خصوص متواتر بودن یا صحت احادیث مهدویت بیان کردیم.
۲. نسب آن حضرت؛ از جمله:

الف) ایشان از اهل بیت و فرزندان پیامبر است. ابن ماجه روایت کرده که آن حضرت فرمودند: «الْمَهْدِيُّ مِنَّا، أَهْلَ الْبَيْتِ، يُضْلِحُهُ اللَّهُ فِي لَيْلَةٍ»^۱ و صنعانی روایت کرده: «فَيَبْعُ اللَّهُ رَجُلًا مِنْ عِتْرَتِي مِنْ أَهْلِ بَيْتِي فَيَمْلَأُ بِهِ الْأَرْضَ قِسْطًا»^۲.

ب) از نسل علی و فاطمه عليهما السلام است. ابوداود و ابن ماجه روایت کرده‌اند: «الْمَهْدِيُّ مِنْ وَدِدِ فَاطِمَةَ»^۳.

و در فرائد المسلمین روایت کرده است: «إِنَّ عَلِيَّ بْنَ أَبِي طَالِبٍ إِمَامٌ أُمَّتِي وَ خَلَيْتِي عَلَيْهَا بَعْدِي وَ مِنْ وَدِدِهِ الْقَائِمُ الْمُنْتَظَرُ الَّذِي يَمْلَأُ بِهِ الْأَرْضَ قِسْطًا وَ عَدْلًا كَمَا مَلَأْتُ جَوْرًا وَ ظُلْمًا»^۴.

۱. سنن ابن ماجه ج ۵، ص ۵۴۱.

۲. المصنف، صنعانی، ج ۱۱، ص ۳۷۱ به نقل از احقاق الحق، ج ۱۹، ص ۶۶۳؛ مسند احمد، ج ۱۷، ص ۴۲۶، ح ۱۱۳۲۶؛ سنن ابی داود، ج ۴، ص ۱۸۳۱.

۳. سنن ابی داود، ج ۴، ص ۱۸۳۲ با کمی اختلاف؛ سنن ابن ماجه، ج ۵، ص ۵۴۱.

۴. فرائد السمطين، ج ۲، ح ۵۸۹ به نقل از احقاق الحق، ج ۱۳، ص ۱۵۵-۱۵۶؛ کمال الدین، ج ۱، ص ۲۸۸، ح ۷.

مهدی بودن عیسی علیه السلام

البته در تک‌روایتی در سنن ابن‌ماجه - از صحاح ششگانه اهل سنت - چنین آمده: «وَلَا الْمَهْدِيُّ إِلَّا عِيسَى بْنُ مَرْيَمَ؛ مهدی غیر از عیسی بن مریم نیست».^۱

این روایت، تنها از یک راوی به نام محمد بن خالد جندی نقل شده که در نظر عده‌ای از بزرگان اهل سنت مردود است؛ از جمله ذهبی از ازدی نقل کرده که محمد جندی، منکر الحدیث است و از حاکم نیشابوری نقل نموده که ناشناخته و مجهول است و خود ذهبی می‌نگارد: صاحب این حدیث منکر، فقط اوست.^۲

غیر از اینکه مضمون آن نیز با روایات متواتری که می‌گویند مهدی از نسل پیامبر، علی، فاطمه و حسین علیهم السلام است و نیز با احادیث اوصاف و نام او و همچنین با روایات نزول عیسی علیه السلام و اقتدای او به مهدی رحمة الله تعالی در نماز و... سازگار نیست؛ همچنان که قرطبی نگاشته: حدیث «لا مهدی إلا عیسی» درست نیست؛ زیرا روایات صحیح بر این مطلب تواتر دارد که مهدی از عترت رسول خدا صلی الله علیه و آله است.^۳

البته بعضی چنین احتمال داده‌اند که کلمه «معه» از آخر حدیث سقط شده است و معنا این بوده: «مهدی نیست جز آنکه عیسی بن مریم با او باشد»^۴ و این معنایی کاملاً صحیح است و با توجه به تک بودن نسخه و راوی این حدیث، احتمال رخداد سقط در آن، عقلایی است.

۳. نام آن حضرت: روایات بسیار زیادی نقل کرده‌اند که «مهدی، همان پیامبر خدا صلی الله علیه و آله است»^۵.

۱. سنن ابن‌ماجه، ج ۵، ص ۵۰۴.
۲. تاریخ الإسلام، ج ۱۳، ص ۳۶۳. البته سند حدیث، اشکالات دیگری هم دارد. رک: نقد احادیث مهدویت از دیدگاه اهل سنت، ص ۱۱۱-۱۱۲.
۳. الجامع لأحكام القرآن، ج ۸، ص ۱۲۱-۱۲۲.
۴. تحفة الأبرار، ص ۱۸۴؛ پژوهش مهدوی، ص ۱۴۳. توجیهات دیگری نیز شده: إثبات الهداة، ج ۵، ص ۲۵۶؛ شرح المقاصد، ج ۵، ص ۳۱۴.
۵. الفتن، ابن حماد، ص ۲۶۰، ح ۱۱۷-۱۲۱؛ عقد الدرر، ص ۴۶؛ البیان، ص ۵۱۰.

۴. ویژگی‌های جسمانی آن حضرت؛ از جمله:

الف) چهره نورانی: «كَأَنَّ وَجْهَهُ كَوَكَبٍ دُرِّيٍّ»^۱.

ب) پیشانی بلند و بینی کشیده: «الْمَهْدِيُّ مِنِّي أَجْلَى الْجَبْهَةِ، أَقْنَى الْأَنْفِ»^۲.

ج) دارای خال گونه: بر گونه راست مهدی، خالی مشکی است: «فِي خَدِّهِ

الْأَيْمَنِ خَالٌ أَسْوَدٌ»^۳.

۵. زمینه‌های ظهور؛ از جمله:

الف) ناامیدی کامل مردم. سیوطی از رسول خدا ﷺ روایت کرده که فرمودند:

«ای علی! ظهور مهدی وقتی خواهد بود که شهرها دگرگون، بندگان خدا ضعیف

و از فرج و ظهور مهدی ناامید گردند. در این هنگام، مهدی قائم از فرزندان من

ظاهر شود»^۴.

ب) فراگیر شدن ظلم. ابوداود روایت کرده: «لَوْ لَمْ يَبْقَ مِنَ الدَّهْرِ إِلَّا يَوْمٌ لَبَعَثَ اللَّهُ

رَجُلًا مِنْ أَهْلِ بَيْتِي يَنْلُؤُهَا عَدْلًا كَمَا مِلْتُمْ جَوْرًا»^۵.

۶. نشانه‌های ظهور؛ از جمله:

الف) ندای آسمانی. مقدسی شافعی^۶، سیوطی^۷ و حموینی^۸ روایت کرده‌اند:

«در ماه محرم، بانگی از آسمان بدین مضمون برآید: برگزیده خدا فلان (مهدی)

است، پس سخنش را بشنوید و از او پیروی کنید».

ب) خروج سفیانی: در روایات اهل سنت به‌عنوان یکی از نشانه‌های خروج

۱. عقد الدرر، ص ۶۲؛ البیان، ص ۵۱۴؛ فرائد السمطين، ج ۲، ح ۵۶۵.

۲. سنن ابی داود، ج ۴، ص ۱۸۳۲.

۳. عقد الدرر، ص ۶۲، ۶۳ و ۱۱۹؛ البیان، ص ۵۱۴.

۴. الحاوی للفتاوی، ص ۹۲.

۵. سنن ابی داود، ج ۴، ص ۱۸۳۱.

۶. عقد الدرر، ص ۱۴۱ و ۲۰۸.

۷. العرف الوردی، ص ۱۴۴.

۸. فرائد السمطين، ج ۲، ص ۳۱۶.

مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف معرفی شده است.^۱

ج) خسف بیداء (بدین معنا که زمین بیداء در بین مکه و مدینه، دهان باز کرده، لشکر سفیانی را فرومی برد): صنعانی،^۲ طبرانی،^۳ مقدسی شافعی،^۴ سیوطی^۵ و متقی هندی^۶ روایت کرده اند: «سفیانی، لشکری از شام به سوی مهدی می فرستد که چون به منطقه بیداء می رسند، به زمین فرومی روند».

د) قتل نفس زکیه (یعنی کشته شدن انسان پاکی بین رکن و مقام در آستانه قیام حضرت): برخی روایات اهل سنت به این مسئله تصریح کرده اند.^۷

۷. امور مربوط به ظهور آن حضرت؛ از جمله:

الف) ظهور ایشان پیش از چهل سالگی.^۸ البته عده ای از آن ها از پیامبر روایت کرده اند: «مهدی از فرزندان من است؛ در چهل سالگی برانگیخته خواهد شد».^۹

ب) قدرتمندی ایشان هنگام ظهور: بر این مسئله در روایات اهل سنت تأکید شده است.^{۱۰}

ج) اصلاح امر آن حضرت در یک شب.^{۱۱}

د) محل ظهور: محل ظهور آن حضرت، مکه معرفی شده است.^{۱۲}

۱. العرف الوردی ص ۱۱۲؛ عقد الدرر، ۸۰؛ کنز العمال، ج ۱۱، ص ۲۷۳.

۲. المصنف، الصنعانی، ج ۱۱، ص ۳۱.

۳. المعجم الأوسط، ج ۲، ص ۳۵.

۴. عقد الدرر، ص ۸۰.

۵. العرف الوردی، ص ۱۱۲.

۶. کنز العمال، ج ۱۱، ص ۲۷۷.

۷. المصنف، ابن ابی شیبہ، ج ۸، ص ۶۷۹؛ عقد الدرر، ص ۹۹؛ العرف الوردی، ص ۱۱۴.

۸. الفتن، ابن حماد، ص ۲۵۹.

۹. عقد الدرر، ص ۶۲؛ العرف الوردی، ص ۱۱۶؛ فرائد السمطین، ج ۲، ص ۵۶۵.

۱۰. فرائد السمطین، ج ۲، ص ۳۲۷، ح ۵۸۹.

۱۱. عقد الدرر، ص ۱۲۶؛ العرف الوردی، ص ۷۹؛ البیان، ص ۴۸۷.

۱۲. عقد الدرر، ص ۵۶.

ل) بيعت عمومي مردم با آن حضرت.^۱
 م) محل برگزاري اين بيعت. در روايات بسياري مكان آن، بين ركن و مقام معرفي شده است؛ از جمله: «با مهدی میان ركن و مقام بيعت خواهد شد».^۲
 ن) بيعت‌کنندگان با مهدی. روايت کرده‌اند: «دسته‌هایی از عراق و بزرگانی از شام به سوی مهدی آمده، با او بين ركن و مقام بيعت می‌کنند»^۳ و روايات فراوان ديگر.^۴

و) نزول فرشتگان برای ياری آن حضرت.^۵
 ی) نزول عیسی عَلَيْهِ السَّلَام و اقتدا به مهدی عَلَيْهِ السَّلَام در نماز؛ از جمله روايت کرده‌اند: «يَلْتَفِتُ الْمَهْدِيُّ وَقَدْ نَزَلَ عَيْسَى بْنُ مَرْيَمَ كَأَنَّمَا يَقَطُرُ مِنْ شَعْرِهِ الْمَاءُ فَيَقُولُ الْمَهْدِيُّ تَقَدَّمَ وَ صَلَّى بِالنَّاسِ فَيَقُولُ عَيْسَى بْنُ مَرْيَمَ إِنَّمَا أَقِيمَتِ الصَّلَاةُ لَكَ فَيُصَلِّي عَيْسَى خَلْفَ رَجُلٍ مِنْ وُلْدِي».^۶

۸. ویژگی‌های حکومت مهدوی؛ از جمله:

الف) عدالت‌گستری که در انبوه روايات اهل سنت بدان اشاره شده است.^۷
 ب) رفاه و آسایش عمومي. روايت کرده‌اند: «يَكُونُ فِي أُمَّتِي الْمَهْدِيُّ... تعيش أمتي في زمانه عيشاً لم تعشه قبل ذلك»^۸ امت من در زمان مهدی چنان عیسی دارند که پیش از آن این چنین زندگی نکرده باشند».

۱. العرف الوردی، ص ۱۴۶؛ عقد الدرر، ص ۱۸۵؛ فرائد السمطين، ج ۲، ص ۳۱۵، ح ۵۶۹.

۲. عقد الدرر، ص ۵۶؛ العرف الوردی، ص ۹۹.

۳. العرف الوردی، ص ۹۹.

۴. المصنف، الصنعانی، ج ۱۱، ص ۳۱۱؛ صحيح ابن حبان، ج ۱۵، ص ۱۵۹؛ المعجم الكبير، ج ۲۳، ص ۲۹۶.

۵. عقد الدرر، ص ۱۸۵ و ۳۵۱؛ العرف الوردی، ص ۱۳۷ و ۱۴۷؛ البيان، ص ۵۱۶.

۶. عقد الدرر، ص ۳۸ و ۲۹۲؛ العرف الوردی، ص ۱۶۰.

۷. سنن ابی داود، ج ۴، ص ۱۸۳۱؛ مسند احمد، ج ۲، ص ۱۶۳ و ج ۱۷، ص ۲۱۷؛ عقد الدرر، ص ۳۷؛ العرف الوردی، ص ۴۶.

۸. المصنف، ابن ابی شيبه، ج ۸، ص ۶۷۸؛ العرف الوردی، ص ۱۵۸-۱۵۹.

و: «يَكُونُ فِي أُمَّتِي الْمَهْدِيُّ... فَتَنْعَمُ فِيهِ أُمَّتِي نِعْمَةً لَمْ يَنْعَمُوا مِثْلَهَا قَطُّ!»^۱

امت من در زمان مهدی از چنان نعمت‌هایی برخوردار باشند که مانند آن را هرگز نچشیده‌اند» و احادیث دیگر.^۲

ج) رضایت همگانی از حکومت آن حضرت.^۳

د) امنیت عمومی در کل زمین. از امام باقر علیه السلام روایت کرده‌اند: «تا آنجا که پیرزنی سال خورده و ناتوان از این سوی جهان به آن سوی جهان رهسپار می‌شود و کسی متعرض وی نمی‌گردد».^۴

ل) بی‌نیاز شدن مردم یا احساس بی‌نیازی.^۵

م) چیرگی اسلام بر سایر ادیان. روایت کرده‌اند: «فَلَا يَبْقَى عَلَى وَجْهِ الْأَرْضِ إِلَّا مَنْ يَقُولُ: لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ؛» کسی روی زمین باقی نمی‌ماند الا اینکه لا اله الا الله می‌گوید».

ی) جهانی بودن حکومت آن حضرت. در روایات بسیار زیادی بر این مسئله تأکید شده است که آن حضرت، عدالت را در کل زمین برقرار می‌کند که لازمه آن، تشکیل حکومت جهانی است.

مفترقات شیعه و اهل سنت

۱. نوعی بودن مهدی عجل الله تعالی فرجه الشريف: عموم علمای اهل سنت معتقدند شخص مهدی و پدر و مادر وی معین نیستند و تنها چیزی که مشخص است آن است که از نسل پیامبر خواهد بود؛ درحالی‌که پیامد این عقیده آن است که به جای اینکه جهان پر از عدل و داد شود، پر از ظلم و فساد می‌گردد؛ زیرا هرآزگاهی شخصی با ادعای

۱. سنن ابن ماجه، ج ۵، ص ۵۴۰.

۲. عقد الدرر، ص ۱۹۵ و ۲۰۰.

۳. همان، ص ۷۳؛ العرف الوری، ص ۸۲، ۱۱۲ و ۱۱۶؛ فرائد السمطین، ج ۲، ص ۳۱۰، ح ۵۶۱.

۴. ینابیع الموده، ج ۳، ص ۲۴۰.

۵. مسند احمد، ج ۳، ص ۳۷؛ عقد الدرر، ص ۲۱۹؛ البیان، ص ۵۰۵.

۶. عقد الدرر، ص ۵۶ و ۲۸۱؛ البیان، ص ۵۲۸.

مهدویت قیام می‌کند و چه انحرافات بزرگی که به وجود نمی‌آورد؛ همچنان که تاریخ از این موارد فراوان به چشم خود دیده و چه فسادها و خون‌ریزی‌هایی که بر سر ادعای آن مدعیان رخ نداده است. براین اساس، نوعی بودن مهدی، با حکمت پروردگار - جلّ جلاله - سازگار نیست.

۲. عدم تولّد مهدی: عموم علمای اهل سنت معتقدند مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف در آخرالزمان متولّد خواهد شد و فعلاً شخصی به نام مهدی وجود ندارد. پیامد این عقیده متعدد است؛ از جمله: خالی بودن زمین از حجت خدا در این سال‌های طولانی و فراموشی عمومی مسئله مهدویت و غلبه ناامیدی بر مردم. اما عقیده شیعه مبنی بر اینکه ایشان را فرد زنده‌ای می‌داند که هرچند ما او را نمی‌بینیم، ایشان ما را می‌بینند، دعا‌های ما را می‌شنود و از اعمال و کردار ما باخبر است و هر سال امکان ظهور و خروجش وجود دارد، همیشه مسئله مهدویت را برای شیعه زنده نگه داشته، روح امید را در کالبد او می‌دمد.

البته نباید از این نکته غافل بود که بیش از صد نفر از علمای اهل سنت به ولادت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف تصریح کرده‌اند.^۱

۳. نام پدر حضرت: بسیاری از اهل سنت با توجه به چند روایت معتقدند نام پدر آن حضرت، نام پدر پیامبر، یعنی عبدالله است؛ روایاتی مثل:

الف) عاصم بن ابی‌النجود از زَرِّ بن حبیش از ابن مسعود از رسول خدا صلی الله علیه و آله: «لَا تَذْهَبُ الدُّنْيَا حَتَّى يَبْعَثَ اللَّهُ رَجُلًا يُوَاطِئُ إِسْمَهُ إِسْمِي وَإِسْمُ أَبِيهِ إِسْمُ أَبِي».^۲
 ب) با همان سند: «لَا تَقُومُ السَّاعَةُ حَتَّى يَمْلِكَ النَّاسَ رَجُلًا مِنْ أَهْلِ بَيْتِي يُوَاطِئُ إِسْمَهُ إِسْمِي وَإِسْمُ أَبِيهِ إِسْمُ أَبِي».^۳

۱. أصالة المهدوية في الإسلام، ص ۸۲-۱۰۰؛ أبهى المداد في شرح مؤتمر علماء بغداد، ج ۲، ص ۵۶۷-۵۸۸.

۲. المصنف، ابن ابی شیبہ، ج ۱۵، ص ۱۹۸، ح ۱۹۴۹۳؛ المعجم الكبير، ج ۱۰، ص ۱۶۳، ح ۱۰۲۱۳ و ص ۱۶۶، ح ۱۰۲۲۲؛ مستدرک الصحيحین، ج ۴، ص ۴۲۲.

۳. سنن ابی عمرو دانی، ص ۹۴-۹۵؛ تاریخ بغداد، ج ۱، ص ۳۷۰.

ج) با همان سند: «المَهْدِيُّ يُوَابِئُ إِسْمَهُ إِسْمِي وَإِسْمُ أَبِيهِ إِسْمُ أَبِي»^۱.
د) نعیم بن حماد به سندش از ابوظفیل از حضرت: «المَهْدِيُّ إِسْمُهُ إِسْمِي وَ
إِسْمُ أَبِيهِ إِسْمُ أَبِي»^۲.

پاسخ احادیث همنام بودن پدران

درباره سه حدیث اول که یک سند دارند و همگی به ابن مسعود ختم می‌شوند،
باید گفت:

۱. روایات فراوانی از راویان متعدد وارد شده که این حدیث را بدون فقره «و نام پدرش نام پدر من است» نقل کرده‌اند و نمی‌توان پذیرفت همه آن‌ها با توافق قبلی این فقره را انداخته باشند؛ از جمله روایت علی بن ابی طالب، عبدالله بن مسعود، ابوسعید خدری، ام‌سلمه، ابوهریره، عبدالله بن عمر و حذیفه. بنابراین، روایاتی که در آن‌ها تنها عبارت «اسمه کاسمی» آمده، درمقایسه با روایاتی که در آن‌ها تعبیر «اسم ابی» به چشم می‌خورد، از اعتبار بیشتری برخوردار است.^۳

۲. خود همین حدیث را بزرگان متعددی بدون این اضافه نقل کرده‌اند؛ چنان‌که احمد بن حنبل که در چند مورد حدیث را نقل کرده، بدون آن اضافه است.^۴ ترمذی نیز حدیث را به دو طریق بدون آن اضافه نقل کرده و گفته که این حدیث نیکو و صحیح است.^۵ طبرانی هم با چند طریق از ابن مسعود بدون آن اضافه نقل نموده که از حدیث ۱۰۲۱۴ شروع می‌شود. نیز حاکم با صحیح دانستن آن بدون اضافه آخر و بغوی با نیکو دانستنش آن را نقل کرده‌اند.^۶ مقدسی نیز تصریح

۱. تاریخ بغداد، ص ۳۹۱؛ کنز العمال، ج ۱۴، ص ۲۶۸ و ج ۸، ح ۳۸۶۷۸.

۲. الفتن، ابن حماد، ص ۲۶۰.

۳. نقد احادیث مهدویت از دیدگاه اهل سنت، ص ۶۲.

۴. مسند احمد، ج ۶، ص ۴۲، ۴۴-۴۵ و ج ۷، ص ۱۷۴ و ۳۱۱.

۵. سنن ترمذی، ج ۴، ص ۲۴۵، ح ۲۲۳۰-۲۲۳۱.

۶. مستدرک الصحیحین، ج ۴، ص ۴۴۲.

۷. مصابیح السنة، ص ۴۹۲، ح ۴۲۱۰.

می‌کند که این اضافه را بزرگان حدیث روایت نکرده‌اند و گروهی از بزرگان حدیث، آن را به همین‌گونه (بدون اضافه آخر) نقل کرده‌اند؛ مثل ترمذی، ابوداود، بیهقی و شیخ ابوعمر دانی.^۱

همچنین ابونعیم که در کتاب مناقب المهدی این حدیث را از ۳۱ طریق از عاصم نقل کرده، بدون آن افزوده است.^۲

۳. این حدیث را عاصم بن ابی‌النجود از زر بن حبیش نقل کرده، درحالی‌که گنجی شافعی می‌گوید: کسان دیگری - مثل عمر بن حره - که این حدیث را از زر بن حبیش نقل کرده‌اند، بدون آن افزوده است.^۳ سپس می‌افزاید: بر فرض که این متن درست باشد، منظورش از «نام پدر من» حسین است؛ زیرا پدر پیامبر، عبدالله نام داشت و حسین هم کنیه‌اش ابوعبدالله بود و پیامبر، کنیه را اسم قرار داده است؛ کنایه از اینکه مهدی از فرزندان حسین است و احتمال هم دارد که پیامبر گفته باشد: «اسم اییه اسم ابنی»، یعنی اسم پدرش اسم فرزندم حسن است، اما متن تصحیف شده و «اسم ابی» گشته باشد؛^۴ چنان‌که در دو جا از بحار الأنوار و نیز در اثبات الهداء همین‌گونه ثبت شده که نام او نام من و نام پدرش نام پسر من (حسن) است: «قَالَ النَّبِيُّ اشْمُهُ كَاشِمِي وَ اسْمُ أَبِيهِ كَاشِمِ ابْنِي».^۵ اما درباره حدیث چهارم می‌گوییم: سند آن به خاطر وجود رشدین بن ابی‌رشدین ضعیف است.^۶

۱. عقد الدرر، ص ۵۱.

۲. البیان، ص ۴۸۴-۴۸۵؛ العبقری الحسان، ج ۲، ص ۷۶.

۳. البیان، ص ۴۸۲.

۴. «وإن صح فمعناه و اسم اییه اسم ابی، الحسین و کنیته ابوعبدالله فجعل الکنیة اسما کنایة عنه انه من ولد الحسین دون الحسن و یحتمل انه قال اسم اییه اسم ابنی أي الحسن و والد المهدی اسمه حسن، فیکون الراوی قد توهم قوله ابنی فصفحه» (البیان، ص ۴۸۳).

۵. بحار الأنوار، ج ۲۸، ص ۴۶ و ج ۵۱، ص ۶۷؛ اثبات الهداء، ج ۵، ص ۱۳۸.

۶. تهذیب الکمال، ج ۹، ص ۱۹۱؛ تهذیب التهذیب، ج ۳، ص ۲۴۰.

البته به این دو دسته روایت، جواب‌های جدلی دیگری هم داده شده است؛
از جمله:

الف) گاهی لفظ «اسم» بر کنیه اطلاق می‌شود؛ چنان‌که در کتب معتبر اهل سنت آمده است اسمی محبوب‌تر از ابوتراب نزد امام علی عَلَيْهِ السَّلَام نبود: «مَا كَانَ لِعَلِيِّ اسْمٍ أَحَبَّ إِلَيْهِ مِنْ أَبِي ثُرَابٍ»؛^۱ در حالی‌که ابوتراب اسم نیست، بلکه کنیه است. پس می‌شود چنین برداشت کرد که مراد حدیث این بوده که کنیه پدر امام مهدی عَلَيْهِ السَّلَام با کنیه پدر پیامبر یکی است و دقیقاً همین‌گونه است؛ زیرا کنیه پدر رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و پدر امام زمان عَلَيْهِ السَّلَام، هر دو «ابومحمد» بوده است.^۲

ب) در جنات الخلود و كفاية الموحدين آمده است که امام یازدهم شیعیان دو اسم داشته: «حسن» و «عبدالله».^۳

ج) یکی از نام‌های امام زمان عَلَيْهِ السَّلَام عبدالله است و اصل روایت این‌گونه بوده: «اسمُهُ اسْمِي وَ اسْمُ أَبِي»، اما راوی از پیش خودش کلمه «ابیه» را اضافه کرده است.^۴

د) از آنجاکه امام زمان عَلَيْهِ السَّلَام پس از سال‌ها غیبت ظهور می‌فرمایند و کسی از مردم مکه ایشان را نمی‌شناسد تا بداند نام پدرشان چیست، ایشان خود را محمد بن عبدالله، یعنی محمد فرزند بنده‌ای از بندگان خدا معرفی خواهد کرد.^۵

و جواب‌های دیگر

به نظر می‌رسد این افزوده از طرف یاران محمد بن عبدالله حسنی برای اثبات

۱. صحیح بخاری، ج ۱۰، ص ۷۳، ح ۵۵۷۸ و نزدیک به آن: ج ۶، ص ۱۱۵، ح ۳۳۰۷ و ج ۱۰، ص ۳۰، ح ۵۵۰۱.

۲. بحار الأنوار، ج ۵۱، ص ۱۰۳.

۳. منتخب الأثر، ج ۲، ص ۲۰۶.

۴. المهدی عَلَيْهِ السَّلَام، ص ۱۳۸.

۵. بحار الأنوار، ج ۲۸، ص ۴۶، حاشیه ۱.

مهدویت وی صورت گرفته است^۱ و این احتمال، زمانی به واقعیت نزدیک می‌شود که بدانیم چون محمد لکنت زبان داشت، برایش چنین حدیثی ساختند که «در زبان مهدی ثقل وجود دارد. نام او نام من و نام پدرش نام پدر من است»^۲. احتمال هم دارد از سوی عباسی‌ها برای اثبات مهدویت محمد مهدی عباسی، فرزند عبدالله منصور صورت گرفته باشد؛ زیرا منصور ادعا می‌کرد مهدی موعود، همان فرزند اوست^۳؛ همچنان‌که در بعضی روایات مرسل و ضعیف از اهل سنت

۱. او نبیره امام مجتبی علیه السلام است که در زمان امام صادق علیه السلام ادعا کرد همان مهدی موعود است و در قیامی که انجام داد، کشته شد.

۲. العرف الوردی، ص ۱۳۵

۳. الأغانی، ج ۱۲، ص ۸۱. نکته: در میان احادیث شیعه، حتی یک روایت هم وجود ندارد که گفته باشد نام پدر مهدی، نام پدر پیامبر است؛ اما بعضی فرقه‌های منحرف از شیعه با ادعای اینکه حدیث «اسم ایبه اسم ابی» مورد قبول شیعه نیز هست، چنین مطرح کرده‌اند که مراد از پدر پیامبر، جد اعلای ایشان، اسماعیل است و منظور از «اسمه اسمی» نیز احمد است، نه محمد؛ لذا قائم موعود علیه السلام را شخصی به نام احمد بن اسماعیل معرفی می‌کنند. این در حالی است که وقتی لفظی بدون هیچ قرینه‌ای به کار می‌رود، بر همان معنای شایع خود حمل می‌شود و شایع در اسم پیامبر و لفظ پدر، محمد و پدر بی‌واسطه، یعنی عبدالله است، اما چیزی که این اشکال را از اصل، باطل می‌کند، این است که حدیث «اسم ایبه اسم ابی» اصلاً در شیعه وجود ندارد و منحصرأز اهل سنت نقل شده که با نقل‌های متعدد خود آن‌ها در تعارض است. البته در سه کتاب شیعه با اسناد اهل سنت، احادیثی به این مضمون ثبت شده است که جزء احادیث شیعه تلقی نمی‌شود: الأمالی للطوسی، ص ۳۵۲؛ الغیبة للطوسی، ص ۱۸۱؛ التشریف بالمنن، ص ۲۶۵.

در کتاب غیبت نعمانی، حدیثی درباره پیروان محمد بن عبدالله حسنی وجود دارد که آن‌ها این حدیث اهل سنت را بر او منطبق می‌کرده‌اند؛ اما امام به جای اینکه اصل این مسئله را رد کنند که نام پدر مهدی، نام پدر پیامبر نیست، این طور جواب می‌دهند که مادر مهدی کنیز است، درحالی‌که مادر محمد بن عبدالله، حره می‌باشد: «صَحِبَنِي رَجُلٌ... كَانَ يَزْعُمُ أَنَّ مُحَمَّدَ بْنَ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْحَسَنِ هُوَ الْقَائِمُ وَالِدَلِيلُ عَلَى ذَلِكَ أَنَّ اسْمَهُ اسْمُ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَاسْمُ أَبِيهِ اسْمُ أَبِي النَّبِيِّ فَقُلْتُ لَهُ فِي الْجَوَابِ إِنْ كُنْتَ تَأْخُذُ بِالْأَسْمَاءِ فَهُوَ ذَا فِي وُلْدِ الْحُسَيْنِ مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَلِيٍّ فَقَالَ لِي إِنَّ هَذَا ابْنُ أُمِّهِ يَغْنِي مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَلِيٍّ وَهَذَا ابْنُ مَهْبِرَةَ يَغْنِي مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْحَسَنِ بْنِ الْحَسَنِ فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَمَا رَدَدْتُ عَلَيْهِ فَقُلْتُ مَا كَانَ عِنْدِي شَيْءٌ أَرَدُّ عَلَيْهِ فَقَالَ أَوْ لَمْ تَعْلَمُوا أَنَّهُ ابْنُ سَبِيَّةٍ يَغْنِي الْقَائِمُ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ».

این فرقه منحرف خواسته‌اند از سکوت امام در این روایت درباره نام پدر مهدی چنین وانمود کنند که چون امام آن را قبول داشته‌اند، رد نکرده‌اند؛ درحالی‌که اولاً امام درباره اینکه مراد از نام مهدی،

چنین آمده که «مهدی از نسل عباس عموی پیامبر است»؛ درحالی که صدها حدیث داریم که تصریح می‌کند مهدی از اهل بیت است، مهدی از عترت است و مهدی از فرزندان فاطمه است.^۱

۴. مهدی از نسل امام حسن علیه السلام: بعضی از اهل سنت طبق تک‌حدیثی که ابوداود نقل کرده، معتقدند مهدی رحمة الله تعالی از نسل امام حسن علیه السلام است. او می‌گوید: از هارون بن مغیره برایم حدیث کردند که او از عمر بن ابی‌قیس از شعیب بن خالد از ابواسحاق نقل کرده که: علی درحالی که به فرزندش حسن نگاه می‌کرد، فرمود: «از صلب او مردی متولد می‌شود که به نام پیامبرتان نامیده شده و در اخلاق شبیه اوست، ولی در خلقت شباهتی به ایشان ندارد. او زمین را پر از عدل می‌کند».^۲

بر همین اساس، محمد بن ابی‌بکر حنبلی نگاشته است: در اینکه مهدی از فرزندان حسن است، سری لطیف نهفته شده و آن اینکه چون او خلافت را برای رضای خدا نادیده گرفت، خدا هم مهدی را از نسل او قرار داد تا به مقام خلافت برسد؛ برعکس حسین که برای کسب خلافت، به جنگ و خونریزی دست زد!^۳

یعنی محمد و منظور از نام پدر پیامبر، پدر بی‌واسطه، یعنی عبدالله است نیز سکوت کرده‌اند. پس اگر سکوت را ملاک قرار می‌دهید، در اینجا هم باید بپذیرید امام نام قائم را احمد بن اسماعیل نمی‌دانسته‌اند، بلکه محمد بن عبدالله می‌دانند. ثانیاً از آنجا که پیروان محمد بن عبدالله بن حسن، تابع احادیث اهل سنت بودند، نه اهل بیت علیهم السلام و آن‌ها هم روایت کرده بودند که نام پدر مهدی، نام پدر پیامبر است، فایده‌ای نداشت امام این حدیث را رد کنند؛ لذا به چیزی استدلال کردند که آن‌ها هم قبول داشته باشند و آن کنیز بودن مادر مهدی موعود بود.

۱. الفتن، ابن حماد، ص ۲۶۵، ح ۱۰۴۴ و رک: نقد احادیث مهدویت از دیدگاه اهل سنت، ص ۶۴-۶۵.

۲. نقد احادیث مهدویت از دیدگاه اهل سنت، ص ۶۵-۷۳.

۳. سنن ابی‌داود، ج ۴، ص ۱۸۳۴.

۴. المنار المنیف، ص ۱۵۱. می‌گوییم: شکسته باد دست و دهانی که حضرت سیدالشهداء علیه السلام را طالب حکومت و خونریز برشمارد.

اما جواب این حدیث

الف) بررسی سندی: اولاً، واسطه ابوداود و اولین راوی معلوم نیست؛ زیرا او می‌گوید برایم از هارون بن مغیره نقل شده، اما چه کسی نقل کرده، معلوم نیست. لذا سند روایت، مرسل است و نووی تصریح کرده که نزد اقشار مختلف علما حدیث مرسل، حجت نیست: «الحدیث المرسل لا یحتج به عندنا و عند جمهور المحدثین و جماعه الفقهاء و جماهیر أصحاب الأصول»^۱.

ثانیاً، آخرین راوی این حدیث، ابواسحاق سبعی است؛ در حالی که وی دو سال قبل از کشته شدن عثمان متولد شده^۲ و به همین دلیل، در زمان شهادت حضرت علی علیه السلام هفت سال بیشتر نداشته است. پس احتمال اینکه این حدیث را بدون واسطه از آن حضرت نقل کرده باشد، ضعیف است؛ همچنان که منذری در شرح این حدیث تصریح کرده: ثابت نشده که ابواسحاق حتی یک حدیث هم بدون واسطه از آن حضرت شنیده باشد.^۳

ب) بررسی متنی: در این حدیث، اختلاف نسخه وجود دارد؛ زیرا جزری شافعی (م. ۸۳۳) این حدیث را از ابوداود با لفظ «حسین» روایت کرده، نه حسن.^۴ همچنین محقق کتاب مقدسی - که این حدیث را از ابی وائل با لفظ حسن ثبت نموده - در حاشیه نگاشته که در نسخه‌ای لفظ «حسین» آمده است.^۵ نیز ابوصالح سلیلی، از علمای اهل سنت، متن این حدیث را با سند دیگری به لفظ «حسین» نقل کرده است.^۶

ج) بررسی دلالتی: اگر مراد این روایت این باشد که امام حسن علیه السلام جدّ پدری

۱. المجموع، ج ۱، ص ۶۰.

۲. تهذیب التهذیب، ج ۸، ص ۵۶، ح ۱۰۰.

۳. مختصر سنن ابی داود، ج ۶، ص ۱۶۲، ح ۴۱۲۱.

۴. أسمى المناقب في تهذیب أسنی المطالب، ص ۱۶۵-۱۶۸، ح ۶۱.

۵. عقد الدرر، ص ۴۵، پاورقی ۱.

۶. التشریف بالمنن، ص ۲۸۵ و ۴۲۳.

مهدی عَلَيْهِ السَّلَام هستند، با روایات فراوان و صحیحی که مهدی عَلَيْهِ السَّلَام را از نسل امام حسین عَلَيْهِ السَّلَام می‌داند، تعارض داشته، توانایی مقابله ندارد. از این رو، ممکن است منظور روایت این باشد که مهدی از امام حسن عَلَيْهِ السَّلَام نیز نسب دارد؛ یعنی امام حسن عَلَيْهِ السَّلَام، جد مادری مهدی عَلَيْهِ السَّلَام است و این برداشت با روایات دسته مقابل سازگاری دارد؛ زیرا همان‌طور که روشن است، مادر امام محمد باقر عَلَيْهِ السَّلَام، دختر امام حسن عَلَيْهِ السَّلَام بوده‌اند^۱ و در نتیجه، امام پنجم و امامان بعدی تا حضرت مهدی، حسنی و حسینی بوده‌اند.

این صحیح‌ترین برداشت است؛ همچنان‌که در این زمینه، روایات مؤیدی هم در منابع اهل سنت و شیعه وجود دارد؛ از جمله پیامبر فرمودند: «وَالَّذِي بَعَثَنِي بِالْحَقِّ أَنْ مِنْهُمَا مَهْدِي هَذِهِ الْأُمَّةُ»^۲ به خدایی که مرا به حق فرستاده است! مهدی از نسل حسن و حسین است» و فرمودند: «إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ... اخْتَارَ مِنِّي عَلِيًّا وَ اخْتَارَ مِنْ عَلِيٍّ الْحَسَنَ وَ الْحُسَيْنَ وَ اخْتَارَ مِنْهُمَا تِسْعَةَ تَسْعُهُمْ قَائِمُهُمْ»^۳ خداوند از حسن و حسین، نه امام برگزیده است که نهمین آن‌ها قائم ایشان است».

کتاب منتخب الأثر، تعداد احادیثی که مهدی را از نسل حسن و حسین عَلَيْهِ السَّلَام معرفی کرده، ۱۲۵ عدد دانسته است.^۴

نیز در زیارت‌نامه حضرت معصومه عَلَيْهَا السَّلَام چنین آمده: «السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا بِنْتَ الْحَسَنِ وَ الْحُسَيْنِ»^۵ با اینکه ایشان سید حسینی هستند و تنها از طرف مادر امام باقر عَلَيْهِ السَّلَام به سادات حسنی منسوب می‌شوند.

۱. إعلام الوری، ص ۲۶۴.

۲. همان.

۳. إثبات الوصیة، ص ۲۶۶.

۴. منتخب الأثر، ج ۲، ص ۱۵۳.

۵. بحار الأنوار، ج ۹۹، ص ۲۶۶.

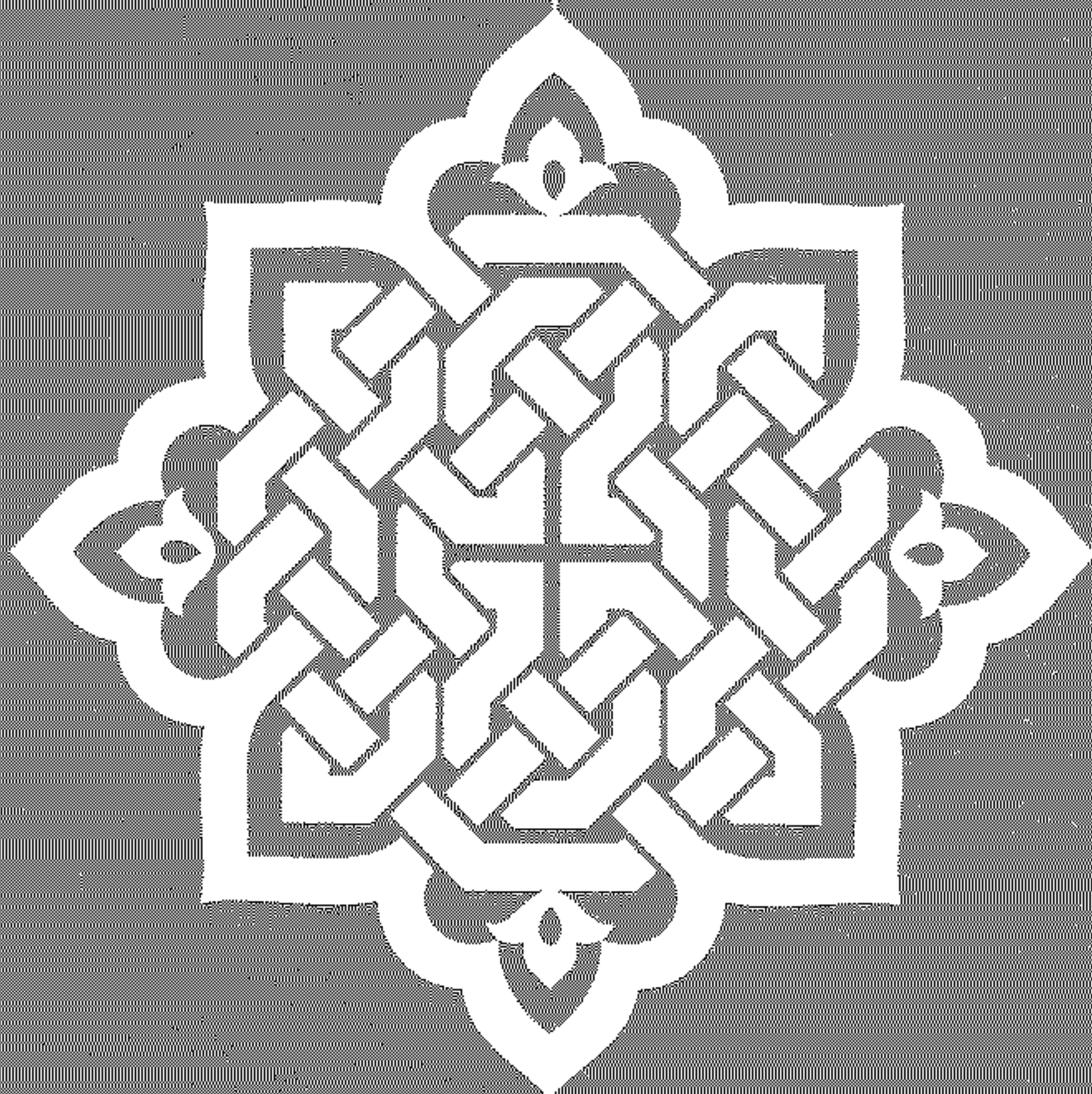
خاستگاه این اختلاف

از آنجا که لفظ حسن و حسین، کاملاً شبیه به هم‌اند، اشتباه در ثبت، کاملاً احتمال دارد؛ غیر از اینکه ممکن است این اختلاف، عمدی و به دست یاران محمد بن عبدالله حسنی برای اثبات مهدویت وی صورت گرفته باشد. اگر این دو احتمال را کنار بگذاریم، برداشتی که درباره جدّ مادری بودن امام حسن علیه السلام مطرح کردیم، متعین است.

۵. از فروع دین: از آنجا که امامت نزد اهل سنت، جزء فروع دین است، بحث مهدویت نیز که زیرمجموعه امامت است، از فروع دین تلقی می‌شود؛ برعکس شیعه که امامت را از اصول دین می‌داند و اعتقاد به مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف در مقام امام دوازدهم را نیز جزء این اصل بر می‌شمرد.

فصل سوم

پدرو مادر حضرت مهدی
عجل الله تعالی فرجه الشریف



بخش اول: پدر آن حضرت

مرحله ۱. بررسی اجداد پدری آن حضرت

با نگاهی کلی می‌توان تبار آن حضرت را طبق روایات، چنین دسته‌بندی کرد:

۱. از نسل عبدالمطلب، ابن ماجه و حاکم نیشابوری روایت کرده‌اند: «تَخُنُّ، وَوَلَدَ عَبْدُ الْمُطَّلِبِ، سَادَةُ أَهْلِ الْجَنَّةِ، أَنَا وَحَمْزَةُ وَ عَلِيٌّ وَ جَعْفَرُ وَ الْحَسَنُ وَ الْحُسَيْنُ وَ الْمَهْدِيُّ»^۱.

۲. از اهل بیت پیامبر ﷺ: در این باره ۴۰۷ حدیث رسیده است؛^۲ از جمله احمد بن حنبل روایت کرده: «ثُمَّ يَخْرُجُ رَجُلٌ مِنْ عِشْرَتِي - أَوْ مِنْ أَهْلِ بَيْتِي - مَنْ يَمْلأُهَا قِسْطًا وَعَدْلًا، كَمَا مَلَأَتْ ظُلْمًا وَعُدْوَانًا»^۳.

۳. از نسل حضرت علی عليه السلام: در این باره ۲۲۵ حدیث وجود دارد؛^۴ از جمله خود ایشان می‌فرماید: «فَكَثُرْتُ فِي مَوْلُودِ يَكُونُ مِنْ ظَهْرِ الْحَادِي عَشَرَ مِنْ وُلْدِي هُوَ الْمَهْدِيُّ الَّذِي يَمْلَأُ الْأَرْضَ عَدْلًا وَ قِسْطًا»^۵.

۱. سنن ابن ماجه، ج ۵، ص ۵۴۳؛ مستدرک الصحيحین، ج ۳، ص ۲۳۳، ح ۴۹۴.

۲. منتخب الأثر، ج ۲، ص ۱۲۵.

۳. مسند احمد، ج ۱۷، ص ۴۱۶، ح ۱۱۳۱۳.

۴. منتخب الأثر، ج ۲، ص ۱۴۲.

۵. الکافی، ج ۱، ص ۳۳۸، ح ۷؛ کمال الدین، ج ۱، ص ۲۸۹، ح ۱. نکته: بعضی فرقه‌های منحرف، به نسخه‌ای از این حدیث تمسک کرده‌اند که گفته: «من ظهر الحادی عشر» و معنایش این می‌شود که

۴. از نسل حضرت فاطمه علیها السلام: در این باره ۲۰۲ حدیث وجود دارد؛ از جمله: «**الْمَهْدِيُّ مِنْ وَلَدِ فَاطِمَةَ**».^۱

۵. از نسل امام حسین علیه السلام: در این باره صدها حدیث ثبت شده است، با این عناوین: از نسل دو سبط پیامبر: ۱۲۵ حدیث، از فرزندان حسین: ۲۰۸ حدیث، جزء ائمه نه گانه از فرزندان حسین: ۱۶۵ حدیث و اینکه نهمین فرزند حسین است: ۱۶۰ حدیث.^۲

تعداد احادیث درباره نسب حضرت مهدی به بقیه امامان از این قرار است:

مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف از اولاد امام سجاد علیه السلام است: ۱۹۷ روایت؛^۳

مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف از اولاد امام باقر علیه السلام است: ۱۲۱ روایت؛^۴

مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف از اولاد امام صادق علیه السلام است: ۱۲۰ روایت؛^۵

مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف ششمین فرزند امام صادق علیه السلام است: ۱۱۲ روایت؛^۶

مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف از اولاد امام کاظم علیه السلام است: ۱۲۱ روایت؛^۷

مهدی از صلب یازدهمین فرزند امام علی علیه السلام است و چنین نتیجه گرفته اند که مهدی موعود، فرزند امام زمان است، نه خود ایشان. این در حالی است که اولاً نسخه مورد استناد آن‌ها از نظر تعداد نقل، کمتر از نسخه‌ای است که در متن بالا ذکر شده است. ثانیاً صدها روایت وجود دارد که مهدی موعود را همان امام دوازدهم می‌شمرد؛ پس اعتباری به آن نسخه نیست. ثالثاً حتی طبق نسخه «من ظهر الحادی عشر»، اگر «من ولدی» را صفت برای «مولود» بگیریم، معنایش موافق عقیده شیعه است و دلیلی نداریم که «من ولدی»، صفت برای «الحادی عشر» باشد.

۱. منتخب الأثر، ج ۲، ص ۱۴۶.

۲. سنن ابن ماجه، ج ۵، ص ۵۴۱؛ سنن ابی داود، ج ۴، ص ۱۸۳۲ با کمی اختلاف.

۳. منتخب الأثر، ج ۲، ص ۱۵۳، ۱۵۸، ۱۶۲ و ۱۶۴.

۴. همان، ص ۱۷۰.

۵. همان، ص ۱۷۳.

۶. همان، ص ۱۷۸.

۷. همان، ص ۱۷۹.

۸. همان، ص ۱۸۱.

- مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف پنجمین فرزند امام کاظم عجل الله تعالی فرجه الشریف: ۱۱۵ روایت؛^۱
 مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف چهارمین فرزند امام رضا عجل الله تعالی فرجه الشریف است: ۱۱۱ روایت؛^۲
 مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف سومین فرزند امام جواد عجل الله تعالی فرجه الشریف است: ۱۰۹ روایت؛^۳
 مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف از اولاد امام هادی عجل الله تعالی فرجه الشریف است: ۱۰۷ روایت؛^۴
 مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف فرزند امام حسن عسکری عجل الله تعالی فرجه الشریف است: ۱۰۷ روایت؛^۵
 نام پدر مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف حسن است: ۱۰۸ روایت.^۶

مرحله ۲. شناخت اجمالی از پدر امام زمان

الف) تاریخ زندگی: امام حسن عسکری عجل الله تعالی فرجه الشریف، یازدهمین امام شیعیان، در ربیع الأول یا ثانی سال ۲۳۱ یا ۲۳۲ در مدینه به دنیا آمدند و از آنجا که بعداً به اجبار به محله عسکر در سامراء انتقال یافتند، به «عسکری» معروف شدند. ایشان در ۲۲ سالگی به امامت رسیده، حدود شش سال امامت کردند و در سال ۲۶۰ به شهادت رسیدند.^۷ آن حضرت تا قبل از پنج سالگی و به قولی تا سیزده سالگی در مدینه بودند و پس از آن به سامراء منتقل شدند.

ب) فعالیت‌ها: اقدامات ایشان در دوره امامت به طور خلاصه از این قرار است:

- اول. شاگردپروری: شیخ طوسی ۱۰۴ یار و شاگرد برای ایشان شمرده است.^۸
- دوم. ایجاد شبکه وکالت برای ارتباط با شیعیان: این نیاز از زمان امام کاظم عجل الله تعالی فرجه الشریف احساس شد و استمرار یافت و البته امامان معصوم علیهم السلام در کنار ارسال پیک‌ها و

۱. همان، ص ۱۸۲.

۲. همان، ص ۱۸۷.

۳. همان، ص ۱۹۱.

۴. همان، ص ۱۹۳.

۵. همان، ص ۱۹۵.

۶. همان، ص ۲۰۲.

۷. حیات فکری و سیاسی امامان شیعه علیهم السلام، ص ۵۳۵-۵۳۶؛ الکافی، ج ۱، ص ۵۰۳.

۸. رجال الطوسی، ص ۳۹۷-۴۰۳.

نامه‌ها، ارتباط خود را با شیعه حفظ می‌کردند.

این وکالت‌ها گاهی خیلی سری بود. برای نمونه، عثمان بن سعید عمری در پوشش روغن‌فروشی فعالیت می‌کرد و پیروان حضرت، وجوهات شرعی خود را به وی می‌رساندند و او آن‌ها را در ظرف‌های روغن به خدمت حضرت می‌برد.^۱

سوم. حمایت مالی از شیعیان.

چهارم. ابراز فراوان علم غیب.

پنجم. آماده‌سازی شیعیان برای دوران غیبت.^۲

ششم. معرفی حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف در مقام امام بعدی با بیان‌های مختلف؛

مانند: «هَذَا صَاحِبُكُمْ بَعْدِي»^۳ و تعابیر دیگر.^۴

در این زمینه، امام عسکری علیه السلام دو وظیفه مهم را دنبال می‌کردند: یکی اینکه، ولادت و وجود فرزندش را اثبات کنند و دیگر اینکه، طوری وی را معرفی کنند که جانش به خطر نیفتد.^۵

ج) وضعیت سیاسی عصر امام

امام عسکری علیه السلام معاصر با سه حاکم عباسی، یعنی معتز، مهتدی و معتمد بودند. شرایط زندگی ایشان در زمان این‌ها بسیار سخت بود و بارها در زمان سه خلیفه به زندان افتادند که حکایات بسیاری در این باره وجود دارد و این زندان‌ها تا آخرین سال حیات آن امام بزرگوار ادامه داشته است.^۶

در بعضی روایات، ابعاد این سختی‌ها منعکس شده است؛ از جمله طبق نقلی،

۱. الغيبة للطوسی، ص ۳۵۴.

۲. سیره پیشوایان، ص ۶۲۶-۶۵۰.

۳. الإرشاد، ج ۲، ص ۳۴۸.

۴. کمال الدین، ج ۲، ص ۴۰۷، ح ۲ و ص ۵۲۴، ح ۴ و ص ۴۳۵، ح ۲ و ص ۴۰۹، ح ۹.

۵. تولد حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف، ص ۴۶.

۶. حیات فکری و سیاسی امامان شیعه علیهم السلام، ص ۵۴۲-۵۴۶.

آن حضرت هر دوشنبه و پنجشنبه مجبور بود در دارالخلافة حاضر شود.^۱
 امام عسکری عج به داود بن اسود فرمودند: «هرگاه دیدی کسی ما را دشنام
 می دهد، تو به دنبال مأموریتی که فرستاده شدی برو. مبادا درصدد پاسخ او برآیی
 یا خودت را به او معرفی کنی؛ زیرا ما در شهر و سرزمین بدی قرار داریم».^۲
 حتی مشاهده می کنیم که امام به یاران خود دستور می دهند هیچ کس به ایشان
 سلام نکند و با دست، آن حضرت را نشان ندهد و اشاره هم ننماید؛ زیرا جانش
 در امان نخواهد بود.^۳

مطابق نقلی، امام عسکری عج برای ملاقات با اصحاب و شیعیان، مکانی را
 معین می کرد و می فرمود: «در فلان مکان و فلان خانه، شب هنگام بیایید؛ مرا آنجا
 خواهید یافت».^۴

ایشان به محمد بن عبدالعزیز بلخی فرمود: «اگر امامت مرا افشا کنی، کشته
 می شوی... یا باید کتمان کنی یا به قتل خواهی رسید. جان خودتان را حفظ
 کنید».^۵

طبق نقل های متعدد، شیعیان در بعضی کوچه ها یا خیابان ها منتظر عبور امام
 عسکری عج می شدند تا فقط بتوانند ایشان را ببینند یا اگر شد، عرض حاجت
 کنند.^۶

(د) حوادث ناگوار بعد از شهادت ایشان:

۱. تفتیش خانه حضرت؛
۲. برخورد جعفر کذاب با مادر ایشان بر سر میراث؛

۱. الغيبة للطوسی، ص ۲۱۵.

۲. مناقب آل ابی طالب عج، ج ۴، ص ۴۲۸.

۳. الخرائج و الجرائح، ج ۱، ص ۴۳۹.

۴. عیون المعجزات، ص ۱۳۸.

۵. اثبات الوصیة، ص ۲۵۱.

۶. حیات فکری و سیاسی امامان شیعه عج، ص ۵۳۹.

۳. تفتیش خانه‌ها و منازل برای دستیابی به آخرین حجّت؛

۴. غیبت امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف؛

۵. ادعای جعفر کذاب درباره امامت؛

۶. ترور، حبس و تهدید شیعیان؛

۷. اختلاف شیعیان.^۱

بخش دوم: مادر آن حضرت

۱. نام ایشان: برای آن بانوی مکرمه، اسم‌هایی ذکر شده که سه‌تایش نام گل‌هاست، اما معروف‌ترین آن‌ها «نرجس» است که در روایات متعدد آمده است؛ از جمله: از جابر بن عبدالله انصاری روایت شده: در لوحی که در دست حضرت فاطمه علیها السلام مربوط به اسم اوصیا دیدم نوشته بود: «الْقَائِمُ أُمُّه جَارِيَةٌ اسْمُهَا نَرْجِسٌ»؛^۲ همچنان‌که شیخ مفید فقط همین اسم را ذکر کرده است^۳ و نام‌های دیگر عبارت‌اند از: سوسن، صقیل،^۴ ریحانه،^۵ مُلیکه^۶ و حکیمه.^۷ علت این نام‌های

۱. درس‌نامه مهدویت، ص ۷۰.

۲. عیون أخبار الرضا، ج ۱، ص ۴۱؛ کمال الدین، ج ۱، ص ۳۰۷.

۳. الإرشاد، ج ۲، ص ۳۳۹.

۴. در بعضی نسخه‌ها «صیقل» ثبت شده است.

۵. کمال الدین، ج ۲، ص ۴۳۲، ح ۱۲؛ کفایة المهتدی، ص ۵۵۱.

۶. کمال الدین، ج ۲، ص ۴۲۰؛ کفایة المهتدی، ص ۵۵۱.

۷. تاریخ اهل البیت، ص ۱۲۵؛ کشف الغمة، ج ۲، ص ۴۳۷. هر دو با لفظ «و گفته شده» و نام اصلی را صقیل دانسته‌اند. احتمال دارد در این دو نقل، بین نام عمه امام عسکری علیه السلام و همسر ایشان خلط شده باشد؛ همچنان‌که در مصدر اول به این نکته تذکر داده شده است. در تک‌نقلی از شیخ صدوق چنین وارد شده که سیدی گفته همسر به کنیزمان گفت برو به خانه امام حسن عسکری علیه السلام و به حکیمه بگو چیزی دهید تا ما کودکمان را به وسیله آن شفا دهیم (کمال الدین، ج ۲، ص ۵۱۸)؛ اما معلوم نیست مراد، همسر امام بوده و ممکن است منظور، حضرت حکیمه‌خاتون باشد. همچنین در هدایة الکبری (ص ۳۲۸) قولی نقل کرده که نام ایشان، مریم بنت زید علوی بوده که برادرش در مازندران ادعای امامت زیدیه را داشته و شهید اول نیز در کتاب دروس الشریعة (ج ۲، ص ۱۶) همین را به عنوان یکی از اقوال ذکر کرده است؛ اما این نقل نه تنها هیچ مستندی ندارد، بلکه مخالف روایات

متعدد به احتمال زیاد برای تقیه بوده^۱ تا دشمنان را در شناسایی ایشان دچار اشتباه کند؛ غیر از اینکه داشتن چند اسم برای یک فرد در بین عرب مرسوم بوده و البته در نام مادران بعضی دیگر از امامان معصوم علیهم السلام نیز اختلاف وجود دارد؛ پس این خدش‌های به اصل مسئله مهدویت وارد نمی‌کند.

البته آنچه در بیان امام عسکری علیه السلام آمده، یکی از دو نام نرجس و سوسن است؛^۲ همچنان که ذهبی در تاریخ الإسلام، تنها همین دو نام را ثبت کرده است.^۳ البته در کتاب کافی، نام سوسن برای مادر امام عسکری علیه السلام ذکر شده است.^۴ لذا این احتمال وجود دارد که نام مادر امام عسکری علیه السلام با ایشان اشتباه شده باشد؛ همچنان که درباره نام حکیمه، احتمال اشتباه هست.

۲. شخصیت ایشان: درباره شخصیت مادر امام زمان عجل الله فرجه اطلاعات دقیقی در دست نیست و فقط در روایات، به چهار بُعد از زندگی ایشان اشاره‌ای گذرا شده است: نسب ایشان، ازدواج ایشان، زایمان ایشان و زمان وفات. درباره نسب ایشان، همه نقل‌ها بر کنیز بودن آن بانو اتفاق نظر دارند؛^۵ اما آن را به چهار گونه بیان کرده‌اند:

الف) شاهزاده رومی که در جنگ اسیر شده؛

فراوانی است که تصریح می‌کند مادر امام زمان عجل الله فرجه کنیز است و البته خود هدایة الکبری در پایان تصریح کرده که مشهور و صحیح، همان نرجس است.

۱. احتمال هم دارد از باب محبت بوده باشد؛ زیرا همان‌گونه که گفتیم، سه مورد از این نام‌ها اسامی گل‌ها هستند و ملیکه یعنی شاهزاده خانم و صقیل یعنی دارای صورت صاف و نورانی. پس این‌ها همه توصیفاتی هستند که بر آن بانو اطلاق می‌شده، بلکه در بعضی نقل‌ها تصریح شده که امام عسکری علیه السلام به هر چهار اسم، ایشان را صدا می‌زدند (کمال الدین، ج ۲، ص ۴۳۲، ح ۱۲؛ کفایة المهتدی، ص ۵۵۱).

۲. نرجس: کمال الدین، ج ۲، ص ۴۲۴؛ سوسن: الغیبة للطوسی، ص ۲۳۵.

۳. تاریخ الإسلام، ج ۲، ص ۱۶۱.

۴. کافی، ج ۱، ص ۵۰۳.

۵. غیر از نقل بدون سندی که از الهدایة الکبری بیان کردیم.

ب) کنیز تربیت شده حکیمه خاتون؛

ج) کنیز متولد شده در خانه حکیمه خاتون؛

د) کنیزی سیاه پوست.^۱

اول. شاهزاده رومی: روایت اجمالی آن به سند صحیح اعلائی از فضل بن شاذان نقل شده که محمد بن عبدالجبار از امام عسکری علیه السلام پرسید: فدایتان شوم! امام و حجّت بعد از شما کیست؟ فرمودند: فرزندم که همنام و هم کنیه رسول خدا صلی الله علیه و آله است؛ همو که آخرین حجّت خدا و آخرین خلیفه اوست. پرسید: از کدام بانو متولد می شود؟ فرمودند: از دختر پسر قیصر، پادشاه روم.^۲

روایت تفصیلی آن - که کیفیت انتقال این شاهزاده رومی را به بغداد پس از جنگ مسلمانان با روم بیان نموده - برای اولین بار در *کمال الدین شیخ صدوق*^۳ و سپس *الغیبه شیخ طوسی*^۴ با سندی متفاوت ثبت شده است. بعد از آن، طبری

۱. البته همان طور که در پاورقی صفحه قبل تذکر دادیم، قول بدون سندی نسب ایشان را از سادات زیدی می دانست که بطلان آن با توجه به تأکید روایات بر کنیز بودن مادر امام زمان علیه السلام آشکار است. همچنین در *هدایة الکبری* (ص ۳۵۵) در ماجرای ولادت حضرت مهدی علیه السلام چنین چاپ شده که حضرت نرجس با لغت سندی، حکیمه را مخاطب ساخت و حکیمه هم با لغت سندی جواب او را داد؛ گویی ایشان از اهل سند بوده است! ولی این چاپ غلط است و یقیناً حکیمه خاتون لغت سندی بلد نبوده و صحیحش *در اثبات الوصیة* (ص ۲۵۸) ثبت شده که نرجس، حکیمه را به سیادت خطاب کرد؛ یعنی به او گفت: ای سرورم و حکیمه هم همین گونه وی را خطاب نمود و البته از کلمات قبل و بعد آن نیز کاملاً غلط بودن متن *هدایة الکبری* مشخص است. به هر دو لفظ نگاه کنید: «فَخَاطَبْتَنِي بِالسِّنْدِيَّةِ فَخَاطَبْتَهَا بِمِثْلِهَا» و «فَخَاطَبْتَنِي بِالسِّيَادَةِ، فَخَاطَبْتَهَا بِمِثْلِهِ».

۲. *کفایة المهدی*، ص ۵۳۵. اینکه این روایت را صحیح اعلائی دانستیم، براساس نظریه ای است که نقل کتاب *کفایة المهدی* از کتاب فضل بن شاذان را معتبر می شمرد و همین رویه در طول این نگارش، پیش گرفته شده است.

۳. *کمال الدین*، ج ۲، ص ۴۱۷-۴۲۳.

۴. *الغیبه للطوسی*، ص ۲۰۸-۲۱۴.

شیعی،^۱ قتال نیشابوری،^۲ ابن شهر آشوب^۳ و دیگران آن را ثبت کرده‌اند.

سه اشکال: سندی، محتوایی، تاریخی

به این نقل، از سه جهت اشکال گرفته‌اند:

الف) اشکال سندی: زیرا راویان آن مجهول هستند.

ب) اشکالات محتوایی: زیرا چیزهایی در آن ذکر شده که مناسب شأن مادر

امام نیست؛ مثلاً وقتی نامه امام هادی عجل الله فرجه را مطالعه کرد، کنیزفروش را قسم اکید

داد که اگر مرا به این وکیل نفروشی، خودم را خواهم کشت! «حَلَفْتُ بِالْمُخْرِجَةِ

الْمُعَلِّظَةِ إِنَّهُ مَتَى امْتَنَعَ مِنْ بَيْعِهَا مِنْهُ قَتَلْتُ نَفْسَهَا».^۴

پاسخی که می‌توان به این دو اشکال داد، این است که با توجه به روایت

اجمالی که دارای سند صحیح اعلائی است، اصل قضیه، قابل پذیرش است؛

اما جزئیات آن، نه.

ج) اشکال تاریخی: با توجه به سال تولد امام عسکری (۲۳۱۵ یا ۲۳۲۶) و سنی

که بشود حضرت ازدواج کنند - مثلاً هجده سالگی - رخداد چنین جنگی باید

حدود سال ۲۵۰ باشد؛ درحالی که در آن زمان، جنگی بین روم و اسلام واقع نشده

است.

در پاسخ باید گفت: از نظر جغرافیا، دو روم وجود داشته: روم غربی، یعنی ایتالیا

و سیسیل و احياناً اسپانیا و جنوب فرانسه و روم شرقی، یعنی بیزانس و همین

ترکیه فعلی که پایتخت آن قسطنطنیه بوده است و مادر امام زمان عجل الله فرجه از همین

منطقه است.

۱. دلائل الإمامة، ص ۴۸۹-۴۹۶.

۲. روضة الواعظین، ج ۱، ص ۲۵۲-۲۵۴.

۳. مناقب آل ابی طالب عجل الله فرجه، ج ۴، ص ۴۴۰-۴۴۱.

۴. کمال الدین، ج ۲، ص ۴۲۰؛ الغيبة للطوسی، ص ۲۱۰.

۵. تاریخ اهل البيت، ص ۸۷؛ کشف الغمة، ج ۲، ص ۴۰۲.

۶. الکافی، ج ۱، ص ۵۰۳؛ الإرشاد، ج ۲، ص ۳۱۳.

طبق نوشته مورخان اسلامی، از جمله ابن اثیر، در سال‌های ۲۴۴، ۲۴۵، ۲۴۷، ۲۴۸، ۲۴۹ و ۲۵۳ هجری، جنگ‌هایی میان قوای اسلام و روم شرقی به وقوع پیوسته و در خلال آن اسیرانی از طرفین، گرفته و مبادله شدند.

در منابع خارجی نیز از این جنگ‌ها سخن گفته شده است؛ از جمله در کتاب *العرب و الروم* آمده است که در سال ۲۴۷، جنگ‌هایی میان مسلمانان و رومیان درگرفت و غنایم بسیاری به چنگ مسلمانان افتاد.^۱

همچنین در سال ۲۴۸، بلکاجور، سردار مسلمین با رومیان جنگید و طی آن، بسیاری از اشراف روم اسیر شدند.

ابن اثیر در حوادث سال ۲۴۹ هجری می‌نویسد: در جنگی که میان مسلمانان و رومیان روی داد، شخص قیصر هم در آن شرکت داشت.^۲

در نتیجه، حتی اگر قبل از سال ۲۵۰ نیز چنین جنگی رخ داده باشد، هیچ اشکالی پیش نمی‌آید و می‌توان با توجه به نقل‌هایی که نرجس را کنیز حکیمه خاتون می‌داند که چندی در خانه او به سر می‌برده، تاریخ اسیر شدن نرجس خاتون و ورودش را به سامراء قبل از هجده سالگی امام عسکری علیه السلام فرض کرد.

دوم. کنیز تربیت‌شده حکیمه خاتون: در دو روایت از محمد بن عبدالله طهوی^۳ و محمد بن قاسم علوی^۴ از حکیمه خاتون، عمه امام عسکری علیه السلام نقل شده است: کنیزی داشتم که به او نرجس می‌گفتند... او را به دستور امام هادی علیه السلام به ازدواج امام حسن علیه السلام درآوردم.^۵

این روایت با حدیث قبلی، تعارضی ندارد؛ زیرا ممکن است نرجس ابتدا به

۱. *العرب و الروم*، ص ۲۲۵.

۲. *موعودی که جهان در انتظار اوست*، ص ۱۷۳.

۳. *کمال الدین*، ج ۲، ص ۴۲۶، ح ۲.

۴. *دلایل الإمامة*، ص ۴۹۹.

۵. *در الهدایة الکبری* (ص ۳۵۴) نیز همین مضمون آمده است.

خانه حکیمه خاتون برده شده تا بعضی آداب اسلامی را فرا بگیرد و سپس به همسری امام عسکری علیه السلام مشرف گشته است؛ چنان که در همان روایت تفصیلی دسته اول تصریح شده که امام هادی علیه السلام به حکیمه خاتون فرمودند: او را به منزلت بپر و فرایض و سنن را به وی تعلیم بده که او همسر حسن و مادر قائم عجل الله فرجه خواهد بود.^۱

سوم. کنیز متولد شده در خانه حکیمه خاتون: مسعودی نقل کرده: «أَنَّ بَعْضَ أَخَوَاتِ أَبِي الْحَسَنِ عَلِيِّ بْنِ مُحَمَّدٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ كَانَتْ لَهَا جَارِيَةٌ وُلِدَتْ فِي بَيْتِهَا وَ رَبَّتَهَا تُسَمَّى نَرْجِسَ»^۲ یکی از خواهران امام هادی علیه السلام کنیزی داشت که در خانه اش متولد شده و خودش وی را تربیت نموده بود که نرجس نامیده می شد. اما از یک طرف، راویان این نقل ذکر نشده اند و از طرف دیگر، شیخ طوسی همین روایت را بدون جمله «وُلِدَتْ فِي بَيْتِهَا» نقل کرده است.^۳

حسین بن عبدالوهاب در کتاب *عیون المعجزات* می نویسد: «قرأت فی کتب کثیره بروایات کثیره صحیحه، أنه کان لحکیمه بنت ابی جعفر محمد بن علی (ع) جارية ولدت فی بیتها و ربتها»^۴ من در کتاب های زیادی به روایات فراوان صحیحی خواندم که آن کنیز در خانه حکیمه متولد شده و تربیت یافته بود. اما نه تنها در میان کتب موجود، هیچ نقلی غیر از نقل مسعودی وجود ندارد، بلکه حتی نقل منحصر مسعودی نیز در هیچ کتاب دیگری منعکس نشده است. لذا این افزوده که نرجس در خانه حکیمه به دنیا آمده، مردود بوده، قابل پذیرش نیست.

غیر از اینکه این روایت با حدیثی که تصریح می کند مادر قائم عجل الله فرجه اسیر

۱. کمال الدین، ج ۲، ص ۴۲۳؛ الغیبة للطوسی، ص ۲۱۴.

۲. إثبات الوصیة، ص ۲۵۷.

۳. الغیبة للطوسی، ص ۲۴۴.

۴. عیون المعجزات، ص ۱۳۸.

جنگی است نیز در تعارض است؛^۱ همچنان که از حدیث دیگری چنین برمی آید که اسیر جنگی بودن مادر قائم رَحْمَةُ اللهِ عَلَيْهِ، مسئله‌ای مشهور و ثابت بوده، برای همین، زید به اینکه مادرش اسیر جنگی بوده، برای قائم بودن خود استدلال می‌کرده است.^۲

چهارم. کنیزی سیاه‌پوست: تنها در یک روایت چنین وارد شده که: «إِنَّ صَاحِبَ هَذَا الْأَمْرِ فِيهِ سُنَّةٌ مِنْ يُوسُفَ ابْنِ أُمِّهِ سَوْدَاءَ يُضْلِحُ اللهُ لَهُ أَمْرَهُ فِي لَيْلَةٍ»^۳ در صاحب این امر، سنتی از یوسف وجود دارد؛ فرزند کنیزی سیاه است که خدا امرش را در یک شب درست می‌کند».

اما اولاً، این روایت با عموم روایاتی که حضرت مهدی را گندمگون یا سفیدپوست می‌داند، ناسازگار است؛ برای همین، احتمال دارد کلمه «سوداء» تحریف کلمه «سمراء» به معنای گندمگون باشد. در این صورت، ناسازگاری وجود ندارد؛ همچنان که در حدیث ابوالأدیان تصریح شده که در صورت آن حضرت، سمره دیده می‌شد: «بِوَجْهِهِ سُغْرَةٌ»^۴ و نیز درباره پدر ایشان وارد شده که اسمر بودند: «فَدَخَلَ رَجُلٌ أَسْمَرٌ»^۵ و ارث بردن رنگ پدر، هیچ بُعدی ندارد. همچنین درباره رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وارد شده که اسمر بوده‌اند: «أَسْمَرَ اللَّوْنِ»^۶ و در روایات متعددی از شباهت آن حضرت به پیامبر سخن گفته شده که می‌تواند شامل رنگ ایشان نیز باشد: «التَّاسِعُ مِنْهُمْ قَائِمٌ أَهْلُ بَيْتِي وَ مَهْدِيٌّ أُمَّتِي أَشْبَهُ النَّاسِ بِي فِي شَمَائِلِهِ وَ أَقْوَالِهِ وَ أَفْعَالِهِ»^۷.

۱. الغيبة للنعمانی، ص ۲۳۰، ح ۱۲.

۲. همان، ص ۲۲۹، ح ۱۰.

۳. کمال الدین، ج ۱، ص ۳۲۹، ح ۱۲.

۴. همان، ج ۲، ص ۴۷۵.

۵. الکافی، ج ۱، ص ۵۰۳.

۶. کمال الدین، ج ۱، ص ۱۵۹، ح ۱۸؛ الأمالی للصدوق، ص ۲۷۲.

۷. همان، ص ۲۵۷، ح ۲.

ثانیاً، سیاه بودن مادر ایشان به عنوان سنتی از حضرت یوسف بیان شده است - زیرا ظاهراً فقره «ابنُ أمةٍ سوداء» عطف بیان از «سُنَّةٌ مِنْ يُوسُفَ» است - درحالی که اولاً سیاه بودن مادر، سنت تلقی نمی شود. ثانیاً تمام روایاتی که از جریان سنت یوسف در حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف سخن گفته اند، مطالب دیگری غیر از سیاه بودن مادر ذکر کرده اند. ثالثاً سیاه بودن مادر حضرت یوسف در هیچ مستندی ذکر نشده است؛ همچنان که سیاه بودن مادر امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف با تمام روایاتی که ایشان را رومی یا مغربی دانسته، تعارض دارد.^۱

الا اینکه گفته شود: سیاه بودن رنگ پوست مادر، تلازمی با سیاه بودن رنگ فرزند ندارد و چه بسا رنگ بدن پسر به پدرش برود، نه مادر. در نتیجه، بر فرض که مادر ایشان تیره بوده، منافاتی با گندمگونی یا سفید بودن آن حضرت ندارد.^۲

۳. سرگذشت ایشان: درباره سرگذشت آن بانو دو نقل وجود دارد: یکی اینکه، ایشان در زمان حیات امام عسکری علیه السلام وفات کرده است که در این باره، تک حکایتی از ابوعلی خیزرانی از کنیزش که مدتی خدمتکار امام حسن عسکری علیه السلام بوده، وجود دارد که چون مادر امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف از آنچه بر سر خاندان حضرت خواهد آمد آگاه شد، از ایشان خواست از خدای تعالی بخواهد مرگ وی را قبل از آن

۱. معجم احادیث الإمام المهدي عجل الله تعالی فرجه الشریف، ج ۴، ص ۳۵۸. با وجود این، ظاهراً مرحوم نعمانی، روایت سیاه بودن مادر ایشان را پذیرفته است (الغیبة للنعمانی، ص ۱۶۵) و برخی بزرگان چنین نتیجه گرفته اند که ایشان منکر این بوده که مادر حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف نواده قیصر روم بوده اند؛ چون نوه قیصر که کنیز سیاه نبوده است (قاموس الرجال، ج ۱۲، قسم تواریخ، ص ۶۴).

۲. علامه مجلسی احتمال دیگری مطرح نموده و آن اینکه مراد، مادر با واسطه باشد، نه بی واسطه (بحار الأنوار، ج ۵۱، ص ۲۱۹). این احتمال در نگاه اول خیلی بعید به نظر می رسد؛ چون هیچ قرینه ای ندارد؛ اما با توجه به روایت دیگری که رسول خدا صلی الله علیه و آله، امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف را فرزند کنیز نوبیه - منطقه سودان - دانستند (الکافی، ج ۱، ص ۳۲۳)، درحالی که نوبیه، مادر امام جواد علیه السلام بوده است (مرآة العقول، ج ۳، ص ۳۸۱)، بعد این احتمال کاهش می یابد (الوافی ج ۲، ص ۳۸۰). البته در اصل اینکه روایت مذکور از رسول خدا صلی الله علیه و آله درباره امام جواد علیه السلام است یا امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف، اختلاف وجود دارد (الذریعة إلى حافظ الشریعة، ج ۱، ص ۵۹۹)؛ برای همین، ما این حدیث را جزء روایات بیانگر نسب این بانو نیاوردیم.

برساند و او در حیات حضرت درگذشت.^۱

دوم اینکه، ایشان بعد از وفات امام عسکری علیه السلام در قید حیات بوده‌اند که در این باره نقل‌هایی وجود دارد:

الف) تک‌نقل غیبت طوسی که: صقیل مادر امام زمان علیه السلام در لحظه شهادت امام عسکری علیه السلام ایشان را پرستاری می‌کرد؛^۲ اما در کتاب شیخ صدوق، نام صقیل بدون قید اینکه مادر امام بوده، ذکر شده است.^۳

ب) در بعضی نقل‌ها گفته شده: بعد از وفات امام عسکری علیه السلام که شرایط تفتیش خانه ایشان خیلی شدید شده بود، یکی از کنیزان آن حضرت به نام صقیل یا نرجس ادعا کرد که باردار است؛^۴ ولی دلیلی بر یکی بودن این کنیز با مادر امام زمان علیه السلام نداریم.

ج) شیخ نجاشی نگاشته: بعد از وفات امام حسن عسکری علیه السلام، مادر صاحب‌الامر در خانه یکی از بزرگان سادات به نام محمد بن علی بن حمزه، از نوادگان حضرت عباس علیه السلام قرار گرفت: «و فی داره حصلت أم صاحب الأمر علیه السلام بعد وفاة الحسن علیه السلام»^۵ اما مستندی برای این نقل خود ذکر نکرده است.

همچنین عبدالله سُدآبادی، متوفی قرن پنجم نقل کرده که وقتی جعفر به هدفش در ادعای امامت نرسید، درباره کنیزان برادرش نزد خلیفه سعایت کرد و گفت در میان آن‌ها کنیزی باردار هست که اگر فرزندش را به دنیا بیاورد، حکومت شما از بین خواهد رفت. خلیفه نیز دستور داد آن‌ها را در خانه قاضی تحت نظر قرار دهند

۱. کمال‌الدین، ج ۲، ص ۴۳۱، ح ۷.

۲. الغیبة للطوسی، ص ۲۷۲. البته حضور مادر امام زمان علیه السلام مقابل مردی نامحرم (راوی حدیث: اسماعیل بن علی نوبختی) قابل پذیرش نیست.

۳. کمال‌الدین، ج ۲، ص ۴۷۴.

۴. کمال‌الدین، ج ۲، ص ۴۷۴ و ۴۷۶. در کتاب هدایة الکبری (ص ۲۴۸) چنین ثبت شده که جعفر بود که نزد خلیفه ادعا کرد نرجس حامله است.

۵. رجال النجاشی، ص ۳۴۷، رقم ۹۳۸.

تا حقیقت روشن شود و یکی از آن کنیزان، مادر صاحب الامر بود و آن‌ها بعد از یک سال تحویل عثمان بن سعید داده شدند و او نیز آنان را به بغداد منتقل نمود، ولی وی نیز مستندی برای این سخن ارائه نداده است.

(د) در مقالات اشعری و فرق نوبختی چنین عنوان شده که بعضی شیعیان عقیده داشتند فرزند امام عسکری عجل الله تعالی فرجه الشریف هشت ماه بعد از شهادت ایشان به دنیا آمده است؛^۱ همچنان که در بعضی روایات، به رخ دادن این عقیده در آینده تذکر داده شده است: «هُوَ الَّذِي يُشَكُّ فِي وِلَادَتِهِ مِنْهُمْ مَنْ يَقُولُ مَاتَ أَبُوهُ بِلاَ خَلْفٍ وَ مِنْهُمْ مَنْ يَقُولُ حَمْلٌ»^۲ و «هُوَ الَّذِي يَشَكُّ النَّاسُ فِي وِلَادَتِهِ فَمِنْهُمْ مَنْ يَقُولُ حَمْلٌ»^۳. این نیز می‌رساند که مادر امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف بعد از شهادت حضرت عسکری عجل الله تعالی فرجه الشریف زنده بوده‌اند که عده‌ای چنین عقیده‌ای پیدا کرده‌اند؛ اما از آنجا که امام عسکری عجل الله تعالی فرجه الشریف کنیزان متعددی داشتند، معلوم نیست آن عده، درباره کدام کنیز اعتقاد به حمل داشته‌اند و آیا او همان مادر حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف بوده است یا نه؟

اما چیزی که همه این نقل‌ها را تضعیف و قول اول را تقویت می‌کند، این است که در تمام نقل‌هایی که از تقسیم شدن میراث حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف بین بازماندگان سخن گفته شده، فقط نام جعفر و مادر امام عسکری آمده، در حالی که اگر همسر امام نیز زنده بودند، باید یک‌چهارم اموال آن حضرت را به ایشان می‌دادند؛^۴ اما هیچ ذکری از آن بانو نیست.^۵

۱. المقنع فی الإمامة، ص ۱۴۶-۱۴۷.

۲. المقالات والفرق، ص ۱۱۴؛ فرق الشيعة، ص ۱۰۳.

۳. الکافی، ج ۱، ص ۳۳۷، ح ۵.

۴. همان، ص ۳۴۲، ح ۲۹.

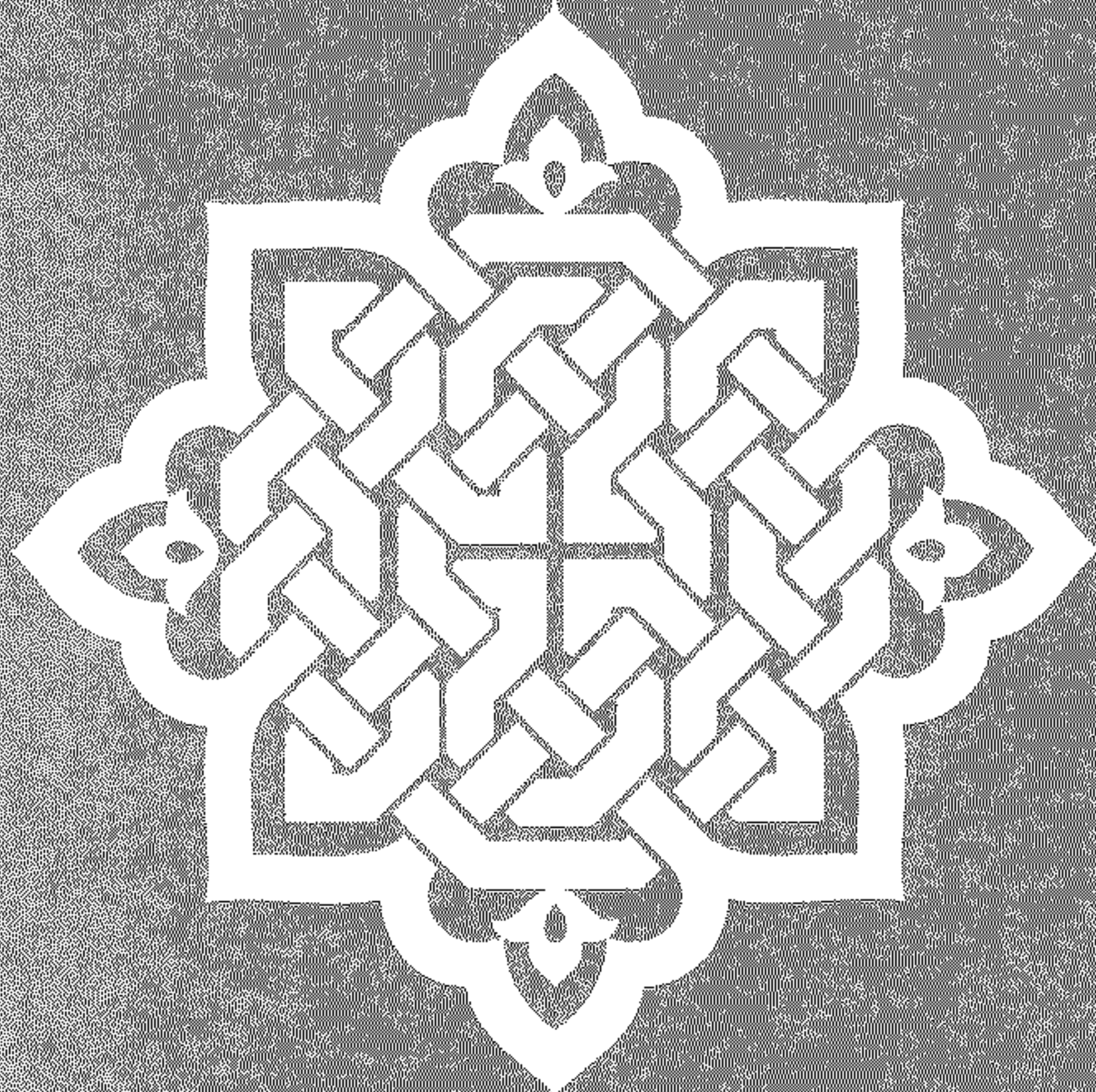
۵. البته سهم الارث زن با وجود بیچه، یک‌هشتم است؛ ولی چون برای دستگاه قضا وجود فرزند ثابت نشد، طبق ظاهر باید یک‌چهارم به همسر ایشان می‌دادند.

۶. مگر اینکه گفته شود امام عسکری عجل الله تعالی فرجه الشریف با آن بانو به عنوان کنیز ازدواج کردند و کنیز ارث نمی‌برد یا گفته شود به دلیل مخفی نگه داشتن امر ولادت حضرت، ایشان اصلاً بروز نداد من همسر امام هشتم.

عبداللہ تعالیٰ
فرجہ الشریف

فصل چہارم ولادت امام زمان





اثبات ولادت ایشان

الف) طبیعی بودن قلت شهود تولد

در ابتدا باید گفت گواهی حضوری از رخداد تولد یک فرزند، هیچ‌گاه نمی‌تواند به صورت متواتر باشد؛ زیرا به طور طبیعی هنگام زایمان مادر، بیش از یک یا چند نفر پیش او حاضر نیستند. از این رو، کسانی که که به متواتر نبودن خبر تولد امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف اشکال می‌کنند، واقعاً از مفاهیم عرفی دورند. با چنین شرطی ولادت حضرت عیسی علیه السلام و امیرمؤمنان علی علیه السلام نیز اصلاً قابل اثبات نیست؛ چون هنگام تولد آن دو، هیچ شاهدهی وجود نداشته است.

ب) اخبار متعدد معصومان از خفای ولادت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف

اما این مسئله درباره ولادت حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف پررنگ‌تر است؛ زیرا ائمه شیعه علیهم السلام بیش از صدسال قبل از تولد حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف در روایات متعدد به این حقیقت خبر داده بودند که تولد آن حضرت، مخفی و مورد شک خواهد بود؛ از جمله:

الف) به سند صحیح از امام رضا علیه السلام از پدرانشان از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نقل است که فرمودند: «وَالَّذِي بَعَثَنِي بِالْحَقِّ بَشِيرًا لَيَغِيْبَنَّ الْقَائِمُ مِنْ وُلْدِي بِعَهْدِ مَعْهُودٍ إِلَيْهِ مِنِّي ... وَ يَشْكُ آخِرُونَ فِي وِلَادَتِهِ؛ ا قسم به خدایی که مرا مبشر به حق مبعوث

نمود! قائم از فرزندان من به واسطه عهدی از من غایب خواهد شد تا اینکه عده‌ای در ولادت او شک می‌کنند».

ب) امام سجاد علیه السلام فرمودند: «الْقَائِمُ مِنَّا تَخْفَى وِلَادَتُهُ عَلَي النَّاسِ حَتَّى يَقُولُوا لَمْ يُوَلَدْ بَعْدُ! قائم از ما ولادتش بر مردم مخفی می‌ماند تا اینکه می‌گویند اصلاً متولد نشده است».

ج) امام باقر علیه السلام فرمودند: «أَنْظُرُوا مَنْ عَمِيَ عَلَي النَّاسِ وِلَادَتُهُ فَذَٰكَ صَاحِبُكُمْ! نگاه کنید کدام یکی (از ما) ولادتش بر مردم پوشیده می‌ماند؛ همو صاحبتان خواهد بود».

د) نیز فرمودند: «إِنَّ فِي الْقَائِمِ مِنْ آلِ مُحَمَّدٍ صِ شَبَهَا مِنْ خَمْسَةِ مِنَ الرُّسُلِ... وَ أَمَّا شَبَهُهُ مِنْ مُوسَى عَ فِدْوَامٌ خَوْفِهِ وَ طُولُ غَيْبَتِهِ وَ خَفَاءُ وِلَادَتِهِ...»^۱ در قائم آل محمد پنج وجه شباهت از پنج پیامبر است... و اما شباهتش به موسی، دوام ترس و طول غیبت و مخفی بودن ولادتش است».^۲ این مضمون از امام صادق علیه السلام نیز رسیده است.^۳

ه) امام صادق علیه السلام به چندین سند فرمودند: «هُوَ الَّذِي يُشَكُّ فِي وِلَادَتِهِ مِنْهُمْ مَنْ يَقُولُ مَاتَ أَبُوهُ بِلَا خَلْفٍ...»^۴ منتظر غایب، کسی است که در تولدش شک می‌شود و عده‌ای می‌گویند پدرش بدون جانشین وفات کرده است».

و) به سند صحیح از امام کاظم علیه السلام نقل است که: «صَاحِبُ هَٰذَا الْأَمْرِ مَنْ يَقُولُ النَّاسُ لَمْ يُوَلَدْ بَعْدُ»^۵ و همین بیان از امام هادی علیه السلام نیز نقل شده است.^۶

۱. همان، ج ۱، ص ۳۲۲-۳۲۳، ح ۶.

۲. الکافی، ج ۱، ص ۳۴۲، ح ۲۶.

۳. کمال الدین، ج ۱، ص ۳۲۷، ح ۷.

۴. همان، ج ۱، ص ۱۵۲، ح ۱۴ و ج ۲، ص ۳۴۰، ح ۱۸.

۵. الکافی، ج ۱، ص ۳۳۷، ح ۵؛ الغیبة للنعمانی، ص ۱۶۶، ح ۶؛ الکافی، ج ۱، ص ۳۴۲، ح ۲۹.

۶. کمال الدین، ج ۲، ص ۳۶۰، ح ۲.

۷. الإمامة والتبصرة، ص ۱۰۹، ح ۹۴؛ کمال الدین، ج ۲، ص ۳۸۲، ح ۶-۷.

ز) به سند صحیح از امام رضا عجل الله فرجه نقل شده که فرمودند: «حَتَّى يَبْعَثَ اللَّهُ لِهَذَا الْأَمْرِ غُلَامًا مِنَّا خَفِيَ الْوِلَادَةَ وَالْمَنْشَأَ غَيْرَ خَفِيٍّ فِي نَسَبِهِ؛^۱ ما همه کشته می شویم یا وفات می کنیم تا اینکه خدا برای این امر، جوانی را بفرستد که ولادت و محل رشدش مخفی بوده، ولی نسبش مخفی نباشد».

ح) نیز فرمودند: «الرَّابِعُ مِنْ وُلْدِي ابْنُ سَيِّدَةِ الْإِمَاءِ يُطَهِّرُ اللَّهُ بِهِ الْأَرْضَ مِنْ كُلِّ جَوْرٍ وَيُقَدِّسُهَا مِنْ كُلِّ ظُلْمٍ وَهُوَ الَّذِي يَشْكُ النَّاسُ فِي وِلَادَتِهِ وَهُوَ صَاحِبُ الْغَيْبَةِ قَبْلَ خُرُوجِهِ؛^۲ قائم، چهارمین فرزند من، پسر برترین کنیزان است که خدا به واسطه او زمین را از هر ستم پاک می کند و همان کسی است که مردم در تولد وی شک می کنند و او همان صاحب غیبت قبل از خروجش است».^۳

ط) امام جواد عجل الله فرجه فرمودند: «لَكِنَّ الْقَائِمَ الَّذِي يُطَهِّرُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ بِهِ الْأَرْضَ مِنْ أَهْلِ الْكُفْرِ وَالْجُحُودِ وَيَمَلُؤُهَا عَدْلًا وَنِسْطًا هُوَ الَّذِي تَخْفَى عَلَى النَّاسِ وِلَادَتُهُ؛^۴ قائم... همان کسی است که ولادتش بر مردم مخفی بماند».

ی) امام عسکری عجل الله فرجه نیز بعد از ولادت امام زمان عجل الله فرجه طی نامه ای به احمد بن اسحاق فرمودند: «وُلِدَ لَنَا مَوْلُودٌ فَلْيَكُنْ عِنْدَكَ مَسْتُورًا وَعَنْ جَمِيعِ النَّاسِ مَكْتُومًا فَإِنَّا لَمْ نُنْظِرْ عَلَيْهِ إِلَّا الْأَقْرَبَ لِقَرَابَتِهِ وَالْوَلِيَّ لِوِلَايَتِهِ أَحَبِّبْنَا إِعْلَامَكَ لِیَسْرَكَ اللَّهُ لَهُ مِثْلَ مَا سَرَّتْنَا بِهِ وَالسَّلَامُ؛^۵ برای ما فرزندی متولد شده، این مسئله باید از همه مردم مخفی بماند. ما فقط نزدیک ترین ها را آگاه کرده ایم. دوست داشتیم تو

۱. الکافی، ج ۱، ص ۳۴۱، ح ۲۵؛ کمال الدین، ج ۲، ص ۳۷۰، ح ۱؛ الغيبة للنعمانی، ص ۱۶۸، ح ۹

۲. کمال الدین، ج ۲، ص ۳۷۲، ح ۵.

۳. بعضی فرقه های منحرف درباره این حدیث گفته اند: از آنجا که امام زمان عجل الله فرجه قبل از خروجش غیبت نکرده، بلکه از ابتدای تولد غایب بوده است، پس این حدیث درباره قائم دیگری سخن می گوید که در آخرالزمان متولد می شود و قبل از خروجش غیبتی دارد؛ غافل از آنکه در این حدیث تصریح شده که قائم، چهارمین فرزند از نسل امام رضا عجل الله فرجه است که بر هیچ کس جز حضرت مهدی عجل الله فرجه منطبق نیست.

۴. کمال الدین، ج ۲، ص ۳۷۸، ح ۲.

۵. همان، ص ۴۳۴، ح ۱۶.

را هم آگاه کنیم تا خدا تو را نیز مثل ما برای این موضوع شادمان گرداند». علت این اختفا، حساسیت ویژه حکومت عباسی برای یافتن و از بین بردن مهدی، آخرین امام شیعیان بود تا به گمان باطل خود، نور خدا را برای همیشه خاموش کرده، با قتل رهبر عدالت، پایه‌های ظلم خویش را برای همیشه مستحکم و مستدام بدارد.

این همان حقیقتی است که خود امام عسکری علیه السلام وقتی زبیری به قتل رسید، بدان تصریح کردند: «این جزای کسی است که درباره اولیای خدا بر خدا جرئت ورزد. زبیری گمان می‌کرد قبل از اینکه برای من جانشینی به وجود آید، مرا خواهد کشت»^۱.

بلکه حتی بعد از شهادت امام عسکری علیه السلام و آغاز غیبت صغری نیز مخفی نگه داشتن ولادت آن حضرت، در دستور کار نایب اول بوده است. به دو سند صحیح اعلائی از عبدالله حمیری نقل است که از نایب اول درباره اسم قائم پرسید و ایشان پاسخ داد: «قَابَانَ الْأَمْرَ عِنْدَ السُّلْطَانِ أَنَّ أَبَا مُحَمَّدٍ مَضَى وَ لَمْ يُخَلِّفْ وَلَدًا وَ قَسَمَ مِيرَاثَهُ وَ أَخَذَهُ مَنْ لَا حَقَّ لَهُ فِيهِ وَ هُوَ ذَا عِيَالِهِ يَجُولُونَ لَيْسَ أَحَدٌ يَجُزُّ أَنْ يَتَعَرَّفَ إِلَيْهِمْ أَوْ يُنِيلَهُمْ شَيْئًا وَإِذَا وَقَعَ الْإِسْمُ وَقَعَ الطَّلَبُ فَاتَّقُوا اللَّهَ وَ أَمْسِكُوا عَنْ ذَلِكَ»^۲ سلطان چنین گمان می‌کند که امام عسکری علیه السلام بدون فرزند وفات کرده و میراثش را هم تقسیم نموده... اما اگر اسم قائم مشخص شود (و ولادتش برای سلطان محرز گردد) به جست‌وجوی او برمی‌آید؛ پس از خدا بترسید و دنبال اسم نباشید».

هرچند شرایط خفقانی که امام عسکری علیه السلام در آن به سر می‌بردند به طور طبیعی اقتضا می‌کرد خبر ولادت منجی بشریت، حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف به صورت علنی و عمومی پخش نشود و همین امر باعث شد که افراد زیادی حدیث تولد ایشان را

۱. الکافی، ج ۱، ص ۳۲۹، ح ۵.

۲. همان، ص ۳۳۰، ح ۱.

نقل نکنند و بسیاری از روایات تولد ایشان از نظر رجالی ضعیف تلقی شود؛ با این حال، راه‌های فراوانی برای اثبات قطعی ولادت ایشان وجود دارد که اگر تک تک آن‌ها حجّت را بر ما تمام نکند، جمع آن‌ها برای هر انسان منصفی موجب یقین است؛ از جمله:

راه‌های اثبات تولد حضرت مهدی عجل الله فرجه

اول. خصوصیت‌های منحصر به فرد: صدها حدیث، شخصیت آن حضرت را به گونه‌ای معرفی کرده‌اند که تولد ایشان را به یقین اثبات می‌کند؛ مثل اینکه دوازدهمین امام بلا فصل است، فرزند امام حسن عسکری علیه السلام است، نهمین اولاد حسین علیه السلام، هفتمین فرزندان امام باقر علیه السلام، ششمین اولاد امام صادق علیه السلام، پنجمین فرزند موسی بن جعفر علیه السلام، چهارمین فرزند علی بن موسی الرضا علیه السلام یا سومین فرزند امام محمد تقی علیه السلام است که ما پیش‌تر به تعداد فراوان این روایات اشاره کردیم. بدیهی است عدم تولد آن حضرت با توجه به این همه روایت، ممکن نیست؛ زیرا بر هیچ شخص دیگری انطباق ندارد.

دوم. خبر دادن خود امام حسن عسکری علیه السلام به اینکه مهدی، فرزند ایشان خواهد بود و این روایات، متعدد است!

سوم. خبر دادن افراد متعددی به طور مستقیم از ولادت ایشان؛ از جمله حکیمه خاتون عمه امام حسن عسکری علیه السلام^۱، نسیم و ماریه خدمتکاران آن

۱. بحار الأنوار، ج ۵۱، ص ۱۶۰-۱۶۲.

۲. کمال الدین، ج ۲، ص ۴۲۵؛ الغیبة للطوسی، ص ۲۳۶-۲۳۹. نکته: دو فرقه بایست و بهائیت در راستای انکار تولد امام زمان عجل الله فرجه و اثبات مهدی بودن علی محمد باب، منکر وجود حکیمه خاتون، عمه امام عسکری علیه السلام شده‌اند؛ به این دلیل که شیخ مفید متذکر نام ایشان در میان فرزندان امام جواد علیه السلام نشده و فقط دو دختر به نام فاطمه و امامه ذکر کرده است (العبقری الحسان، ج ۳، ص ۲۵۴-۲۵۵؛ الإرشاد، ج ۲، ص ۲۹۵).

این در حالی است که اولاً کلمات شیخ مفید در کتاب ارشاد، خیلی دقیق نیست و مثلاً امام سجاد علیه السلام را علی اکبر دانسته و علی اکبر را علی اصغر نامیده (الإرشاد، ج ۱۳۵). ثانیاً عدم ذکر، دلیل بر عدم وجود نیست؛ زیرا شیخ مفید از ادات حصر استفاده نکرده و نگفته امام جواد علیه السلام فقط

حضرت،^۱ عقبه خادم آن حضرت،^۲ ابوغانم خادم حضرت،^۳ نصر غلام امام هادی علیه السلام،^۴ کنیز ابوعلی خیزرانی،^۵ دایه احمد بن بلال،^۶ حسن بن حسین علوی^۷ و حمزة بن ابی الفتح.^۸

چهارم. خبر دادن امام حسن عسکری علیه السلام به وقوع رخداد تولد مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف، از جمله به سند صحیح اعلائی ابوهاشم جعفری از ایشان پرسید: آیا شما فرزندی دارید؟ فرمودند: بله.^۹ نیز احمد بن اسحاق از ایشان نقل می‌کند که فرمودند: سپاس خدا را که مرا از دنیا بیرون نبرد تا جانشینم را به من نشان داد...^{۱۰} و

دو دختر به نام فاطمه و امامه داشته‌اند. ثالثاً اگر شیخ مفید نام ایشان را ذکر نکرده، کسان دیگری که قبل از ایشان بوده‌اند، ذکر کرده‌اند؛ اشخاصی مانند ابن ابی ثلج بغدادی، کلینی، مسعودی و شیخ صدوق (تاریخ اهل البيت، ص ۱۲۵؛ الکافی، ج ۱، ص ۳۳۱، ح ۳؛ إثبات الوصیة، ص ۲۵۷؛ کمال الدین، ج ۲، ص ۴۱۸، ۴۲۳، ۴۲۶، ۵۰۱ و ۵۰۷)، بلکه خود شیخ مفید در قسمت ملاقات‌کنندگان با امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف روایتی نقل کرده که در آن تصریح شده حکیمه، عمه امام عسکری علیه السلام بوده است (الإرشاد، ج ۲، ص ۳۵۱)؛ غیر از اینکه این احتمال وجود دارد که حکیمه، لقب آن بانو بوده و نام اصلی‌شان همان فاطمه یا امامه باشد که شیخ مفید ثبت کرده است (العقبی الحسان، ج ۳، ص ۲۵۴). همه این‌ها به کنار، اصلاً دلیل تولد امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف منحصر در خبر حکیمه خاتون نیست که با انکار وجود ایشان، رخداد تولد آن حضرت مخدوش گردد، بلکه توجه به خبر ایشان، تنها به خاطر ذکر شدن کیفیت تولد آن حضرت و نیز اینکه شاهد حضوری ولادت بوده، است؛ و الا همان‌طور که در ادامه متن خواهید دید، بر تولد آن حضرت، ده‌ها دلیل و صدها روایت وجود دارد.

۱. إثبات الوصیة، ص ۲۶۰؛ کمال الدین، ج ۲، ص ۴۳۰، ح ۵؛ الغیبة للطوسی، ص ۲۴۴-۲۴۵.

۲. کمال الدین، ج ۲، ص ۴۲۶، ح ۱.

۳. همان، ص ۴۳۱، ح ۸.

۴. الغیبة للطوسی، ص ۲۴۵.

۵. کمال الدین، ج ۲، ص ۴۳۱، ح ۷.

۶. الغیبة للطوسی، ص ۲۴۱.

۷. کمال الدین، ج ۲، ص ۴۳۴، ح ۱؛ الغیبة للطوسی، ص ۲۵۱.

۸. کمال الدین، ج ۲، ص ۴۳۲، ح ۱۱.

۹. الکافی، ج ۱، ص ۳۲۸، ح ۲.

۱۰. کفایة الأثر، ص ۲۹۵؛ کمال الدین، ج ۲، ص ۴۰۸، ح ۷.

روایات متعدد دیگر^۱.

تعداد احادیث مربوط جوانب مختلف ولادت ایشان و نیز مادر آن حضرت، تا ۴۲۶ مورد عنوان شده است.^۲

پنجم. دیده شدن امام زمان عجل الله تعالي فرجه هنگام طفولیت، از جمله از سوی محمد بن عثمان به سند صحیح اعلائی،^۳ احمد بن اسحاق،^۴ معاویه بن حکیم، محمد بن ایوب و محمد بن عثمان عمری به همراه ۳۷ نفر دیگر،^۵ ابوهارون،^۶ یعقوب بن منقوش،^۷ عمرو اهوازی،^۸ رجل فارسی،^۹ ابراهیم بن محمد بن فارس،^{۱۰} ابونصر

۱. الکافی، ج ۱، ص ۳۲۸، ح ۱

۲. منتخب الأثر، ج ۲، ص ۳۶۹

۳. کمال الدین، ج ۲، ص ۴۳۵، ح ۳. البته شاید مراد محمد بن عثمان در این روایت، دیدار او در زمان غیبت صغری بوده باشد؛ اما به هر حال، رخ دادن ولادت امام زمان عجل الله تعالي فرجه را اثبات می کند.

۴. الفهرست للطوسی، ص ۶۳، رقم ۷۸؛ کمال الدین، ج ۲، ص ۳۸۴، ح ۱ و ص ۴۵۷. البته در حدیث دوم چنین آمده که احمد بن اسحاق در زمان امام عسکری علیه السلام فوت نموده که این مخالف تاریخ قطعی است؛ چون یقیناً ایشان در غیبت صغری زنده و از نزدیکان نواب حضرت بوده است (رجال الکشی، ص ۵۵۷؛ الغیبة للطوسی، ص ۴۱۷). همچنین در حدیثی دیگر، طوری سخن گفته شده که گویی احمد بن اسحاق، از وجود امام زمان عجل الله تعالي فرجه خبر نداشته و از نایب اول در این باره به واسطه حمیری سؤال کرده است (الکافی، ج ۱، ص ۳۲۹، ح ۱؛ الأخبار الدخيلة، ج ۱، ص ۱۰۳)؛ اما این برداشت، درست نیست؛ زیرا اولاً معلوم نیست این سؤال احمد بوده یا سؤال عبدالله حمیری و ثانیاً به نظر می رسد سؤال ایشان از رخداد ملاقات نایب اول با حضرت مهدی عجل الله تعالي فرجه در زمان غیبت بوده است.

۵. کمال الدین، ج ۲، ص ۴۳۵، ح ۲.

۶. همان، ص ۴۳۲، ح ۹ و ص ۴۳۵، ح ۱؛ الغیبة للطوسی، ص ۲۵۰.

۷. کمال الدین، ج ۲، ص ۴۰۷، ح ۲ و ص ۴۳۷، ح ۵.

۸. الکافی، ج ۱، ص ۳۲۸، ح ۳ و ص ۳۳۲، ح ۱۲؛ الإرشاد، ج ۲، ص ۳۴۸ و ۳۵۴.

۹. الکافی، ج ۱، ص ۳۲۹، ح ۶ و ص ۳۳۲، ح ۱۴ و ص ۵۱۴، ح ۲؛ کمال الدین، ج ۲، ص ۴۳۶، ح ۴.

۱۰. کفایة المهتدی، ص ۵۶۲؛ إثبات الهداة، ج ۵، ص ۳۲۸.

خادم،^۱ علی بن محمد موسوی،^۲ ابوعلی بن مطهر،^۳ عقید خادم و اسماعیل نوبختی،^۴ کامل بن ابراهیم،^۵ سعد بن عبدالله^۶ و افراد دیگر.^۷

شیخ مفید دو بار در کتاب /ارشاد بر کثرت تعداد این روایات تصریح کرده است.^۸ ششم. دیده شدن ایشان در دوران غیبت صغری: مرحوم طبرسی نام افراد زیادی که آن حضرت را در غیبت صغری دیده‌اند، ثبت کرده است.^۹

هفتم. دیدار عده زیادی با امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف در دوران غیبت کبری: دانشمندان زیادی متصدی جمع‌آوری داستان‌های دیدار با حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف در دوره غیبت کبری شده‌اند؛ از جمله محدث نوری در دو کتاب *نجم ثاقب و جنة المأوی*، آیت الله نهاوندی در *العقبی الحسان و فاضل عراقی در دار السلام*.

در *منتخب الأثرمی نگارد*: در کتاب‌های متعدد، آن قدر از معجزات آن حضرت نقل کرده‌اند که قطعاً از حد تواتر گذشته و سند بسیاری از آن‌ها در نهایت صحت

۱. الکافی، ج ۱، ص ۳۳۲، ح ۱۳؛ إثبات الوصیة، ص ۲۶۱؛ کمال الدین، ج ۲، ص ۴۴۱، ح ۱۲؛ الإرشاد، ج ۲، ص ۳۵۴؛ الغیبة للطوسی، ص ۲۴۶.

۲. الکافی، ج ۱، ص ۳۳۰، ح ۲؛ الإرشاد، ج ۲، ص ۳۵۱.

۳. الکافی، ج ۱، ص ۳۳۱، ح ۵؛ الإرشاد، ج ۲، ص ۳۵۲.

۴. الغیبة للطوسی، ص ۲۷۲.

۵. إثبات الوصیة، ص ۲۶۲؛ دلایل الإمامة، ص ۵۰۶؛ الغیبة للطوسی، ص ۲۴۷.

۶. کمال الدین، ج ۲، ص ۴۵۷؛ دلایل الإمامة، ص ۵۰۹. البته مرحوم تستری خبر دیدار او را با صاحب الزمان عجل الله تعالی فرجه الشریف جعلی دانسته و بیش از هشت صفحه در اشکالات آن قلم زده است که البته به نظر بنده، عموم آن اشکالات وارد نیست؛ الا اشکال آخر که خودشان اشاره کرده‌اند که طبق نسخه دلائل الإمامة، آن اشکال هم بر طرف می‌شود.

۷. ر.ک: تبصرة الولی فی من رأى القائم المهدی.

۸. الإرشاد، ج ۲، ص ۳۵۴: «و أمثال هذه الأخبار فی معنی ما ذکرناه کثیرة و الذی إقتصرناه منها کاف فیما قصدناه» و ص ۳۶۷: «و الأحادیث فی هذا المعنی کثیرة... و إن ذهبت إلى إیراد جمیعها طال بذلك الكتاب».

۹. إعلام الوری، ص ۴۴۴.

است^۱ و کسی که این همه داستان‌های دیدار را با این سندهای صحیح و قوی ببیند، به وجود آن امام قطع پیدا می‌کند.^۲

هشتم. اعتراف عده زیادی از علمای اهل سنت به ولادت حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف که به بیش از صد نفر می‌رسند؛ از جمله:

۱. مسعودی (م. ۳۴۶) در کتاب *مروج الذهب*؛
۲. سهل بن عبدالله نسابه (م. قرن ۴) در کتاب *سّر السلسله العلویه*؛
۳. عزیزالدین نسفی (م ۶۱۶)؛
۴. فریدالدین عطار (م ۶۲۷) در کتاب *مظهر الصفات*؛
۵. محیی‌الدین بن عربی (م ۶۳۸) در باب ۳۶۶ کتاب *الفتوحات المکیة*؛
۶. سعدالدین حموی (م ۶۵۰)؛
۷. محمد بن طلحه شافعی (م ۶۵۲ یا ۶۵۴) در کتاب *مطالب السؤل*؛
۸. سبط بن جوزی (م ۶۵۴) در کتاب *تذکره الخواص*؛
۹. گنجی شافعی (م ۶۵۸) در دو کتاب *کفایة الطالب و البیان فی أخبار صاحب الزمان*؛
۱۰. صدرالدین قونوی (م ۶۷۳)؛
۱۱. محمد حموینی شافعی (م ۷۲۲) در کتاب *فرائد السمطین*؛

۱. منتخب الأثر، ج ۲؛ حاشیه، ص ۵۴۳.

۲. همان، ص ۵۴۳.

۱۲. ابوالفداء ایوبی (م ۷۳۲) در کتاب المختصر فی تاریخ البشر؛
۱۳. شمس‌الدین محمد زرنندی (م ۷۵۰) در کتاب معراج الوصول إلى فضیلة آل الرسول؛
۱۴. صلاح‌الدین صفدی (م ۷۶۴) در کتاب شرح الدائرة؛
۱۵. ابن‌شهاب همدانی شافعی (م ۷۸۶) در کتاب المودة القریبی؛
۱۶. شمس‌الدین محمد ذهبی شافعی (م ۸۰۴) در کتاب دول الإسلام؛
۱۷. خواجه محمد پارسا (م ۸۲۲) در کتاب فصل الخطاب؛
۱۸. جمال‌الدین احمد بن مهنا (م ۸۲۸) در کتاب عمدة الطالب؛
۱۹. شهاب‌الدین دولت‌آبادی (م ۸۴۹) در کتاب هدایة السعداء؛
۲۰. ابن‌صباغ مالکی (م ۸۵۵) در کتاب الفصول المهمة؛
۲۱. ابوالمعالي محمد رفاعی (م ۸۸۵) در کتاب صحاح الأخبار فی نسب السادة الفاطمية الأخیار؛
۲۲. ملای جامی (م ۸۹۸) در کتاب شواهد النبوة؛
۲۳. میرخواند محمد (م ۹۰۳) در کتاب روضة الصفا؛
۲۴. حسین میبدی (م ۹۰۴) در کتاب شرح الديوان؛
۲۵. جلال‌الدین سیوطی (م ۹۱۰) در کتاب إحياء المیت بفضائل أهل البيت؛
۲۶. غیاث‌الدین خواندمیر (م ۹۴۲) در کتاب حبیب السیر؛

۲۷. ديار بکري مالکي (م ۹۶۶) در کتاب الخميس؛
۲۸. عبدالوهاب شعراني (م ۹۷۳ يا ۹۶۰) در دو کتاب اليواقيت و الجواهر
ولواقح الأنوار؛
۲۹. شيخ حسن عراقی (م. قرن ۱۰)؛
۳۰. سيد علي خواص (م. قرن ۱۰)؛
۳۱. علي اکبر مؤذی در کتاب المکاشفات؛
۳۲. ابن حجر هيثمي شافعي (م ۹۹۳) در کتاب الصواعق المحرقة؛
۳۳. عبدالله مطيري شافعي در کتاب الرياض الزاهرة في فضل آل بيت
النبي و عترته الطاهرة؛
۳۴. عبدالله شبراوی شافعي (م. بعد از ۱۱۵۴) در کتاب الإتحاف بحب
الأشراف؛
۳۵. شيخ سليمان قندوزي حنفي (م ۱۲۹۳) در کتاب ينابيع المودة؛
۳۶. شبلنجي شافعي (م ۱۲۹۸) در کتاب نور الأبصار؛
۳۷. قاضي محمد بهلول بهجت افندي (م ۱۳۵۰) در کتاب المحاكمة في
تاريخ آل محمد؛
۳۸. محمد امين بغدادی سويدي در کتاب سبائك الذهب في معرفة
قبائل العرب و...^۱.

۱. أبهى المداد في شرح مؤتمر علماء بغداد، ج ۲، ص ۵۶۷-۵۸۸؛ أصالة المهدوية في الإسلام، ص ۸۲-۱۰۰؛ منتخب الأثر، حاشيته، ص ۳۷۱-۳۹۳.

در پایان عرض می‌کنیم که راه‌های اثبات ولادت آن حضرت، به پانزده مورد می‌رسد که در بعضی کتاب‌ها بررسی شده است.^۱

۲. زمان ولادت: مشهور بین عموم شیعیان^۲ و بعضی اهل سنت، سال تولد ایشان^۳ ۲۵۵ است و همین قول به سند صحیح اعلائی از فضل بن شاذان از امام عسکری علیه السلام روایت شده است.^۴

محدث نوری در این باره می‌نگارد: اقوی، قول اول (سال ۲۵۵) است به دلیل روایت صحیحی که شیخ ثقه جلیل، فضل بن شاذان در کتاب غیبت خود ذکر کرده؛ در حالی که او بعد از ولادت حضرت حجت فرجه الشریف و پیش از وفات حضرت عسکری علیه السلام وفات کرده است.^۵

۱. تولد مهدی فرجه الشریف، ص ۲۴-۲۵.

۲. الکافی، ج ۱، ص ۵۱۴؛ اثبات الوصیة، ص ۲۶۰؛ کمال الدین، ج ۲، ص ۴۳۰، ح ۴؛ الإرشاد، ج ۲، ص ۳۳۹؛ الغیبة للطوسی، ص ۲۳۴ و ۲۳۶؛ إعلام الوری، ص ۴۱۸؛ تاج الموالید، ص ۱۰۹ و ۱۱۰.

۳. وفيات الأعیان، ج ۴، ص ۱۷۶؛ الوافی بالوفیات، ج ۲، ص ۳۳۶؛ روضة الصفا، ج ۳، ص ۵۹؛ الیواقیت و الجواهر، ج ۲، ص ۱۴۳ و....

۴. کفایة المهتدی، ص ۵۵۱.

۵. نجم ثاقب، ج ۱، ص ۵۳. البته در قاموس الرجال (ج ۱۲، قسم تواریخ، ص ۲۴) ترجیح محدث نوری وارد کرده؛ چون کتاب فضل بن شاذان به صورت وجاده رسیده است.

در بعضی نقل‌ها نیز ۲۵۶ بیان شده^۱ و ۲۵۴^۲، ۲۵۷^۳، ۲۵۸^۴ یا ۲۵۹ هم گفته‌اند.^۵ و ماه آن را نیمه شعبان^۶ و روزش را جمعه گفته‌اند.^۷

البته این اختلاف، هیچ خدشه‌ای در اصل رخداد ولادت آن حضرت ایجاد نمی‌کند؛ زیرا اولاً چنین اختلافاتی درباره ولادت و وفات یا سن همه امامان معصوم علیهم‌السلام و حتی پیامبر اسلام صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم و حتی بسیاری از خلفا وجود دارد و ثانیاً

۱. الکافی، ج ۱، ص ۳۲۹، ح ۵؛ کمال الدین، ج ۲، ص ۴۳۰، ح ۳ و ص ۴۳۲، ح ۹ و ۱۲؛ الغيبة للطوسی، ص ۱۱۲، ۲۳۱، ۲۴۵، ۲۵۹، ۲۷۲، ۲۹۳ و ۴۱۹؛ الأئمة الإثنا عشر، ص ۱۱۷ (البته عبارت وی مشتبه است و دقیقاً مشخص نیست نظر خودش را اعلام کرده یا از دیگری نقل قول نموده است)؛ نزهة الجلیس، ج ۲، ص ۱۲۸؛ العبر، ج ۳، ص ۳۱؛ همین قول به واسطه روایتی از امام جواد علیه‌السلام تأیید می‌شود که شخصی از ایشان پرسید: آیا امامت در سن کمتر از هفت سال هم می‌شود؟ و ایشان فرمودند: بله و در کمتر از پنج سال هم می‌شود (الکافی، ج ۱، ص ۳۸۴، ح ۵).

۲. کمال الدین، ج ۲، ص ۴۷۴؛ مسار الشیعة، ص ۶۱.

۳. الهدایة الکبری، ص ۲۵۷، ۳۵۵ و ۳۸۷؛ دلائل الإمامة، ص ۵۰۱-۵۰۲؛ مختصر البصائر، ص ۴۳۹.

۴. تاریخ اهل البیت، ص ۸۸؛ کشف الغمة، ج ۲، ص ۴۳۷. این تاریخ در بعضی روایات رد شده است؛ زیرا جزء اقوال باطلی که مردم خواهند گفت شمرده شده است: الکافی، ج ۱، ص ۳۳۷، ح ۵ و ص ۳۴۲، ح ۲۹؛ الغيبة للنعمانی، ص ۱۶۶، ح ۶ طبق بعضی نسخ.

۵. مطالب السؤل، ص ۸۹. البته همان‌طور که قبلاً تذکر دادیم، عده اندکی از شیعیان قایل شدند که امام زمان عجل الله فرجه هشت ماه بعد از شهادت پدرشان متولد شده‌اند و دلیلشان هم تکرار روایتی از امام رضا علیه‌السلام بود که می‌فرمایند: به زودی شما به چیزی مبتلا می‌شوید که شدیدتر و بزرگ‌تر است. شما به جنینی در شکم مادرش و شیرخواره‌ای مبتلا می‌شوید تا اینکه گفته شود غایب شده و مرده و می‌گویند دیگر امامی نیست: «إِنَّكُمْ سَتُتَلَوْنَ بِمَا هُوَ أَشَدُّ وَأَكْبَرُ تُتَلَوْنَ بِالْجَنِينِ فِي بَطْنِ أُمِّهِ وَالرَّضِيعِ حَتَّى يُقَالَ غَابَ وَمَاتَ وَ يَقُولُونَ لَا إِمَامَ ...» (الغيبة للنعمانی، ص ۱۸۰، ح ۲۷). اما اگر معنای این حدیث، همان چیزی باشد که این عده اندک گمان کرده‌اند، مخالف روایات فراوانی خواهد بود که تصریح می‌کند زمین از حجت خدا خالی نمی‌ماند غیر از اینکه این گروه با عقایدشان منقرض شده‌اند.

۶. البته در بعضی نقل‌ها هشت شعبان و نه ربیع‌الثانی و شب نیمه رمضان و بیست و سوم رمضان هم ذکر شده است که قابل اعتنا نیست. هشتم شعبان: کمال الدین، ج ۲، ص ۴۳۲، ح ۱۲؛ الهدایة الکبری، ص ۳۵۵؛ دلائل الإمامة، ص ۵۰۱-۵۰۲؛ الأئمة الإثنا عشر، ص ۱۱۷. نهم ربیع‌الثانی: الأئمة الإثنا عشر، ص ۱۱۷. شب نیمه رمضان: کمال الدین، ج ۲، ص ۴۷۴؛ الغيبة للطوسی، ص ۲۳۸. بیست و سوم رمضان: کشف الغمة، ج ۲، ص ۴۳۷.

۷. کمال الدین، ج ۲، ص ۴۳۲، ح ۹ و ص ۴۳۳، ح ۱۳؛ الهدایة الکبری، ص ۳۸۷.

طبیعتِ مخفی نگه داشتنِ اصل ولادت آن حضرت، اقتضا می‌کند در تاریخ آن اختلاف پیش آید.

کیفیت ولادت آن حضرت از زبان حکیمه خاتون:

حکیمه، خواهر امام هادی علیه السلام می‌گوید: امام حسن عسکری علیه السلام مرا نزد خود فراخواند و فرمود: ای عمه! افطار نزد ما باش که شب نیمه شعبان است و خدای تعالی امشب حجت خود را بر زمین ظاهر می‌کند. گفتم: مادر او کیست؟ فرمود: نرجس.^۱ گفتم: فدای شما شوم، اثری در او نیست. فرمود: همین است که به شما می‌گویم. من پیش نرجس رفتم و چون سلام کردم و نشستم، نرجس آمد کفش مرا در بیاورد و گفت: ای بانوی من و بانوی خاندانم! حالتان چطور است؟ گفتم: بلکه تو بانوی من و بانوی خاندان من هستی. او از کلام من ناخرسند شد و گفت: ای عمه جان! این چه فرمایشی است؟ من بدو گفتم: دخترکم! خدای متعال امشب به تو فرزندی عطا فرماید که در دنیا و آخرت، آقاست. نرجس خجالت کشید و حیا نمود.

... نیمه‌های شب به نماز شب برخاستم، درحالی‌که نرجس خوابیده بود و رخدادی برای وی نبود. سپس برای تعقیبات نشستم و پس از آن نیز دراز کشیدم. ناگهان هراسان بیدار شدم و او همچنان خواب بود. سپس برخاست و نماز گزارد و خوابید.

... من به قرائت سوره سجده و یس مشغول شدم که ناگهان نرجس هراسان بیدار شد و حالت زایمان بدو دست داد و او و مرا چرتی گرفت و با حس کردن سرورم (مهدی) بیدار شدم و روپوش را کنار زدم و او را دیدم که در حال سجده است. چون در آغوش کشیدمش، دیدم پاک و نظیف است. امام عسکری علیه السلام ندا داد: عمه! فرزندم را نزد من بیاور. کودک را نزد وی بردم و او دو کف دستش را

۱. در یک نقل از غیبت طوسی، «سوسن» آمده: الغیبة للطوسی، ص ۲۳۵ و در دو نقل دیگر، «نرجس» آمده: الغیبة للطوسی، ص ۲۳۸-۲۳۹ و همان‌طور که قبلاً توضیح دادیم، هر دو نام یک نفر بوده است.

به پشت فرزند گرفت و دو پای او را بر سینه خود نهاد، سپس زبانش را در دهان او گذاشت و دستش را بر چشمان و گوش و مفاصل وی کشید. سپس فرمود: ای فرزندم! سخن بگو. کودک گفت: أشهد أن لا إله إلا الله وحده لا شريك له و أشهد أن محمداً رسول الله. سپس بر امیرمؤمنان و دیگر امامان، به ترتیب درود فرستاد.^۱ مضمون این نقل به واسطه افراد متعددی از حکیمه خاتون نقل شده است؛ از جمله: موسی بن محمد موسوی،^۲ محمد بن عبدالله طهوی،^۳ محمد بن عثمان، (نایب دوم)،^۴ احمد بن جعفر طوسی،^۵ ابو عبدالله مطهری،^۶ محمد بن ابراهیم،^۷ محمد بن علی بن بلال،^۸ محمد بن اسماعیل حسنی^۹ و محمد بن قاسم علوی.^{۱۰} البته در یک نقل آمده که پیرزن همسایه نیز به حکیمه خاتون کمک کرده است.^{۱۱}

طرح یک اشکال

در مقابل این همه نقل، از دو نفر به نام‌های احمد بن ابراهیم^{۱۲} و ابو حامد مراغی^{۱۳} نقل شده که وقتی از حکیمه پرسیدند: آیا خودتان فرزند امام عسکری را

-
۱. کمال الدین، ج ۲، ص ۴۲۴-۴۲۵.
 ۲. الکافی، ج ۱، ص ۳۳۰، ح ۳؛ کمال الدین، ج ۲، ص ۴۲۴؛ الغیبة للطوسی، ص ۲۳۷.
 ۳. کمال الدین، ج ۲، ص ۴۲۶.
 ۴. همان، ص ۴۳۴، ح ۱۴.
 ۵. الهدایة الكبرى، ص ۳۵۵.
 ۶. الغیبة للطوسی، ص ۲۳۴.
 ۷. همان، ص ۲۳۸.
 ۸. همان، ص ۲۳۹.
 ۹. دلائل الإمامة، ص ۴۹۷.
 ۱۰. همان، ص ۴۹۹.
 ۱۱. الغیبة للطوسی، ص ۲۴۱.
 ۱۲. الهدایة الكبرى، ص ۳۶۶؛ کمال الدین، ج ۲، ص ۵۰۱، ح ۲۷ و ص ۵۰۷، ح ۳۷؛ الغیبة للطوسی، ص ۲۳۰.
 ۱۳. الغیبة للطوسی، ص ۲۳۱.

دیده‌اید یا کسی به شما از تولد او خبر داده؟ ایشان فرمود: طبق نامه‌ای که امام عسکری به مادرشان نوشته‌اند، خبردار شدم.

و بعضی خواسته‌اند این دو نقل را به جنگ آن همه نقلی که برشمردیم، بفرستند و چنین وانمود کنند که حضور حکیمه هنگام ولادت امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف، معارض دارد و قابل اثبات نیست.^۱

این در حالی است که نه تنها این دو نقل از نظر تعداد، با آن همه نقلی که بیان کردیم، قابلیت تعارض ندارد، بلکه در همین دو نقل هم تصریح نشده حکیمه خاتون هنگام تولد حضور نداشته است. لذا می‌توان چنین گفت که حکیمه خاتون در این حدیث، از جواب صریح طفره رفته یا چون از شنونده ترس داشته، تقیه نموده یا به خاطر مصلحتی می‌خواسته عمداً موضوع را مشتبه سازد.^۲ غیر از اینکه در این نقل، تصریح شده که وصی ظاهری امام حسین علیه السلام، حضرت زینب علیها السلام بوده و هر علمی که از ناحیه امام سجاد علیه السلام خارج می‌گشته، به عمه‌شان زینب علیها السلام نسبت داده می‌شده تا جان امام سجاد علیه السلام حفظ گردد؛ درحالی که این خلاف واقعیت قطعی تاریخ است.

گذشته از این‌ها، اصلاً در بعضی مصادر به جای نام حکیمه، خدیجه ثبت شده^۳ و بعضی بزرگان نیز پذیرفته‌اند که حکیمه، خواهری به نام خدیجه داشته‌اند^۴ که اگر این مطلب را بپذیریم، روشن می‌شود کسی که با نامه امام از ولادت حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف باخبر شده، خدیجه بوده است، نه حکیمه.

۴. مکان ولادت: نزد شیعه، این نکته مسلم است که حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف در

۱. چشم به راه مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف، ص ۳۲۵.

۲. دادگستر جهان، ص ۱۱۵.

۳. إثبات الوصیة، ص ۲۷۱؛ الهدایة الکبری، ص ۳۶۶.

۴. قاموس الرجال، ج ۱۲؛ قسم تواریخ، ص ۸۸ و ۱۰۳؛ إعلام الوری، ص ۳۵۵؛ تاج الموالید، ص ۱۰۲؛ المناقب، ج ۴، ص ۳۸۰؛ الهدایة الکبری، ص ۲۹۵.

سامراء در منزل پدر به دنیا آمده‌اند^۱ و دلیل آن، روایات متعددی است که بیانگر این حقیقت است.

این مسئله حتی از سوی بعضی از اهل سنت نیز تصریح شده است؛ از جمله ابن طلحه شافعی می‌نگارد: محل ولادت مهدی، سامراء بوده است.^۲ ابن صباغ مالکی می‌گوید: ابوالقاسم محمد بن حسن در سامراء متولد گشت.^۳ شبراوی شافعی می‌گوید: امام محمد بن حسن در سامراء متولد شد.^۴ قندوزی حنفی می‌نگارد: روایت معلوم ثابت نزد افراد مورد اطمینان این است که ولادت قائم عجل الله تعالی فرجه الشریف در شهر سامراء بوده است.^۵

ولادت حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف در مدینه!

اما بعضی، بی‌هیچ دلیل موجهی چنین وانمود می‌کنند که تولد حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف در مدینه رخ داده و بعداً برای نشان دادن ایشان به اصحاب، برای مدت کوتاهی به سامراء منتقل شده‌اند!^۶

آن‌ها در توجیه این نظریه، همه روایاتی را که مربوط به تولد در سامراء است، سه دسته کرده، این‌گونه بدان اشکال می‌کنند:

الف) روایاتی که بیانگر تبریک و تهنیت شیعیان بر امام عسکری علیه السلام است. اشکال: این روایات دلالت ندارند که مهدی در منزل امام به دنیا آمده است؛ زیرا ممکن است ایشان در محل دیگری متولد شده، خبر ولادتش به یاران خاص

۱. کمال الدین، ج ۲، ص ۴۷۵؛ تاج الموالید، ص ۱۰۹؛ إعلام الوری، ص ۴۱۷؛ کشف الغمة، ج ۲، ص ۴۳۷.

۲. مطالب السؤل، ص ۳۱۱.

۳. الفصول المهمة، ج ۲، ص ۱۱۰۲.

۴. الإنحاف بحب الأشراف، ص ۱۷۸.

۵. بینایع المودة، ج ۳، ص ۳۰۶.

۶. چشم به راه مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف، ص ۲۳۷-۲۳۸.

رسیده و آنان برای تبریک، به منزل امام در سامراء رفته باشند.^۱
جواب: تصریح راوی این است که چون فرزند امام به دنیا آمد، نزد ایشان رفتم تا تبریک بگویم.^۲ به نظر ما، این تعبیر می‌رساند که راوی به فاصله اندکی از رخداد ولادت باخبر شده است و این با تولد در سامراء و منزل امام سازگاری دارد؛ زیرا اگر تولد در شهر دیگری رخ داده بود، به این زودی خبرش به خود امام هم نمی‌رسید؛ چه برسد به دیگران.

از این روشن‌تر، روایت حمزة بن ابی‌فتح است که ضمن بشارتش تصریح می‌کند: فرزند امام، امروز صبح در خانه متولد شده است^۳ و از این نیز واضح‌تر، روایت نصر خادم است که می‌گوید: چون سید متولد شد، اهل خانه به هم تبریک گفتند.^۴

ب) روایاتی که از زبان حکیمه‌خاتون درباره تولد مهدی نقل شده است. اشکال: به این روایات نمی‌توان اعتماد کرد؛ زیرا در برابر این دسته از روایات، روایت متعارضی وجود دارد که می‌گوید حکیمه به واسطه نامه امام عسکری علیه السلام به مادرشان، متوجه تولد مهدی شده است.

اصولاً روایاتی که از طریق حکیمه در این باره رسیده، اضطراب دارند و روشن نیستند و نمی‌توان به آنها استدلال کرد!^۵

جواب: راجع به روایت متعارض، قبلاً سخن گفتیم که از نظر تعداد و محتوا، قابلیت معارضه با نقل‌های فراوان از حکیمه‌خاتون را ندارد. اما اضطراب روایات حکیمه و روشن نبودن آنها ادعایی بیش نیست؛ چون در همه آن روایات،

۱. همان، ص ۳۲۴.

۲. الغيبة للطوسی، ص ۲۳۰.

۳. کمال الدین، ج ۲، ص ۴۳۲، ح ۱۱.

۴. الغيبة للطوسی، ص ۲۴۵.

۵. چشم به راه مهدی علیه السلام، ص ۳۲۴-۳۲۵.

به روشنی تصریح شده که ایشان شب را در منزل امام در سامراء ماندند و هنگام تولد حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف حضور داشتند؛ بله، در برخی جزئیات با هم اختلاف دارند.

همچنین شاهدان دیگری نیز از تولد در خانه خبر داده‌اند؛ از جمله نسیم و ماریه، کنیز خیزرانی، عقید خادم و غیر این‌ها که قبلاً ذکر شد. (ج) روایاتی که بیانگر دیدن امام زمان از سوی گروهی از اصحاب، در منزل امام حسن عسکری است.

اشکال: درباره این روایات باید به سه نکته توجه کرد:

۱. اشخاصی که حضرت را در خانه امام عسکری علیه السلام دیده‌اند، پیش از یک مرتبه دیدار نداشته‌اند و در رفت و آمدهای بعدی، آن حضرت را ندیده‌اند. احتمال دارد امام حسن علیه السلام، برای اتمام حجت و بیان اینکه بعد از ایشان، حضرت مهدی، امام شیعیان است، دستور داده‌اند آن حضرت را به سامراء بیاورند و سپس به محلی که در آن نگهداری می‌شد، برگردانند!

۲. اگر امام مهدی در سامراء می‌زیست و اصحاب مورد وثوق هم رفت و آمد داشتند، چه مانعی داشت که آن حضرت را بار دیگر ببینند و اطمینان بیشتری بیابند؟

۳. در روایت ملاقاتِ چهل نفر آمده که چند روز پس از این ملاقات، امام حسن علیه السلام درگذشت. پس معلوم می‌شود آن ملاقات در آخر عمر امام یازدهم صورت گرفته است و این منافات ندارد که آن حضرت هنگام ولادت یا بعد از آن، در سامراء نمی‌زیسته و اواخر عمر امام حسن علیه السلام، برای تحویل امور امامت و خلافت و نیز اتمام حجت، به سامراء آمده باشد!

این شخص در پایان می‌گوید: اصلاً حضور حضرت در سامراء به گونه عادی و معمولی، با توجه به کنترل شدید خانه امام، ناممکن بوده و لزومی هم ندارد

همه چیز را با اصل معجزه و کرامت حل کنیم. پذیرفتن این نکته که امام در مدینه متولد شده یا دست کم، پس از ولادت به آنجا انتقال یافته و در آنجا دوران رشد و کودکی را پشت سر نهاده، با اصول امنیتی، بیشتر سازگار است.^۱

جواب اشکال ۱: اولاً، اینکه تمام آن افراد فقط یک مرتبه حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف را در خانه پدر دیده‌اند، ادعایی بیش نیست؛ زیرا نه تنها در بعضی روایات حکیمه خاتون، تصریح شده که ایشان پس از تولد هم بارها آن حضرت را در خانه امام زیارت کرده‌اند،^۲ از بعضی خادمان حضرت نیز این تعدد ملاقات نقل شده است؛ از جمله نسیم خادم که هم بعد از تولد ایشان را دیده^۳ و هم یک روز بعد^۴ یا روز دهم.^۵ بله، درباره برخی از ملاقات‌کننده‌ها تصریح شده که خودش گفته دیگر آن حضرت را ندیدم^۶ یا امام حسن علیه السلام فرموده‌اند: دیگر او را نخواهید دید،^۷ اما اثبات قضیه کلی با تمسک به چند قضیه جزئی، کاملاً غلط است. ثانیاً، بر فرض که فقط یک بار دیده باشند، این چه تلازمی دارد که حضرت در سامراء به دنیا نیامده باشند؟ زیرا اولاً، در چند روایت از ملاقات‌کنندگان تصریح شده که حضرت در خانه پدر غیب می‌شدند یا به آسمان برده می‌شدند؛ پس

۱. همان، ص ۳۳۳.

۲. از جمله روز سوم: الغیبة للطوسی، ص ۲۳۸؛ روز هفتم: کمال الدین، ج ۲، ص ۴۲۶؛ الغیبة للطوسی، ص ۲۳۷؛ الهدایة الکبری، ص ۳۵۵؛ روز چهارم: کمال الدین، ج ۲، ص ۴۲۹؛ الغیبة للطوسی، ص ۲۳۹؛ الهدایة الکبری، ص ۳۵۷؛ هر چهل روز یک بار: کمال الدین، ج ۲، ص ۴۲۹.

۳. إثبات الوصیة، ص ۲۶۰؛ کمال الدین، ج ۲، ص ۴۳۰؛ الغیبة للطوسی، ص ۲۴۴؛ الهدایة الکبری، ص ۳۵۷.

۴. إثبات الوصیة، ص ۲۶۱؛ الهدایة الکبری، ص ۳۵۸؛ کمال الدین، ج ۲، ص ۴۳۰.

۵. الغیبة للطوسی، ص ۲۳۲.

۶. مثل ملاقات رجل فارسی: الغیبة للطوسی، ص ۲۳۳ و ملاقات کامل بن ابراهیم: الغیبة للطوسی، ص ۲۴۷.

۷. کمال الدین، ج ۲، ص ۴۳۵، ح ۲. البته علت عدم دیدار دوباره به این دلیل بوده که امام عسکری علیه السلام بعد از چند روز به شهادت رسیدند و دوران غیبت صغری شروع شد و این در خود روایت تصریح شده است.

همیشه در خانه پدر نبوده‌اند که دیده شوند.^۱ ثانیاً، اگر قرار بود همیشه دیده شوند که خبرش خیلی زود به گوش دستگاه حکومت می‌رسید و جان ایشان به خطر می‌افتاد و در این صورت، اصلاً چرا ولادتشان مخفی نگه داشته شده بود؟ ثالثاً، طبق تصریح روایات، ملاقات‌کنندگان در زمان‌های گوناگون، ایشان را در خانه امام دیده‌اند؛ از جمله روز سوم تولد^۲ یا پس از دو سال^۳ یا غیر آن^۴ و نیز این نقل که از حضور امام در سال ۲۵۹ در خانه پدر خبر می‌دهد^۵ و این روایت که از حضور ایشان در لحظات وفات پدر اطلاع می‌دهد^۶ و روایات حضور ایشان بر جنازه پدر.^۷

حال، یعنی ایشان مدام به خانه پدر آورده و باز برگردانده می‌شده‌اند؟ آیا این با مخفی نگه داشتن ولادت ایشان و حفظ جان‌شان سازگاری داشته است؟

جواب اشکال ۲: قرار بود تولد ایشان مخفی نگه داشته شود تا جان ایشان حفظ گردد؛ لذا دیدار همیشگی، تناسبی با این هدف نداشته است. از طرفی، وقتی یک‌بار آن حضرت را دیده‌اند، یقین کرده‌اند ایشان متولد شده است. پس قصه ملاقات مکرر برای حصول اطمینان بیشتر چه معنایی دارد؟ غیر از اینکه اگر دیدار همیشگی رخ می‌داد، کم‌کم خبرش به شیعیان مختلف می‌رسید و همه می‌خواستند بیایند و آن حضرت را ملاقات کنند و در این صورت، خبر ولادت

۱. مثل روایات حکیمه خاتون و نیز یعقوب بن منقوش: کمال الدین، ج ۲، ص ۴۳۷، ح ۵.

۲. کمال الدین، ج ۲، ص ۴۳۱.

۳. الکافی، ج ۱، ص ۳۲۹ ح ۶ و ص ۳۳۲ ح ۱۴ و ص ۵۱۴ ح ۲؛ کمال الدین، ج ۲، ص ۴۳۶ ح ۴.

۴. مثل ملاقات ابونصر خادم: الکافی، ج ۱، ص ۳۳۲ ح ۱۳؛ کمال الدین، ج ۲، ص ۴۴۱ ح ۱۲؛ ملاقات

سعد بن عبدالله و احمد بن اسحاق: کمال الدین، ج ۲، ص ۴۵۷؛ ملاقات عمرو اهوازی: الکافی، ج ۱،

ص ۳۲۸ ح ۳ و ص ۳۳۲ ح ۱۲؛ ملاقات ابوعلی بن مطهر: الکافی، ج ۱، ص ۳۳۱ ح ۵ و افراد دیگر.

۵. إثبات الوصیة، ص ۲۵۵.

۶. الغیبة للطوسی، ص ۲۷۲.

۷. کمال الدین، ج ۲، ص ۴۷۵؛ الغیبة للطوسی، ص ۲۵۸.

ایشان پخش می‌شد.

جواب اشکال ۳: ملاقات مذکور به صورت عمومی و برای اتمام حجّت بوده است؛ برای همین، در روزهای پایانی حیات امام عسکری علیه السلام رخ داده است. پس منافاتی ندارد که قبل از آن، آن حضرت را به صورت خصوصی به افراد متعددی نشان داده شده باشند؛ همچنان که در روایاتی که پیش‌تر یادآور شدیم، به این ملاقات‌ها تصریح شده است. به عبارت دیگر، اینکه ملاقاتی در روزهای پایانی رخ داده، تلازمی ندارد که همه ملاقات‌ها همین‌گونه بوده و این ادعا با صریح روایات دیگر مخالف است.

با این بیانات، بطلان مدعای اینکه امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف بعد از تولد در سامراء، به مدینه یا مکه منتقل شده‌اند نیز آشکار می‌گردد.

اما این مدعا که نباید حضور امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف را در سامراء، با معجزه و کرامت حل کنیم، واقعاً عجیب است! وقتی روایات تصریح می‌کند حتی دوران بارداری مادر ایشان معجزه‌گونه بوده، وقتی تصریح می‌کند ایشان بعد از تولد غیب می‌شده، وقتی تصریح می‌کند به آسمان برده می‌شده و... ما باید پایبند به این روایات باشیم و از خودمان نظریه ارائه ندهیم؟!

ولادت قائم موعود عجل الله تعالی فرجه الشریف در مدینه!

در پایان عرض می‌کنیم بعضی فرقه‌های منحرف با تمسک به تک‌حدیثی از

۱. بعضی چنین عنوان می‌کنند که چه فرقی دارد امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف در مدینه به دنیا آمده باشند یا سامراء؛ پس چرا وقت خود و خواننده را برای پاسخ‌گویی به این شبهات تلف می‌کنید؟ غافل از اینکه دشمنان مهدویت حتی از این اختلافات هم سوءاستفاده کرده، می‌گویند: شما حتی نمی‌دانید امامتان کجا به دنیا آمده؛ چه برسد به اینکه بخواهید وجودش را اثبات کنید. لذا ما خواستیم ثابت کنیم این مسئله شبهه‌ای ندارد و تنها از کج‌فهمی یا تحمیل سلیقه بر ادله محکم ناشی شده است؛ غیر از اینکه، اگر ما در مقابل تشکیکات غیرمهم در مسئله مهدویت، ایستادگی نکنیم، باب تشکیک درباره مسائل مهم باز می‌شود و این در درازمدت جایگاه مهدویت را در اعتقاد مردم تنزل می‌دهد. خلاصه اینکه، هدف ما از این همه واکاوی، اثبات این مطلب است که بسیاری از زوایای وجود حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف به دور از ابهام است.

اهل سنت که محل تولد مهدی را مدینه دانسته، چنین عنوان کرده‌اند که چون محل تولد امام زمان سامراء بوده، پس این مهدی دیگری است که محل تولدش مدینه بصره است، نه مدینه و بدین ترتیب، به یک مهدی و قائم معتقد شده‌اند که زمینه‌ساز حکومت امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف است.

این در حالی است که حدیث مذکور از نظر سندی و مفهومی، اشکالات متعددی دارد که آن را از قابلیت پذیرش بازمی‌دارد؛ از جمله:

اشکالات سندی

الف) منحصرأ از سوی یک نفر از اهل سنت نقل شده که هیچ اعتباری نزد شیعه و حتی اهل سنت ندارد. در میان کتب شیعه با همین سند سنی و از همان مصدر سنی، از سوی سید بن طاووس در دو کتاب التشریف و الملاحم ثبت شده،^۱ اما خود سید در مقدمه کتاب تصریح کرده که در آن، روایات اهل سنت را درباره مهدی تنها از سه مصدر سنی جمع کرده است.

ب) سند این حدیث، مرسل است و نمی‌دانیم ناقل آن راست‌گو و ضابط بوده یا دروغ‌گو و کم‌حافظه؛ زیرا آن را هیشم بن عبدالرحمان - از نوادگان مروان بن حکم ملعون^۲ - از کسی که نگفته کیست، از امیرمؤمنان ع نقل کرده است؛ پس حتی نزد خود اهل سنت هم اعتباری ندارد: «حدثنا عبدالله بن مروان عن الهیشم بن عبدالرحمن عن حدثه عن علی ابن ابی طالب رضی الله عنه قال: المهدی مولده بالمدينة».^۳

ج) این حدیث در معنا، تک است؛ یعنی هیچ حدیث دیگری به این مضمون،

۱. الفتن، ابن حماد، ص ۲۵۹.

۲. التشریف بالمنن، ص ۱۵۴، ح ۱۹۲؛ الملاحم و الفتن، ص ۷۳.

۳. البدایة و النهایة، ج ۱۱، ص ۲۶۳؛ نهج الخلاص، ص ۵۰۵.

۴. الفتن، ابن حماد، ص ۲۵۹. در کتاب البیان، (ص ۵۱۶) بدون «عن حدثه» ثبت شده؛ اما این یقیناً غلط است؛ زیرا هیشم نمی‌تواند بدون واسطه از امیرمؤمنان ع نقل کند؛ چون اصلاً در زمان آن حضرت متولد نشده بوده است، بلکه با توجه به طبقه او، حتی با یک واسطه هم نمی‌تواند نقل کند.

نه در شیعه و نه در سنی وجود ندارد، بلکه در مورد نیز تک است؛ بدین معنا که در میان چندین هزار حدیثی که از شیعه و سنی درباره ابعاد مختلف وجود مهدی موعود ثبت شده، تنها همین تک حدیث است که از محل تولد مهدی در آینده خبر می‌دهد؛ لذا قابلیت اثبات این مسئله را ندارد.^۱

اشکالات محتوایی

الف) در این حدیث، تصریح شده که اسم مهدی، اسم پدر حضرت علی، یعنی عمران است: «و اسمہ اسم ابي» و این، مخالف نظر شیعه و سنی است. در نسخه چاپی التشریف سید بن طاووس چنین ثبت شده: «وَ اسْمُهُ اسْمُ نَبِيِّ؟^۲ اسم او اسم یک پیامبر است»؛ اما در حاشیه کتاب تصریح شده که این مطابق دست خط سید بن طاووس نیست و در نسخه‌ای به خط خود سید، «ایه» ثبت شده، نه آنچه در نسخه چاپی وجود دارد. همچنین سید در کتاب الملاحم و الفتن نیز این حدیث را ثبت کرده و آنجا «و اسمہ اسم ایہ» آورده است.^۳ معنای عبارت سید چنین می‌شود: «نام مهدی، نام پدرش است»؛ اما پدر که؟ بر فرض که بپذیریم مرجع ضمیر رسول خدا ﷺ است، معنایش این می‌شود که «نام مهدی، نام پدر پیامبر است؛ یعنی عبدالله» و با اینکه می‌توان پذیرفت یکی از نام‌های امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف، عبدالله باشد، اما بسیار بعید است به نام اصلی ایشان اشاره نکنند و نامی را مطرح نمایند که کاملاً مشتبه است؛ زیرا همه مسلمانان، بنده خدا و عبدالله هستند. پس بر هر نامی قابل تأویل و بر هر

۱. «ینفرد هذا الحدیث بذكر مولد المهدي عليه السلام بالمدينة، على خلاف جميع روايات أهل السنة التي لم تذكر ذلك، وعلى عكس ما جاء في مصادر الشيعة التي تجمع على أنه ولد في سامراء» (نهج الخلاص، ص ۵۰۵). «ینفرد هذا الحدیث بأنه يذكر أن مولد المهدي عليه السلام في المدينة، بينما الروايات الواردة في مصادر السنة لا تعينه، والواردة من مصادرنا تجمع على أنه ولد في سامراء» (معجم أحاديث الإمام المهدي عجل الله تعالی فرجه الشریف، ج ۴، ص ۶۵).

۲. التشریف بالمنن، ص ۱۵۴.

۳. الملاحم و الفتن، ص ۷۳.

کسی قابل تطبیق است.^۱

ب) قرائت این حدیث، مدینه بوده و تا قبل از اینکه فرقه مذکور، آن را مدینه بخواند، احدی چنین ادعایی نکرده است. ضمناً اگر حضرت، مدینه گفته بودند، حتماً از طرف راوی این سؤال مطرح می‌شد که مدینه کجاست؛ زیرا در آن زمان، کسی نام مدینه را نشنیده بوده است.

ج) از آنجا که لفظ این حدیث، تک است و ناقل آن نیز معلوم نیست، احتمال دارد الفاظ روایت را عمداً یا سهواً درست نقل نکرده باشد. در نتیجه، حضرت فرموده باشند محل رشد مهدی، مدینه است - که این در روایات شیعه مطرح شده - اما راوی این طور نقل کرده که محل تولد مهدی، مدینه است. همچنین از نظر لغت هم این احتمال وجود دارد که «مولد» به معنای محل رشد به کار رود.

د) در این حدیث، نشانه‌هایی از جسم مهدی و مسیر حرکت او و چیزهای دیگر بیان شده که بر رهبر آن فرقه منحرف تطبیق ندارد، بلکه بر خود امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف منطبق است. متن کامل حدیث این گونه می‌باشد:

المهدی مولده بالمدينة من أهل بيت النبي صلى الله عليه وسلم، واسمه اسم أبي و مهاجرة بيت المقدس، كثر اللحية، أكحل العينين، براق الشنایا، في وجهه خال، أقنى أجلى، في كتفه علامة النبي، يخرج براية النبي صلى الله عليه وسلم من مرط مخملة سوداء مربعة، فيها حجر لم ينشر منذ توفى رسول الله صلى الله عليه وسلم، ولا تنشر حتى يخرج المهدي، يمده الله بثلاثة آلاف من الملائكة، يضربون وجوه من خالفهم و أدبارهم، يبعث و هو ما بين الثلاثين و الأربعين.^۲

۱. جالب اینکه گنجی شافعی، ظاهراً چون متوجه این اشکال بوده، کلاً فقره «اسمه اسم ابي» را از متن حدیث حذف کرده است؛ البیان، ص ۵۱۶.

۲. الفتن، ابن حماد، ص ۲۵۹.

۵. مخفی بودن ولادت

الف) چرایی مخفی بودن ولادت: همان طور که در چند صفحه قبل یادآور شدیم، در روایات متعدد، مخفی بودن ولادت آن حضرت با تأکید فراوان، یکی از نشانه‌های مسلم قائم موعود عجل الله تعالی فرجه الشریف معرفی شده است و فلسفه آن هم این بوده که جان قائم موعود عجل الله تعالی فرجه الشریف در امان بماند؛ زیرا موضوع مهدویت از صدر اسلام کاملاً مطرح بوده و چون خلفا می‌دانستند بساط ظلم به دست فردی از بنی‌هاشم برچیده خواهد شد، همواره درصدد یافتن و از بین بردن او بودند. در این میان، زمزمه‌های اینکه پدر مهدی موعود، امام حسن عسکری علیه السلام است، میان شیعیان شایع شده بود؛ لذا دستگاه حکومت، حساسیت خاصی روی امام حسن علیه السلام نشان می‌داد؛ همچنان‌که خود امام عسکری علیه السلام بعد از تولد منجی در توقیعی فرمودند: «زَعَمُوا أَنَّهُمْ يُرِيدُونَ قَتْلِي لِيَقْطَعُوا هَذَا النَّسْلَ وَ قَدْ كَذَّبَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ قَوْلَهُمْ وَ الْحَمْدُ لِلَّهِ؛ آن‌ها گمان کردند می‌توانند مرا بکشند تا این نسل را منقطع کنند؛ اما خداوند گفتار ایشان را تکذیب کرد و ستایش از آن خداست».

دشمنان برای یافتن فرزند ایشان تلاش‌های گسترده‌ای می‌کردند. تلاش بی‌وقفه بنی‌عباس برای یافتن فرزندی از امام یازدهم، در بسیاری از منابع تاریخی گزارش شده است؛ از جمله: پس از وفات امام عسکری علیه السلام خانه آن حضرت به دستور خلیفه به شدت تفتیش شد و همه چیز مهر و موم گردید و پس از آن، تلاش‌های پیگیرانه‌ای برای یافتن فرزندی از آن حضرت آغاز شد و تمام کنیزان حضرت واری شدند تا معلوم شود کدام‌یک از آن‌ها باردار است. به یکی از آن‌ها مظنون شدند و مدت زیادی او را در حجره‌ای بازداشت کردند تا مطمئن شوند باردار است یا نه. آن‌گاه میراث امام را میان مادر و برادرشان جعفر تقسیم کردند.^۱ با چنین شرایطی، طبیعی است ولادت مهدی موعود عجل الله تعالی فرجه الشریف مخفی بماند.

۱. کمال الدین، ج ۲، ص ۴۰۷، ح ۳.

۲. حیات فکری و سیاسی امامان شیعه، ص ۵۶۸.

ب) مراد از مخفی بودن ولادت: این تعبیر دو معنا دارد. یکی اینکه، آثار حمل در مادر ایشان پدیدار نشد؛ همان‌گونه که در نقلی، حکیمه خاتون می‌گوید: وقتی امام عسکری علیه السلام گفتند امشب فرزندی که نزد خدا گرامی است، متولد می‌شود، من پشت و شکم نرجس را واریسی کردم و هیچ اثری از بارداری در وی ندیدم. امام فرمودند: «مثل او مثل مادر موسی است که اثر حمل بر او ظاهر نشد».^۱

معنای دیگر مخفی بودن ولادت این است که بعد از تولد آن حضرت هم افراد متعددی از این مطلب باخبر نشده‌اند؛ همچنان‌که در بعضی روایات، خفای ولادت حضرت مهدی علیه السلام به خفای ولادت حضرت ابراهیم و حضرت موسی علیه السلام تشبیه شده است.^۲

ج) آیا چنین ولادتی نمونه‌ای داشته است؟ بله، دو تن از انبیای اولوالعزم، یعنی حضرت ابراهیم و حضرت موسی علیه السلام نیز ولادتشان مخفی بوده و حتی آثار حمل در مادران ایشان پدیدار نشده است. زمانی که بانویی همچون حضرت مریم علیه السلام بدون شوهر، فرزند بیاورد، باور پدیدار نشدن آثار حمل در این دو بانو آسان‌تر است.

جالب اینکه بر این شباهت، باور در روایات تأکید شده، از جمله امام سجاد علیه السلام فرمودند: «فِي الْقَائِمِ مِثًا سُنُّنٌ مِنَ الْأَنْبِيَاءِ... وَأَمَّا مِنْ إِبْرَاهِيمَ فَخَفَاءُ الْوِلَادَةِ وَاعْتِرَازُ النَّاسِ...»^۳ در قائم ما سنت‌هایی از پیامبران هست... و اما سنتی که از ابراهیم دارد، مخفی بودن ولادت و دور بودن از مردم است». نیز امام صادق علیه السلام فرمودند: «فِي الْقَائِمِ عِ سُنَّةٌ مِنْ مُوسَى بْنِ عِمْرَانَ عِ فَقُلْتُ وَ مَا سُنَّتُهُ مِنْ مُوسَى بْنِ عِمْرَانَ قَالَ خَفَاءُ مَوْلِدِهِ وَ غَيْبَتُهُ عَنْ قَوْمِهِ...»^۴ در قائم، سنتی از موسی بن عمران است که

۱. کمال الدین، ج ۲، ص ۴۲۷.

۲. همان، ج ۱، ص ۳۲۲، ح ۳ و ص ۳۲۷، ح ۷.

۳. همان، ص ۳۲۲، ح ۳ و ج ۲، ص ۵۷۷.

۴. همان، ص ۱۵۲، ح ۱۴ و ج ۲، ص ۳۴۰، ح ۱۸.

مخفی بودن تولد می باشد» و شبیه این بیان، از امام باقر علیه السلام هم رسیده است.^۱
 (د) علت عدم ذکر نام ایشان در وصیت پدر چرا در وصیت امام یازدهم علیه السلام، نام فرزند ایشان ذکر نشد؟ توضیح آنکه، امام حسن علیه السلام هنگام وفات، مادر خویش را درباره موقوفات و صدقات، وصی قرار دادند و این موضوع پیش قضاات به اثبات رسید و به هیچ وجه نامی از فرزند خود نیاوردند و به همین دلیل، اموال ایشان بعد از وفات، بین مادر و برادرشان، جعفر کذاب تقسیم شد.^۲

جواب این سؤال بسیار روشن است و نظیر این محافظه کاری درباره امام صادق علیه السلام هم دیده شده که پنج نفر را وصی خود قرار داده بودند؛ از جمله منصور عباسی، والی مدینه و همسرشان را.^۳ اصلاً این از نشانه های منتظر موعود بوده است و روایات متعددی بیان می کند که ایشان درحالی که زنده است، میراثش تقسیم می شود.^۴

(ه) بعد از ولادت: امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف بعد از تولد به صورت کاملاً سرّی زندگی می کردند و تقریباً می توان گفت از همان اول، غایب بودند. گاهی اوقات واقعاً غایب بودند و اصلاً دیده نمی شدند؛ گاهی نیز به آسمان برده می شدند و مدت ها بر نمی گشتند.

(و) مکان زندگی در زمان پدر: درباره مکان زندگی ایشان در زمان حیات پدرشان، دو احتمال وجود دارد: الف) کلاً در سامراء بودند. ب) بعد از چندی به مدینه منتقل شدند. دلیل احتمال دوم، بعضی روایات است که دلالتی بر این معنا ندارد؛ از جمله: به سند صحیح اعلائی ابوهاشم جعفری از امام حسن عسکری علیه السلام پرسید: «آیا شما فرزندی دارید؟» امام فرمودند: «آری». پرسید: «اگر اتفاق ناگواری

۱. همان، ج ۲، ص ۳۲۷، ح ۷.

۲. الفصول العشرة، ص ۶۹-۷۰.

۳. الکافی، ج ۱، ص ۳۱۰، ح ۱۳؛ الفصول العشرة، ص ۷۰-۷۲؛ تولد حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف، ص ۵۸.

۴. اثبات الوصیة، ص ۲۷۲؛ کمال الدین، ج ۱، ص ۴۴ و ۳۱۷ و ج ۲، ص ۵۰۱ و ۵۰۷؛ الغیبة للطوسی، ص ۲۳۰؛ الهدایة الکبری، ص ۳۶۶ و باللفظ دیگری: الغیبة للنعمانی، ص ۱۷۷، ح ۲۰.

برای شما رخ دهد، در کجا او را جست و جو کنیم؟» فرمودند: «در مدینه»^۱.
این روایت هیچ دلالتی ندارد که حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف چندی بعد از ولادت به مدینه منتقل شده‌اند، بلکه اصلاً موضوع روایت، مربوط به پس از شهادت امام یازدهم علیه السلام می‌باشد و به همین دلیل این احتمال پذیرفته نیست.
همچنان که از امام صادق علیه السلام نقل است که فرمودند: «لَا بُدَّ لِصَاحِبِ هَذَا الْأَمْرِ مِنْ غَيْبَةٍ وَلَا بُدَّ لَهُ فِي غَيْبَتِهِ مِنْ عَزَلَةٍ وَنِعْمَ الْمَنْزِلُ طَيِّبَةٌ وَ مَا بِثَلَاثِينَ مِنْ وَخْشَةٍ؛^۲ برای صاحب این امر به ناچار غیبتی است که در آن غیبت، عزلت می‌گزیند و مدینه، خوب منزلی است و با وجود سی (تن از یاران و موالیان همراه حضرت) تنهایی احساس نمی‌شود».

بله در تک‌نقلی از مسعودی چنین ذکر شده که امام عسکری علیه السلام در سال ۲۵۹ مادر خود را همراه امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف به حج فرستادند و مادر را از حادثه‌ای که در سال ۲۶۰ بر آن حضرت رخ می‌دهد، آگاه نمودند و به امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف وصیت کرده، موارث ائمه را به ایشان تحویل دادند.^۳

شاید بتوان از این نقل چنین نتیجه گرفت که حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف در سال آخر حیات پدر، از سامراء به بیرون انتقال داده شده‌اند؛ اما در نقل‌های متعدد، از حضور امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف چند روز قبل از شهادت پدرشان و نیز در لحظات وفات پدر یا بعد از آن در مراسم نماز ایشان خبر داده شده، مگر اینکه گفته شود در آن هنگام با طی الأرض از مدینه به سامراء آمده‌اند که دلیلی بر این مدعا وجود ندارد.

تک‌فرزند بودن

اتفاق نظر شیعه آن است که حضرت عسکری علیه السلام تنها یک فرزند داشته‌اند که

۱. الکافی، ج ۱، ص ۳۲۸، ح ۲.

۲. همان، ص ۳۴۰، ح ۱۶؛ البته در غیبت طوسی، از امام باقر علیه السلام ثبت شده است: الغیبة للطوسی، ص ۱۶۲.

۳. إثبات الوصیة، ص ۲۵۵-۲۵۶.

همان امام زمان عجل الله تعال فرجه الشريف بوده است؛ اما در دو تشریحی که شیخ صدوق برای ابراهیم بن مهزیار و علی بن ابراهیم بن مهزیار ثبت نموده، تصریح شده که آن حضرت، برادر کوچک تری به نام موسی داشته‌اند که با ایشان در غیبت به سر می‌برده است: «قَالَ لِي وَ اَيْمُ اللهِ إِنِّي لَأَعْرِفُ الصَّوْءَ بِجَبِينِ مُحَمَّدٍ وَ مُوسَى ابْنِي الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ»^۳ و «فَقَالَ أَهْلًا وَ سَهْلًا بِكَ يَا أَبَا الْحَسَنِ أَتَعْرِفُ الصَّرِيحِينَ [الصَّرِيحِينَ] قُلْتُ نَعَمْ قَالَ وَ مَنْ هُمَا قُلْتُ مُحَمَّدٌ وَ مُوسَى»^۴ و شاید بر همین اساس در کتاب تاریخ اهل البیت برای امام عسکری علیه السلام فرزندی به نام موسی ثبت کرده است.^۵

این در حالی است که شیخ مفید تصریح کرده: ایشان هیچ فرزندی بعد از خود در ظاهر و باطن غیر از امام زمان عجل الله تعال فرجه الشريف نداشته است: «لَمْ يُخَلِّفْ أَبُوهُ وَ لَدَا غَيْرُهُ ظَاهِرًا وَ لَا بَاطِنًا»^۶ و علامه مجلسی نیز مضمون این دو حدیث را غریب دانسته است.^۷

بله، در تک‌روایتی از شیخ طوسی چنین آمده که فرزندی برای امام متولد شده و وفات نموده و بعد از آن فرزند دیگری به دنیا آمده و باقی مانده است^۸ که این منافاتی با تک‌فرزند بودن حضرت مهدی عجل الله تعال فرجه الشريف ندارد.

گواهی خضر علیه السلام!

برخی فرقه‌های منحرف با تمسک به حدیثی که متضمن گواهی دادن حضرت

۱. کمال الدین، ج ۲، ص ۴۴۶ و ۴۴۷.

۲. همان، ص ۴۶۷.

۳. همان، ص ۴۴۶، ح ۱۹.

۴. همان، ص ۴۶۷، ح ۲۲.

۵. تاریخ اهل البیت، ص ۱۱۲.

۶. الإرشاد، ج ۲، ص ۳۳۹.

۷. بحار الأنوار، ج ۵۲، ص ۴۷.

۸. الغيبة للطوسی، ص ۲۴۵-۲۴۶؛ إثبات الوصية، ص ۲۶۰-۲۶۱؛ الهدایة الکبری، ص ۳۵۸ با کمی تفاوت. البته سند روایت، ضعیف است.

خضر علیه السلام به ائمه علیهم السلام است، قایل به قائمی شده‌اند که نه فرزند امام عسکری، بلکه از فرزندان و نسل ایشان است. این حدیث می‌گوید: خضر نبی خدمت امیرمؤمنان آمد و سه سؤال علمی پرسید و وقتی جواب‌های درست شنید، شروع کرد به گواهی دادن به امامت یک ائمه علیهم السلام تا رسید به امام عسکری علیه السلام و بعد از گواهی به ایشان چنین گفت: «وَأَشْهَدُ عَلَى رَجُلٍ مِنْ وُلْدِ الْحَسَنِ لَا يُكْتَبُ وَلَا يُسَمَّى حَتَّى يَظْهَرَ أَمْرُهُ فَيَمْلَأَهَا عَدْلًا كَمَا مِلْتَّ جَوْرًا...!» شهادت می‌دهم بر مردی از اولاد حسن که اسم و کنیه‌اش برده نمی‌شود تا زمانی که امر ولایت و امامتش ظاهر شود».

آن‌ها می‌گویند: اولاً تعبیر «مِنْ وُلْدِ الْحَسَنِ» بر تک‌فرزند امام عسکری علیه السلام منطبق نیست؛ چون حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف را نمی‌گویند «مِنْ وُلْدِ الْحَسَنِ» (از اولاد امام حسن)، بلکه می‌گویند وُلْدِ الْحَسَنِ، ثانیاً قطعاً اسم و کنیه وجود مقدس امام عصر عجل الله تعالی فرجه الشریف در طول غیبت برده شده و علما در کتاب‌هایشان نوشته‌اند؛ درحالی که در این حدیث می‌گوید نام و کنیه آن شخص اصلاً برده نمی‌شود و اینکه خضر علیه السلام بعد از امام عسکری علیه السلام به آن قائم گواهی داده، ولی به حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف شهادت نداده، از این جهت است که او قبل از آن حضرت می‌آید و متولی امر حکومت و حاکمیت شده، زمینه حکومت و قیام و انقلاب جهانی امام عصر را فراهم می‌کند.

و اما پاسخ: غیر از اینکه برای این امت هیچ مهدی و هیچ قائمی غیر از امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف نیست و قبل از ایشان نیز هیچ شخصی متولی زمینه‌سازی برای ظهور آن حضرت نخواهد بود، می‌گوییم:

اگر مراد از «مِنْ وُلْدِ الْحَسَنِ» را شخصی غیر از امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف بدانیم، در این صورت خضر علیه السلام به خود امام دوازدهم عجل الله تعالی فرجه الشریف شهادت نداده است و اینکه آن فرد خیالی، قبل از امام به امر خدا قیام کرده و متولی حکومت می‌شود، مجوز

این نیست که خضر عَلَيْهِ السَّلَام گواهی دادن به امامت آن حضرت را ترک کند؛ زیرا: اولاً، مگر امام دوازدهم عَلَيْهِ السَّلَام در غیبت صغری، مدت ۶۹ سال امامت نفرمود؟ یعنی در این مدت، به امر خدا قیام نکرد که خضر به ایشان گواهی نمی دهد. ثانیاً، اگر ملاک گواهی دادن، متولی حکومت شدن باشد که خضر عَلَيْهِ السَّلَام نباید به غیر از امام اول و دوم به هیچ امام دیگری گواهی دهد؛ چون هیچ کدام از آنها متولی حکومت نشدند.

ثالثاً، گواهی خضر عَلَيْهِ السَّلَام بعد از پرسش مسئله‌ای علمی بود که علمش نزد خلفای خداست و چون جواب درست شنید، این گواهی را داد و قطعاً امام دوازدهم عَلَيْهِ السَّلَام نیز صاحب این علم بوده‌اند و در دوره غیبت صغری شمه‌ای از این علم را به وسیله نوابشان نشان دادند که توانستند امامت خود را بر همگان ثابت نمایند. لذا هیچ معنایی ندارد که خضر عَلَيْهِ السَّلَام ایشان را ضمن گواهی خود ذکر نکند.

اما اینکه چرا گفته: «مِنْ وُلْدِ الْحَسَنِ»، گویا ما از دو لب خود خضر عَلَيْهِ السَّلَام شنیده‌ایم که الفاظ را به همین گونه ادا نموده که حالا سر حرف حرفش مته به خشخاش بگذاریم. این گواهی تنها به وسیله یک نفر گزارش شده که امکان دارد کمی الفاظش تصحیف شده باشد و از آنجا که در گواهی‌هایی که از طرف دیگران ثبت شده، به امام دوازدهم عَلَيْهِ السَّلَام نیز گواهی داده شده و گواهی ندادن به ایشان به وسیله خضر عَلَيْهِ السَّلَام هیچ تعلیل درستی ندارد، یکی از احتمالات عقلایی ذیل را باید پذیرفت:

الف) مراد خضر عَلَيْهِ السَّلَام گواهی به ایشان بوده؛ اما الفاظ درست نقل نشده و دلیل ما این است که آن مرد را توصیف به «فَيَمْلَأُهَا عَدْلًا كَمَا مُلِئَتْ جَوْرًا» نموده که در روایات فراوان درباره شخص امام دوازدهم عَلَيْهِ السَّلَام صادر شده است.

ب) در هفت کتاب، از جمله غیبت نعمانی، علل الشرائع و إثبات الوصیه،

«من ولد الحسين» ثبت شده: «وَأَشْهَدُ عَلَى رَجُلٍ مِنْ وُلْدِ الْحُسَيْنِ»^۱. در نتیجه، خضر عجل الله فرجه به پدر بدون واسطه امام مهدی اشاره‌ای نکرده و تنها همین قدر گواهی داده که مهدی، از فرزندان حسین است.

ج) تمام حرف آن فرقه منحرف این است که چون امام عسکری عجل الله فرجه فرزند دیگری نداشته، پس جمله «رجل من ولد الحسن» بر امام مهدی عجل الله فرجه تطبیق نمی‌کند؛ در حالی که در دو نقل از تشرّف ابن مهزیار تصریح شده که امام مهدی عجل الله فرجه برادر کوچکی به نام موسی داشته‌اند. در نتیجه، اینکه خضر گفته یکی از فرزندان حسن، منظورش مهدی در مقابل موسی بوده است.

د) مراد از حسن، امام مجتبی است، نه امام عسکری؛ زیرا در تعدادی از روایات اهل سنت آمده که مهدی از اولاد حسن (مجتبی عجل الله فرجه) است. در نتیجه، این روایت مطابق اعتقاد اهل سنت بوده، حجّیت ندارد یا تأویلش این است که امام زمان عجل الله فرجه از فرزندان امام مجتبی عجل الله فرجه نیز هستند؛ زیرا مادر امام باقر عجل الله فرجه، دختر امام مجتبی عجل الله فرجه بوده‌اند.

همچنان که احتمال دارد «مِنْ» بیانیه باشد؛^۲ یعنی گواهی می‌دهم به مردی که بیان باشد از فرزند حسن.^۳

همچنین در حدیثی از پیامبر، عین همین تعبیر «مِنْ وُلْدِ الْحَسَنِ» درباره شخص امام زمان عجل الله فرجه آمده است که جای هر اما و اگر باقی نمی‌گذارد: «رَأَيْتُ اشْتِي

۱. الغيبة للنعماني، ص ۶۰؛ علل الشرائع، ج ۱، ص ۹۸، ح ۶؛ إثبات الوصية، ص ۱۶۱؛ مناقب آل ابی طالب، ج ۱، ص ۲۸۶؛ الدر النظیم، ص ۷۹۳؛ مدينة المعاجز، ج ۳، ص ۳۳۴؛ الإنصاف فی النص علی الأئمة، ص ۱۴۳.

۲. من ولد الحسن كان من للبيان (مرآة العقول، ج ۶، ص ۲۰۶).

۳. البته درباره سند این حدیث باید دانست که مرحوم کلینی این حدیث را از برقی از ابوهاشم جعفری از امام جواد عجل الله فرجه نقل کرده که طبق این ثبت، صحیح است؛ اما در خود کتاب برقی، این حدیث از ابوهاشم جعفری به صورت مرفوع از امام صادق عجل الله فرجه ثبت شده (المحاسن، ج ۲، ص ۲۳۲-۲۳۳، ح ۹) که در این صورت، سندش خراب است؛ همچنان که در تفسیر قمی نیز از امام صادق عجل الله فرجه ثبت شده است (تفسیر القمی، ج ۲، ص ۴۴).

عَشَرَ نُورًا فَقُلْتُ يَا رَبِّ أَنْوَارُ مَنْ هَذِهِ فَتَوَدِدْتُ يَا مُحَمَّدُ هَذِهِ أَنْوَارُ الْأَيْمَةِ مِنْ... وَ بَعْدَ عَلِيِّ ابْنِهِ الْحَسَنِ يُدْعَى بِالْأَمِينِ وَالْقَائِمِ مِنْ وُلْدِ الْحَسَنِ سَمِيًّا وَ أَشْبَهُ النَّاسِ بِي يَمْلَأُهَا قِسْطًا وَ عَدْلًا كَمَا مَلِئْتُ جَوْرًا وَ ظُلْمًا»^۱.

بماند که همین گواهی حضرت خضر عَلَيْهِ السَّلَام در مصدر دیگری این گونه ثبت شده که فقط بر امام زمان عَلَيْهِ السَّلَام منطبق است: «وَأَشْهَدُ... وَصِيَّ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيِّ الْقَائِمِ بِالْقِسْطِ الْمُنْتَظَرِ الَّذِي يَمْلَأُهَا قِسْطًا وَ عَدْلًا كَمَا مَلِئْتُ ظُلْمًا وَ جَوْرًا»^۲.

اما اینکه «لا یکنی» و «لا یسمی» درباره امام دوازدهم عَلَيْهِ السَّلَام صادق نیست؛ چون اسم و کنیه اش را در کتاب ها می نوشتند. این حدیث در خصوص حرمت به زبان آوردن نام و کنیه حضرت یا رایج نبودن آن دو در زبان شیعه سخن می گوید؛ همچنان که از هر شیعه ای پرسی نام امام دوازدهم چیست، می گوید مهدی، نمی گوید ابوالقاسم محمد و این کاملاً آشکار است.

در حدیث آمده است: جسم قائم دیده نمی شود و به نام، ذکر نمی گردد: «وَسُئِلَ عَنِ الْقَائِمِ فَقَالَ لَا يُرَى جِسْمُهُ وَلَا يُسَمَّى اسْمُهُ»^۳.

همچنان که در اثبات الوصیه به جای «لا یکنی» چنین ثبت شده: «و لکن یکنی»^۴؛ یعنی از او با کنایه یاد می شود، نه به اسم که این کنایه، غیر از آن کنایه مصطلح است و این دقیقاً بر امام دوازدهم عَلَيْهِ السَّلَام منطبق است که با عنوان امام زمان و بقیه الله و حجة بن الحسن و... یاد می شود و هیچ کس ایشان را محمد یاد نمی کند.

و این حقیقت در روایات بیان شده است؛ از جمله: امام هادی عَلَيْهِ السَّلَام فرمودند: نام بردن امام بعد از امام عسکری عَلَيْهِ السَّلَام حلال نیست، پس بگویند حجت آل محمد:

۱. کفایة الأثر، ص ۲۱۷-۲۱۸.

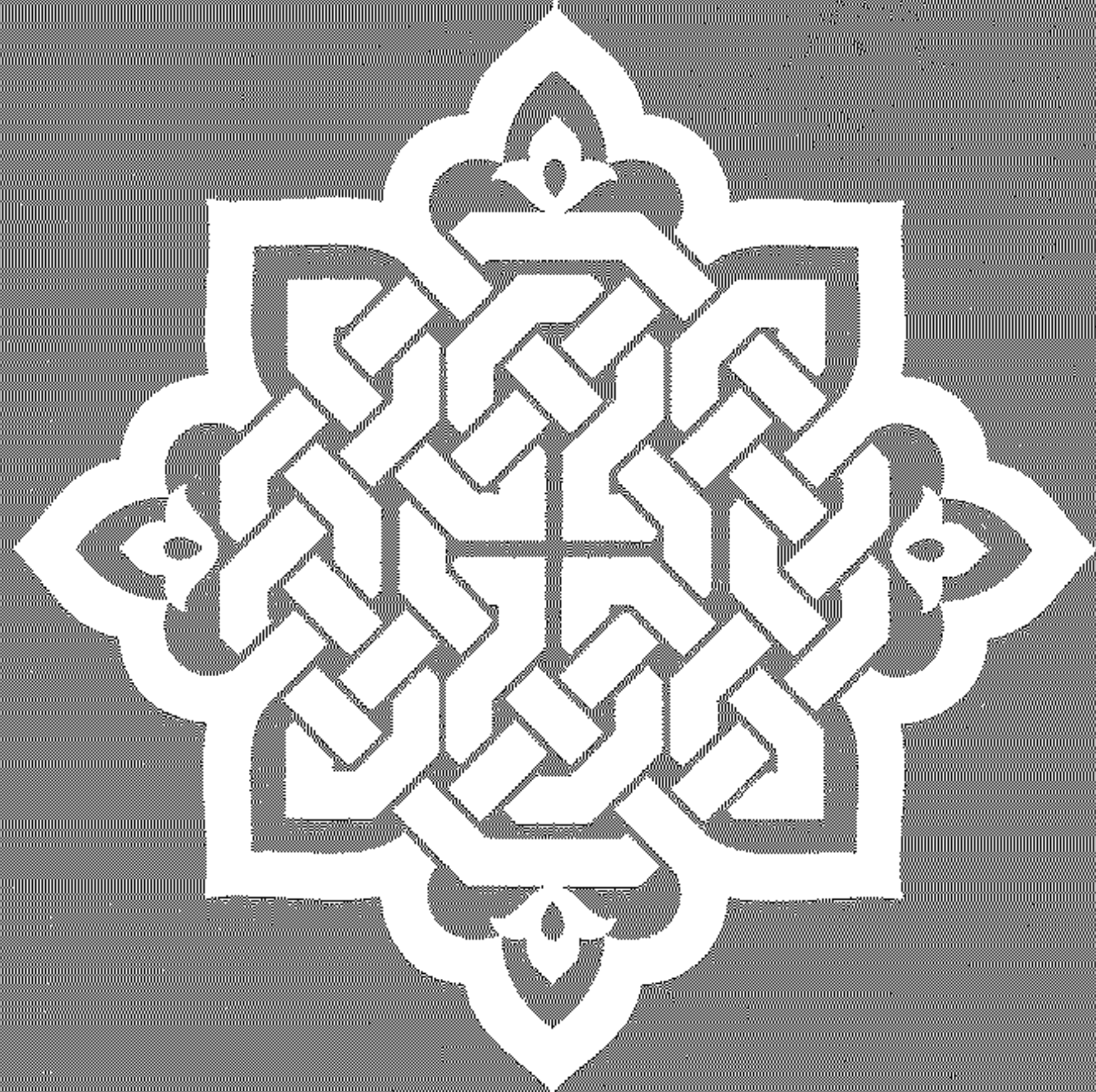
۲. تفسیر القمی، ج ۲، ص ۴۵.

۳. الکافی، ج ۱، ص ۳۳۳، ح ۳.

۴. اثبات الوصیه، ص ۱۶۱.

«الْخَلْفُ مِنْ بَعْدِي الْحَسَنُ فَكَيْفَ لَكُمْ بِالْخَلْفِ مِنْ بَعْدِ الْخَلْفِ فَقُلْتُ وَ لِمَ جَعَلَنِي
اللهُ فِدَاكَ فَقَالَ إِنَّكُمْ لَا تَرَوْنَ شَخْصَهُ وَلَا يَحِلُّ لَكُمْ ذِكْرُهُ بِاسْمِهِ فَقُلْتُ فَكَيْفَ نَذْكُرُهُ
فَقَالَ قُولُوا الْحُجَّةَ مِنْ آلِ مُحَمَّدٍ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ»^۱.

فصل پنجم
آشنایی با القاب آن حضرت؛
جواز نام بردن ایشان



بخش اول: آشنایی با القاب آن حضرت

با توجه به روایات و ادعیه مربوط به حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف، القاب فراوانی برای ایشان به دست می‌آید که در کتاب‌های متعدد ذکر شده است. هرچند عده‌ای در این باره زیاده‌روی کرده، هر کلمه‌ای را که به هر مناسبتی مطرح شده، جزء اسامی و القاب ایشان شمرده‌اند. ما در این بخش به بعضی از القاب قطعی اشاره می‌کنیم:

۱. بقية الله: بقیه یعنی باقی مانده چیزی و هنگامی که به «الله» اضافه می‌شود، یعنی چیزی که از طرف خدا باعث خیر و سعادت مردم گردد. این کلمه، تنها یک بار در قرآن در داستان حضرت شعیب علیه السلام ذکر شده: «بَقِيَّتُ اللَّهِ خَيْرٌ لَّكُمْ إِن كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ»^۱ و مراد از آن، سود حلال حاصل از معامله است؛^۲ اما از آنجا که مورد آیه مخصص معنای آن نیست، این آیه شامل همه چیزهایی می‌گردد که بقية الله محسوب می‌شوند که مصداق اتم آن، رهبران دینی‌اند. در نتیجه، آیه به اطلاق خود شامل حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف، آخرین رهبر دینی است و برای همین مشاهده می‌کنیم این لقب به گستردگی برای ایشان و دیگر امامان در روایات ذکر شده است؛ از جمله:

۱. هود: ۸۶.

۲. مجمع البیان، ج ۵، ص ۲۸۶.

الف) اصحاب کهف به امیرالمؤمنین علیه السلام گفتند: «قَالُوا يَا بَقِيَّةَ اللَّهِ فِي أَرْضِهِ بَعْدَ رُسُولِهِ»^۱.

ب) امام باقر علیه السلام فرمودند: «من بقية الله هستم»^۲.

ج) امام کاظم علیه السلام، حضرت رضا علیه السلام را به دست مادرش داده، فرمودند: «بگیرش که او بقیه خدای متعال در زمینش است»^۳.

د) در زیارت جامعه کبیره بر همه ائمه علیهم السلام بقیه الله اطلاق شده است: «السَّلَامُ عَلَى الْأَنْبِيَاءِ... وَأُولِي الْأَمْرِ وَبَقِيَّةِ اللَّهِ وَخَيْرَتِهِ»^۴.

ه) در زیارت آل یس آمده: «السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا بَقِيَّةَ اللَّهِ فِي أَرْضِهِ»^۵.

و) مردی از امام صادق علیه السلام پرسید: چگونه بر آن قائم سلام می شود؟ فرمودند: «السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا بَقِيَّةَ اللَّهِ»^۶.

ز) امام باقر علیه السلام فرمودند: نخستین سخن حضرت مهدی عجل الله تعال فرجه الشريف پس از ظهور، این آیه است که می گوید: «بَقِيَّتُ اللَّهِ خَيْرٌ لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ»^۷ بعد می فرماید: «منم بقية الله و حجّت و خليفه او در میان شما»^۸.

۲. حجّت: این لفظ از نظر لغت به معنای برهان و دلیلی است که مخاطب را قانع

یا ساکت می کند. این لقب در روایات فراوان ذکر شده است.^۹

۱. الخرائج و الجرائح، ج ۲، ص ۸۳۶.

۲. الکافی، ج ۱، ص ۴۷۲، ح ۵.

۳. عیون أخبار الرضا، ج ۱، ص ۲۰، ح ۲.

۴. من لا یحضره الفقیه، ج ۲، ص ۶۱۰-۶۱۱.

۵. الإحتجاج، ج ۲، ص ۴۹۳.

۶. الکافی، ج ۱، ص ۴۱۱، ح ۲.

۷. هود: ۸۶.

۸. کمال الدین، ص ۳۳۱، ح ۱۶.

۹. الکافی، ج ۱، ص ۳۲۸، ح ۱۳؛ کفایة الأثر، ص ۱۴، ۱۰۵ و ۱۷۷؛ من لا یحضره الفقیه ج ۱، ص ۳۲۷،

ح ۹۶۰ و ص ۳۲۹ و ۹۶۷.

۳. صاحب الامر: مراد از امر، امر ولایت و امامت است^۱ و صاحب آن، یعنی فرد ولی و امام؛ لذا همه امامان عَلَيْهِمُ السَّلَامُ صاحب الامر هستند؛ اما از آن جهت که امر امامت حضرت مهدی رَحْمَةُ اللَّهِ عَلَيْهِ به واسطه قیام عظیم الهی، بزرگ تر است، این لفظ برای ایشان شیوع بیشتری دارد.

امام صادق عَلَيْهِ السَّلَامُ فرمودند: «در آن زمان هرکس از فرزندان علی در مدینه است، به صاحب الامر ملحق می شود و صاحب الامر به سوی عراق روی می آورد»^۲.

ریان بن صلت از امام رضا عَلَيْهِ السَّلَامُ پرسید: آیا شما صاحب الامر هستید؟ فرمودند: من صاحب این امر هستم؛ ولی آن کسی نیستم که زمین را پر از عدل می کند: «أَنَا صَاحِبُ هَذَا الْأَمْرِ وَ لَكِنِّي لَسْتُ بِالَّذِي أَمَلُوها عَدْلًا كَمَا مُلِثَتْ جَوْرًا»^۳.

عدم توجه به اشتراک لقب صاحب الامر برای همه ائمه عَلَيْهِمُ السَّلَامُ باعث شده برخی افراد ناآگاه، هر روایتی را که در آن این لقب به کار رفته، مربوط به قائم موعود عَلَيْهِ السَّلَامُ بدانند و نتایج اشتباهی به دست آورند؛ مثلاً:

امام صادق عَلَيْهِ السَّلَامُ در حدیثی فرمودند: «صاحب این امر به سه ویژگی شناخته می شود که در غیر او نیست؛ به امام قبلی سزاوارترین و وصی اوست، نزد او سلاح پیامبر است، نزد او وصیت پیامبر می باشد و این ها نزد من است و کسی نمی تواند در برابر من ادعای این چیزها را بکند»^۴.

صدر این حدیث درباره سخن زیدیه است که می گفتند چطور ممکن است امام باقر عَلَيْهِ السَّلَامُ برادرش زید را وانهاد و پسر خود را که از زید کوچک تر بود، وصی خویش قرار داده باشد و ذیل حدیث در این باره سخن می گوید که امام صادق عَلَيْهِ السَّلَامُ دارای

۱. البته باید توجه داشت که کلمه «امر» همیشه به معنای ولایت و امامت نیست و باید از قراین و شواهد به دست آورد که مراد از آن چیست؛ مثلاً در جمله: «یلی امره»، امر به معنای کارهای شخصی امام عَلَيْهِ السَّلَامُ می باشد و توضیح آن در بحث غیبت خواهد آمد.

۲. الغيبة للنعمانی، ص ۲۷۰، ح ۴۳.

۳. کمال الدین، ج ۲، ص ۳۷۶، ح ۷.

۴. الکافی، ج ۱، ص ۳۷۹، ح ۲.

وصیت علنی از پدر بزرگوارشان بوده‌اند و در اثنای این صدر و ذیل، کلام بالا را فرموده‌اند و نیز تصریح می‌کنند که «این‌ها نزد من است».

با توجه به همه این شواهد، متوجه می‌شویم این حدیث درباره اثبات امامت امام صادق علیه السلام سخن می‌گوید، نه همه ائمه و نه درخصوص حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف.

در نتیجه، این سه راهی که در حدیث مذکور بیان شده، راه شناخت قائم موعود عجل الله تعالی فرجه الشریف نیست؛ چون ما شخص حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف را ندیده‌ایم که اگر کسی ادعا کرد وصی امام حسن عسکری است، بدانیم راست می‌گوید یا نه؛ همچنان که سلاح پیامبر و وصیت ایشان را نمی‌شناسیم تا اگر کسی با شمشیر و کاغذ کهنه‌ای آمد و ادعا کرد امام زمان است، بتوانیم صدق و کذبش را تشخیص دهیم. پس راه شناخت امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف هنگام ظهور و خروج ایشان چیست؟ پاسخ آن در فصل بررسی نشانه‌های ظهور خواهد آمد.

۴. صاحب الزمان: این لقب به ندرت در روایات ذکر شده؛ ولی در زبان راویان و اصحاب، فراوان مورد استفاده قرار گرفته است.^۱

امام صادق علیه السلام فرمودند: «آخرین امام، قائم به حق و بقیه خدا در زمین و صاحب زمان است».^۲

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمودند: «هر کس دوست دارد به محضر خدا با کمال ایمان و حُسن اسلام شرفیاب شود، ولایت حجت صاحب زمان، قائم منتظر مهدی را پذیرا باشد».^۳

مراد از این لقب در روایات بیان نشده؛ ولی چهار احتمال به ذهن می‌رسد:
اول. به لحاظ اینکه ایشان مصاحب قرون مختلف و متمادی بوده‌اند.

۱. الإمامة والتبصرة، ص ۱۴۰؛ إثبات الوصية، ص ۲۶۰؛ کمال الدین، ج ۱، ص ۳.

۲. کمال الدین، ج ۱، ص ۳۳ و ج ۲، ص ۳۴۲، ح ۲۳.

۳. الفضائل، شاذان بن جبرئیل، ص ۱۶۷.

دوم. به اعتبار اینکه بشر در طول زمان، از ابتدای خلقت، منتظر چنین مصلحی تا روز قیام وی بوده و خواهد بود.

سوم. به دلیل اینکه ایشان بزرگ‌ترین واقعه زمان و تاریخ را رقم می‌زنند.

د) به اعتبار اینکه گذشت زمان در ایشان اثر نمی‌گذارد و آن حضرت تا قبل از ظهور پیر نمی‌شوند: «إِنَّ مِنْ عَلَامَاتِهِ أَنْ لَا يَهْرَمَ بِمُرُورِ الْأَيَّامِ وَاللَّيَالِي حَتَّى يَأْتِيَهُ أَجَلُهُ»^۱.

۵. صاحب الدار:^۲ مراد از دار، خانه امام حسن عسکری علیه السلام است و کنایه از این است که آن حضرت بدون فرزند به شهادت نرسیده‌اند و خانه ایشان صاحب دارد و ظاهراً این لقب از روی تقیه بیان می‌شده است. البته می‌توان آن را به این معنا نیز گرفت که امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف به اعتبار تشکیل حکومت عدل جهانی، صاحب دنیا و جهان هستند؛ زیرا گاهی کلمه «دار» در معنای دنیا و جهان به کار می‌رود.

۶. صاحب السیف: مراد از سیف، شمشیر پیامبر است که به تک تک ائمه علیهم السلام به ارث رسیده است و به همین دلیل، این لقب از این جهت به بقیه الله عجل الله تعالی فرجه الشریف اختصاص ندارد. امام باقر علیه السلام فرمودند: «همه ما صاحب شمشیر و وارث شمشیر هستیم»،^۳ اما اگر مراد از آن، کسی باشد که با این شمشیر قیام کرده، جهان را از ظلم و ستم پاک می‌کند، این لقب مخصوص امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف است و به همین معنا به طور خصوصی برای ایشان به کار رفته است.

امام صادق علیه السلام فرمودند: «در جفر احمر، سلاح (پیامبر) وجود دارد که صاحب السیف آن را برای جنگ باز می‌کند»^۴.

۱. کمال الدین، ج ۲، ص ۶۵۲، ح ۱۲.

۲. الغيبة للطوسی، ص ۲۹۰.

۳. الکافی، ج ۱، ص ۵۳۶، ح ۱.

۴. همان، ص ۲۴۰، ح ۳.

۷. **مضطر:** یعنی کسی که مشکل، او را ناگزیر به تضرع به خداوند کرده است.^۱ در بعضی روایات، این کلمه لقب آن حضرت معرفی شده و آیه «أَمَّنْ يُجِيبُ الْمُضْطَرَّ إِذَا دَعَاهُ وَ يَكْشِفُ الشُّوْءَ»^۲ بر ایشان تطبیق گشته است. امام باقر علیه السلام فرمودند: «به خدا قسم! او همان مضطر در کتاب خداست».^۳

نیز امام صادق علیه السلام فرمودند: «این آیه درباره قائم از آل محمد نازل شده است. به خدا سوگند! او همان مضطر است. هنگامی که در مقام ابراهیم دو رکعت نماز به جا آورد و دست به درگاه خدای متعال بردارد، خدا دعای او را اجابت کند، ناراحتی‌ها را برطرف می‌سازد و وی را خلیفه روی زمین می‌گرداند».^۴

۸. **منتظر:** یعنی کسی که انتظار ظهورش کشیده می‌شود. از امام جواد علیه السلام پرسیدند: یا بن رسول الله! چرا مهدی، منتظر نامیده شده است؟ فرمودند: چون برای او غیبتی طولانی است که منتظران، خروجش را انتظار می‌کشند: «لِإِنَّ لَهُ غَيْبَةً يَكْثُرُ أَيَّامُهَا وَ يَطْوُلُ أَمَدُهَا فَيَنْتَظِرُ خُرُوجَهُ الْمُخْلِصُونَ».^۵

نیز امام صادق علیه السلام فرمودند: اوست آن منتظری که مردم در ولادتش شک می‌کنند: «هُوَ الْمُنتَظَرُ وَ هُوَ الَّذِي يَشُكُّ النَّاسُ فِي وِلَادَتِهِ».^۶ از این رو، به ایشان «مأمول»، به معنای مورد آرزو قرار گرفته نیز اطلاق می‌شود.^۷

۱. مجمع البحرین، ج ۳، ص ۳۷۳.

۲. نمل: ۶۲.

۳. تفسیر القمی، ج ۲، ص ۲۰۵.

۴. همان، ص ۱۲۹.

۵. کمال الدین، ج ۲، ص ۳۷۸، ح ۳.

۶. الکافی، ج ۱، ص ۳۴۲ ح ۲؛ کمال الدین، ج ۲، ص ۳۴۲، ح ۲۴ و نزدیک به آن: الکافی، ج ۱، ص ۳۳۷، ح ۵.

۷. کمال الدین، ج ۲، ص ۳۳۴، ح ۴؛ دلائل الإمامة، ص ۴۴۷، ح ۲۶. بعضی فرقه‌های منحرف با تمسک به جمله‌ای از زیارت آل یاسین که گفته: «السلام علیک ایها المقدم المأمول»، چنین ادعا کرده‌اند که قائمی قبل از امام زمان می‌آید؛ زیرا این جمله گفته: سلام بر کسی که مقدم شده، درحالی که امام زمان بر کسی مقدم نشده، در نتیجه، این زیارت‌نامه را درباره آن قائم خیالی می‌دانند که در عراق

□ آشنایی با القاب آن حضرت: جواز نام بردن ایشان ۱۲۳ □

نکته: برخی طبق تفکری غلط، چنین ادعا می‌کنند که حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف

منتظر نیست، بلکه منتظر است، منتظر پیدا شدن ۳۱۳ یار برای قیام!

این در حالی است که توصیف امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف به وصف منتظر، در روایات

بسیاری تصریح شده است. روایاتی که حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف را به منتظر توصیف

کرده، بر پنج قسم است:

قسم اول، آن‌ها که ایشان را توصیف نموده؛ اما بدون قیدی که روشن کند منتظر

است یا منتظر؛ از جمله:

«يَا زُرَّارَةَ وَهُوَ الْمُنتَظَرُ وَهُوَ الَّذِي يُشَكُّ فِي وِلَادَتِهِ مِنْهُمْ مَنْ يَقُولُ مَاتَ أَبُوهُ بِلَا

خَلْفٍ وَ مِنْهُمْ مَنْ يَقُولُ حَمَلٌ وَ مِنْهُمْ مَنْ يَقُولُ إِنَّهُ وُلِدَ قَبْلَ مَوْتِ أَبِيهِ بِسَنَتَيْنِ وَ هُوَ

الْمُنْتَظَرُ»^۱.

قسم دوم، احادیثی که وظیفه ما را انتظار دانسته، ما را به وصف منتظر خوانده

که مشخص می‌کند ما منتظر هستیم و امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف، مورد انتظار و منتظر؛

مانند:

«أَلَا تَعْلَمُ أَنَّ مَنِ انْتَظَرَ أَمْرَنَا وَ صَبَرَ عَلَيَّ مَا يَرَى مِنَ الْأَذَى وَ الْخَوْفِ هُوَ غَدَا فِي

ظهور کرده است. این در حالی است که اولاً این زیارت‌نامه سند ندارد و به صورت مرسل نقل شده و از نظر لفظ هم منفرد است؛ لذا تنها برای زیارت کردن صلاحیت دارد، نه مستند اعتقادی قرار گرفتن. ثانیاً در این زیارت‌نامه، ما آن امام مقدم مأمول را مخاطب قرار داده، شاهد بر اعتقادات خود می‌گیریم و این می‌رساند که آن امام در طول این هزار سالی که شیعه او را خطاب می‌کرده، زنده بوده است؛ و الا معنا ندارد هزار سال کسی را مورد خطاب قرار دهند و شاهد بگیرند که اصلاً به دنیا نیامده است. ثالثاً در ابتدای این زیارت، از زبان امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف تصریح شده که «اگر خواستید به ما متوجه شوید» و در ادامه، فقط پیامبر و دوازده امام را حجت‌های خدا معرفی می‌کند که می‌رساند قائم دیگری وجود ندارد. البته در این باره، در آینده به تفصیل سخن خواهیم گفت.

اما در این صورت، مراد از مقدم بودن امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف چیست؟ از آنجا که لفظ زیارت، مجمل است و در هیچ حدیث دیگری چنین تعبیری نیامده تا شاهد باشد، نمی‌توان به طور قطع مراد آن را بیان کرد؛ اما این احتمال وجود دارد که چون ایشان اولین شخص از ائمه است که دست به قیام جهانی می‌زند، از وی تعبیر به مقدم شده است یا اینکه اول ایشان می‌آید و بعد ائمه قبلی رجعت می‌کنند.

زُمرَتِنَا»^۱.

«وَاعْلَمُوا أَنَّ الْمُنتَظِرَ لِهَذَا الْأَمْرِ لَهُ مِثْلُ أَجْرِ الصَّائِمِ الْقَائِمِ»^۲.

«الْمُنْتَظِرُ لِلثَّانِي عَشَرَ الشَّاهِرِ سَيَفُهُ بَيْنَ يَدَيْهِ كَانَ كَالشَّاهِرِ سَيَفُهُ بَيْنَ يَدَيْ رَسُولِ

اللَّهِ ص يَذُبُّ عَنْهُ»^۳.

«الْمُنْتَظِرُ لِأَمْرِنَا كَالْمُتَشَحِّطِ بِدَمِهِ فِي سَبِيلِ اللَّهِ»^۴.

قسم سوم، روایاتی که صفت منتظر را با قید دوره غیبت بیان کرده که می‌رساند منتظر درست است؛ زیرا کسی که غایب شده، انتظار ظهورش را می‌کشند، نه اینکه خودش انتظار بکشد؛ مانند گفته پیامبر خدا ﷺ: «الْحُجَّةُ الْقَائِمُ الْمُنْتَظَرُ فِي غَيْبَتِهِ»^۵.

و روشن‌تر از آن، این روایت است: «يَا أَبَا بَصِيرٍ طُوبَى لَشِيعَةِ قَائِمِنَا الْمُنْتَظِرِينَ لِظُهُورِهِ فِي غَيْبَتِهِ وَ الْمُطِيعِينَ لَهُ فِي ظُهُورِهِ»؛^۶ زیرا تصریح می‌کند که وصف انتظار، صفت مردم در زمان غیبت امام است، نه صفت خود امام؛ پس مهدی موعود عجل الله تعالی فرجه الشریف منتظر است و ما منتظر.

و مثل این روایات، احادیثی است که وصف منتظر را مقید به آخر الزمان کرده است؛ زیرا اگر قرار باشد امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف به وصف انتظار توصیف شوند، تقیید آن به آخر الزمان معنایی ندارد؛ چون ایشان در طول دوره غیبت، منتظر ظهور است، نه در آخر الزمان؛ چنان‌که در حدیثی تصریح شده: «حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ جَعْفَرِ الْجَمِيرِيُّ قَالَ: سَأَلْتُ مُحَمَّدَ بْنَ عُمَانَ الْعَمْرِيَّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ فَقُلْتُ لَهُ أَرَأَيْتَ صَاحِبَ هَذَا الْأَمْرِ فَقَالَ نَعَمْ وَ آخِرُ عَهْدِي بِهِ عِنْدَ بَيْتِ اللَّهِ الْحَرَامِ وَ هُوَ يَقُولُ اللَّهُمَّ

۱. همان، ج ۸، ص ۳۷.

۲. همان، ج ۲، ص ۲۲۲، ح ۴.

۳. الغيبة للنعمانی، ص ۹۱.

۴. کمال الدین، ج ۲، ص ۶۴۵، ح ۶.

۵. کفاية الأثر، ص ۴۲.

۶. کمال الدین، ج ۲، ص ۳۵۷، ح ۵۴.

أُنَجِّزُ لِي مَا وَعَدْتَنِي»^۱؛ بر عکس مردم که در آخر الزمان، انتظار ظهور آن امام عزیز را می‌کشند: «المهدي المنتظر في آخر الزمان لم يكن في أمة من الأمم مهدي ينتظر غيره»^۲.

قسم چهارم، احادیثی که صفتی را به وصف منتظر عطف نموده که می‌رساند معنای منتظر اراده شده، نه منتظر؛ مانند: «بَعْدَ الْحَسَنِ ابْنِهِ الْحُجَّةُ الْقَائِمُ الْمُنْتَظَرُ فِي غَيْبَتِهِ الْمُطَاعُ فِي ظُهُورِهِ»^۳.

و مانند آن است حدیثی که منتظر را به صفتی عطف نموده که مناسب با معنای منتظر است؛ مثل: «الْخَلْفُ الْمَأْمُولُ الْمُنْتَظَرُ مِنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ مُوسَى»^۴.

و قسم پنجم، روایاتی است که صفت منتظر را به معنایی تفسیر می‌کند که با صیغه منتظر سازگاری دارد، نه منتظر؛ مثل: «فَقُلْتُ لَهُ: وَلِمَ سُمِّيَ الْمُنْتَظَرُ قَالَ: لِأَنَّ لَهُ غَيْبَةً يَكْثُرُ أَيَّامُهَا وَيَطْوُلُ أَمْدُهَا فَيُنْتَظَرُ خُرُوجُهُ الْمُخْلِصُونَ وَيُنْكَرُهُ الْمُزْتَابُونَ وَ يَسْتَهْزِئُ بِهِ الْجَاهِدُونَ»^۵.

و نیز این روایت: «الْمُنْتَظَرُ مِنَّا»^۶ منتظر از ماست؛ زیرا وصف منتظر، صفت همه ائمه عليهم السلام بوده که انتظار ولادت و ظهور و خروج قائم آل محمد رضي الله عنهم را می‌کشیدند و به حضرت مهدی عليه السلام اختصاصی ندارد؛ برخلاف وصف منتظر که مخصوص به ایشان است؛ چون همه انتظار ظهور ایشان را می‌کشیده‌اند و اینک نیز منتظرند.

در این باره، سخن فراوان است؛ ولی برای فهم حقیقت همین مقدار کفایت

۱. همان، ص ۴۴۰، ح ۹.

۲. شرح الأخبار، ج ۱، ص ۱۲۴.

۳. كفاية الأثر، ص ۲۷۷.

۴. كمال الدين، ج ۲، ص ۳۳۴، ح ۴.

۵. كفاية الأثر، ص ۲۸۳؛ كمال الدين ج ۲، ص ۳۷۸، ح ۳.

۶. كمال الدين، ج ۲، ص ۳۵۷، ح ۵۴.

می‌کند.

اما سخن درباره یاران ۳۱۳ نفر و اینکه آیا همه آن‌ها هنگام ظهور زنده‌اند یا عده‌ای از آن‌ها جزء وفات‌یافتگانی هستند که هنگام ظهور حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف به دنیا رجعت می‌کنند، این سخن مربوط به مباحث دوره ظهور است که در جای خود توضیح داده شده است.

۹. منصور: در بعضی احادیث، آن حضرت، «منصور»،^۱ «امام منصور»،^۲ «منصور بالرب» و «مؤید بالنصر»^۳ نامیده شده است. منصور یعنی یاری شونده و مراد آن است که ایشان با نیروهای غیبی پروردگار یاری می‌شود که از آن جمله، کمک فرشتگان فراوان و ترس انداختن در دل دشمنان به وسیله خداوند - جل جلاله - است.

البته در بعضی تک‌روایات ضعیف‌السند مربوط به مهدویت، از شخصیت‌های دیگری با عنوان منصور یاد شده است؛ از جمله:

منصوری که قبل از قائم عجل الله تعالی فرجه الشریف می‌آید که البته در احادیث شیعه نیامده است.^۴
 منصوری که بعد از قائم عجل الله تعالی فرجه الشریف می‌آید^۵ و در روایتی تصریح شده که مراد، امام حسین علیه السلام در رجعت است^۶ و دو منصوری که همراه قائم عجل الله تعالی فرجه الشریف هستند که یکی رئیس فرشته‌های قبر سیدالشهداء علیه السلام است که چهارهزار نفر و منتظر قیام

۱. تفسیر فرات، ص ۲۴۰.

۲. کامل الزیارات، ص ۱۷۷؛ مصباح المتعجد ج ۲، ص ۷۷۴.

۳. کمال الدین، ج ۱، ص ۳۳۱، ح ۱۶.

۴. شرح الأخبار، ج ۳، ص ۳۵۹؛ الملاحم ابن المنادی، ص ۱۸۵. البته تک‌حدیثی منحصرأ در یکی از منابع شیعه با سندی سنی، بلکه ناصبی ثبت شده که از آن برمی‌آید منصور، لقب یمانی است (الغیبة للنعمانی، ص ۳۹، ح ۱).

۵. تفسیر العیاشی، ج ۲، ص ۲۹۱، ح ۶۹.

۶. همان، ص ۳۲۶.

قائم عَلَيْهِ السَّلَام هستند^۱ و دیگری انسانی که آن حضرت را در قضیه فرار از لشکر سفیانی به مکه همراهی می‌کند.^۲

۱۰. **منتقم:** به معنای انتقام‌گیرنده، از القاب خاص حضرت است^۳ و به سه اعتبار این لقب را داراست:

الف) به اعتبار گرفتن انتقام خون امام حسین عَلَيْهِ السَّلَام از دودمان قاتلان آن حضرت و راضیان به این کار. امام صادق عَلَيْهِ السَّلَام از قول خدای متعال فرمودند: «به وسیله این (قائم)، انتقام حسین را خواهم گرفت».^۴

ب) به اعتبار گرفتن انتقام خون همه امامان.^۵

ج) به اعتبار انتقام گرفتن از خون همه مظلومان.^۶

۱۱. **اباصالح:** این کنیه - به معنای مبالغه در درست کردن کارها - در منابع روایی برای حضرت معرفی نشده است؛ ولی عالم بزرگوار میرزا محمد نیشابوری در ذخیره الألباب آن را از کنیه‌های ایشان شمرده و بین عرب‌های بادیه‌نشین بسیار مشهور است. البته روایتی از امام صادق عَلَيْهِ السَّلَام درباره توسل به اباصالح یا صالح برای کسی که راه را گم کرده، وارد شده؛^۷ ولی قطعاً مراد، شخص دیگری بوده است؛ زیرا مردم در همان زمان، بیش از صد سال قبل از ولادت حضرت مهدی عَلَيْهِ السَّلَام این توسل را می‌کردند و راه را نیز می‌یافتند^۸ و البته این روایت، تنها درباره پیدا کردن

۱. کامل الزیارات، ص ۱۲۰ به سندی قابل اعتنا و ص ۱۹۲، الغیبة للنعمانی، ص ۳۱۱.

۲. تفسیر العیاشی، ج ۱، ص ۶۴، ح ۱۱۷.

۳. کمال الدین، ج ۲، ص ۳۸۴؛ الغیبة للطوسی، ص ۱۴۸؛ مقتضب الأثر، ص ۱۱ و ۳۸؛ مصباح المتعجد ج ۱، ص ۷۴.

۴. الکافی، ج ۱، ص ۴۶۵، ح ۶.

۵. کامل الزیارات؛ ص ۱۷۷؛ مصباح المتعجد؛ ج ۲، ص ۷۷۵.

۶. الکافی، ج ۲، ص ۸، ح ۱.

۷. من لا یحضره الفقیه، ج ۲، ص ۲۹۸.

۸. المحاسن، ج ۲، ص ۳۶۳، ح ۹۸.

راه است، نه حلّ دیگر مشکلات.

اما نباید از این نکته غافل بود که افراد زیادی به امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف با نام اباصالح توسّل جسته‌اند و مشکیشان نیز حل گشته است؛^۱ لذا هرچند مستند شرعی برای این لقب یافت نشده، از آنجا که اولاً این لقب برای آن حضرت شهرت یافته و ثانیاً از نظر معنا کاملاً بر ایشان صدق می‌کند، توسّل به آن اشکالی ندارد.

۱۲. مهدی: مشهورترین لقب حضرت است. مهدی، اسم مفعول به معنای هدایت شده بوده، در روایات شیعه هم به همین معنا به کار رفته است و برخلاف ادعایی که می‌شود، روایتی از شیعه نیافتیم که در آن به معنای اسم فاعل استعمال شده باشد.

بله، در بعضی روایات، مهدی به گونه‌ای تفسیر شده که با اسم فاعل می‌سازد، نه اسم مفعول و آن‌ها از این قرارند:

الف) در کتاب *دلائل الإمامة*، تک حدیثی با سند سنی نقل شده است: «يُقَالُ لَهُ (الْمَهْدِيُّ) يَهْدِي إِلَى اللَّهِ (عَزَّ وَجَلَّ)؛^۲ به او مهدی می‌گویند؛ او به خدا هدایت می‌کند». اما از این نقل چنین بر نمی‌آید که مهدی به معنای هدایتگر است.

ب) در *ارشاد مفید* چنین نقل شده است: «مَهْدِيًّا لِأَنَّهُ يَهْدِي إِلَى أَمْرِ قَدْ ضَلُّوا عَنْهُ؛^۳ قائم از آن نظر مهدی نامیده شده که به امری هدایت می‌کند که از آن گمراه شده‌اند». اما همین روایت در تمام نقل‌هایی که از کتاب *ارشاد* شده، به این گونه ثبت گشته که با اسم مفعول سازگاری دارد: «لِأَنَّهُ يُهْدَى إِلَى أَمْرِ مَضْلُولٍ عَنْهُ».^۴

ج) در حدیثی، راوی از امام باقر علیه السلام می‌پرسد: شما همان مهدی هستی؟ امام جواب می‌دهند: همه ما به خدا هدایت می‌کنیم: «قُلْتُ فَأَنْتَ الْمَهْدِيُّ قَالَ كُنَّا

۱. العبقري الحسان، ج ۲، ص ۵۳۱ و ۵۷۵؛ لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص ۴۲۹.

۲. دلائل الإمامة، ص ۴۶۹.

۳. الإرشاد، ج ۲، ص ۳۸۳.

۴. روضة الواعظین، ص ۲۶۴-۲۶۵؛ إعلام الوری، ص ۴۶۱؛ كشف الغمة، ج ۲، ص ۴۶۵؛ نوادر الأخبار، ص ۲۷۲؛ الوافی، ج ۲، ص ۴۶۹؛ إثبات الهداة، ج ۵، ص ۱۸۰؛ بحار الأنوار، ج ۵۱، ص ۳۰.

نَهْدِي إِلَى اللَّهِ»^۱ اما علامه مجلسی احتمال داده که در اینجا هم فعل مجهول باشد^۲ که با معنای اسم مفعولی مناسب است.

(د) در *علل الشرائع* روایتی نقل کرده: «فَإِنَّمَا سُمِّيَ الْمَهْدِيُّ لِأَنَّهُ يَهْدِي لِأَمْرِ خَفِيٍّ يَسْتَخْرِجُ التَّوْرَةَ وَ سَائِرَ كُتُبِ اللَّهِ مِنْ غَارٍ بِأَنْطَاكِيَّةٍ»^۳ مهدی از آن نظر مهدی نامیده شده که به امری مخفی هدایت می‌کند. او تورات و سایر کتب الهی را از غاری در انطاکیه خارج می‌نماید». اما همین لفظ در غیبت نعمانی به صورت مجهول ثبت شده^۴ و در روایات دیگر هم با لفظ مجهول ثبت گشته است.^۵

اما آن‌ها که عقیده دارند مهدی به معنای اسم فاعل هم به کار رفته، دو وجه برای توجیه آن برمی‌شمارند:

۱. استعمال مجازی اسم مفعول در معنای اسم فاعل، از باب ذکر سبب به جای مسبب است؛ زیرا سبب هدایتگری آن حضرت، هدایت شدن ایشان است و تا شخصی خودش هدایت نشده باشد، نمی‌تواند دیگری را هدایت کند.^۶

۱. الکافی، ج ۱، ص ۵۳۶، ح ۱

۲. أو علی بناء المجهول: مرآة العقول، ج ۶، ص ۲۴۰

۳. علل الشرائع، ج ۱، ص ۱۶۱

۴. الغيبة للنعمانی، ص ۲۳۷

۵. الغيبة للطوسی، ص ۴۷۱. ممکن است سؤال شود اهمیت استعمال مهدی در اسم فاعل و عدم آن چیست که بررسی و نقد آن را دنبال می‌کنید. اهمیت این بحث وقتی روشن می‌شود که بدانیم فرقه‌ای منحرف با تمسک به همین حدیث ارشاد و *علل الشرائع*، و تأکید بر معنای اسم فاعلی و تفسیر کردن کلمه «امر» به امامت، چنین عنوان می‌کنند که مهدی به امامت جدیدی هدایت می‌کند که مردم از آن غافل بوده‌اند و اشتباه می‌کردند، امامتی که هم از نظر تعداد و هم از نظر مقامات، با آنچه مردم عقیده داشته‌اند، متفاوت است. در نتیجه، قایل به ۲۴ امام شده، عصمت و معجزه را برای امام قبول نمی‌کنند. اما اگر ثابت شود که مهدی اصلاً به معنای اسم فاعل و هدایتگری نیست، بلکه به معنای هدایت شده است، پایه استدلال آن‌ها فرومی‌ریزد. غیر از اینکه در جای خود ثابت شده است که مراد از «امر» در این روایات، امامت نیست، بلکه معنای لغوی آن، یعنی مطلب است که در خود روایات، تفسیر آن آمده است: سرور اهل ایمان، ص ۱۱۲.

۶. مرآة العقول، ج ۶، ص ۲۴۰.

۲. از باب غلبه صفت مفعولی بر صفت فاعلی؛ زیرا ائمه علیهم السلام نیز هدایت شده و هدایت کننده بودند (هادی و مهدی)؛ اما از آنجا که جنبه هدایت شدن امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف بر هدایت کردن ایشان عظیم تر است از هر دو صفت، به صفت مفعولی هدایت شدن تعبیر کرده اند و مراد ما از هدایت شدن عظیم ایشان، معجزات و قدرت های خارق العاده ای است که برای آن حضرت قرار داده شده است.

۱۳. خاتم الأوصیاء (به معنای پایان دهنده جانشینان): خود امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف فرمودند: «أَنَا خَاتَمُ الْأَوْصِيَاءِ وَبِي يَدْفَعُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ الْبَلَاءَ عَنْ أَهْلِي وَشِيعَتِي»^۱. گاهی گفته می شود این لقب برای امیرمؤمنان علیه السلام هم به کار رفته^۲ و در برابر این اشکال که خاتم الأوصیاء بودن امیرمؤمنان علیه السلام با وصی بودن دیگر ائمه علیهم السلام سازگاری ندارد، این گونه پاسخ داده اند: خاتم الأوصیاء بودن امیرمؤمنان علیه السلام، یعنی ایشان آخرین فردی است که بدون واسطه وصی پیامبری است؛ اما درباره امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف بدین معناست که ایشان آخرین وصی از اوصیای دوازده گانه پیامبر صلوات الله علیه و کل سلسله وصیین است.

اما ما حتی یک حدیث مسند از شیعه نیافتیم که لقب خاتم الأوصیاء را برای امیرالمؤمنین علیه السلام بداند، بلکه آنچه در روایات مسند آمده، لقب خاتم الوصیین است^۳ و همین اختلاف تعبیر، دلیل بر اختلاف معنا بین آخرین وصی مباشر و آخرین وصی پیامبر است.

در نتیجه، می توان گفت این لقب مخصوص حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف است که به فرموده شیخ حر عاملی، روایات در خصوص این معنا متواتر است.^۴ بنابراین - برخلاف ادعای بعضی فرقه های منحرف - خاتم الأوصیاء بودن حضرت

۱. کمال الدین، ج ۲، ص ۴۴۱، ح ۱۲. روایات مشتمل بر این تعبیر متعدد است.

۲. الفضائل، ابن شاذان القمی، ص ۱۷۲؛ المزار الکبیر، ص ۲۵۴.

۳. عیون أخبار الرضا، ج ۲، ص ۷۳، ح ۳۳۷ و ص ۷۴، ح ۳۴۵.

۴. الفوائد الطوسیه، ص ۱۱۷، الإیقاظ من الهجعة، ص ۴۰۱.

□ آشنایی با القاب آن حضرت؛ جواز نام بردن ایشان ۱۳۱ □

مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف بدین معناست که بعد از ایشان هیچ شخص جدیدی وصی پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله نخواهد بود؛ زیرا امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف پایان دهنده سلسله جانشینان پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله هستند.

۱۴. قائم: مهم‌ترین و پراستعمال‌ترین لقب آن حضرت در روایات، همین لفظ است که با الفاظ القائم، قائمنا، قائمنا أهل البيت، قائمهم (قائم اهل بیت)، قائم آل محمد، القائم بالسیف، قائم للحق^۶ و... ذکر گشته است. اگر مراد از قائم را قیام‌کننده به امر امامت و ولایت بگیریم، این لقب بین همه ائمه علیهم السلام مشترک است؛ برای همین امام باقر و امام صادق علیهم السلام فرمودند: «همه ما قائم به امر خدا هستیم». اما اگر به معنای قیام به سیف در برابر ستمگران عالم بدانیم، از القاب خاص امام دوازدهم عجل الله تعالی فرجه الشریف است و روایات، عموماً در همین معنا ظهور دارند.

در پایان عرض می‌کنیم که محدث نوری در کتاب *نجم ثاقب*، ۱۸۲ لقب و کنیه برای آن حضرت برشمرده است.^۹

تبصره: اتحاد مهدی با قائم، وحدت مهدی امت اسلام، وحدت قائم امت اسلام، قیام بعد از موت

۱. کفایة الأثر، ص ۴۲، ۱۴۵، ۱۷۰، ۲۴۷ و ۲۷۷؛ الغیبة للنعمانی، ص ۹۴؛ کمال الدین، ج ۲، ص ۳۷۲ و...

۲. المحاسن ج ۱، ص ۸۷، ح ۲۸ و ج ۲، ص ۳۳۹، ح ۹۲۶؛ الکافی، ج ۱، ص ۲۵، ح ۲۱ و...

۳. الکافی، ج ۱، ص ۴۱۱، ح ۴ و ج ۳، ص ۱۳۲، ح ۴ و ص ۵۰۳، ح ۵ و ج ۵، ص ۱۳۳، ح ۲ و...

۴. همان، ج ۵، ص ۵۳۳، ح ۱۵؛ کمال الدین، ج ۱، ص ۲۴۱، ح ۶۴ و...

۵. بصائر الدرجات، ص ۲۵۹، ح ۳؛ الکافی، ج ۱، ص ۳۹۷، ح ۱؛ کمال الدین، ج ۲، ص ۶۴۹، ح ۲

۶. دلائل الإمامة، ص ۴۶۸.

۷. عیون أخبار الرضا، ج ۲، ص ۵۹، ح ۲۳۰.

۸. الکافی، ج ۱، ص ۵۳۶، ح ۱ و ۲.

۹. نجم ثاقب، ج ۱، باب ۲، ص ۸۵-۱۷۸.

الف) اتحاد مهدی با قائم

مطابق با صدها روایت، مهدی موعود، همان قائم موعود عجل الله تعالی فرجه الشریف است و بین آن دو تغایری نیست؛ ولی ظاهراً این موضوع برای بعضی سؤال برانگیز شده، لذا از امام صادق علیه السلام می‌پرسد: آیا مهدی و قائم یکی هستند و امام پاسخ می‌دهند: بله.^۱

ب) وحدت مهدی امت اسلام

یک تفکر غلط با تمسک به شش حدیث ضعیف که گفته بعد از دوازده امام، دوازده یا یازده مهدی خواهند بود، به تعدد مهدی‌هایی از فرزندان قائم معتقد شده است که بعد از ایشان، رهبری امت را به دست می‌گیرند. این در حالی است که:

اولاً، طبق احادیث متعدد، حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف مهدی این امت و مهدی ما اهل بیت معرفی شده‌اند که می‌رساند برای این امت منتظر، هیچ مهدی دیگری نخواهد بود؛ از جمله:

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به امام حسین علیه السلام فرمودند: «يَخْرُجُ مِنْ صُلْبِكَ تِسْعَةٌ مِنَ الْأَيْمَةِ مِنْهُمْ مَهْدِيٌّ هَذِهِ الْأُمَّةِ»^۲ از نسل تو نه امام به وجود می‌آید که یکی از همان‌ها مهدی این امت است.»

و فرمودند: «إِنَّ الْأَيْمَةَ بَعْدِي اثْنَا عَشَرَ مِنْ أَهْلِ بَيْتِي عَلَيَّ أَوْلَهُمْ وَأَوْسَطُهُمْ مُحَمَّدٌ وَآخِرُهُمْ مُحَمَّدٌ وَ مَهْدِيٌّ هَذِهِ الْأُمَّةِ الَّذِي عَيْسَى ابْنُ مَرْيَمَ خَلَفَهُ»^۳ ائمه بعد از من دوازده نفر از اهل بیتم هستند که علی اولشان، وسطشان محمد (باقر) و آخرشان م ح م د و مهدی این امت هست؛ همو که عیسی بن مریم پشت سرش نماز می‌خواند.»

۱. الغيبة للطوسی، ص ۴۷۱.

۲. کفایة الأثر، ص ۶۲.

۳. همان، ص ۸۰.

و فرمودند: «فَيَبْعَثُ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ عِنْدَ ذَلِكَ مَهْدِيَنَا التَّاسِعَ مِنْ صُلْبِ الْحُسَيْنِ؛^۱ در آن زمان، خدای عزّ و جلّ، مهدی ما، نهمین فرزند حسین را مبعوث می‌کند». و فرمودند: «و بِمَهْدِيْنَا تَنْقَطِعُ الْحُجَجُ خَاتِمَةُ الْأَيَّامِ؛^۲ به مهدی ما حجّت‌های خدا پایان می‌یابد؛ او آخرین ائمه است».

ثانیاً، در روایات متعدد تصریح شده که مهدی‌ها همان امامان دوازده‌گانه هستند و آخرین مهدی، امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف است؛ از جمله:

امام حسین علیه السلام می‌فرماید: «از ما دوازده مهدی هست که اولینشان علی بن ابی طالب و آخرینشان نهمین فرزند از من است که همان قائم خواهد بود که زمین را زنده و دین را پیروز می‌کند و غیبتی دارد».^۳

نیز امام صادق علیه السلام فرمودند: «نَحْنُ اثْنَا عَشَرَ مَهْدِيًّا؛^۴ ما دوازده مهدی هستیم». و نیز فرمودند: «مِنَّا اثْنَا عَشَرَ مَهْدِيًّا مَضَى سِتَّةٌ وَ بَقِيَ سِتَّةٌ يَصْنَعُ اللَّهُ بِالسَّادِسِ مَا أَحَبَّ؛^۵ از ما دوازده مهدی وجود دارد که شش نفرشان رفته‌اند و شش نفرشان باقی مانده‌اند که خدا با ششمین مهدی باقی مانده، آنچه دوست دارد، می‌کند (یعنی غایب می‌شود)».

ثالثاً، همان‌گونه که گفته شد، سند این شش روایت، ضعیف است؛^۶ همچنان‌که

۱. همان، ص ۶۳-۶۴.

۲. إثبات الوصية، ص ۱۰.

۳. کمال الدین، ج ۱، ص ۳۱۷، ح ۳.

۴. همان، ج ۲، ص ۳۳۵، ح ۶.

۵. همان، ص ۳۳۸، ح ۱۳. ممکن است گفته شود امام صادق علیه السلام می‌فرمایند: شش مهدی رفته‌اند، درحالی‌که قبل از ایشان، پنج امام بوده‌اند، پس دو اشکال پیش می‌آید: اولاً مهدی اول چه کسی بوده که به علاوه پنج امام، شش مهدی گذشته را تشکیل می‌داده‌اند؟ ثانیاً اگر شش مهدی رفته‌اند، امام صادق علیه السلام، مهدی هفتم خواهند بود و امام یازدهم می‌شوند مهدی دوازدهم! و این با عقیده یازده امامی‌هایی می‌سازد که بر امام عسکری توقف کردند. اما پاسخ روشن است؛ زیرا از آنجا که مدتی از امامت امام صادق علیه السلام سپری شده بوده، ایشان خود را جزء مهدی‌های رفته حساب نموده‌اند.

۶. یکی از این احادیث، از اسماعیلیه است؛ شرح الأخبار، ج ۳، ص ۴۰۰؛ دوتا از این احادیث، از واقفیه

از نظر دلالت نیز با هم تعارض دارند؛ زیرا در بعضی، تعدادشان یازده نفر و در بعضی، تعدادشان دوازده نفر معرفی شده است. همچنین در یک حدیث، آنها منصب خاصی ندارند و در حدیثی دیگر، دارای منصب خلافت معرفی شده‌اند و نیز در یک حدیث، آنها فرزندان قائم موعود عجل الله تعالی فرجه الشریف و در سه حدیث، فرزندان امام حسین علیه السلام معرفی شده‌اند.

ممکن است گفته شود نسل مهدی، همان نسل حسین است؛ اما قطعاً اگر مراد حدیث این بود که دوازده مهدی از نسل امام مهدی هستند، خیلی راحت می‌گفت آنها از نسل مهدی هستند، نه اینکه بگوید از نسل حسین‌اند.

و تازه، در یکی از این روایات تصریح شده که بعد از رسول خدا صلی الله علیه و آله، هفت امام وجود دارد که امام هفتم، همان قائم است و بعد از او یازده مهدی هست که این با عقیده هیچ فرقه‌ای سازگاری ندارد.^۱

این در حالی است که احتمال دارد مراد از این مهدی‌ها ائمه رجعت باشند که چون بیشترشان از نسل امام حسین علیه السلام بوده‌اند، همه از نسل ایشان معرفی شده‌اند و این اسلوبی از سخن گفتن در زبان عرب است که تغلیب نام دارد؛ همچنان‌که در کتاب *مختصر البصائر*، روایت مهدیین در فصل احادیث رجعت ثبت شده است.^۲

همچنین تفکری با استناد به بعضی احادیث، به دو مهدی برای این امت قایل شده است.

حدیث می‌گوید: پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمودند: «مهدی امتم که زمین را پر از عدل و داد می‌کند، از نسل حسین است و پدرش که بعد از او می‌آید، از وی افضل

است: الأصول الستة عشر، ص ۲۶۸ و کمال الدین، ج ۲، ص ۳۵۸، ح ۵۶؛ یکی از این احادیث، از اهل سنت است: الغیبة للطوسی، ص ۱۵۰-۱۵۱ و فقط دو حدیث، از شیعه است که سند یکی مرسل است: منتخب الأنوار المضيئة، ص ۲۰۱ و سند دیگری نیز توثیق ندارد: الغیبة للطوسی، ص ۴۷۸.

۱. الأصول الستة عشر، ص ۲۶۸.

۲. مختصر البصائر، ص ۱۴۲، ح ۹.

است»^۱.

این تفکر غلط می‌گوید: مراد از مهدی در این روایت کیست که پدرش بعد از او می‌آید و افضل از وی است؟ و بعد پاسخ می‌دهد که مراد از این مهدی، فرزند امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف است که قبل از پدرش کار قیام را سامان می‌دهد و بعد، پدرش، امام دوازدهم می‌آیند که از او افضل هستند.

در جواب باید گفت: هیچ دلیلی بر این برداشت وجود ندارد، بلکه در اینجا دو برداشت دیگر هست:

اول) مراد از پدر مهدی، امام حسین علیه السلام هنگام رجعت است؛ چون ابتدا می‌فرماید: مهدی اتم از فرزندان حسین است - یعنی حسین پدر اوست - و بعد می‌گوید و این پدر - یعنی امام حسین - که بعد از مهدی می‌آید - یعنی رجعت می‌کند - افضل از مهدی است.

دوم) مراد از پدر امام مهدی، حضرت عسکری علیه السلام هنگام رجعت است و مراد از افضل بودن ایشان از مهدی امت، افضلیت نسبی است؛ چون در ادامه همین روایت بیان شده که هر امامی بر امام بعد از خودش، از این نظر افضل است که خداوند به وسیله او بعدی‌ها را هدایت کرده و هر امامی، امام برائمه بعد از خود نیز هست و هرکس به هدایتی دعوت کند، هم اجر خود و هم مثل اجر کسانی را که تابع او شده‌اند خواهد داشت، بدون آنکه از اجر آنان کم شود.

بنابراین، روشن است که مقصود این روایت، تنها مولانا حجة بن الحسن العسکری عجل الله تعالی فرجه الشریف است و این افضلیت، ناظر به وجهی از مقامات ائمه علیهم السلام در مقایسه با یکدیگر است.

البته تعبیر روایاتی که درباره افضلیت ائمه از یکدیگر وارد شده، مختلف است و می‌توان آن‌ها را سه قسم کرد:

۱. از یک حیث، هر امامی افضل از امام بعد است؛ چون امام او نیز هست و این

در روایت مورد بحث و غیر آن، بیان شده است.^۱

۲. از حیث دیگر، قائم عَلَيْهِ السَّلَام افضل از ائمه تسعه است؛ زیرا قائم و موعود الهی است که این در روایات، تذکر داده شده است: «تَسْبِعُهُمْ بَاطِنُهُمْ وَ هُوَ ظَاهِرُهُمْ وَ هُوَ أَفْضَلُهُمْ».^۲

۳. و از حیث دیگر، تمام ائمه عَلَيْهِمُ السَّلَام در فضل و منزلت یکسان هستند؛ چون از یک نورند که در این باره نیز روایاتی از اهل بیت عَلَيْهِمُ السَّلَام وارد شده است؛ از جمله: رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آتَى بِهِ السَّلَام فرمودند: «ای حسین! خداوند از صلب تو نه امام برگزیده که نهمین آن‌ها قائم ایشان است و همه آن‌ها در فضیلت و منزلت نزد خدای تعالی مساوی‌اند».^۳

ج) وحدت قائم امت اسلام

یک تفکر اشتباه با تمسک به روایاتی که درباره خصوصیات جسمی قائم یا سن یا مدت حکومت یا فرزند داشتن و نداشتن ایشان، گوناگون سخن گفته‌اند و نیز تک‌روایتی بی‌سند که امام زمان عَلَيْهِ السَّلَام را اولین قائم دانسته،^۴ به تعدد قائم‌های امت اسلام قایل شده است؛ این در حالی است که روش علمی و منطقی در برخورد با روایات، سه مرحله دارد:

اول. اعتبار آن‌ها را اثبات کنیم، نه اینکه هر نقلی را از هر کسی جمع کرده، بعد بگوییم این‌ها با هم اختلاف دارد. چه بسا تنها صدور یک معنا از معصوم اثبات شود و اختلافی در کار نباشد.

دوم. حدیث با توجه به لغت و عرف عقلایی معنا شود؛ پس تفسیر به رأی نگردد و از تأویلات من‌درآوردی نیز خودداری شود.

۱. همان، ج ۱، ص ۵۶۸.

۲. الغیبة للنعمانی، ص ۶۷، ح ۷.

۳. کمال الدین، ج ۱، ص ۲۶۹، ح ۱۲.

۴. الزهد، ص ۱۰۴-۱۰۵.

سوم. نسبت معنای حدیث مدنظر با دیگر احادیث معتبر بررسی شود تا ببینیم بین آنها اختلاف هست یا اینکه یک حدیث، مفسر حدیث دیگر است. بعد از این، اگر معنای دو حدیث با هم ناسازگار بود و دلیلی برای جمع بستن بین آن دو یا ترجیح یکی در دست نبود، هر دو حدیث کنار گذاشته می‌شود. ما إن شاء الله درباره تک‌تک مواردی که این تفکر اشتباه بدان‌ها استناد نموده، در فصل مناسب خود سخن خواهیم گفت، اما روایت اولین قائم، به غیر از اشکالات سندی و محتوایی که تا بیست مورد می‌رسد،^۱ دلالتی بر تعدد قائم ندارد؛ زیرا این مطلب را که امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف اولین قیام‌کننده از اهل بیت علیهم السلام هستند، نمی‌رساند که بعد از ایشان، قائم یا قائم‌های دیگری خواهند بود و اصلاً در خود همان روایت تصریح شده که قیام اولین قائم، آخرین قیام خواهد بود و باز تصریح نموده که بعد از آن، قیامت رخ خواهد داد: «وَهِيَ آخِرُ خَارِجَةٍ يَكُونُ ثُمَّ يَجْمَعُ اللَّهُ يَا ابْنَ أَبِي يَعْفُورِ الْأَوَّلِينَ وَالْآخِرِينَ»، پس جایی برای قائم دیگر نمی‌ماند.

نتیجه اینکه، هیچ روایتی بر تعدد قائم برای این امت دلالت کند، وجود ندارد؛ غیر از اینکه در روایات بسیار زیاد خصوصیات برای قائم اهل بیت ذکر شده که تنها بر یک نفر منطبق است و آن، امام دوازدهم عجل الله تعالی فرجه الشریف است؛ از جمله:

۱. قائم، چهاردهمین نور از انوار الهی است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فاطمه زهرا علیها السلام و دوازده امام شیعه علیهم السلام را دربرمی‌گیرد.^۲
۲. قائم، دوازدهمین امام بعد از پیامبر است.^۳
۳. قائم، دوازدهمین خلیفه و حجت بعد از پیامبر است.^۴

۱. دوازده خورشید، ص ۱۳۷-۱۴۶.

۲. کمال الدین، ج ۲، ص ۳۳۵-۳۳۶، ح ۷.

۳. الإمامة والتبصرة، ص ۱؛ عیون أخبار الرضا، ج ۱، ص ۵۹، ح ۲۸ و ص ۶۵، ح ۳۴؛ کمال الدین، ج ۱، ص ۲۸۲، ح ۳۵؛ الأمالی للصدوق، ص ۱۱۱، ح ۹ و ص ۶۲۹، ح ۱۰.

۴. من لا یحضره الفقیه، ج ۴، ص ۱۷۹-۱۸۰، ح ۵۴۰۶؛ کمال الدین، ج ۱، ص ۲۵۹، ح ۴؛ کفایة الأثر،

۴. قائم، دوازدهمین وصی بعد از پیامبر است.^۱
 ۵. قائم، یازدهمین نقیب و محدث از فرزندان پیامبر است.^۲
 ۶. قائم، یازدهمین وصی از فرزندان حضرت فاطمه علیها السلام است.^۳
 ۷. قائم؛ یازدهمین فرزند امام علی علیه السلام است.^۴
 ۸. قائم، نهمین فرزند امام حسین علیه السلام است.^۵
 ۹. قائم، نهمین امام بعد از حسین علیه السلام است. در این زمینه، تعابیر بسیار زیادی در روایات ذکر شده که ما به برخی از آنها اشاره می‌کنیم:
- «اخْتَارَ مِنْ صَلْبِكَ يَا حُسَيْنُ تِسْعَةَ أَيْمَةٍ تَسِعُهُمْ قَائِمُهُمْ».^۶
- «الْأَيْمَةُ بَعْدِي اثْنَا عَشَرَ تِسْعَةً مِنْ صَلْبِ الْحُسَيْنِ تَسِعُهُمْ قَائِمُهُمْ».^۷
- «وَيُكْمِلُهُ اثْنِي عَشَرَ إِمَامًا مِنْ وُلْدِ الْحُسَيْنِ تَسِعُهُمْ بَاطِنُهُمْ وَهُوَ ظَاهِرُهُمْ وَهُوَ أَفْضَلُهُمْ وَهُوَ قَائِمُهُمْ».^۸
- «يَكُونُ تِسْعَةُ أَيْمَةٍ بَعْدَ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ تَسِعُهُمْ قَائِمُهُمْ».^۹
- «أَنْتَ سَيِّدُ ابْنِ سَيِّدٍ، أَنْتَ إِمَامُ ابْنِ إِمَامٍ، أَخُو إِمَامٍ، أَبُو أَيْمَةٍ، أَنْتَ حُجَّةُ اللَّهِ ابْنُ

ص ۱۴۶ و ۱۵۴.

۱. عیون أخبار الرضا، ج ۱، ص ۶۴، ح ۳۱؛ کمال الدین، ج ۱، ص ۲۸۰، ح ۲۹.
۲. الأصول الستة عشر، ص ۱۳۹؛ الکافی، ج ۱، ص ۵۳۴، ح ۱۸.
۳. عیون أخبار الرضا، ج ۱، ص ۴۶-۴۷، ح ۵-۷؛ کمال الدین، ج ۱، ص ۳۱۱-۳۱۲، ح ۲-۴.
۴. الإمامة والتبصرة، ص ۱۲۰، ح ۱۱۵؛ الکافی، ج ۱، ص ۳۳۸، ح ۷؛ إثبات الوصیة، ص ۲۷۰؛ کفایة الأثر، ص ۲۲۰؛ کمال الدین، ج ۱، ص ۲۸۸.
۵. الإمامة والتبصرة، ص ۱؛ کمال الدین، ج ۱، ص ۳۰۴، ح ۱۶.
۶. کمال الدین، ج ۱، ص ۲۶۱، ح ۷ و ص ۲۶۹، ح ۱۲؛ الهدایة الکبری، ص ۳۶۳ و ۳۷۵؛ مقتضب الأثر، ص ۹.
۷. کفایة الأثر، ص ۳۲ و ۳۸.
۸. الغیبة للنعمانی، ص ۶۷، ح ۷.
۹. الکافی، ج ۱، ص ۵۳۳، ح ۱۵؛ الغیبة للنعمانی، ص ۹۴، ح ۲۵؛ الخصال، ج ۲، ص ۴۱۹، ح ۱۲ و ص ۴۸۰، ح ۵۰؛ کمال الدین، ج ۲، ص ۳۵۰، ح ۴۵؛ الغیبة للطوسی، ص ۱۴۰.

حُجَّةَ اللَّهِ، وَ أَبُو حُجَّجٍ تِسْعَةَ مِثْرٍ مِنْ صُلْبِكَ تَأْسِعُهُمْ قَائِمُهُمْ»^۱.

– «أَنْتَ إِمَامٌ ابْنُ إِمَامٍ، أَخُو إِمَامٍ أَبُو أَنْمَةِ تِسْعَةَ تَأْسِعُهُمْ قَائِمُهُمْ»^۲.

– «أَنْتَ الْإِمَامُ ابْنُ الْإِمَامِ تِسْعَةَ مِثْرٍ مِنْ وُلْدِكَ أَنْمَةُ أَبْرَارٍ تَأْسِعُهُمْ قَائِمُهُمْ»^۳.

۱۰. قائم، نهمین وصی از صلب امام حسین علیه السلام است.^۴

۱۱. قائم، هفتمین فرزند امام باقر علیه السلام است.^۵

۱۲. قائم، ششمین فرزند از نسل امام صادق علیه السلام است.^۶

۱۳. قائم، پنجمین فرزند امام کاظم علیه السلام است.^۷

۱۴. قائم، چهارمین فرزند امام رضا علیه السلام است.^۸

۱۵. قائم، سومین فرزند امام جواد علیه السلام است.^۹

۱۶. قائم، دومین فرزند امام هادی علیه السلام است.^{۱۰}

۱۷. قائم، فرزند بلافصل امام حسن عسکری علیه السلام است.^{۱۱}

۱۸. قائم، چهارمین امام بعد از سه امام است که نامشان به ترتیب، محمد و

علی و حسن باشد.

۱. کتاب سلیم، ج ۲، ص ۹۴؛ الإمامة والتبصرة، ص ۱۱۰، ح ۹۶؛ الخصال، ج ۲، ص ۴۷۵، ح ۳۸؛ عیون أخبار الرضا، ج ۱، ص ۵۲، ح ۱۷؛ کمال الدین، ج ۱، ص ۲۶۲، ح ۹؛ کفایة الأثر، ص ۴۶؛ الإختصاص، ص ۲۰۷-۲۰۸.

۲. مقتضب الأثر، ص ۹.

۳. کفایة الأثر، ص ۳۰.

۴. کمال الدین، ج ۱، ص ۲۸۱، ح ۳۲؛ الغیبة للطوسی، ص ۱۴۳.

۵. الإمامة والتبصرة، ص ۲؛ إثبات الوصیة، ص ۲۷۰؛ الغیبة للنعمانی، ص ۹۶، ح ۲۸.

۶. کمال الدین، ج ۲، ص ۳۴۲، ح ۲۳ و ج ۱، ص ۳۳.

۷. الإمامة والتبصرة، ص ۲؛ کمال الدین، ج ۲، ص ۳۶۱، ح ۵؛ کفایة الأثر، ص ۲۶۹.

۸. الإمامة والتبصرة، ص ۲؛ کمال الدین، ج ۲، ص ۳۷۶، ح ۷ و ص ۳۷۱-۳۷۲، ح ۵؛ کفایة الأثر، ص ۲۷۵.

۹. الإمامة والتبصرة، ص ۲؛ کمال الدین، ج ۲، ص ۳۷۷، ح ۱؛ کفایة الأثر، ص ۲۸۱.

۱۰. الإمامة والتبصرة، ص ۲؛ کمال الدین، ج ۲، ص ۳۸۳، ح ۱۰.

۱۱. الإمامة والتبصرة، ص ۲؛ کمال الدین، ج ۲، ص ۳۳۴، ح ۴ و ص ۴۳۱، ح ۸.

از رسول خدا ﷺ، امام صادق^۲ و امام کاظم^۳ چنین روایت شده: «إِذَا تَوَالَتْ ثَلَاثَةُ أَسْمَاءٍ مُحَمَّدٌ وَعَلِيٌّ وَالْحَسَنُ كَانَ رَابِعُهُمْ قَائِمُهُمْ»^۴ زمانی که سه امام به نام محمد و علی و حسن پشت سر هم بیایند، چهارمینشان قائم است».

د) قیام بعد از موت

در تک‌روایتی از امام صادق^۲ درباره علت نام‌گذاری حضرت مهدی^{عجل الله تعالی فرجه الشریف} به قائم، چنین ذکر شده: «لِأَنَّهُ يَقُومُ بَعْدَ مَا يَمُوتُ»^۵ چون ایشان بعد از موت برمی‌خیزد و بعضی منحرفان چنین ادعا کرده‌اند که امام دوازدهم^{عجل الله تعالی فرجه الشریف} در دوره غیبت کبری می‌میرد که این‌ها خود، دو دسته شده‌اند: برخی می‌گویند هنگام قیام، خود قائم که فوت کرده بوده، زنده می‌شود و قیام می‌کند و بعضی دیگر می‌گویند روح ایشان بعد از وفات، در جسم شخص دیگری حلول کرده است!^۶ و همین حدیث، مستند کسانی قرار گرفته که به قائم بودن امام عسکری^{عجل الله تعالی فرجه الشریف} قایل شده، ولادت امام زمان^{عجل الله تعالی فرجه الشریف} را انکار کردند.^۷

این در حالی است که:

اولاً، این تک‌حدیث، تنها در یک کتاب و فقط به وسیله یک نفر هفت‌امامی

۱. دلائل الإمامة، ص ۴۴۷، ح ۲۶.

۲. الإمامة و التبصرة، ص ۱۱۳-۱۱۴، ح ۱۰۱؛ کمال الدین، ج ۲، ص ۳۳۴، ح ۳ و نیز شبیه به این ح ۲؛ کفایة الأثر، ص ۲۸۵؛ إثبات الوصية، ص ۲۶۸؛ الغيبة للنعماني، ص ۱۷۹-۱۸۰، ح ۲۶؛ الغيبة للطوسي، ص ۲۳۳.

۳. الرسالة الثانية في الغيبة، ص ۱۳.

۴. إثبات الوصية، ص ۲۶۸؛ کفایة الأثر، ص ۲۸۵؛ الغيبة للنعماني، ص ۱۷۹؛ کمال الدین، ج ۲، ص ۳۳۴، ح ۳؛ الغيبة للطوسي، ص ۲۳۳ به سند دیگر؛ دلائل الإمامة، ص ۴۴۷ به سند دیگر با کمی اختلاف در الفاظ.

۵. الغيبة للطوسي، ص ۴۲۲.

۶. این مطلب به بعضی از اهل سنت نسبت داده شده است. رک: سیمای جهان در عصر امام زمان، ج ۲، ص ۴۲۶.

۷. شنیده‌ام بعضی طرفداران فاسق عراقی چنین اعتقادی درباره او دارند.

۸. الغيبة للطوسي، ص ۸۴، ح ۲۲۰.

نقل شده^۱ که چنین توصیف گشته: «كذاب غال يروي عن الغلاة لا خير فيه ولا يعتد بروايته»^۲ کذاب، غلوکننده، خیری در او نیست، روایاتش هیچ ارزشی ندارد» و احتمال دارد که این حدیث را برای اثبات قائم بودن امام کاظم علیه السلام جعل کرده باشد و غیر از این، در سلسله سندش دو نفر هم ضعیف و مجهول قرار دارند و طبق بیان شیخ طوسی، حتی اگر سندش صحیح هم بود، چون خبر واحدی بیش نیست، نمی‌تواند مستند اعتقاد قرار گیرد.^۳

ثانیاً، در حدیثی از امام جواد علیه السلام درباره علت نام‌گذاری به قائم تصریح شده است: «لِمَ سُمِّيَ الْقَائِمَ قَالَ لِأَنَّهُ يَقُومُ بَعْدَ مَوْتِ ذِكْرِهِ وَارْتِدَادِ أَكْثَرِ الْقَائِلِينَ بِإِمَامَتِهِ»^۴ چون او بعد از موت یادش و ارتداد اکثر قایلان به امامتش، قیام می‌کند.» پس با توجه به این روایت، متوجه می‌شویم از متن اصلی حدیث، لفظ «ذکر» سقط شده است.

ثالثاً، گاهی در لغت، مرگ به معنای فراموش شدن از یادها به کار می‌رود؛ به طوری که دیگر، کسی از آن شخص یاد نمی‌کند، گویی اصلاً مرده است و این معنایی است که شیخ صدوق، شیخ طوسی و علامه مجلسی بیان کرده‌اند.^۵ دلیل ایشان برای تفسیر حدیث یادشده به این معنا، وجود صدها روایت برضد معنای اول است؛ از جمله: ده‌ها روایت که تصریح می‌کند زمین هیچ‌گاه از حجت خدا خالی نمی‌ماند. صدها روایت که می‌گویند این امت بیش از دوازده امام ندارد. احادیث متعددی که تصریح دارند قائم موعود عجل الله تعالی فرجه الشریف تا زمانی که قیام نماید، وفات نمی‌کند؛ از جمله امام حسن مجتبی علیه السلام می‌فرمایند: «نهمین

۱. مراد، عبدالله بن قاسم حضرمی است.

۲. واقفی: رجال الطوسی، ص ۳۴۱، رقم ۵۰؛ رجال النجاشی، ص ۲۲۶، رقم ۵۹۴.

۳. الغيبة للطوسی، ص ۴۲۳.

۴. كفاية الأثر، ص ۲۸۳؛ كمال الدين، ج ۲، ص ۳۷۴، ح ۳.

۵. معانی الأخبار، ص ۶۵؛ الغيبة للطوسی، ص ۸۴، ۲۲۱ و ۴۲۳؛ بحار الأنوار، ج ۵۱، ص ۳۰.

فرزند برادرم حسین... خدا عمرش را در غیبتش طولانی می‌کند، سپس با قدرت خودش او را به صورت جوانی کمتر از چهل سال ظاهر می‌نماید»^۱.

احادیثی که مردن قائم را در دوره غیبت، جزء حرف‌های باطل مردم می‌شمرد؛ از جمله امیرمؤمنان علیه السلام فرمودند: «صاحب این امر، از فرزندان من، آن کسی است که می‌گویند مرده، کشته شده، بلکه هلاک گردیده، به کدام وادی رفته»^۲؛ یعنی مرگ یا شهادت قائم در زمان غیبت، افسانه‌ای است که بعضی مردم می‌بافند.

و امام باقر علیه السلام فرمودند: «در صاحب این امر، چهار سنت از چهار پیامبر وجود دارد... و اما سنت عیسی، پس می‌گویند قائم مرده، درحالی که نمرده است»^۳.

و امام صادق علیه السلام فرمودند: «برای صاحب این امر، دو غیبت خواهد بود که در دومی ظاهر می‌شود. پس اگر کسی پیش تو آمد که می‌گفت بر قبر او خاک ریخته است، تصدیقش نکن»^۴.

رابعاً، ممکن است مراد این باشد که در اعتقاد مردم، قائم مرده است؛ همچنان که در روایت است: «زمانی که قائم قیام کند، مردم می‌گویند او کجا بوده، درحالی که استخوان‌هایش از زمان بسیار قدیم پوسیده شده»^۵ و این همان وجهی است که شیخ طوسی و علامه مجلسی آن را ذکر کرده‌اند.^۶

۱. کمال الدین، ج ۱، ص ۳۱۶، ح ۲.

۲. الغیبة للنعمانی، ص ۱۵۶، ح ۱۸؛ الغیبة للطوسی، ص ۴۲۵.

۳. اثبات الوصیة، ص ۶۷؛ الإمامة و التبصرة، ص ۹۳-۹۴، ح ۸۴؛ کمال الدین، ج ۱، ص ۱۵۲-۱۵۳، ح ۱۶ و ج ۲، ص ۲۲۶-۲۲۷، ح ۶؛ الغیبة للطوسی، ص ۴۲۴. البته هفت امامی‌ها به همین حدیث برای اثبات قائم بودن حضرت کاظم علیه السلام استدلال می‌کردند (الغیبة للطوسی، ص ۶۰)؛ اما چون بطلان اعتقاد آن‌ها با انقراض پیروان اندک این عقیده، به قطعیت رسیده، کاملاً روشن می‌باشد که منظور این حدیث، امام دوازدهم علیه السلام بوده است.

۴. الغیبة للنعمانی، ص ۱۷۲، ح ۶؛ الغیبة للطوسی، ص ۴۲۴.

۵. الغیبة للنعمانی، ص ۱۵۴، ح ۱۳ و ص ۱۵۵، ح ۱۴؛ کمال الدین، ج ۱، ص ۳۲۶، ح ۵؛ الغیبة للطوسی، ص ۴۲۳.

۶. الغیبة للطوسی، ص ۴۲۳؛ بحار الأنوار، ج ۵۱، ص ۳۰.

خامساً، این احتمال وجود دارد که مراد، رجعت امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف باشد؛ زیرا همان‌گونه که بر خواننده مطلع پوشیده نیست، از بعضی روایات چنین برمی‌آید که حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف هم بعد از وفات دوباره زنده شده، به دنیا رجعت می‌نمایند. سادساً، این احتمال نیز وجود دارد که کلمه «بالدین» از متن روایت سقط شده و متن حدیث در اصل این‌گونه بوده باشد: «يقوم بالدين بعد ما يموت؛ قائم، دین را بعد از اینکه مرده باشد، دوباره برپا می‌کند» و احتمال سقط با وجود تک بودن راوی و مصدر نقل، احتمالی کاملاً بجاست.

حال که پاسخ این روایت روشن شد، جواب روایات دیگری نیز که فوت قائم از آن‌ها توهم شده، روشن می‌گردد؛ از جمله:

الف) «فلذلك إذا رحل قائمنا لم يبق أثر من الإسلام، وإذا لم يبق أثر من الإسلام لم يبق أثر من الدنيا».^۲

بررسی: «رحل» به معنای فوت کردن نیست، بلکه به معنای سفر رفتن است که کنایه از غایب شدن امام است و البته متن این حدیث، تک است و در هیچ مصدر دیگری وجود ندارد.

ب) «مَثَلُ أَمْرِنَا فِي كِتَابِ اللَّهِ مَثَلُ صَاحِبِ الْحِمَارِ فَأَمَاتَهُ اللَّهُ مِائَةَ عَامٍ ثُمَّ بَعَثَهُ».^۳

بررسی: این روایت از امام باقر عليه السلام صادر شده و هیچ قرینه‌ای ندارد که مرادشان از مثال امر ما، امر قائم باشد. بنابراین، بعید نیست که مقصودشان امر امامت شیعه بوده که بعد از صد سال رکود و خاموشی، به یک باره زنده می‌شود و در زمان امام صادق عليه السلام به اوج خود می‌رسد.

ج) «سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام هَلْ فِي كِتَابِ اللَّهِ مَثَلٌ لِقَائِمٍ عجل الله تعالی فرجه الشریف فَقَالَ نَعَمْ آيَةٌ

۱. معجم أحاديث الإمام المهدي عجل الله تعالی فرجه الشریف، ج ۵، ص ۳۰۲.

۲. كفاية المهتدي، ص ۶۷۲.

۳. الغيبة للطوسي، ص ۴۲۲.

صَاحِبِ الْجِمَارِ فَأَمَاتَهُ اللَّهُ [مِائَةَ عَامٍ] ثُمَّ بَعَثَهُ»!

بررسی: در این حدیث - که سندش خیلی خرابی دارد و راویان آن، ضعیف و مجهول و به قاطی کردن مطالب معروف هستند- از مثل قائم عجل الله تعالی فرجه الشریف در قرآن سؤال شده و امام صادق علیه السلام، عزیر نبی علیه السلام را مثل وی دانسته‌اند که خدا او را صد سال میراند و سپس زنده‌اش کرد، اما این روایت نمی‌گوید که مراد سؤال‌کننده از این مثل بودن از چه جهت بوده تا معنای تطبیق امام برای ما روشن شود؛ البته به‌طور طبیعی، چون بارزترین صفت قائم موعود عجل الله تعالی فرجه الشریف، غیبت طولانی ایشان بوده، احتمال اینکه راوی از رخداد غیبت طولانی حجت‌های خدا در قرآن پرسیده باشد، کاملاً عقلایی است.

لذا امام هم غیبت عزیر نبی علیه السلام را مثال می‌زنند که صد سال طول کشیده، با این تفاوت که غیبت او به‌صورت وفات بوده، اما این نمی‌رساند که قائم عجل الله تعالی فرجه الشریف هم در غیبت خود وفات می‌کند؛ زیرا همان‌گونه که در بحث کیفیت غیبت آن حضرت توضیح می‌دهیم، در روایات متعدد، غیبت حضرت قائم عجل الله تعالی فرجه الشریف به غیبت‌های گوناگون پیامبران تشبیه شده‌است؛ درحالی که غیبت هر یک از آنها ویژگی‌هایی داشته که غیبت دیگران، آن ویژگی‌ها را نداشته‌است و در نتیجه، نگاه این روایات تنها تشبیه در اصل رخداد غیبت است، نه بیشتر.

بخش دوم: جواز نام بردن آن حضرت

در این باره چند دسته روایت وجود دارد:

۱. روایات عدم جواز نام بردن در هر زمان (که اطلاقش شامل بعد از ظهور هم می‌شود)؛

۲. روایات عدم جواز تا هنگام ظهور؛

۳. روایات جواز در جایی که بیم خطری نیست؛

۴. روایات جواز.

دسته اول: عدم جواز

الف) به سند صحیح اعلائی، بردن نام مخصوص حضرت، مساوی کفر است: «صَاحِبُ هَذَا الْأَمْرِ لَا يُسَمِّيهِ بِاسْمِهِ إِلَّا كَافِرٌ»^۱. این روایت اطلاق دارد و ممکن است مرادش از «صاحب هذا الامر»، امام هر زمان باشد^۲ و منظورش این باشد که صدا زدن هر امامی به اسم کوچکش اهانت به وی و موجب کفر است،^۳ اما از آنجا که مرحوم کلینی - که در دوره نواب اربعه می زیسته - این را در باب نهی از نام بردن حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف ثبت کرده، این احتمال کم رنگ می شود؛ غیر از اینکه مرحوم صدوق و پدر ایشان همین حدیث را با اضافه لفظ «رجل» ثبت کرده اند: «صَاحِبُ هَذَا الْأَمْرِ رَجُلٌ لَا يُسَمِّيهِ بِاسْمِهِ إِلَّا كَافِرٌ»^۴ که می رساند درباره شخص خاصی سخن می گوید.

به هر حال، ملا صالح مازندرانی و علامه مجلسی در این باره نگاشته اند: شاید مراد از کافر، تارک اوامر و نواهی الهی باشد، نه منکر پروردگار و مشرک، و علامه این نکته را اضافه می کند که چنین استعمالی در روایات وجود دارد، و نیز اینکه اگر گناه بدون لذت نفس و صرف مخالفت با دستور دین انجام شود، عین کفر است.^۵

ب) نام بردن، حلال نیست. امام صادق علیه السلام فرمود: «وَلَا يَجِلُّ لَهُمْ تَسْمِيَّتُهُ»؛ برای آن ها نام بردن از او حلال نیست». نیز امام هادی علیه السلام فرمود: «وَلَا يَجِلُّ لَكُمْ ذِكْرُهُ بِاسْمِهِ، قُولُوا الْحُجَّةُ مِنْ آلِ مُحَمَّدٍ»^۶؛ برای شما ذکر کردن نام او حلال نیست،

۱. الکافی، ج ۱، ص ۳۳۳، ح ۴.

۲. کشف التعمية، ص ۱۳۰.

۳. علامه مجلسی این احتمال را نقل و رد کرده است (مرآة العقول، ج ۴، ص ۱۸).

۴. الإمامة و التبصرة، ص ۱۱۷، ح ۱۰۹؛ کمال الدین، ج ۲، ص ۶۴۸، ح ۱.

۵. شرح الکافی، ج ۶، ص ۲۱۷؛ مرآة العقول، ج ۴، ص ۱۷-۱۸.

۶. کمال الدین، ج ۲، ص ۴۱۱، ح ۴. البته همین حدیث به سند صحیح از امام کاظم علیه السلام نیز نقل شده، با این اضافه که: «حتى يظهره الله عز و جل» (کمال الدین، ج ۲، ص ۳۶۹، ح ۶).

۷. الکافی، ج ۱، ص ۳۳۳، ح ۱؛ کمال الدین، ج ۲، ص ۳۸۱، ح ۵.

بگویند حجت از آل محمد».

ج) نام برنده، مورد لعنت است. امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف فرمود: «مَنْ سَمَّانِي فِي مَجْمَعٍ مِنَ النَّاسِ بِاسْمِي فَقَلْبُهُ لَعْنَةُ اللَّهِ!» هرکس نام مرا در اجتماع مردم به زبان بیاورد، لعنت خدا بر او باد».

عدد این روایات، فراوان و سند بسیاری از آن‌ها صحیح است. همچنین عقیده حرمت ذکر نام در میان شیعیان، مشهور بوده است؛ به طوری که سعد بن عبدالله اشعری از علمای غیبت صغری، این را از خصایص مذهب امامیه برشمرده است: «فليس يجوز لمؤمن ولا مؤمنة طلب ما ستره الله، ولا البحث عن اسمه و موضعه»؛^۱ همچنان که حسن نوبختی (م ۳۰۱) عقیده شیعه را چنین ذکر می‌نماید: «لا يجوز ذكر اسمه ولا السؤال عن مكانه حتى يؤمر بذلك».^۲

محدث نوری در این باره می‌نگارد: تا زمان خواجه نصیرالدین طوسی و بعد از ایشان علامه اربلی در قرن هفتم، از احدی اختلافی نقل نشده و فقط این دو قایل به جواز شده‌اند^۳ و باز تا عصر شیخ بهائی چنین نظری نبوده، تا اینکه بین شیخ بهاء و مرحوم میرداماد بحث شد و مرحوم میرداماد کتابی در عدم جواز تسمیه به نام *شرعة التسمية* نوشت و بعد از آن، این بحث و اختلاف‌ها کم‌وبیش بوده است.

در این زمینه، کتاب‌های متعددی نگاشته شده است؛ مثل *تحريم التسمية* از شیخ سلیمان ماحوزی، *كشف التعمية* از علامه حر عاملی و *فلك المشحون* از سید باقر قزوینی.^۴ همچنین عده‌ای بر عدم جواز ذکر نام، ادعای اجماع کرده‌اند؛

۱. کمال الدین، ج ۲، ص ۴۸۳، ح ۳.

۲. المقالات والفرق، ص ۱۰۴.

۳. فرق الشيعة، ص ۱۱۰.

۴. كشف الغمة، ج ۲، ص ۵۲۰.

۵. نجم ثاقب، ج ۱، ص ۱۳۵-۱۳۶.

□ آشنایی با القاب آن حضرت: جواز نام بردن ایشان ۱۴۷ □

مثل میرداماد^۱ و شهرت این نظر، قطعی است، و در بعضی از این روایات، کنیه حضرت هم در کنار حرمت ذکر اسم، مطرح شده است، ولی به هر حال، اطلاق این روایات با روایات دسته دوم تخصیص می خورد.

دسته دوم: عدم جواز تا هنگام ظهور یا خروج

امام کاظم علیه السلام به سند صحیح فرمود: «تَخْفَى عَلَى النَّاسِ وِلَادَتُهُ وَلَا يَجِلُّ لَهُمْ تَسْمِيَتُهُ حَتَّى يُظْهِرَهُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ».^۱

امام هادی علیه السلام فرمود: «لَا يَجِلُّ ذِكْرُهُ بِاسْمِهِ حَتَّى يَخْرُجَ».^۲

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمودند: «لَا يُسَمَّى حَتَّى يُظْهِرَهُ اللَّهُ».^۳

امام عسکری علیه السلام به سند صحیح اعلائی فرمود: «فَلَا يَجِلُّ لِأَحَدٍ أَنْ يُسَمِّيَهُ أَوْ يُكْنِيَهُ بِاسْمِهِ وَ كُنْيَتِهِ قَبْلَ خُرُوجِهِ».^۴

همان طور که گفتیم، این روایات، اطلاق روایات دسته اول را تخصیص می زنند و می فهماند این حرمت تا هنگام ظهور است و بعد از آن، نام بردن اسم و کنیه آن حضرت اشکالی ندارد. در نتیجه، این دو دسته، یک دسته شمرده می شوند، اما چند اشکال به این روایات شده است؛ از جمله:

الف) علامه اربلی به شیخ مفید و طبرسی اشکال می کند: چگونه شما می گویند نام آن حضرت، نام پیامبر است و گمان می کنید الان نام او را نبرده اید؟^۵

محدث نوری جواب می دهد: بحث بر سر تصریح و تلفظ به نام و کنیه ایشان

۱. «على ذلك اطلاق اصحابنا السالفين و اشياخنا السابقين الذين سبقونا بضبط مآثر الشرع و حفظ

شعائر الدين رضوان الله تعالى عليهم اجمعين». به نقل از: نجم ثاقب، ج ۱، ص ۱۳۷.

۲. کمال الدین، ج ۲، ص ۳۶۹، ح ۶.

۳. همان، ص ۳۸۰، ح ۱.

۴. کفایة الأثر، ص ۵۹.

۵. کفایة المهتدی، ص ۵۳۵.

۶. کشف الغمة، ج ۲، ص ۵۱۹-۵۲۰.

است، نه اشاره به نام ایشان^۱ غیر از اینکه کاری که آن دو بزرگوار کرده‌اند، دقیقاً همان کاری است که امام عسکری علیه السلام در حدیث صحیح اعلائی نموده‌اند که فرمودند: «إِنَّ الْإِمَامَ وَالْحَجَّةَ بَعْدِي ابْنِي، سَمِيَ رَسُولَ اللَّهِ وَكُنِيَهُ... فَلَا يَحِلُّ لِأَحَدٍ أَنْ يَسْمِيَهُ أَوْ يَكْنِيَهُ بِاسْمِهِ وَكُنِيَتِهِ قَبْلَ خُرُوجِهِ»^۲.

ب) علامه اربلی و شیخ حر عاملی به عنوان نظر و ملا صالح مازندرانی به صورت احتمال، بیان کرده‌اند که این روایات، مخصوص به دوران تقیه در آن زمان بوده است.^۳

اما جواب این است که اولاً، محدثان خاصه و عامه، از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله روایت کرده‌اند: «نام مهدی، نام من است»؛ پس همه نام ایشان را می‌دانستند. ثانیاً، در خیلی از این روایات در عین اینکه از بردن نام نهی نموده، تصریح کرده که آن حضرت، همانم جدشان است؛ پس، از چه کسی می‌خواستند تقیه کنند؟ زیرا بالاخره فهمانده‌اند که نام حضرت چیست و فقط از تصریح، خودداری کرده‌اند. ثالثاً، در بعضی از این روایات، تصریح شده که تا زمان ظهور حرام است و این چگونه با تقیه در آن دوران، سازگار است؟^۴

ج) روایاتی تصریح می‌کند امام حسن عسکری علیه السلام نام فرزند خود را «م ح م د» گذاشتند و این با حرمت سازگار نیست، اما جواب این است که نام گذاشتن، غیر از نام بردن است.

د) اگر نام بردن حرام باشد، بردن کنیه امام حسن عسکری علیه السلام که ابومحمد بوده نیز باید حرام باشد؛ درحالی که کسی چنین نگفته و راویان متعدد، ایشان را به این کنیه نام برده‌اند.

۱. نجم ثاقب، ج ۱، ص ۱۳۶.

۲. کفایة المهندي، ص ۵۳۵.

۳. کشف الغمة، ج ۲، ص ۵۲۰؛ وسائل الشیعة، ج ۱۶، ص ۲۳۷؛ شرح الکافی، ج ۶، ص ۲۱۷.

۴. نجم ثاقب، ج ۱، ص ۱۴۴-۱۴۵.

محدث نوری جواب می‌دهد: وقتی کنیه‌ای برای کسی علم شد، دیگر در آن، فرزند وی قصد نمی‌شود و اجزای مرگب، بر جزء دلالت نمی‌کند.^۱
 همچنین می‌توان گفت: این حرمت مربوط به دوران غیبت است، نه زمان حیات پدر بزرگوارشان و دلیل این برداشت، روایاتی است که ابتدا از غیبت آن حضرت خبر می‌دهند و سپس حرمت نام بردن ایشان را یادآور می‌شوند: «يَغِيبُ عَنْهُمْ شَخْصُهُ وَلَا يَجِلُّ لَهُمْ تَسْمِيَّتُهُ».^۲

دسته سوم: جواز در جایی که بیم خطری نیست

به سند صحیح اعلایی از نایب اول نقل شده: «مُحَرَّمٌ عَلَيْكُمْ أَنْ تَسْأَلُوا عَنْ ذَلِكَ وَلَا أَقُولُ هَذَا مِنْ عِنْدِي فَلَيْسَ لِي أَنْ أَحِلَّلَ وَلَا أَحْزِمَ وَلَكِنْ عَنْهُ ع فَإِنَّ الْأَمْرَ عِنْدَ السُّلْطَانِ أَنَّ أَبَا مُحَمَّدٍ مَضَى وَ لَمْ يُخَلِّفْ وَ لَدَاء... وَإِذَا وَقَعَ الْإِسْمُ وَقَعَ الظَّلْبُ فَاتَّقُوا اللَّهَ وَ أَمْسِكُوا عَنْ ذَلِكَ»^۳ بر شما حرام است از اسم پیرسید و من این را از پیش خودم نمی‌گویم؛ چون حق این را ندارم که چیزی را حلال یا حرام کنم، بلکه از خود امام نقل می‌کنم. نزد سلطان چنین جا افتاده که امام، بدون فرزند وفات نموده... اما اگر اسم بر سر زبان‌ها بیفتد، به جست‌وجوی فرزند خواهند پرداخت. پس، از خدا بترسید و از درخواست دانستن نام، خودداری کنید». نیز در توقیعی از امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشريف آمده است: «فَإِنَّهُمْ إِنْ وَقَفُوا عَلَى الْإِسْمِ أَذَاعُوهُ وَإِنْ وَقَفُوا عَلَى الْمَكَانِ دَلُّوا عَلَيْهِ»^۴ اگر آن‌ها اسم را بدانند، پخشش می‌کنند...». مرحوم حر عاملی، ذیل این توقیع نگاشته: این دلالت می‌کند بر اینکه نهی به ترس و ترتب مفسده اختصاص دارد.^۵

۱. همان، ص ۱۴۷.

۲. کمال الدین، ج ۲، ص ۴۱۱، ح ۴ و ص ۳۷۸، ح ۲.

۳. الکافی، ج ۱، ص ۳۳۰، ح ۱.

۴. الغيبة للطوسی، ص ۳۶۴، ح ۳۳۱؛ به همین مضمون: الکافی، ج ۱، ص ۳۳۳، ح ۲.

۵. وسائل الشیعه، ج ۱۶، ص ۲۴۰.

به نظر ما می‌رسد که ترس یکی از علل نهی بوده است، نه علت منحصره؛ همچنان‌که در این روایات از ادات حصر استفاده نشده است. لذا این دسته هم با دو دسته قبل، قابل جمع بوده، تقابلی بین آنها نیست. علامه مجلسی درباره این حدیث می‌نگارد: هرچند در تعلیل این روایت، اشاره‌ای به اختصاص نهی به دوره غیبت صغری وجود دارد، این اشاره، صلاحیت مقابله با روایات صریح را در عمومیت این نهی ندارد!

دسته چهارم: جواز مطلق

روایات این دسته بر چند قسم است:

الف) روایاتی که قبل از ولادت آن حضرت به نام ایشان تصریح کرده‌اند؛ از جمله:

۱. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمودند: «مَهْدِيُّ أُمَّتِي مُحَمَّدٌ الَّذِي يَمْلَأُ الْأَرْضَ قِسْطًا وَ عَدْلًا».^۱

۲. امیرالمؤمنین علیه السلام فرمودند: «لَهُ اسْمَانِ اسْمٌ يَخْفَى وَ اسْمٌ يَعْلَنُ فَأَمَّا الَّذِي يَخْفَى فَأَخَمَدٌ وَ أَمَّا الَّذِي يَعْلَنُ فَمُحَمَّدٌ».^۲

۳. امام صادق علیه السلام فرمودند: «الْخَلْفُ الصَّالِحُ مِنْ وُلْدِي وَ هُوَ الْمَهْدِيُّ اسْمُهُ مُحَمَّدٌ وَ كُنْيَتُهُ أَبُو الْقَاسِمِ يَخْرُجُ فِي آخِرِ الزَّمَانِ يُقَالُ لِأُمِّهِ صَقِيلٌ».^۳

۴. امام صادق علیه السلام فرمودند: «أَوْلَانَا مُحَمَّدٌ وَ أَوْسَطُنَا مُحَمَّدٌ وَ آخِرُنَا مُحَمَّدٌ».^۴

۵. امام عسکری علیه السلام به همسرشان فرمودند: «سَتَخْمِلِينَ ذَكَرًا وَ اسْمُهُ مُحَمَّدٌ وَ هُوَ الْقَائِمُ مِنْ بَعْدِي».^۵ نیز فرمودند: «إِنِّي مُحَمَّدٌ هُوَ الْإِمَامُ وَ الْحُجَّةُ بَعْدِي مَنْ مَاتَ

۱. مرآة العقول، ج ۴، ص ۱۶.

۲. کمال الدین، ج ۱، ص ۲۸۵، ح ۳۷.

۳. همان، ج ۲، ص ۶۵۳، ح ۱۷.

۴. کشف الغمّة، ج ۲، ص ۴۷۵.

۵. الغیبة للنعمانی، ص ۸۶، ح ۱۶.

۶. کمال الدین، ج ۲، ص ۴۰۸، ح ۴.

وَلَمْ يَعْرِفُهُ مَاتَ مِيتَةً جَاهِلِيَّةً»^۱.

ب) روایاتی که بعد از ولادت ایشان، به نام تصریح کرده‌اند؛ از جمله: محمد بن ابراهیم کوفی نقل کرده: آن حضرت گوسفندی سر بریده، برای بعضی فرستادند و فرمودند: «هَذِهِ مِنْ عَقِيْقَةِ ابْنِي مُحَمَّدٍ»^۲.
این نظریه مؤیداتی دارد؛ از جمله:

الف) تصریح به نام حضرت در کلام علمای شیعه: از جمله شیخ مفید،^۳ سید مرتضی،^۴ علامه حلی،^۵ علامه اربلی،^۶ محقق کرکی^۷ و افراد فراوان دیگر.^۸
ب) نام حضرت در گفتار اهل سنت: عده زیادی از اهل سنت تصریح کرده‌اند که نام امام دوازدهم شیعیان، «محمد» است؛ از جمله ابن‌کثیر،^۹ ابن‌خلدون،^{۱۰}

۱. همان، ص ۴۰۹، ح ۹

۲. همان، ص ۴۳۲، ح ۱۰

۳. أربع رسالات في الغيبة، ص ۴

۴. الإلتصار، ص ۲۶

۵. منهاج الكرامة، ص ۶۵

۶. كشف الغممة (القدیمة)، ج ۲، ص ۴۳۷

۷. رسائل المحقق الكرکی، ج ۱، ص ۶۳

۸. در بعضی کتاب‌ها افرادی مثل شیخ صدوق و شیخ طوسی نیز به خاطر ثبت بعضی احادیث، جزء تصریح‌کنندگان به نام حضرت مهدی عجل الله فرجه معرفی شده‌اند (درس‌نامه مهدویت، ج ۱، ص ۲۱۱)؛ در حالی که صرف ثبت حدیث، تصریح به نام تلقی نمی‌شود، بلکه خود شیخ صدوق بعد از ثبت آن روایت تصریح می‌کند که شخصاً به حرمت تسمیه قایل است (عیون أخبار الرضا، ج ۱، ص ۴۱) و باین حال، باز هم بعضی وی را از مصرحان به نام، می‌شمرند! همچنین در کتاب مذکور، به استناد متن دو کتاب شرح المنهاج و تحریر الأحكام، علامه حلی را جزء تصریح‌کنندگان به نام، معرفی نموده است (درس‌نامه مهدویت، ج ۱، ص ۲۱۱)؛ در حالی که شرح منهاج برای علامه نیست، بلکه برای استاد سید علی میلانی است و نیز آنچه در تحریر الأحكام (المجدیة) (ج ۴، ص ۳۶۸) وجود دارد، محمد بن حسن صفار است که به امام عسکری عجل الله فرجه نامه نوشته است و هیچ ربطی به امام زمان عجل الله فرجه ندارد.

۹. البداية والنهاية، ج ۱۳، ص ۴۳.

۱۰. تاریخ ابن‌خلدون ج ۱، ص ۳۴۹.

زرکلی، ذهبی^۱ و دیگران.

جواب ما از دسته الف: اینکه امامان علیهم السلام به نام آن حضرت تصریح کرده‌اند، دلیل جواز آن به وسیله دیگران نیست؛ زیرا خود ایشان تصریح کرده‌اند که نام بردن آن حضرت ممنوع است؛ ضمناً می‌توان چنین احتمال داد که این حرمت، مربوط به پس از غیبت حضرت بوده است، نه قبل از آن؛ همچنان‌که بیان آن گذشت.

جواب ما از دسته ب: روایات حکایت غیر از نام بردن مستقیم است؛ ضمناً این روایات، توانایی مقابله با روایات فراوان تحریم را ندارد.

جواب ما از مؤید الف: بحث ما بر سر نام بردن آن حضرت است، نه نوشتن نام مخصوص ایشان؛ برای همین می‌بینیم مثلاً علامه مجلسی که خود از قایلان به حرمت نام بردن است،^۲ در موارد فراوانی به نام آن حضرت در نوشتار تصریح می‌کند.^۳

جواب ما از مؤید ب: عمل اهل سنت چیزی را اثبات نمی‌کند. بله، گاهی گفته می‌شود اگر همه شیعه قایل به حرمت بودند، اهل سنت آن را به عنوان نکته مخصوص به آن حضرت مطرح می‌کردند،^۴ ولی این نمی‌تواند دلیل باشد؛ چون آن‌ها از بسیاری از عقاید شیعه بی‌خبرند و برعکس، خیلی از چیزها را که شیعه قبول ندارند، با اصرار به شیعه نسبت می‌دهند؛ از جمله اینکه شیعه می‌گوید: مهدی در سرداب غایب شده و همان‌جا منتظر است تا موقع ظهورش برسد، ولی کسی او را در سرداب نمی‌بیند و علت احترام شیعه به سرداب، همین است!^۵ یا

۱. الأعلام، ج ۶، ص ۸۰.

۲. تاریخ الإسلام، ج ۱۹، ص ۱۱۳ و ج ۲۰، ص ۱۶۰؛ سیر الأعلام النبلاء، ج ۱۳، ص ۱۱۹.

۳. بحار الأنوار، ج ۵۱، ص ۳۲.

۴. همان، ص ۳۱.

۵. درس‌نامه مهدویت، ج ۱، ص ۲۱۴.

۶. الأعلام، ج ۶، ص ۸۰؛ البداية والنهاية، ج ۱۳، ص ۴۳؛ الأنساب، ج ۷، ص ۲۸.

□ آشنایی با القاب آن حضرت؛ جواز نام بردن ایشان ۱۵۳ □

اینکه شیعیان هر شب بعد از نماز مغرب به در سرداب حاضر می‌شوند و اسبی می‌آورند و امامشان را صدا می‌زنند که بیا خروج کن و مقداری منتظر می‌مانند و چون می‌بینند خبری نشد، پراکنده شده، فرداشب دوباره می‌آیند!

آخرین اشکال: حرمت نام بردن امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف چه وجهی دارد؟ غیر از اینکه در اوایل غیبت صغری، دستگاه خلافت به دنبال یافتن حجت خدا و قتل ایشان بوده، پس می‌گفتند نام نبرید تا حکومت گمان کند فرزندی متولد نشده است.

جواب: اولاً، این سخن در صورتی صحیح است که مراد از حرمت ذکر نام، ذکر نام آن حضرت و پدرشان باشد؛ یعنی «محمد بن الحسن»، تا حکومت متوجه شود امام عسکری علیه السلام دارای فرزند بوده‌اند و درصدد از بین بردن ایشان برآید؛ درحالی که تا به حال احدی از علما چنین برداشتی نداشته که بردن نام مرگب، حرام است و نام مفرد، حلال.

ثانیاً، اینکه حکمت این حرمت را ندانیم، دلیل نمی‌شود قایل به جواز شویم؛ به ویژه با توجه به اینکه در بعضی روایات تصریح شده که نام بردن تا هنگام ظهور حرام است. البته چون این مسئله‌ای فقهی است، هرکس باید به مرجع تقلید خویش مراجعه کند.

تبصره: بلند شدن هنگام شنیدن نام قائم

چرا هنگام شنیدن نام قائم عجل الله تعالی فرجه الشریف بلند می‌شویم؟ اولاً، بلند شدن برای شخص محترم، یکی از مراتب احترام در میان همه ملت‌هاست؛ همچنان که بلند شدن برای شنیدن نام شخص بزرگ، کم‌وبیش در میان ملت‌هایی که به آداب و رسوم پایبند هستند، دیده می‌شود. از اهل سنت نقل شده که عادت دارند بعد از شنیدن نام پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به احترام ایشان بلند شوند.^۱

ثانیاً، به پنج گواهی محدث نوری، بلند شدن برای تعظیم شنیدن نام آن

۱. تاریخ ابن خلدون، ج ۱، ص ۲۴۹ و ج ۴، ص ۳۹.

۲. نجم ثاقب، ج ۲، ص ۹۱۰.

حضرت، مخصوصاً اسم قائم، رفتاری است که در بین عموم شیعیان - از عرب و عجم و ترك و هند و دیلم - معمول بوده و هست و این خود کاشف از وجود مأخذ و اصلی برای این عمل است؛ اگرچه نقل معتبری در این باره وجود ندارد.^۱ بله، تنها در کتاب *الزام الناصب*، دو نقل از امام رضا و امام صادق علیهما السلام در این باره ثبت شده است:

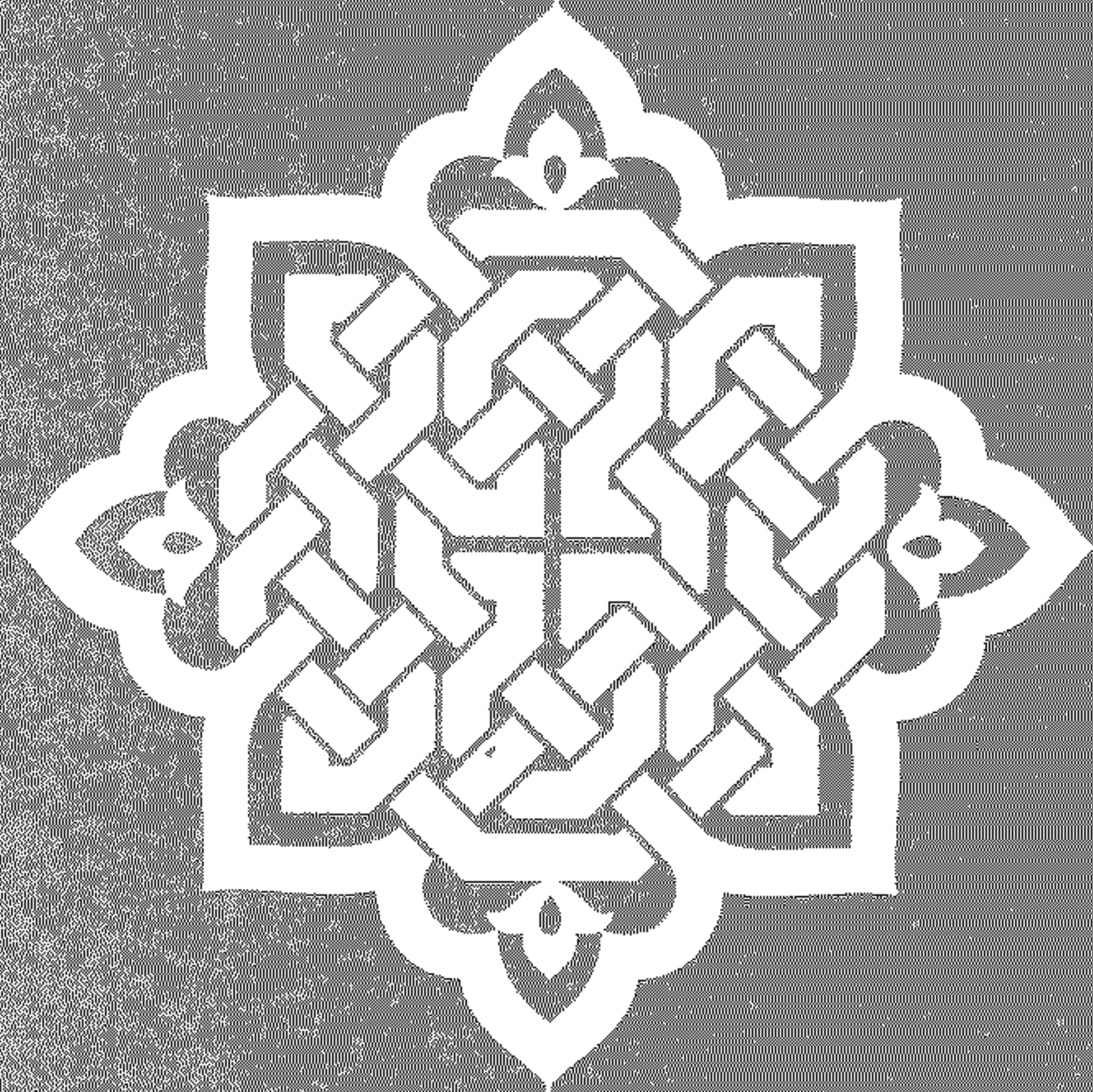
الف) نقل شده امام رضا علیه السلام در یکی از مجالس خراسان حضور داشت که کلمه قائم برده شد، آن جناب ایستاد و دست مبارکش را بر سر نهاده، فرمود: «اللهم عجل فرجه و سهل مخرجه».

ب) نقل شده از امام صادق علیه السلام پرسیدند: علت اینکه موقع ذکر قائم باید قیام کرد چیست؟ حضرت فرمودند: «صاحب الامر غیبتی بسیار طولانی دارد و از کثرت لطف و محبتی که به دوستانش دارد، هرکس وی را به لقب قائم یاد کند که مشعر به دولت او و اظهار تأثر از غربت اوست، آن جناب هم نظر لطفی به وی خواهد نمود و چون در این حال مورد توجه امام واقع می شود، سزاوار است از باب احترام به پا خیزد و تعجیل فرجش را از خدا بخواهد»^۲ و البته بر کسی پوشیده نیست که نقل این کتاب - که معاصر دوران ماست - بدون ارائه هیچ گونه سند، اعتباری نخواهد داشت.

۱. همان، ص ۹۰۹.

۲. *الزام الناصب*، ج ۱، ص ۲۴۹.

فصل ششم
شمایل آن حضرت، برخی ویژگی‌ها
امامت در کودکی



بخش اول: شمایل

الف) فایده این بحث

ابتدا عرض می‌کنیم بررسی شکل و شمایل حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف دو جنبه عقیدتی و عاطفی دارد. عاطفی از این نظر که هر شیعه‌ای دوست دارد درباره چهره زیبای امام زمانش اطلاع داشته باشد، و عقیدتی از این حیث که یکی از راه‌های شناخت مدعی دروغ‌گو از راست‌گوست و از همین نظر، بررسی سند و محتوای احادیثی که بیانگر شکل و شمایل مهدی امت و طاووس اهل جنت هستند، اهمیت دارد.

ب) علامت نفی‌ای نه اثباتی

باید به این نکته توجه داشت که شمایل آن حضرت، از جمله علامت‌های نفی‌ای است، نه اثباتی؛ بدین معنا که تنها دروغ‌گو بودن مدعیانی را که آن شکلی نیستند، ثابت می‌کند، نه اینکه راست‌گو بودن مدعی‌ای را که این شکلی است، به اثبات برساند؛ زیرا شمایل فرد، هر قدر هم دقیق گفته شده باشد، باز هم برای تصویرگر، ده‌ها چهره در ذهن نقش می‌بندد؛ چه برسد به اینکه تنها کلیاتی از شمایل حضرت قائم عجل الله تعالی فرجه الشریف بیان شده است. شما فرض کنید در توصیف شکل کسی بگویند: پوستی سفید، ابروانی پیوسته و نازک و کمانی، بینی قلمی، چشمانی درشت و مشکی و پیشانی بلندی دارد. خوب، این پنج نشانه بر چهره ده‌ها نفر

قابل انطباق است؛ پس نمی‌تواند علامت شناخت مهدی واقعی باشد.

ج) دو شکل دو قائم!

اما در سال‌های اخیر، بررسی تحقیقی شمایل آن حضرت، جنبه دیگری از اعتقاد پیدا کرده و آن اینکه فرقه‌ای منحرف با مطرح کردن اینکه در احادیث، قیافه قائم به دو گونه کاملاً متفاوت ذکر شده، ادعا نموده این امت دارای دو قائم است که یکی گندمگون و دیگری سرخ و سفید است، یکی ابروناژک و کمانی و دیگری ابروپهن است، یکی قدبلند است و دیگری قد معمولی دارد، یکی چشم‌درشت و دیگری چشم‌ریز است، ران‌های یکی پهن و ران‌های دیگری باریک است و بالاخره یکی خال بر گونه دارد و دیگری اثری بر آن دارد و در پایان چنین ادعا کرده که هم‌اینک آن قائمی که غیر از امام دوازدهم است، ظهور کرده و هر کس به وی ایمان نیاورد، کافر است.

اما همان‌گونه که قبلاً این نکته را تذکر دادم، برای برداشت صحیح از روایات باید چند مرحله را پشت سر گذاشت که اولین مرحله، اثبات اعتبار حدیث است؛ زیرا تا اصل صدور حدیث از معصوم ثابت نشود، جایی برای استناد به محتوای آن وجود ندارد. مرحله دوم که اهمیتش از مرحله اول کمتر نیست، دقت کافی در محتوای حدیث برطبق ضوابط لغت و ادبیات عرب و نیز ادبیات منطق دین است تا خدای ناکرده، معنای مرتکز در ذهن خود را بر مراد معصومان علیهم‌السلام تحمیل نکنیم. مرحله سوم، نسبت‌سنجی میان معنای یک روایت با روایات دیگر است که آیا مؤید هم هستند یا مخالف هم و در صورت مخالفت، راه حل چیست.

برای مثال

الف) «خال بر گونه» با «اثر بر گونه» می‌تواند هر دو به یک معنا باشد و بر فرض که معنایشان با هم فرق کند، قابل جمع‌اند؛ چون می‌شود کسی، هم خال بر گونه داشته باشد و هم اثر.

ب) درباره شخص پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ نیز هر دو وصف سفید و گندمگون وارد شده؛^۱ حال آیا می‌توان گفت ما دو پیامبر در اسلام داشته‌ایم؟ نیز علامه مجلسی درباره امام جواد عَلَيْهِ السَّلَام می‌نگارد: مشهور آن است که رنگ مبارک آن حضرت گندمگون بود و بعضی سفید گفته‌اند؛^۲ حال یعنی ما دو امام جواد داشته‌ایم؟ بلکه حتی درباره شخص امام دوازدهم عَلَيْهِ السَّلَام نیز هر دو صفت وارد شده است.^۳ پس راه حل این است که بگوییم سفیدی و گندمگونی درجاتی دارد و می‌شود کسی سفید باشد، ولی در مقایسه با فردی که خیلی سفید است، گندمگون تلقی شود.^۴

و البته ممکن است این اختلاف توصیف به نسبت رنگ چهره و رنگ سایر بدن آن حضرت باشد؛ برای همین می‌توان بین این دو رنگ این‌گونه جمع کرد که سرخ و سفید، رنگ ذاتی ایشان بوده، اما در اثر عوامل خارجی، مثل بیابان‌گردی در روز و شب‌زنده‌داری زیاد، رنگ صورتشان به زردی و تیرگی گراییده است؛ همچنان‌که در روایتی تصریح شده: «أَسْمَرُ اللَّوْنِ يَغْتَادُهُ مَعَ سُفْرَتِهِ صُفْرَةٌ مِنْ سَهْرِ اللَّيْلِ».^۵ محدث نوری در این باره می‌نگارد: این اختلاف رنگ در شمایل رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ نیز مطرح شده و در آنجا به این جمع کرده‌اند که آنچه از جسد، برهنه و مواجه آفتاب می‌شد، گندمگون بود و آنچه در زیر لباس بود، سفید بود.^۶

۱. سرخ و سفید: الکافی، ج ۱، ص ۴۴۳، ح ۱۴؛ الخصال، ج ۲، ص ۵۹۸، ح ۱؛ گندمگون: کمال الدین، ج ۱، ص ۱۵۹، ح ۱۸؛ الأملی للصدوق، ص ۲۷۲، ح ۸.
۲. جلاء العیون، ص ۹۶۱.

۳. سرخ و سفید: الغیبة للنعمانی، ص ۲۱۵، ح ۳؛ کمال الدین، ج ۲، ص ۶۵۳، ح ۱۷؛ گندمگون: کمال الدین، ج ۲، ص ۴۷۵؛ الغیبة للطوسی، ص ۲۷۴. همچنان‌که درباره پدر ایشان وارد شده که اسمر بودند: «فَدَخَلَ رَجُلٌ أَسْمَرًا» (الکافی، ج ۱، ص ۵۰۳) و ارث بردن رنگ پدر، هیچ بُعدی ندارد.
۴. المهدویة الخاتمة، ج ۲، ص ۲۵۶-۲۵۷.

۵. فلاح السائل، ص ۲۰۰.

۶. نجم ثاقب، ج ۱، ص ۱۸۰، حاشیه ۷. اما بعضی محققان برعکس این برداشت، گفته‌اند: سفید و سرخ، رنگ چهره ایشان و گندمگون و سبزه مایل به سفیدی، رنگ سایر بدن آن حضرت است (مهدی

ج) در هیچ روایتی نیامده که ابروهای قائم، پهن است و این ترجمه غلط آن فرقه از الفاظ روایات است، بلکه در یکی گفته: «أَزَجَّ الْحَاجِبَيْنِ»^۱ یعنی بلند و قوس دار^۲ و دیگری گفته: «الْمُشْرِفُ الْحَاجِبَيْنِ»^۳ یعنی بلند و بالا^۴ که این دو معنا هیچ منافاتی با هم ندارند. بماند که تعبیر اول، اصلاً از معصوم نرسیده تا حجیت داشته باشد، بلکه منحصرأ بیان یکی از کسانی است که به خدمت حضرت رسیده و اشکالات سندی و محتوایی متعدد دارد.^۵

د) در هیچ روایتی نگفته چشم‌های قائم، ریز است، بلکه یکی گفته: «الْفَائِزُ الْعَيْنَيْنِ»^۶ یعنی چشم‌ها در کاسه فرورفته و دیگری گفته: «أَذْعَجَ الْعَيْنَيْنِ»^۷ یعنی چشم‌های درشت و سیاه دارد که این دو معنا هیچ منافاتی با هم ندارند. بماند که

منتظر، ص ۲۶) و شاید نظرشان به این بوده که افرادی که گفته‌اند ایشان سفید بوده، فقط صورت ایشان را دیده‌اند، نه سایر بدن را.

۱. کمال الدین، ج ۲، ص ۴۶۸، الغيبة للطوسی، ص ۲۶۶.

۲. بحار الأنوار، ج ۵۲، ص ۱۳.

۳. الغيبة للنعمانی، ص ۲۱۵، ح ۳.

۴. بحار الأنوار، ج ۵۱، ص ۴۰؛ نجم ثاقب، ج ۱، ص ۱۸۱. بعضی کلمه «مشرف» را به معنای پرپشت دانسته‌اند و «أزج» را به معنای باریک، و سپس گفته‌اند نمی‌شود یک ابرو هم باریک باشد و هم پرپشت؛ حال آنکه بر فرض درست بودن این ترجمه، ابروی باریک و پرپشت قابل تصور است و بنده خودم افراد متعددی را دیده‌ام که در عین باریک و کمائی بودن، ابروهایشان مشکی و پرمو نیز بوده، به‌گونه‌ای که زیبایی خاصی به صورتشان داده است.

۵. بماند که در نقل دیگری از این تشرف در همان مصدر اصلاً تعبیر «أزج» وجود ندارد (کمال الدین، ج ۲، ص ۴۴۶). اختلاف دیگری نیز درباره ابروهای آن حضرت ذکر شده و آن پیوسته بودن و پیوسته نبودن آن است: «المقرون الحاجبین» (فلاح السائل، ص ۲۰۰) و «أبلج الحاجب» (کمال الدین، ج ۲، ص ۴۴۶). اما باید دانست که تعبیر دوم اصلاً از معصوم نرسیده و ثبتش هم مختلف است و تعبیر اول هم در تک روایتی ضعیف در قرن هفتم ثبت شده است. به هر حال، بعضی بین این دو معنا چنین جمع کرده‌اند که ابروها نزدیک به هم است، اما پیوسته نیست (مهدی منتظر، ص ۲۶) و البته «أبلج» را جور دیگر هم می‌توان معنا کرد که با «المقرون» بسازد، اما آنچه مهم است، این است که وقتی این نقل‌ها تک بوده، سندش هم ضعیف است، اصلاً قابلیت استناد ندارد.

۶. الغيبة للنعمانی، ص ۲۱۵، ح ۳.

۷. کمال الدین، ج ۲، ص ۴۶۸.

تعبیر دوم، اصلاً از معصوم نرسیده تا حجیت داشته باشد، بلکه منحصرأً حکایت یکی از مشرف‌شدگان به خدمت حضرت است که اشکالات سندی و محتوایی متعدد دارد. بعضی محققان احتمال داده‌اند فرورفتگی چشم‌ها صفتی عارضی بوده که از کثرت شب‌زنده‌داری و گریه بسیار رخ داده است^۱ که کاملاً معقول است.

ه) اینکه قائم، بلندقد است، تنها از روی تطبیق قد او با حضرت موسی عَلَيْهِ السَّلَام به دست آمده است؛ درحالی که در هیچ روایتی نگفته که تمام خصوصیات قائم، مشابه حضرت موسی عَلَيْهِ السَّلَام است، بلکه فقط به صورت کلی گفته شبیه موسی است و این نمی‌رساند که در تمام جهات، شبیه آن حضرت است، حتی در بلندی قد. و) همچنان که در هیچ روایتی نگفته ران‌های آن حضرت باریک است، بلکه یکی گفته: «عَرِيضُ الْفَخِذَيْنِ»^۲ یعنی ران‌ها پهن است و دیگری گفته: «أَزِيلُ الْفَخِذَيْنِ»^۳ یعنی ران‌ها از هم گشاده است که این دو معنا با هم قابل جمع هستند، بلکه علامه مجلسی تعبیر دوم را کنایه از همان عریض بودن ران‌ها دانسته است.^۴ بماند که عموم این تعابیری که در اینجا ذکر شد، در تک‌حدیث‌هایی با سندهای ضعیف و غیرقابل اعتماد بیان شده‌اند که توانایی اثبات یک موضوع عادی را هم ندارند، چه برسد به اثبات دو تا بودن قائم موعود عَلَيْهِ السَّلَام فرجه الشرف که جزء مسائل مهم اعتقادی است.

د) دسته‌بندی روایات شمایل

بعد از این می‌گوییم: نقل‌هایی که در زمینه شکل و شمایل حضرت مهدی عَلَيْهِ السَّلَام فرجه الشرف رسیده، از نظر قایل بر سه دسته‌اند:

۱. مهدی منتظر، ص ۲۶.

۲. کمال الدین، ج ۲، ص ۶۵۳، ح ۱۷.

۳. الغيبة للنعمانی، ص ۲۱۵، ح ۳.

۴. بحار الأنوار، ج ۵۱، ص ۴۰.

الف) توصیفات معصومان علیهم السلام قبل از به دنیا آمدن ایشان، بدون قید زمانی یا با قید هنگام ظهور؛

ب) توصیف کسانی که بعد از ولادت و قبل از غیبت آن حضرت، ایشان را در کودکی دیده‌اند؛ مثل سعد بن عبدالله، اسماعیل بن علی نوبختی، یعقوب بن منقوش و ابوهارون؛

ج) توصیف کسانی که حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف را در دوران غیبت صغری یا کبری در سن بزرگی مشاهده کرده‌اند؛ مانند علی بن مهزیار و وکیل ابن قولویه.

به نظر ما توصیف دسته «ب» و «ج» قابل استناد نیست؛ زیرا دسته «ب» حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف را در سنین بسیار پایین بین تولد تا چهار یا پنج سالگی دیده‌اند؛ در حالی که شکل و شمایل انسان در سنین نوجوانی و جوانی دچار تغییرات متعددی می‌شود، به گونه‌ای که گاهی اصلاً شباهتی به دوران کودکی خود ندارد. درباره دسته «ج» نیز این احتمال وجود دارد که حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف به چهره واقعی خویش ظاهر نشده باشند یا حتی فرد ملاقات‌کننده به خاطر تصرفی که در او شده، ایشان را به شکل دیگری مشاهده کرده باشد؛ همچنان که درباره حضرت هادی علیه السلام نقل شده که روزی ایشان از قصر متوکل خارج شدند و شیعیانی که ایشان را دیدند، هرکدام آن حضرت را به گونه‌ای متفاوت توصیف نمودند، یکی گفت: او پیرمردی است که موی سرش سفید شده و رنگش سفید و مایل به سرخی است. دیگری گفت: او گندمگون و مشکین محاسن است و سومی گفت: نه، به جانم قسم! او این‌گونه نیست، بلکه مردی است میانسال و رنگش بین سفید و گندمگون است.^۱

غیر از اینکه گاهی بدون تصرف الهی، شکل و شمایل شخصی به چشم کسی یک شکل می‌آید و به چشم دیگری طوری دیگر و این بسیار اتفاق می‌افتد.^۲

۱. الخرائج و الجرائح، ج ۱، ص ۴۰۳، ح ۹.

۲. ر.ک: العقبی الحسان، ج ۲، ص ۲۳۹.

همچنین این نقل‌ها از نظر نوع توصیف بر دو قسم‌اند:
الف) آن‌ها که کلی‌گویی کرده‌اند؛ از جمله:

۱. شبیه‌ترین فرد به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله: شیخ صدوق به سند موثق به ۳۶ طریق از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله نقل کرده که فرمودند: «مهدی، شبیه‌ترین مردم به من در خلق و خلق است»^۱. همچنین فرمودند: «او شبیه‌ترین مردم به من است»^۲ و نیز فرمودند: «التَّاسِعُ مِنْهُمْ قَائِمٌ أَهْلِ بَيْتِي وَ مَهْدِيٌّ أُمَّتِي أَشْبَهُ النَّاسِ بِي فِي شَمَائِلِهِ وَ أَقْوَالِهِ وَ أَعْمَالِهِ»^۳ و امام عسکری علیه السلام فرمودند: «خدا را شکر که مرا از دنیا بیرون نبرد تا اینکه جانشین مرا نشانم داد که شبیه‌ترین مردم به رسول خدا صلی الله علیه و آله در خلق و خلق است»^۴.

اما اهل سنت در تک‌روایتی مرسل، از حضرت علی علیه السلام چنین نقل کرده‌اند: «يُشْبِهُهُ فِي الْخُلُقِ، وَلَا يُشْبِهُهُ فِي الْخَلْقِ»^۵؛ او در اخلاق، شبیه پیامبر است، ولی در شکل و شمایل، شبیه ایشان نیست»؛ حال آنکه این حدیث در منابع شیعه چنین ثبت شده: «يُشْبِهُهُ فِي الْخُلُقِ وَ الْخَلْقِ»^۶؛ در اخلاق و خلقت، هر دو شبیه پیامبر است».

درباره این احادیث دو دیدگاه وجود دارد:

الف) هرچند این‌ها کلی‌گویی کرده‌اند، چون آن حضرت را شبیه‌ترین فرد به رسول خدا صلی الله علیه و آله معرفی نموده‌اند، می‌توان با بررسی شمایل پیامبر به نکاتی درباره شمایل و صفات جسمانی حضرت مهدی فرجه الشریف پی برد.

۱. کمال الدین، ج ۱، ص ۲۸۷، ح ۴؛ الإمامة والتبصرة، ص ۱۱۹، ح ۱۱۴ و به سند دیگر: کمال الدین، ج ۱، ص ۲۸۶، ح ۱؛ کفایة الأثر، ص ۶۷.

۲. کفایة الأثر، ص ۱۲۱ و ۲۱۸.

۳. کمال الدین، ج ۱، ص ۲۵۷، ح ۱۲.

۴. همان، ج ۲، ص ۴۰۹، ح ۷؛ کفایة الأثر، ص ۲۹۵.

۵. سنن ابی داود، ج ۴، ص ۱۸۳۴.

۶. الغیبة للنعمانی، ص ۲۱۴، ح ۲؛ الغیبة للطوسی، ص ۱۹۰.

ب) این شبهه بودن نمی تواند قیافه دقیق حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف را مشخص کند؛ به ویژه با توجه به اینکه وصف شبیه ترین به پیامبر، درباره حضرت فاطمه علیها السلام،^۱ امیرمؤمنان علیه السلام،^۲ جعفر طیار،^۳ امام حسن علیه السلام،^۴ علی اکبر،^۵ امام باقر علیه السلام،^۶ و امام رضا علیه السلام،^۷ هم وارد شده است؛ درحالی که قطعاً جسم و شمایل این بزرگواران، از جهات متعددی با هم تفاوت داشته است. لذا نهایت چیزی که می توان از این روایات به دست آورد، شباهت هایی در چهره است، اما قد و هیکل و رنگ پوست و غیر این ها، نه.

همچنان که خود پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در حدیثی شبیه ترین مردم به آدم علیه السلام معرفی شده اند و باز حضرت ابراهیم علیه السلام شبیه ترین فرد به پیامبر دانسته شده است؛ درحالی که می دانیم ویژگی های متفاوتی با هم داشته اند: «أَنَا أَشْبَهُ النَّاسِ بِآدَمَ وَ إِبْرَاهِيمَ أَشْبَهُ النَّاسِ بِي خَلْقُهُ وَ خُلُقُهُ».^۸

۲. شبیه پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و شبیه موسی علیه السلام: پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمودند: «پدر و مادرم فدای همانم و شبیه من و شبیه موسی بن عمران».^۹

۳. شبیه امام رضا علیه السلام و حضرت موسی علیه السلام: به سند موثق از امام رضا علیه السلام نقل است که فرمودند: «پدر و مادرم فدای همانم جدم و شبیه من و شبیه موسی بن

۱. دلائل الإمامة، ص ۱۵۰؛ كشف الغمة، ج ۱، ص ۴۷۱.

۲. مناقب آل ابی طالب، ج ۴، ص ۲.

۳. بحار الأنوار، ج ۲۲، ص ۲۷۵، ح ۲۵.

۴. إثبات الوصية، ص ۱۶۲؛ شرح الأخبار، ج ۳، ص ۹۷، كشف الغمة، ج ۱، ص ۵۱۵ به نقل از اهل سنت.

۵. الأمالی للصدوق، ص ۱۶۲؛ اللهوف، ص ۱۱۳.

۶. كفاية الأثر، ص ۸۳، ۱۶۴، ۲۳۸ و ۳۰۲.

۷. بشارة المصطفى، ص ۸۱.

۸. علل الشرائع، ج ۱، ص ۱۲۸، ح ۳؛ الخصال، ج ۲، ص ۴۲۵، ح ۱؛ معانی الأخبار، ص ۵۱، ح ۱.

۹. كفاية الأثر، ص ۱۵۸-۱۵۹.

عمران»^۱.

نکته: همین روایت در نقل پدر شیخ صدوق، بدون عبارت «شبيه من» ثبت شده است^۲ و به همین دلیل، نمی‌توان شباهت حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف را به امام رضا علیه السلام اثبات کرد. اما درباره شباهت آن حضرت به حضرت موسی بن عمران علیه السلام، شیخ حر عاملی می‌فرماید روایاتش متواتر است^۳ و ما هرچند تواتری نیافتیم، چون وجه این شباهت ذکر نشده که از حیث اخلاق و سیره است یا شکل و شمایل یا رخداد برخی حوادث، مانند ناپدید بودن اثر حمل و مخفی بودن ولادت و داشتن غیبت و فرار از طاغوت، نمی‌تواند مورد استناد قرار گیرد و گفته شود چون در روایتی، شمایل حضرت موسی علیه السلام چنین توصیف شده: «مُوسَى بَيْنُ عِمْرَانَ عَ غُلَامٌ طَوَّالٌ جَعْدٌ أَدَمٌ»^۴ پس قائم موعود عجل الله تعالی فرجه الشریف هم بلندقد با موهای موج‌دار و رنگی تیره است.

غیر از اینکه در حدیثی، امام جواد علیه السلام شبیه حضرت موسی علیه السلام معرفی شده است؛^۵ حال آنکه یقیناً چهره و صفات جسمانی امام جواد علیه السلام با حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف متفاوت بوده است.

از طرفی، در تک‌حدیثی امام باقر علیه السلام صفاتی از قائم موعود عجل الله تعالی فرجه الشریف را بیان کرده‌اند که اولین صفت، سرخ و سفید بودن رنگ ایشان است و در پایان فرمودند: «خدا موسی را رحمت کند»^۶ که اگر مرادشان از جمله آخر این باشد که صفات

۱. کمال الدین، ج ۲، ص ۳۷۱، ح ۳؛ عیون أخبار الرضا، ج ۲، ص ۷، ح ۱۴؛ الغیبة للنعمانی، ص ۱۸۰.

۲. الإمامة والتبصرة، ص ۱۱۴.

۳. إثبات الهداة، ج ۵، ص ۱۶۰.

۴. کمال الدین ج ۱، ص ۱۴۷، ح ۱۳.

۵. إثبات الوصیة، ص ۲۱۶؛ عیون المعجزات، ص ۱۱۸.

۶. الغیبة للنعمانی، ص ۲۱۵، ح ۳. بعضی گمان کرده‌اند که مراد از موسی در این حدیث، امام کاظم علیه السلام است؛ لذا توجیهاتی در معنای حدیث ذکر کرده‌اند (بحار الأنوار، ج ۵۱، ص ۴۰؛ إثبات الهداة، ج ۵، ص ۱۶۰)؛ در حالی که اولاً این حدیث از امام باقر علیه السلام صادر شده که در آن زمان اصلاً امام کاظم علیه السلام به دنیا نیامده بودند. ثانیاً صفاتی که در حدیث گفته شده، بر حضرت کاظم علیه السلام منطبق

قائم و حضرت موسی علیه السلام مشترک است، با روایت تیره رنگ بودن حضرت موسی علیه السلام تنافی خواهد داشت.

اما از کجا معلوم که مراد از «رَحِمَ اللهُ مُوسَى» شباهت در چهره باشد و نخواهد صفت جدیدی را بیان کند که مثل موسی علیه السلام اثر حمل و تولدش مخفی است؟ بله، می توان چنین گفت که چون جزئیات شکل قائم موعود عجل الله فرجه الشریف در این روایت بیان شده، دیگر بحث از مراد «رَحِمَ اللهُ مُوسَى» و اینکه حضرت موسی بن عمران علیه السلام چه شکلی بوده، مهم نیست.

و اصلاً از کجا معلوم که مراد از «موسی»، کلیم الله باشد؟ زیرا این احتمال وجود دارد که مراد، حضرت کاظم علیه السلام باشند که چون بعدها واقفیه به قائم بودن ایشان معتقد خواهند شد، امام باقر علیه السلام یادشان می کند و پیشاپیش بر آن حضرت، رحمت می فرستند.^۱

البته علامه مجلسی این احتمال را نیز افزوده اند که متن حدیث «رحم الله فلاناً» بوده و واقفیه آن را به موسی تحریف کرده اند؛^۲ زیرا در حدیث دیگری از همان راوی و در همان مصدر، «رَحِمَ اللهُ فُلَاناً» آمده است.^۳

همچنین در تک روایتی ضعیف چنین وارد شده که امام حسن علیه السلام شبیه ترین مردم به حضرت موسی علیه السلام از سر تا ناف بودند و امام حسین علیه السلام شبیه ترین مردم از ناف تا نوک پا^۴ و البته در بعضی نسخه ها برعکس ثبت شده است.^۵

نیست، مگر احتمالی را که در ادامه ذکر می شود، بپذیریم.

۱. بحار الأنوار، ج ۵۱، ص ۴۰.

۲. همان.

۳. الغيبة للنعمانی، ص ۲۱۶، ح ۴. البته اینکه این تحریف به وسیله واقفیه انجام شده باشد، پذیرفته نیست؛ زیرا در این حدیث، امام باقر علیه السلام بر موسی رحمت می فرستند که ملازم وفات آن شخص است؛ در حالی که واقفیه به حیات و بقای امام کاظم علیه السلام معتقد بوده اند.

۴. الکافی، ج ۸، ص ۲۳۳، ح ۳۰۸.

۵. الکافی (دار الحدیث)، ج ۱۵، ص ۵۳۲.

اگر این حدیث را بپذیریم، با بررسی شمایل امام حسن و امام حسین علیهما السلام به ویژگی‌های ظاهری حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف پی خواهیم برد، ولی همان‌گونه که گفته شد، این حدیث، تک و ضعیف است.

۴. شبیه به عیسی علیه السلام: در تک حدیثی به طریق سنی از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نقل شده است که فرمودند: «خدایا! در نسل علی، شبیه عیسی را قرار بده»^۱. اما غیر از اینکه این تک حدیث، سنی است و نمی‌توان به آن اعتماد کرد، وجه شباهت هم ذکر نشده که در غایب شدن است یا سیره و اخلاق یا شمایل. هرچند معنا ندارد پیامبر از خدا بخواهند امام زمان را هم شکل عیسی بیافریند؛ لذا حدیث مذکور، ربطی به موضوع این فصل ندارد.^۲

این‌ها همه به کنار، اصلاً از کجای این حدیث فهمیده می‌شود که مراد، قائم موعود عجل الله تعالی فرجه الشریف است؟ چون در حدیثی امام رضا علیه السلام بعد از تولد امام جواد علیه السلام فرمودند: «برای من شبیه موسی شکافنده دریاها و شبیه عیسی که مادرش تقدیس شده، متولد گشت»^۳.

۵. شبیه‌ترین فرد به امام عسکری علیه السلام: در یکی از ملاقات‌هایی که در زمان حیات پدر آن حضرت رخ داده، چنین آمده: «غُلَامٌ كَأَنَّهُ قَطْعُ قَمَرٍ أَشْبَهُ النَّاسِ بِأَبِي مُحَمَّدٍ»^۴ کودکی مانند پاره ماه، شبیه‌ترین مردم به پدرشان بودند».

۱. الغيبة للنعمانی، ص ۱۴۲. رهبری یکی از فرقه‌های منحرف با تمسک به این حدیث چنین ادعا کرده که مراد از شبیه عیسی، همان کسی که در زمان آن حضرت به جای وی به دار کشیده شده، سپس خود را همان شبیه دانسته که در عصر حاضر ظهور کرده است. این در حالی است که در روایات متعدد از شیعه و سنی، شبیه عیسی علیه السلام، شخص امیرالمؤمنین علیه السلام شمرده شده‌اند و مقصود نیز کمالات اخلاقی است، نه شباهت چهره (تفسیر القمی، ج ۲، ص ۲۸۶).

۲. البته در بیانی از کعب الأحبار چنین آمده که مهدی، شبیه‌ترین مردم به عیسی از نظر خلقت است (الغیبة للنعمانی، ص ۱۴۶)، اما سخن آن یهودی زاده ارزشی در اثبات عقاید اصیل شیعی و معارف اهل بیت ندارد.

۳. عیون المعجزات، ص ۱۱۸-۱۱۹.

۴. الغیبة للطوسی، ص ۳۵۷.

نتیجه: از این روایات کلی نمی‌توان هیچ خصوصیتی را در چهره یا جسم حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف اثبات کرد.

ب) آن‌ها که به جزئیات پرداخته که - همان‌گونه که گفته شد - بر چهار قسم است:

اول. روایاتی که شکل ایشان را قبل از ولادت توصیف کرده است.

دوم. نقل‌هایی که شمایل ایشان را پس از ولادت و در دوران کودکی بیان کرده است.

سوم. نقل‌هایی که شمایل ایشان را از زبان ملاقات‌کنندگان در طول غیبت بیان کرده است.

چهارم. روایاتی که شکل ایشان را هنگام ظهور بیان کرده است.

ه) حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف چه شکلی است؟

در پایان عرض می‌کنیم که برخی محققان در مجموع، صفات ظاهری قائم موعود عجل الله تعالی فرجه الشریف را این‌گونه بیان کرده‌اند:

قامت: جوان چهارشانه کشیده قامت، نه بلندبالا و نه کوتاه به زمین چسبیده.

صورت: خوش‌رو و درخشانده، به طوری که نور روی او بر سیاهی موی ریش و سر غالب است.

خَد و خال: دو گونه او روان و بدون برآمدگی بوده، بر گونه راستش خال سیاهی است.

پیشانی: پیشانی بلند و درخشان.

ابرو: ابروگشاده و باریک و کشیده و نزدیک به هم، اما نه پیوسته.

چشم و مژه: چشمانش سیاه و بَرّاق و درشت و فرورفته و پلک‌ها درخشانده.

بینی: بینی کشیده و بالاآمده و مختصر برآمدگی در وسط دارد.

دندان: میان دو دندان جلو فاصله است.

رنگ چهره: سفید درخشانده، سرخگون خالص و سیر در سرخی.

رنگ سایر بدن: گندمگون و سبزه مایل به سفیدی، نه سیاهی.

مو و رنگ مو: رنگ موی ریش و سر سیاه، اما نور صورت غالب بر سیاهی موی اوست. در کودکی موهای سرش درخشانده و سیاه و مجعد، اما نه زیاد درهم پیچیده و تا نرمی گوش از دو طرف آویزان و بر روی دوش ریخته و از وسط دارای فرق بود.

سر و گردن: سر مبارکش گرد و علامت ریختگی مو یا موهای ریز در بعضی از مواضع سر پیدا است و گردنش بسیار زیباست.^۱

سرشانه و مابین دو شانه: استخوان سرشانه نرم و بزرگ و سر دوش پایین افتاده و مابین دو شانه پهن.

علامتی در پشت شانه: مابین دو شانه آن حضرت، از طرف چپ خالی است برخلاف رنگ بدن و در زیر دو شانه برگی است مانند برگ یاس.

علامتی در پشت: در پشت مبارک دو خال است؛ یکی به رنگ بدن و دیگری شبیه به خال پیغمبر خدا ﷺ.

بازو: بر بازوی راستش این دو آیه نوشته شده: «جَاءَ الْحَقُّ وَ زَهَقَ الْبَاطِلُ إِنَّ الْبَاطِلَ كَانَ زَهُوقًا»^۲ و «و تَمَّتْ كَلِمَةُ رَبِّكَ صِدْقًا وَ عَدْلًا لَا مُبَدِّلَ لِكَلِمَاتِهِ وَ هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ»^۳.

کف: کف دست آن حضرت پهن و بزرگ.

سینه و از سینه تا ناف: سینه، پهن و فراخ و از گودال گلو تا ناف، مانند خطی از مو کشیده شده.

شکم: شکم، کمی برآمده و بزرگ.

ران: دو ران او پهن و پرگوشت و بر ران راست، خالی است برخلاف رنگ بدن.

زانو: دو زانو رو به جلو آمده از بزرگی.

۱. همان، ص ۳۵۵.

۲. اسراء: ۸۱.

۳. انعام: ۱۱۵.

درحالی که تار موی سفیدی در سر و محاسن ندارد، قیام خواهد کرد.^۱

بخش دوم: برخی ویژگی‌ها

۱. مخفی بودن آثار حمل در مادر ایشان؛ ۲. مخفی بودن ولادت ایشان؛ ۳. خاتم‌الأوصیا بودن ایشان؛ ۴. غیبت بسیار طولانی؛ ۵. نبودن بیعت احدی بر گردن ایشان؛ ۶. طول عمر ایشان؛ ۷. کشته شدن ابلیس به دست ایشان؛ ۸. ایجاد حکومت عدل جهانی؛ ۹. همراه داشتن میراث انبیا، از جمله: الف) پیراهن پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله: امام صادق علیه السلام به یعقوب بن شعیب فرمودند: آیا پیراهن قائم را که هنگام قیام می پوشد نشانت ندهم؟ عرض کردم: چرا. سپس آن حضرت جعبه‌ای طلبید و آن را باز کرد و از آن پیراهن کرباسی را بیرون آورده، باز نمود که ناگهان دیدم در آستین چپ آن آثار خون است. بعد فرمود: این پیراهن پیامبر خداست. روزی که دندان‌های جلوی آن حضرت ضربه دید، بر تن ایشان بود. من آن خون را بوسیدم و بر صورت خویش گذاشتم، سپس امام آن را درهم پیچید و برداشت.^۲

ب) عمامه پیامبر خدا صلی الله علیه و آله؛ ۳ ج) زره ایشان؛ ۴ د) سلاح آن حضرت؛ ۵ ه)

۱. مهدی منتظر، ص ۲۶-۲۸ با کمی تصرف.

۲. الغیبة للنعمانی، ص ۲۴۳، ح ۴۲ و اشاره به اصل موضوع با سندی دیگر: همان، ص ۳۰۸، ح ۲.

۳. همان، ص ۳۰۸، ح ۲.

۴. بصائر الدرجات، ص ۱۷۵، ح ۲ و ص ۱۷۶، ح ۴؛ الغیبة للنعمانی، ص ۳۰۸، ح ۲.

۵. الغیبة للنعمانی، ص ۳۰۸، ح ۲. مراد از سلاح پیامبر، شمشیر ایشان است که در روایات متعدد بیان شده است (بصائر الدرجات، ص ۱۸۱، ح ۲۵)، اما بعضی سلاح رازره پیامبر دانسته‌اند (المهدویة الخاتمة، ج ۱، ص ۲۷۳)؛ درحالی که سلاح در عرف و لغت، بر زره اطلاق نمی شود. از آن طرف، برخی فرقه‌های منحرف، سلاح پیامبر را بر علم ایشان تأویل برده‌اند و می گویند هرکس علم پیامبر را آشکار کند، امام است و مصداق علم را هم کتاب‌های رهبر خود می دانند. این در حالی است که در روایات فراوان، سلاح، غیر از علم دانسته شده (بصائر الدرجات، ص ۱۷۷، ح ۵ و ۸ و ص ۱۸۰، ح ۱۸ و ص ۱۸۱، ح ۲۵ و ص ۱۸۳، ح ۳۳ و ۳۵ و ص ۱۸۴، ح ۳۵-۳۶ و ص ۱۸۶، ح ۴۵) و قرینه‌های دیگری هم در این بین وجود دارد (المهدویة الخاتمة، ج ۱، ص ۲۸۱-۲۸۲).

◦ شمایل آن حضرت، برخی ویژگی‌ها امامت در کودکی ۱۷۳ ◦

پرچم ایشان؛^۱ و) پیراهن یوسف علیه السلام،^۲ ز) سنگ موسی علیه السلام که از آن آب و غذا می‌جوشد؛^۳ ح) عصای موسی علیه السلام؛^۴ ط) انگشتر سلیمان علیه السلام.^۵

بخش سوم: امامت در کودکی

یکی از مهم‌ترین اشکالاتی که مخالفان به مهدویت شیعی می‌گیرند، مسئله سن کم امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف است؛ زیرا حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف در حالی به امامت رسیدند که بیش از پنج سال نداشتند و این واقعاً امر عجیبی می‌نمود. در جواب این اشکال، موضوعاتی را عرض می‌کنیم:

۱. المهدویة الخاتمة، ج ۱، ص ۲۳۸، ح ۲۸ و ص ۳۰۸، ح ۲. برخی فرقه‌های منحرف، پرچم رسول خدا صلی الله علیه و آله را به دعوت به حاکمیت الله و نفی حاکمیت مردم تأویل برده‌اند و می‌گویند هرکس مردم را به همان خلافت انتصابی دعوت کند، حجت خدا و قائم موعود است. همچنین در تأویلی دیگر، پرچم رسول خدا صلی الله علیه و آله را خود شخص قائم می‌دانند؛ قائمی که قبل از امام دوازدهم می‌آید و به دستور ایشان قیام می‌کند! این در حالی است که این‌ها صرف ادعاست که هیچ دلیلی جز تأویلات خودساخته ندارد. برای نمونه، یکی از دلایل آن‌ها روایتی در غیبت نعمانی با سندی خراب است که می‌گوید: پرچم قائم، همان پرچم رسول خداست که جبرئیل روز بدر آورد و از جنس پارچه نبود، بلکه از برگ‌های بهشت بود. آن را پیامبر روز بدر باز نمود و سپس پیچاند و به علی علیه السلام داد و این بود تا روز جنگ جمل که امیرالمؤمنین علیه السلام آن را باز کرد و پیروز شد و این پرچم نزد ما در آنجاست. کسی آن را باز نمی‌کند تا قائم قیام نموده، آن را باز کند. آن‌ها می‌گویند چون حدیث گفته جنس این پرچم از پارچه نیست و همچنین چون مرادش از کلمه «آنجاست» بصره است، پس مقصودش از این پرچم، انسانی است که از بصره قیام می‌کند! این در حالی است که اولاً با توجه به خصوصیات که برای شخص قائم و ذات این پرچم در حدیث ذکر شده، کاملاً مشخص است پرچم، غیر از قائم بوده، نیز پرچم، انسان نیست؛ چون باز می‌شود و پیچیده می‌گردد و نزد اهل بیت علیهم السلام بوده است. ثانیاً امام تصریح می‌کنند که این پرچم نزد ماست؛ پس چگونه منظورشان از کلمه «آنجاست» بصره بوده است؟ بلکه مراد از «آنجاست» یعنی اینکه امام با دست به اتاق یا صندوقی اشاره کردند و گفته‌اند آن پرچم نزد ما آنجاست که این حقیقت در روایات متعدد بیان شده است؛ از جمله بصائر الدرجات، ص ۱۷۵، ح ۳ و ص ۱۸۱، ح ۲۶.

۲. کمال الدین، ج ۲، ص ۶۷۴، ح ۲۹.

۳. بصائر الدرجات، ص ۱۸۸، ح ۵۴؛ الکافی، ج ۱، ص ۲۳۱، ح ۳؛ الغیبة للنعمانی، ص ۲۳۸، ح ۲۸-۲۹.

۴. بصائر الدرجات، ص ۱۸۴، ح ۳۶؛ الکافی، ج ۱، ص ۲۳۱، ح ۱؛ الغیبة للنعمانی، ص ۲۳۸، ح ۲۸؛ کمال الدین، ج ۲، ص ۳۷۶، ح ۷.

۵. الغیبة للنعمانی، ص ۲۳۸، ح ۲۸؛ کمال الدین، ج ۲، ص ۳۷۶، ح ۷.

الف) پیشینه نبوت در کودکی: ما در تاریخ نبوت به انبیایی برمی خوریم که در سن کودکی به مقام پیامبری رسیده‌اند؛ از جمله:

۱. حضرت عیسی علیه السلام: قرآن کریم از زبان ایشان در حالی که در گهواره بود، حکایت کرده است: «قَالَ إِنِّي عَبْدُ اللَّهِ آتَانِيَ الْكِتَابَ وَ جَعَلَنِي نَبِيًّا»^۱. نیز از امام رضا علیه السلام روایت شده: «عیسی سه ساله بود که به حجّت قیام کرد»^۲.
۲. حضرت یحیی علیه السلام: قرآن می فرماید: «وَ آتَيْنَاهُ الْحُكْمَ صَبِيًّا»^۳. مراد از حکم در اینجا حکم نبوت است و اهل سنت با اینکه خواسته‌اند از پذیرش این معنا فرار کنند، اما بعضی از آن‌ها بدان اعتراف کرده‌اند؛ از جمله فخر رازی می نگارد: مراد از «حکم» در آیه شریفه، همان نبوت است؛ زیرا خداوند متعال عقل یحیی را در کودکی محکم کرد و به وی وحی فرستاد. خدای متعال یحیی و عیسی را در کودکی به پیامبری برگزید.^۴

ب) پیشینه امامت در کودکی

۱. حضرت علی علیه السلام: از جمله احادیث مشهور بین شیعه و سنی، حدیث یوم الدار است که می گوید: پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله اقوام خویش را که حدود چهل نفر بودند، مهمان کرده، دعوت خویش را آشکار نموده، فرمودند: «هرکس دعوت مرا پذیرد، وصی و خلیفه و جانشین من خواهد بود». این را سه مرتبه تکرار کردند که به گواهی مورخان در هر سه بار تنها حضرت علی علیه السلام با سنی کمتر از سیزده سال، دعوت ایشان را پذیرفتند. بعد حضرت فرمودند: «آگاه باشید این خلیفه و وصی

۱. مریم: ۳۰.

۲. الکافی، ج ۱، ص ۳۸۳، ح ۲. در این روایت، ترجمه دیگری احتمال دارد که طبق آن سه ساله بودن، صفت امام جواد علیه السلام می باشد، نه حضرت عیسی علیه السلام (مرآة العقول، ج ۴، ص ۲۴۶) که در این صورت، حضرت عیسی علیه السلام در همان گهواره حجّت خدا بوده‌اند. البته تعبیر روایات در تعیین سن حضرت عیسی علیه السلام اختلاف دارد؛ اما همگی بر این متفق‌اند که بسیار کم سن بوده‌اند.

۳. مریم: ۱۲.

۴. مفاتیح الغیب، ج ۲۱، ص ۵۱۶-۵۱۷.

من است. پس از او بشنوید و اطاعت کنید». در این هنگام بعضی با خنده و مسخره رو به ابوطالب کرده، گفتند: پسر برادرت اطاعت از پسرت را بر تو واجب کرد و مجلس را ترک نمودند.^۱ از این روایت به وضوح فهمیده می‌شود که حضرت علی علیه السلام همان‌جا به امامت منصوب شدند.

۲. حضرت جواد علیه السلام: به گواهی تاریخ، ایشان هنگام رسیدن به امامت، هشت یا هفت سال داشتند^۲ و اتفاقاً این ماجرا موجب تعجب بعضی شیعیان شده بود،^۳ اما با آزمایش‌های علمی که از ایشان به عمل آمد، صدق امامت آن حضرت هویدا گشت.

۳. حضرت هادی علیه السلام: ایشان نیز در هشت سالگی^۴ یا شش سال و چند ماهگی^۵ به امامت رسیدند.

ج) لزوم شایستگی برای امامت: در مسئله امامت، مهم شایستگی است و سن، موضوعیت ندارد؛ برای همین، مثلاً می‌بینیم پیامبر خدا صلی الله علیه و آله در نخستین مرحله تبلیغ رسالت، از حضرت علی علیه السلام که حدود ده سال داشتند، دعوت به اسلام کردند؛ درحالی‌که هیچ کودک دیگری را دعوت نکردند.^۶ لذا هیچ بُعدی ندارد که خداوند -جل جلاله- علم و حکمت را در اختیار کودکی قرار دهد تا مردم را هدایت کند.

د) وجود کودکان نابغه: ما در طول تاریخ با نمونه‌هایی از کودکان نابغه برخورد می‌کنیم که فراتر از همه انسان‌ها در آن سن بوده‌اند؛ مثلاً ابوعلی سینا در کودکی

۱. علل الشرائع، ج ۱، ص ۱۷۰، ح ۲؛ الکشف و البیان، ج ۷، ص ۱۸۲.

۲. الإرشاد، ج ۲، ص ۲۷۳.

۳. إثبات الوصیة، ص ۲۲۰.

۴. الکافی، ج ۱، ص ۳۲۱، ح ۱۰ و ص ۳۸۴، ح ۸.

۵. الإرشاد، ج ۲، ص ۲۹۷.

۶. إثبات الوصیة، ص ۲۳۰؛ مناقب آل ابی طالب، ج ۴، ص ۴۰۱.

۷. الفصول المختارة، ص ۳۱۶.

در طول یک سال و نیم کتاب‌های الصفات، غریب المصنف، ادب المکاتب، اصلاح المنطق، العین، شعر و حماسه، دیوان ابن الرومی، تصریف مازنی و نحو سیبویه را خوانده و از بر کرده است و خود می‌گوید: اگر کندی استاد نبود، در کمتر از این مدت حفظ می‌کردم. در دوازده سالگی فتوا می‌داد و کتاب قانون را در شانزده سالگی نوشت.^۱ حال با وجود چنین نمونه‌هایی، چه بُعدی دارد که کودکی با عنایات خاص خداوند -جلّ جلاله- به مقام امامت نایل گردد؟

ه) ائمه دوازده نفرند: طبق احادیث بسیار فراوان شیعه و سنی، امامان بعد از پیامبر اکرم ﷺ دوازده عددند^۲ و طبق روایات فراوان، زمین هیچ‌گاه خالی از حجت نمی‌شود.^۳ در نتیجه، وقتی امام یازدهم، حضرت حسن عسکری علیه السلام به شهادت رسیدند، لاجرم باید پذیرفت که فرزند ایشان، امام بعدی است؛ زیرا هیچ مصداق دیگری ندارد.

و) تصریح روایات: قبل از رخداد تولد حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف، چندین روایت درباره کم بودن سنّ ایشان هنگام امامت صادر شده است؛ به گونه‌ای که ایشان را کم‌سن‌ترین امام معرفی کرده‌اند؛ از جمله: «صَاحِبُ هَذَا الْأَمْرِ أَصْغَرُنَا سِنًا وَأَخْمَلُنَا شَخْصًا»^۴ و «الْأَمْرُ فِي أَصْغَرِنَا سِنًا وَأَخْمَلِنَا ذِكْرًا»^۵ و «لَا يَكُونُ هَذَا الْأَمْرُ إِلَّا فِي أَخْمَلِنَا ذِكْرًا وَأَخْدَثِنَا سِنًا»^۶.

۱. به نقل از: دادگستر جهان، ص ۱۲۳-۱۲۴.

۲. البته بعضی فرقه‌های منحرف با تمسک به احادیث بی‌سند یا ضعیف یا دارای نسخه بدل، قایل به ۲۴ امام شده‌اند که جواب آن‌ها در کتاب‌های مفصل، از جمله المهدویة الخاتمة داده شده است.

۳. الکافی، ج ۱، ص ۱۷۸-۱۷۹.

۴. الغیبة للنعمانی، ص ۱۷۰، ح ۳۵.

۵. همان، ص ۳۲۲، ح ۱.

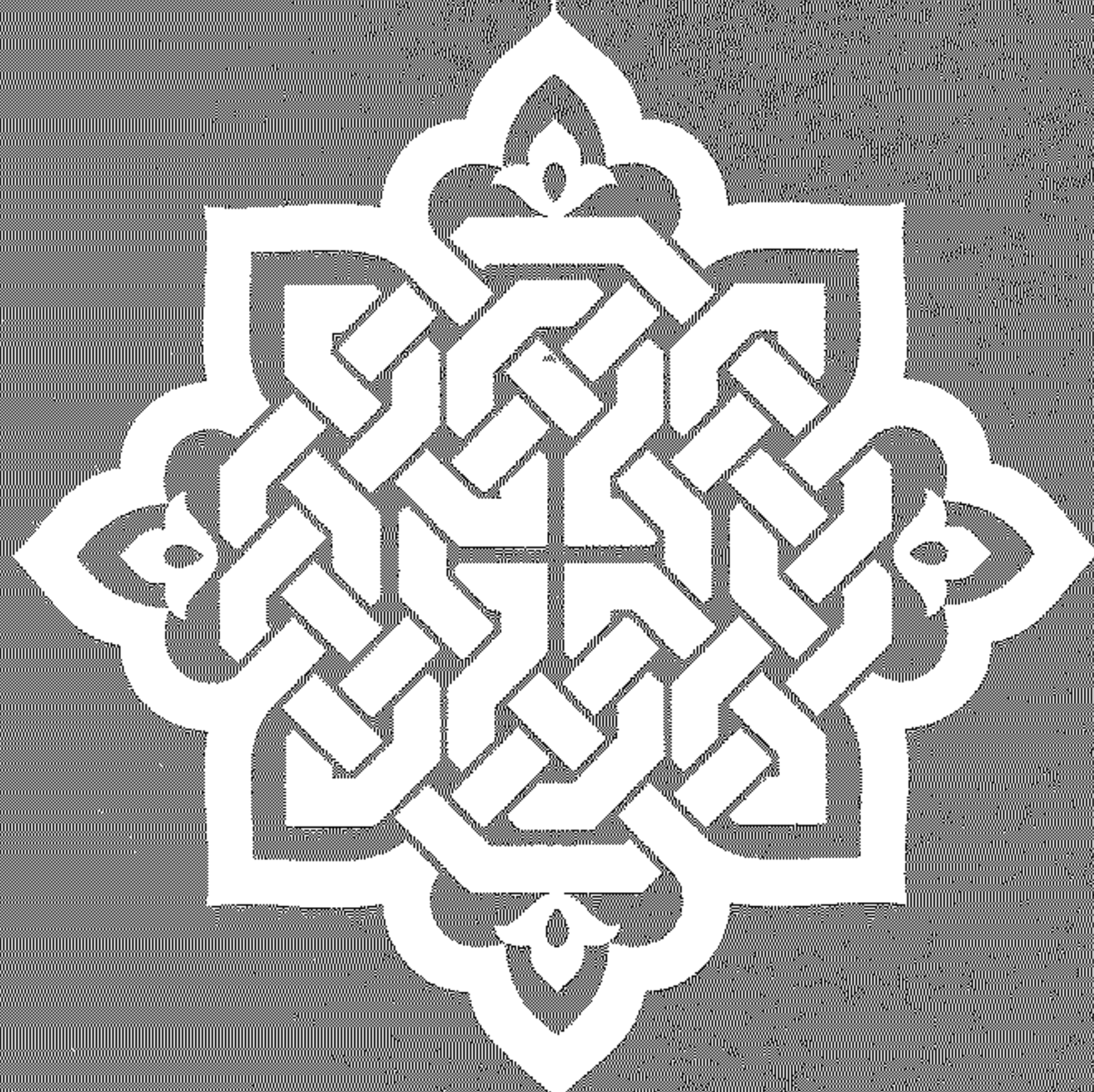
۶. همان، ص ۳۲۳، ح ۳.

فصل ہفتم

کلیاتی دربارہ غیبت قائم

عَجَّلَ اللَّهُ تَعَالَى
فَرَجَهُ الشَّرِيفَ





درباره غیبت حضرت قائم عجل الله تعالی فرجه الشریف، موضوعات متنوعی قابل طرح است؛ از جمله پیشگویی غیبت ایشان به وسیله معصومان علیهم السلام، دوگانگی غیبت قائم عجل الله تعالی فرجه الشریف، پیشینه غیبت در امت‌های گذشته و چگونگی غیبت حضرت قائم عجل الله تعالی فرجه الشریف.

الف) پیشگویی و تأکید بر غیبت امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف: غیبت به معنای پنهان بودن از دیدگان، چیزی است که به گستردگی در روایات مهدویت مورد تأکید قرار گرفته، به گونه‌ای که از پیامبر و تک تک ائمه علیهم السلام در این باره حدیث صادر شده است.^۱ این روایات چند دسته‌اند: خبر دادن از اصل غیبت ایشان، خبر دادن از تعدد غیبت آن حضرت، تشبیه غیبت ایشان به غیبت پیامبران گذشته، بیان علت یا حکمت این غیبت و...؛ از جمله:

امام رضا علیه السلام از پدرانش از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به سند صحیح نقل فرمودند: «وَالَّذِي بَعَثَنِي بِالْحَقِّ بَشِيرًا لِيُغَيَّبَنَّ الْقَائِمُ مِنْ وُلْدِي بِعَهْدٍ مَعَهُودٍ إِلَيْهِ مِنِّي؛^۲ سوگند به آن که مرا به حق، بشارت دهنده برگزید، قائم از فرزندان من، براساس پیمانی که از جانب من برعهده اوست، از دیده‌ها پنهان می‌شود».

امام صادق علیه السلام به سند صحیح فرمودند: «إِنَّ بَلَاغَكُمْ عَنْ صَاحِبِ هَذَا الْأَمْرِ غَيْبَةٌ

۱. این روایات در فصول مختلف کتاب کمال الدین ثبت شده است.

۲. کمال الدین، ج ۱، ص ۵۱.

فَلَا تُنْكِرُوهَا! اگر شنیدید صاحب این امر غیبتی نموده، انکار نکنید».

تأکید امامان بر رخداد غیبت، باعث شد این باور در عمق ذهن‌ها ریشه کند؛ برای همین حتی بعضی از مدعیان مهدویت، مدتی را مثلاً غایب می‌شدند تا مردم گمان کنند این فرد، همان موعود است.^۱

ب) دوگانگی غیبت قائم عَلَيْهِ السَّلَام: در بعضی روایات، تنها از اصل رخداد غیبت قائم و در بعضی دیگر، از دوگانگی این غیبت خبر داده شده که مراد از آن، غیبت صغری و کبری است که در جای خود توضیح داده خواهد شد. اما برخی از فرقه‌های منحرف، با تمسک به روایات دسته اول، چنین ادعا کرده‌اند که منظور این روایات، رخداد یک غیبت است و چنین نتیجه گرفته‌اند که امت اسلام، دو قائم دارد که یکی دارای دو غیبت و دیگری دارای یک غیبت است!

در پاسخ به این استدلال سست باید گفت: در هیچ روایتی گفته نشده که قائم یک غیبت دارد تا با روایاتی که می‌گویند قائم دو غیبت دارد، منافی بوده، مربوط به قائم دیگری باشد، بلکه نگاه روایات دسته اول، تنها به خبر دادن از اصل غیبت است، بدون پرداختن به بیان تعداد آن‌ها، و نگاه روایات دسته دوم، به بیان تعداد این غیبت‌هاست و این را هر انسان عاقلی متوجه می‌شود. غیر از اینکه در میان روایات دسته اول و دوم، احادیثی هست که تصریح می‌کند مرادشان از قائم، همان امام دوازدهم عَلَيْهِ السَّلَام است که دیگر هیچ جایی برای شبهه مذکور باقی نمی‌گذارد؛ از جمله این روایت از امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَام: «التَّاسِعُ مِنْ وُلْدِكَ يَا حُسَيْنُ هُوَ الْقَائِمُ بِالْحَقِّ... وَ لَكِنْ بَعْدَ غَيْبَةٍ وَ حَيْرَةٍ...»^۲ ای حسین! نهمین فرزند تو همان قائم به حق است... لیکن بعد از غیبت و حیرتی» و روایات متعدد دیگر.

۱. الکافی، ج ۱، ص ۳۳۸، ح ۱۰. باید توجه داشت که در این روایت، تنها به اصل غیبت نظر شده که رخداد غیبت برای صاحب این امر، معقول است؛ لذا با دوگانگی آن منافاتی ندارد. همچنین تنوین در «غَيْبَةٍ» برای تحقیر و تقلیل نیست، پس با طولانی بودن آن منافات نخواهد داشت.

۲. الکافی، ج ۱، ص ۳۵۹.

۳. کمال الدین، ج ۱، ص ۳۰۴، ح ۱۶.

ج) پیشینه غیبت: با نگاه به تاریخ انبیا علیهم السلام، خواهیم دید که غیبت درباره افراد متعددی از آن‌ها نیز رخ داده و با حجّت بودن ایشان هم منافاتی نداشته است. ما به چند نمونه اشاره می‌کنیم:

۱. غیبت حضرت ادریس علیه السلام: مشهور آن است که اولین غیبت، مربوط به اوست که طبق بعضی روایات بیست سال طول کشید.^۱
۲. غیبت حضرت صالح علیه السلام: ایشان هفت روز غایب شد و بعد از آن به شکل و شمایل دیگری ظاهر گشت که عده‌ای او را انکار کردند و عده‌ای هم با درخواست مدرک و نشانه، پذیرفتند که ایشان همان صالح علیه السلام است.^۲
۳. غیبت حضرت ابراهیم علیه السلام: ایشان دارای سه غیبت بوده است: اول، از هنگام ولادت تا وقتی از غار بیرون آمد. دوم، هنگامی که پادشاه ظالم ایشان را از مصر بیرون کرد. سوم، غیبتی که برای عبرت گرفتن، به تنهایی در سرزمین‌ها سفر می‌کردند.^۳
۴. غیبت حضرت یوسف علیه السلام: غیبت ایشان، هم مکانی بوده، به معنای دوری از خاندان و سرزمین، و هم عنوانی بوده، به معنای شناخته نشدنشان به وسیله برادران،^۴ و این غیبت بیش از بیست سال طول کشید.^۵
۵. غیبت حضرت موسی علیه السلام: ایشان چند غیبت داشته است؛ از جمله غیبت چهل روزه در میقات کوه طور و غیبت چندین ساله در دوره سرگردانی بنی اسرائیل.
۶. غیبت حضرت یونس علیه السلام: ایشان پس از اینکه از قوم خویش روی برگرداند

۱. همان، ص ۱۲۷-۱۳۰. در کتاب العبقری الحسان، ج ۳، ص ۲۷۵، نخستین غیبت را غیبت حضرت آدم علیه السلام از ملائکه دانسته است که ظاهراً صحیح نباشد؛ زیرا عالم حجّت و تکلیف با هبوط آن حضرت به دنیا آغاز شد؛ در حالی که آنچه غیبت از ملائکه شمرده شده، قبل از هبوط بوده است.

۲. کمال الدین، ج ۱، ص ۱۳۶-۱۳۷.

۳. همان، ص ۱۳۸-۱۳۹.

۴. همان، ص ۱۴۴-۱۴۵.

۵. الکافی، ج ۸، ص ۱۹۹، ح ۲۳۸.

و به تدبیر خداوند - جلّ جلاله - در شکم ماهی قرار گرفت، تا زمانی که دوباره به قوم خود بازگشت، دارای غیبت بود.

۷. غیبت حضرت عَزِيزٌ عَلَيْهِ السَّلَامُ: که صد سال وفات کرده بود و دوباره زنده شد و ظهور کرد.

۸. غیبت حضرت عِيسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ: ایشان دارای غیبت‌های متعددی بوده که به صورت ناشناس گردش می‌نمود و پیروانش خبری از ایشان نداشتند؛ اما آخرین غیبتش صعود به آسمان بوده است که تا الان نزدیک به ۲۰۰۰ سال شده است.

۹. غیبت پیامبر اکرم ﷺ: از جمله سه روز در غار ثور در راه هجرت به مدینه. نویسنده العبقری الحسان، برای ۲۵ تن از انبیای الهی، غیبتی نقل کرده است. نکته: اگر توجه شود، غیبت‌هایی که برای پیامبران ذکر شده، گونه‌های مختلفی داشته است. البته انبیاء علیهم السلام غیبت‌های متعددی داشته‌اند که بعضی قبل از رسیدن به مقام نبوت بوده، مثل غایب بودن حضرت ابراهیم علیهما السلام از دید مردم در غار، و نیز غایب بودن حضرت موسی علیهما السلام از مردم مصر در جریان فرار به شهر مدین؛ بعضی بعد از رسیدن به مقام نبوت و قبل از شناخته شدن بوده، مثل غیبت حضرت یوسف علیهما السلام بعد از فروخته شدن به کاروان مصر، بنابر به نبوت رسیدن آن حضرت در همان چاه؛ و بعضی بعد از شناخته شدن بوده، مثل غیبت حضرت صالح، حضرت یونس و نیز حضرت موسی علیهما السلام که موجب سرگردانی چندین ساله بنی اسرائیل شد.

غیبت‌های ایشان نیز مختلف بوده است: گاهی تنها غیبت عنوانی بوده، به معنای عدم علم به اینکه این شخص همانی است که در آینده حجت خدا - جلّ جلاله - در زمین می‌شود، مثل غیبت حضرت داود علیهما السلام؛ گاهی غیبت عنوانی به معنای عدم شناخت اسم و رسم بوده، مثل غیبت حضرت یوسف علیهما السلام از برادران در زمانی که او را دیدند، ولی نشناختند؛ گاهی غیبت عادی از گروهی و

ظهور ناشناس برای مردمی دیگر بوده، مثل غیبت حضرت یوسف علیه السلام از برادران و خانواده و حضور و ظهور ایشان برای مردم مصر؛ گاهی غیبت عادی از جمیع خلق بوده، مثل غیبت حضرت موسی علیه السلام در چهل روز میقات در طور سینا و حضرت یونس علیه السلام در شکم ماهی؛ گاهی هم غیبت غیرعادی بوده، مثل غیبت حضرت عیسی علیه السلام که به آسمان بالا برده شد.

د) کیفیت غیبت حضرت مهدی عجل الله فرجه

با توجه به روایاتی که درباره غیبت آن حضرت وارد شده، چهار دیدگاه کلی در این زمینه وجود دارد:

۱. غیبت جسمی: بدین معنا که جسم آن حضرت به قدرت الهی از دیدگان مردم پنهان است و مردم، جسم شریف ایشان را نمی بینند؛ همچنان که این کار بارها برای پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله رخ داد و قرآن نیز به آن اشاره کرده است.^۱

امام صادق علیه السلام در این باره می فرماید: «يَفْقِدُ النَّاسُ إِمَامَهُمْ يَشْهَدُ الْمَوْسِمَ فَيَرَاهُمْ وَلَا يَرَوْنَهُ»^۲ مردم امام خود را گم می کنند و او در مراسم حج حضور می یابد و مردم را می بینند، ولی آن ها او را نمی بینند» و نیز می فرماید: «لِلْقَائِمِ غَيْبَتَانِ يَشْهَدُ فِي إِحْدَاهُمَا الْمَوْسِمَ يَرَى النَّاسَ وَلَا يَرَوْنَهُ»^۳ قائم، دو غیبت دارد: در یکی از این دو غیبت، در مراسم حج حاضر می شود و مردم را می بیند و آن ها او را نمی بینند» و نیز می فرماید: «يَغِيبُ عَنْكُمْ شَخْصُهُ»^۴ شخص مهدی از شما غایب می شود».

امام رضا علیه السلام می فرماید: «لَا يُرَى جِسْمُهُ»^۵ جسم او دیده نمی شود» و امام

۱. اسراء: ۴۵؛ یس: ۹.

۲. کمال الدین، ج ۲، ص ۳۵۱، ح ۴۹.

۳. الکافی، ج ۱، ص ۳۳۹، ح ۱۲ و شبیه به آن: الغيبة للنعمانی، ص ۱۷۵، ح ۱۵.

۴. کمال الدین، ج ۲، ص ۳۳۳، ح ۱ و به سند دیگر، ص ۳۳۸، ح ۱۲.

۵. الکافی، ج ۱، ص ۳۳۳، ح ۳؛ کمال الدین، ج ۲، ص ۳۷۰، ح ۲.

هادی علیه السلام فرمودند: «لَا تَرَوْنَ شَخْصَهُ؛^۱ شخص او را نمی بینید».

۲. غیبت عنوانی: به این معنا که آن حضرت در میان مردم به صورت عادی زندگی می کند و مردم را می بیند و مردم هم ایشان را می بینند، اما به عنوان دیگری می شناسند و حضرت از حیث شناخته شدن، غایب است، نه دید ظاهری. شاید روایتی از امام صادق علیه السلام این نظریه را تأیید کند که فرمودند: «در قائم، سستی از یوسف است... چرا این مردم منکرند که خدای متعال با حجت خود همان نماید که با یوسف کرد؟ در بین ایشان گردش کند و در بازارهای آنان راه برود و بر بساطشان پا بگذارد و آن ها او را نشناسند تا آن گاه که خدای تعالی به او اذن دهد خود را به ایشان معرفی سازد؛ همان گونه که به یوسف اذن داد».^۲

اینکه گفتم «شاید»، بدین خاطر است که از این روایت چنین بر نمی آید که قائم موعود عجل الله تعالی فرجه الشریف در میان مردم با نامی مستعار یا عنوانی ناشناخته زندگی می کند، بلکه فقط همین قدر می گوید که در میان مردم و بازارها گردش می کند و بر بساطشان پا می گذارد، نه اینکه زندگی کند.

همچنان که از نایب دوم روایت شده: «وَاللَّهِ إِنَّ صَاحِبَ هَذَا الْأَمْرِ لَيَخْضُرُ الْمَوْسِمَ كُلَّ سَنَةٍ يَرَى النَّاسَ وَ يَعْرِفُهُمْ وَ يَرَوْنَهُ وَ لَا يَعْرِفُونَهُ؛^۳ به خدا قسم! صاحب این امر هر سال در مراسم حج شرکت می کند و مردم را می بیند و می شناسد و مردم نیز او را می بینند، ولی نمی شناسند».

اما این روایت نیز تنها از موسم حج سخن می گوید و به ظاهر با دو روایت امام صادق علیه السلام ناسازگار است.

نیز امام صادق علیه السلام می فرماید: «أَمَّا سِتُّهُ مِنْ يُوسُفَ فَالَسِتُّرُ يَجْعَلُ اللَّهُ بَيْنَهُ وَ

۱. الکافی، ج ۱، ص ۳۲۸، ح ۱۳ و ص ۳۳۲، ح ۱؛ کمال الدین، ج ۲، ص ۳۸۱، ح ۵.

۲. همان، ص ۳۳۶-۳۳۷، ح ۴.

۳. من لا یحضره الفقیه، ج ۲، ص ۵۲۰؛ کمال الدین، ج ۲، ص ۴۴۰، ح ۸.

بَيْنَ الْخَلْقِ حِجَابًا يَرَوْنَهُ وَلَا يَعْرِفُونَهُ؛^۱ سنتی که قائم از یوسف دارد، این است که خدا بین او و مردم، حجابی قرار می دهد که مردم او را می بینند، اما نمی شناسند» و از حضرت علی علیه السلام نقل شده است: «لَكِنَّ الْحُجَّةَ يَعْرِفُ النَّاسُ وَلَا يَعْرِفُونَهُ كَمَا كَانَ يُوسُفُ يَعْرِفُ النَّاسَ وَهُمْ لَهُ مُنْكَرُونَ؛^۲ حجت، مردم را می شناسد، ولی مردم او را نمی شناسند، مانند یوسف».

این دو حدیث نیز سخنی از زندگی در میان مردم به میان نمی آورند.

۳. غیبت جسمی و عنوانی به تناسب شرایط: یعنی گاهی حضرت با پنهان بودن عنوان، در میان مردم رفت و آمد می کند و گاهی حتی جسم ایشان هم غایب است؛ چنان که شاید این مطلب از روایتی از حضرت علی علیه السلام درآید که فرمودند: «تا آن گاه که یکی از فرزندان من از دیدگان مردمان پنهان شود و مردم در تحیرند... به خدای علی قسم! حجت در راهها و خانهها و قصرها وارد می شود و در شرق و غرب زمین به گردش می پردازد. سخن مردم را می شنود و بر گروه مردم سلام می کند، می بیند، ولی دیده نمی شود تا هنگام ندا»^۳ که از فقره «بر گروه مردم سلام می کند»، چنین برمی آید که دیده می شود و فقره «دیده نمی شود» هم که در عدم دیده شدن تصریح دارد و از کنار هم آمدن این دو فقره می فهمیم هر دو هست، لیکن گاهی آن و گاهی این. طریقه جمع بین روایات نظریه اول و روایات نظریه دوم نیز همین است.

بعضی محققان در این باره می نگارند: درباره امام زمان عجل الله فرجه غیبت به هر دو نحو جسم و عنوان، تحقق دارد و فلسفه و فایده غیبت به هر دو نحو حاصل می شود. از جمع بین روایات و حکایات تشرف و بهره برداری از تفسیر بعضی از آنها با برخی دیگر، دانسته می شود که غیبت آن حضرت به دو نحو، وقوع پیدا

۱. کمال الدین، ج ۲، ص ۳۵۱، ح ۴۶.

۲. الغيبة للنعماني، ص ۱۴۱-۱۴۲.

۳. همان، ص ۱۴۳-۱۴۴.

کرده است.^۱

۴. غیبت مکانی به معنای دوری گزیدن از جامعه: این برداشت می‌گوید مراد از غیبت آن حضرت، این است که ایشان از انظار مردم به دور است و در بیابان‌ها زندگی می‌کند و بدین واسطه از مردم غایب است. دلیل این برداشت، روایاتی است که به این مسئله تصریح می‌کند و نیز ایشان را صاحب عزلت و همچنین تک و تنها معرفی می‌نماید. نیز روایاتی که غیبت ایشان را به غایب شدن انبیایی تشبیه می‌کند که غیبتشان مکانی بوده، مثل غیبت حضرت موسی علیه السلام در دوره سرگردانی^۲ و غیبت حضرت یونس علیه السلام در شکم ماهی^۳ که نه غیبت جسمی بوده و نه غیبت عنوانی، بلکه پنهان شدن در مکانی خاص و دوری گزیدن از مردم بوده است.

بررسی: ذکر دو نکته

۱. چگونگی تشبیه: در ادبیات هیچ زبانی، تشبیه یک شیء به شیء دیگر از همه جهات نیست؛ زیرا دو شیء هر قدر هم شبیه به هم باشند، بالاخره از جهاتی با هم فرق می‌کنند و اصلاً به همین خاطر دو شیء تلقی می‌شوند. تشبیه یک غیبت به غیبت دیگر نیز از همین قبیل است؛ وگرنه می‌توان گفت چون حضرت یوسف علیه السلام تا قبل از ظهور امرشان ازدواج نکردند،^۴ حضرت قائم نیز تا ظهورشان ازدواج نخواهند کرد. در نتیجه، از تشبیه غیبت حضرت قائم عجل الله تعالی فرجه الشریف به غیبت

۱. پاسخ ده پرسش، ص ۶۷.

۲. کمال الدین، ج ۱، ص ۱۵۲، ح ۱۴.

۳. همان، ص ۳۲۷ ح ۷. البته در این حدیث، اصل غیبت آن دو به هم تشبیه نشده، بلکه تنها یک جنبه آن در نظر گرفته شده که بازگشت از غیبت به صورت جوان است.

۴. «و أما غیبة یوسف علیه السلام فإنها كانت عشرين سنة لم یدهن فیها و لم یکتحل و لم یتطیب و لم یمس النساء حتی جمع الله لیعقوب شمله...» (کمال الدین، ج ۱، ص ۱۴۱). در این باره روایتی در تفسیر عیاشی (ج ۲، ص ۱۹۷) ثبت شده است که البته با آنچه در صفحه ۱۸۷ ثبت کرده، تعارض دارد.

بعضی انبیاء علیهم السلام نمی‌توان کیفیت غایب بودن ایشان را اثبات کرد.^۱
۲. دوگانگی غیبت: امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف دو غیبت داشته‌اند: صغری و کبری، و روایات مربوط به غیبت با نگاه به این دو صادر شده و بی‌توجهی به این موضوع، عموماً باعث برداشت‌های متفاوت و نادرست درباره کیفیت غیبت ایشان گشته است.

همچنان‌که در واقعیت هم، حالات و شرایط غیبت صغری با کبری متفاوت بوده است؛ مثل این روایت که می‌گوید: «لِلْقَائِمِ غَيْبَتَانِ إِحْدَاهُمَا قَصِيرَةٌ وَ الْأُخْرَى طَوِيلَةٌ الْغَيْبَةُ الْأُولَى لَا يَعْلَمُ بِمَكَانِهِ فِيهَا إِلَّا خَاصَّةٌ مَوَالِيهِ»^۲ قائم دو غیبت دارد: یکی کوتاه و دیگری طولانی. در غیبت اول کسی از مکان او اطلاع ندارد، مگر شیعه‌های خاصش و در غیبت دوم تنها خدمتکاران ویژه او از جای وی باخبرند» و این روایت: «لِلْقَائِمِ غَيْبَتَانِ يَشْهَدُ فِي إِحْدَاهُمَا الْمَوَاسِمَ يَرَى النَّاسَ وَلَا يَرَوْنَهُ»^۳ برای قائم دو غیبت است که در یکی از آن دو در مراسم حج شرکت می‌کند و مردم را می‌بیند، اما مردم او را نمی‌بینند». پس باید توجه داشت که در هر روایت، کدام غیبت ایشان به کدام غیبت تشبیه شده یا حالات کدام غیبت بیان گشته است.

با ذکر این دو نکته، این سؤال مهم مطرح می‌شود: آیا تشبیه غیبت قائم عجل الله تعالی فرجه الشریف به غیبت پیامبران، مثل یوسف علیه السلام، در اصل غیبت است یا در چگونگی غیبت؟ و از طرفی، کدام غیبت به آن تشبیه شده؛ غیبت صغری یا کبری؟ یعنی آیا حدیث

۱. اشکال نشود که در روایت غیبت یوسف علیه السلام، به وجه شباهت تصریح شده که قائم مانند او با مردم ارتباط دارد و فقط شناخته نمی‌شود؛ زیرا در حدیث مذکور به این مسئله خبر داده نشده، بلکه به صورت پرسش مطرح شده که اگر خدا این کار را با قائم بکند، چرا مردم منکرند؟ اما نمی‌گوید که خدا این کار را با قائم می‌کند؛ غیر از اینکه در ادامه خواهیم گفت این روایت و مانند آن - بر فرض قبول - به دوران غیبت صغری نظر دارد.

۲. الکافی، ج ۱، ص ۳۴۰، ح ۱۹.

۳. همان، ص ۳۳۹، ح ۱۲.

غیبت یوسف می خواهد بگوید قائم همانند یوسف در میان جامعه است و فقط کسی او را به عنوان حجت خدا نمی شناسد، ولی به عنوان محمد، فرزند حسن یا آقا سید مهدی می شناسد یا فقط نظر به اصل غیبت هر دو دارد، بدون در نظر داشتن شباهت یا تفاوت این دو غیبت؟

پاسخ این است که در روایات، غیبت حضرت قائم عجل الله تعالی فرجه الشریف به غیبت‌هایی تشبیه شده که با هم متفاوت‌اند؛ مثلاً به غیبت طولانی موسی علیه السلام از قوم خود تشبیه شده که قطعاً این غیبت مکانی بوده است؛ همچنان که خود یوسف علیه السلام دو گونه غیبت داشته است: غیبت مکانی از خانواده در چاه و سپس در مصر تا قبل از دیدار با برادران، و نیز غیبت مکانی از مردم مصر در زندان، و غیبت عنوانی هنگام ملاقات با برادران، و نیز غیبت عنوانی از مردم مصر قبل از اینکه به پیامبری وی آگاهی یابند.

همان طور که در بعضی روایات، غیبت حضرت قائم با این بیان به غیبت یوسف تشبیه شده است که مانند او غایب از نزدیکانش و مردمش و مخفی از برادران، و مرگ و حیاتش بر پدرش مشتبه بوده است،^۱ در حالی که نه حضرت قائم عجل الله تعالی فرجه الشریف برادرانی داشتند که از ایشان غایب شوند و نه زنده بودنشان بر پدرشان مشتبه بوده و تنها وجه شبه غیبت این دو، در اصل غیبت است.

نیز در چند روایت و نسخه بدل‌های همین روایات، به جای «شباهت»، تعبیر به «سنت یوسف» شده که وجه تشبیه را کم‌رنگ‌تر می‌کند.

در نتیجه، نمی‌توان روایات تشبیه غیبت را ملاک تشخیص چگونگی غیبت قائم عجل الله تعالی فرجه الشریف قرار داد و باید به احادیث مفسر غیبت مراجعه کرد که تصریح می‌کنند:

۱. «فِي الْقَائِمِ عجل الله تعالی فرجه الشریف سُنَّةٌ مِنْ مُوسَى بْنِ عِمْرَانَ علیه السلام فَقُلْتُ وَ مَا سُنَّتُهُ مِنْ مُوسَى بْنِ عِمْرَانَ قَالَ خَفَاءُ مَوْلَاهُ وَ غَيْبَتُهُ عَنْ قَوْمِهِ فَقُلْتُ وَ كَمْ غَابَ مُوسَى عَنْ أَهْلِهِ وَ قَوْمِهِ فَقَالَ ثَمَانِي [ثَمَانٍ] وَ عِشْرِينَ سَنَةً» (کمال الدین، ج ۱، ص ۱۵۲، ح ۱۴).

۲. همان، ص ۳۲۷-۳۲۸، ح ۷.

«لَا يُرَى جِسْمُهُ؛ جِسْمٌ قَائِمٌ دِيدَةٌ نَمِي شُود»، «إِنَّكُمْ لَا تَرَوْنَ شَخْصَهُ؛ شَمَا شَخْصٌ قَائِمٌ رَا نَمِي بَيْنِيْد»، «يَشْهَدُ الْمَوْسِمَ فَيَرَاهُمْ وَلَا يَرَوْنَهُ؛^۲ دَر مَرَّاسِمِ حَجِّ حَضُور مِي يَابِد. اَو مَرْدَم رَا مِي بَيْنِيْد، وَلِي اَن هَا اَو رَا نَمِي بَيْنِيْد»، «يَرَى النَّاسَ وَلَا يَرَوْنَهُ؛^۳ اَو مَرْدَم رَا دَر مَرَّاسِمِ حَجِّ مِي بَيْنِيْد، اَمَّا مَرْدَم اَو رَا نَمِي بَيْنِيْد»، «لَا بُدَّ لَهُ فِي غَيْبَتِهِ مِنْ عُرْلَةٍ؛^۴ صَاحِبِ اَيْنِ اَمْرٍ بَه نَاجَارِ دَر غَيْبَتِش اَز مَرْدَم جَدَا و دُور اَسْت»، «غَابَ عَنِ النَّاسِ شَخْصُهُمْ؛^۵ بَعْضِي اَز حَجَّتِ هَايِ خُدَا هَسْتَنْد كِه شَخْصِ اَن هَا اَز مَرْدَم غَايِب مِي شُود»، «إِنَّ مِنَّا اِمَامًا مُظْفَرًا مُسْتَتِرًا؛^۶ يَكِي اَز مَا اِمَامِي مَخْتَفِي اَسْت»، «إِذَا غَضِبَ اللهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى عَلٰى خَلْقِهِ نَحْنَانَا عَنْ جِوَارِهِمْ؛^۷ زَمَانِي كِه خُدَا بَر خَلْقِش غَضِب كُنْد، مَا رَا اَز كِنَارِ اَن هَا دُور مِي نَمَايِد»، «صَاحِبُ هَذَا الْاَمْرِ الشَّرِيْدُ الطَّرِيْدُ الْفَرِيْدُ الْوَحِيْدُ؛^۸ صَاحِبِ اَيْنِ اَمْرٍ، اَوَّارَه، رَاَنْدَه، تَك و تَنَهَاَسْت» و نِيْز اَيْنَكِه مَاءِ غَائِر - يَعْنِي اَبِ بَسِيَّارِ مَخْفِي دَر زِيْرِ زَمِيْنِ كِه كَسِي دَسْتَرَسِي بَه اَن نَدَارِد - بَه اِمَامِ غَايِبِ تَفْسِيْرِ شُدِه اَسْت^۹ و نِيْز اَيْنِ بِيَّان: «دَر غَيْبَتِ اَوَّلِ، فَكَط شِيْعِيَّانِ خَاصِّ اَز مَكَانِ اَيْشَانِ بَاخْبِرُنْد و دَر دُومِي، تَنَهَا خُدْمَتَكَارَانِ وِيْزَه اَز جَايِ اَيْشَانِ خَبِر دَارُنْد». ^{۱۰}

همه این بیانات به صراحت معتقدند غیبت حضرت قائم عجل الله تعالی فرجه الشریف، از نوع مکانی

۱. الکافی، ج ۱، ص ۳۳۳، ح ۳؛ کمال الدین، ج ۲، ص ۳۷۰، ح ۲.

۲. الکافی، ج ۱، ص ۳۲۸، ح ۱۳ و ص ۳۳۲، ح ۱.

۳. همان، ص ۳۳۷-۳۳۸، ح ۶؛ کمال الدین، ج ۲، ص ۳۵۱، ح ۴۹.

۴. الکافی، ج ۱، ص ۳۳۹، ح ۱۲.

۵. همان، ص ۳۴۰، ح ۱۶.

۶. همان، ص ۳۳۹، ح ۱۳.

۷. همان، ص ۳۴۳، ح ۳؛ کمال الدین، ج ۲، ص ۳۴۹، ح ۴۲.

۸. الکافی، ج ۱، ص ۳۴۳، ح ۳۱.

۹. کمال الدین، ج ۱، ص ۳۰۳، ح ۱۳.

۱۰. الکافی، ج ۱، ص ۳۴۰، ح ۱۴.

۱۱. همان، ص ۱۹.

و نیز جسمی است، نه غیبت عنوانی و اگر در روایت نایب دوم چنین آمده که مردم در موسم حج او را می بینند، ولی نمی شناسند،^۱ این ناظر به دوره غیبت صغری و واقعه‌ای بوده که در همان زمان در حال جریان بوده، ربطی به غیبت کبری ندارد؛^۲ زیرا در دو روایت از امام صادق علیه السلام تصریح شده بود که مردم امام را در موسم حج نمی بینند که تنها راه جمعش با نقل نایب دوم، به همین است که مراد امام، غیبت اصلی، یعنی غیبت کبراست؛ درحالی که مراد نایب دوم، حالت غیبت صغری و همان که می دیده، است؛ به ویژه با توجه به اینکه در روایت دوم از امام صادق علیه السلام تصریح شده آن حالتی که مردم امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف را در مراسم حج نمی بینند، تنها مربوط به یکی از دو غیبت است که با در نظر گرفتن روایت نایب دوم، کاملاً مشخص می شود هر یک از این دو به یکی از دو غیبت پرداخته اند. اما روایت حضرت علی علیه السلام بر دوگونگی غیبت دلالت ندارد؛ زیرا سلام کردن بر جماعت، تلازمی با دیده شدن ندارد؛ همچنان که ملائکه نیز بر مؤمنان سلام می کنند و اصلاً وقتی خود حضرت تصریح می کنند: «می بیند، ولی دیده نمی شود»،^۳ دیگر جایی برای برداشت شماره (۳) نمی ماند.

خلاصه اینکه، بین روایات هیچ گونه تعارضی وجود نداشته، هر کدام به گوشه‌ای و شرایطی نظر دارد؛ در نتیجه، حالت عمومی غیبت امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف در غیبت صغری، غیبت عنوانی است؛ همچنان که روایت نایب دوم، تنها ناظر به موسم حج در دوره غیبت صغراست، و حالت عمومی غیبت ایشان در غیبت کبری، غیبت مکانی و جسمی است؛ همچنان که چندین روایت بالا بدان گواهی می دهد و حدیث غیبت یوسف علیه السلام هم ناظر به غیبت صغراست.

بله، در عموم تشریفات که به مصلحت‌های مختلف در غیبت کبری رخ داده،

۱. کمال الدین، ج ۲، ص ۴۴۰، ح ۸.

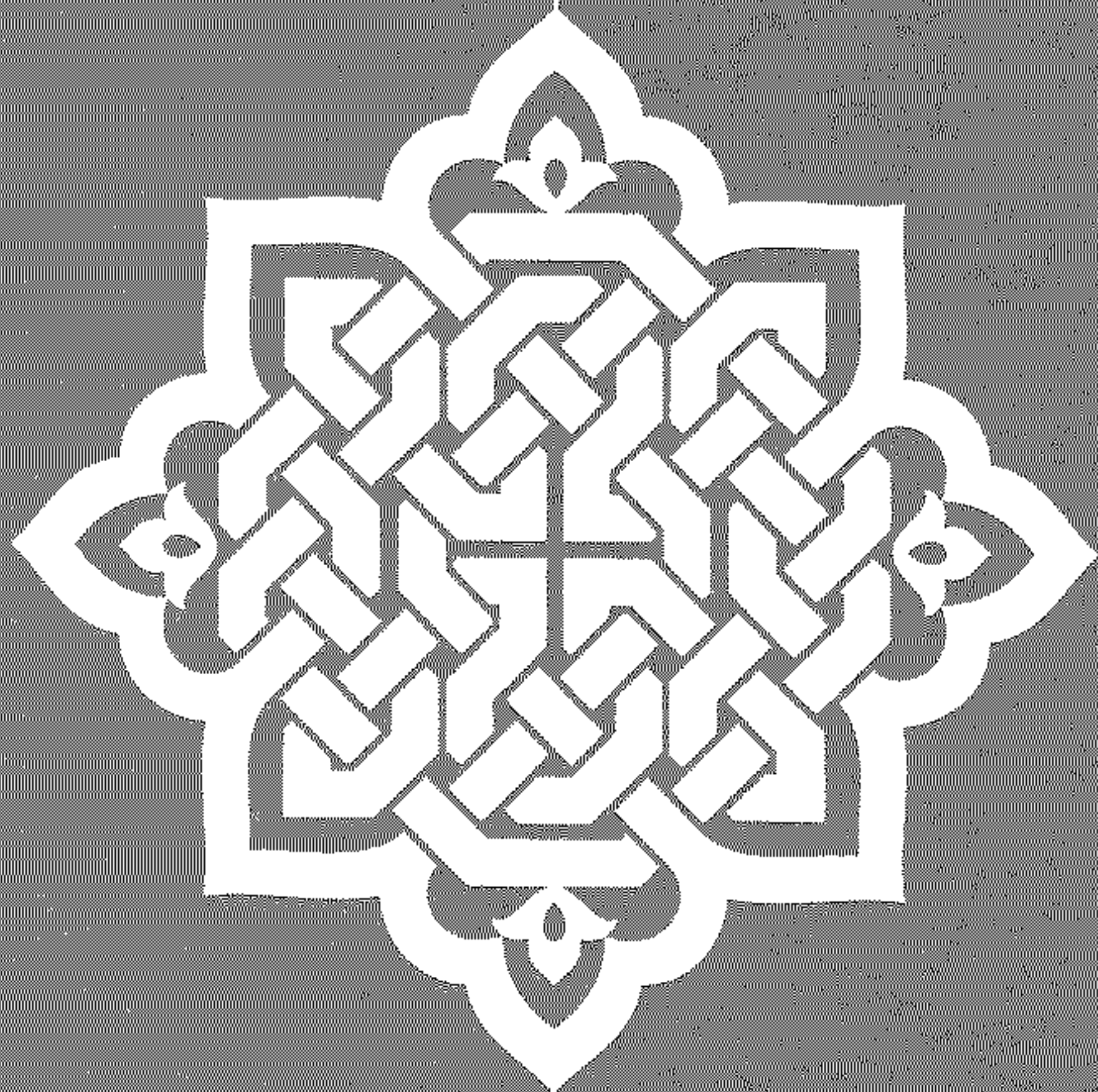
۲. با این توضیح، جواب آن دو روایت دیگر نیز که غیبت قائم را به غیبت یوسف تشبیه کرده بود، روشن می شود که درباره غیبت صغری صادر شده است.

ایشان دارای غیبت عنوانی بوده‌اند؛^۱ یعنی ابتدا فرد، ایشان را شناخته و بعد از غایب شدن شناخته است که این، مسئله‌ای حاشیه‌ای است و به جریان عمومی غیبت ایشان ربطی ندارد،^۲ ولی به هر حال، هر سه نوع غیبتِ عنوانی (نه به معنای زندگی در میان مردم)، جسمی و مکانی در دوره غیبت صغری، و غیبت جسمی و مکانی در غیبت کبری برای ایشان رخ داده است.

۱. البته توجه شود که غیبت عنوانی، اصطلاحاً به حالتی می‌گویند که مردم فرد را با عنوان دیگری بشناسند؛ مثل حضرت یوسف علیه السلام که با عنوان عزیز مصر او را می‌شناختند و کسانی که برای امام زمان عجله الله فرجه به غیبت عنوانی قایل هستند، همین‌گونه اعتقاد دارند که مثلاً ایشان به عنوان سید محمد یا سید مهدی در میان مردم زندگی می‌کند! اما اینکه هنگام تشرّف به صورت کاملاً ناشناس باشند، ربطی به غیبت عنوانی ندارد و در اصطلاح به چنین شخصی مجهول می‌گویند، نه غایب.

۲. در نتیجه، فرموده آیت‌الله صافی، ارتباطی با موضوع اصلی، یعنی حالت عمومی غیبت ایشان ندارد.

فصل هشتم
علل و فواید غیبت
فواید امام غایب



بخش اول: علل و فواید غیبت

بحث از چرایی غیبت امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف از آغاز طرح مهدویت به وسیله پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله مورد توجه بوده است، اما این بحث برای کسی پذیرفتنی است که اصل امامت آن حضرت را پذیرفته باشد که در این صورت، قطعاً پرسش او در این باره صرفاً برای بالا بردن اطلاعات خواهد بود، نه خدشه کردن در این حقیقت. در روایات، درباره چرایی غیبت، توضیحات متعددی داده شده، ولی باید دانست آنچه بیان شده، همه بیانگر حکمت‌های غیبت است، نه علت واقعی آن؛ چنان‌که در روایتی به این حقیقت تصریح شده که حکمت اصلی، بعد از ظهور روشن خواهد شد:

عبدالله بن فضل هاشمی از امام صادق علیه السلام نقل می‌کند که فرمودند: «صاحب این امر غیبتی دارد که ناگزیر اتفاق می‌افتد و طرفداران باطل به شک می‌افتند». عرض کردم: فدایت شوم! چرا چنین می‌شود؟ فرمودند: «به خاطر چیزی که ما اجازه نداریم آن را برای شما بگوییم». گفتم: حکمت و فایده این غیبت چیست؟ فرمود: «حکمت آن، همان حکمت غیبت حجّت‌های قبلی خداست. حکمت این غیبت معلوم نخواهد شد مگر بعد از ظهور آن حضرت؛ همان‌طور که حکمت کارهایی که خضر انجام داد، تا قبل از جدا شدنش از موسی معلوم نشد. ای پسر فضل! این امر، امری الهی و سرّی از سرّ الهی و غیبی از غیب خداست و

هنگامی که ما دانستیم خداوند عزّ و جلّ حکیم است، اعتراف می‌کنیم که تمام کارهایش عین حکمت و درستی است؛ هرچند علت و چرایی آن کارها برای ما روشن نشود»^۱.

ذکر این نکته ضروری است که بعضی چیزهایی که در روایات ذکر شده، جزء فواید غیبت است، نه علل یا حکمت؛ پس نباید با یکدیگر خلط شود. بعد از این مقدمه، عرض می‌کنیم: تمام چیزهایی را که در روایات درباره چرایی غیبت بیان شده، می‌توان در یکی از این چهار دسته قرار داد:

۱. علل مربوط به خداوند؛
 ۲. علل مربوط به مردم؛
 ۳. علل مربوط به ستمگران و دشمنان؛
 ۴. علل مربوط به خود امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف.
- الف) علل مربوط به خداوند جلّ جلاله

امتحان مردم: بدون شک یکی از سنّت‌های خداوند، آزمایش و گزینش انسان‌هاست تا مؤمن از منافق شناخته شود. همین مسئله در موضوع غیبت هم دخیل بوده، روایات متعددی به بیان آن پرداخته است؛ از جمله:

امام باقر علیه السلام فرمودند: «وَذَلِكَ بَعْدَ غَيْبَةِ طَوِيلَةٍ لِيَعْلَمَ اللَّهُ مَنْ يُطِيعُهُ بِالْغَيْبِ وَ يُؤْمِنُ بِهِ»^۲ و این بعد از غیبتی طولانی خواهد بود تا خدا بداند چه کسی در غیبت امام، اطاعتش می‌کند و به او ایمان می‌آورد».

امام صادق علیه السلام فرمودند: «قائم، غیبتی دارد؛ چون در معرض کشته شدن است. ... او منتظری است که مردم در ولادتش شک می‌کنند... الا اینکه خدای تبارک و تعالی دوست دارد شیعه را امتحان کند»^۳.

۱. کمال الدین، ج ۲، ص ۴۸۲، ح ۱۱.

۲. همان، ج ۱، ص ۳۳۱، ح ۱۶.

۳. همان، ج ۲، ص ۳۴۲، ح ۲۴.

نیز امام کاظم علیه السلام فرمودند: «به ناچار برای صاحب این امر غیبتی است تا اینکه بعضی از کسانی که قایل به او بوده‌اند، از وی برگردند و این بلایی است که خدا عز و جل، خلق خود را بدان امتحان می‌کند»^۱.

این امتحان دارای دو جهت است: یکی، جنبه عملی که آیا مردم در دوران غیبت به وظایف خود در برابر امام و جامعه عمل می‌کنند یا نه و دیگری، جنبه اعتقادی که آیا از جهت طولانی شدن غیبت و شبهات فراوان دشمنان، بر عقیده به مهدویت باقی می‌مانند یا نه؛ همچنان که آیا به دلیل سخت شدن شرایط حفظ ایمان، در این امتحان پیروز می‌گردند یا نه.

البته نظر شیخ طوسی این است که روایات امتحان، تنها از اتفاقات آینده خبر می‌دهد، نه بیان علت غیبت. ایشان می‌نگارد: آنچه درباره امتحان شیعه در حال غیبت و سختی کار بر آن‌ها و محک ایشان برای صبر بر این امر روایت شده، وجه آن، خبر دادن از وقوع آن‌هاست، نه اینکه خدای متعال امام را برای این هدف غایب نموده، بلکه سبب غیبت، همان ترس از کشته شدن است.^۲ نیز آیت‌الله خرازی می‌نگارد: اینکه طبق بعضی روایات، غیبت موجب امتحان خلق و غربال شدن آن‌هاست، این بیان فایده غیبت است، نه سبب غیبت.^۳

و این سخن ضعیفی نیست؛ زیرا روایت امام صادق علیه السلام صراحتاً علت غیبت را قتل معرفی کرده و در ادامه سخن از امتحان آورده است، و روایت امام کاظم علیه السلام هم تصریحی ندارد که غیبت، علت امتحان است و روایت امام باقر علیه السلام در کنار مجهول بودن راوی آن، ممکن است مرادش علت طولانی بودن غیبت باشد، نه علت اصل غیبت.

مشابهت به انبیاء علیهم السلام: خداوند بنابر مصالحی، بعضی از انبیای گذشته را برای

۱. همان، ص ۳۶۰، ح ۱.

۲. الغیبة للطوسی، ص ۳۳۵.

۳. بدایة المعارف، ج ۲، ص ۱۳۹.

مدتی از مردم مخفی می نمود و اراده کرده که این سنت درباره امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف هم جاری شود. امام صادق علیه السلام در پاسخ به علت غیبت فرمودند: «لَإِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ أَبِي إِلَّا أَنْ تَجْرِي فِيهِ سُنُّ الْأَنْبِيَاءِ عليهم السلام فِي غَيْبَاتِهِمْ وَإِنَّهُ لَا بُدَّ لَهُ يَا سَدِيرُ مِنْ اسْتِيفَاءِ مَدَدِ غَيْبَاتِهِمْ! به این خاطر که خدای عز و جل ابا دارد الا اینکه در قائم، سنن پیامبران در غیبت های ایشان را جاری کند».

غضب خداوند: امام جواد علیه السلام در این باره در نامه ای می نگارند: «إِذَا غَضِبَ اللَّهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى عَلَى خَلْقِهِ نَحَانَا عَنْ جِوَارِهِمْ»^۲ هرگاه خداوند بر خلق خود غضب کند، ما را از جوار ایشان دور می سازد». نیز نگاشتند: «إِنَّ اللَّهَ إِذَا كَرِهَ لَنَا جِوَارَ قَوْمٍ نَزَعَنَا مِنْ بَيْنِ أَظْهُرِهِمْ»^۳.

ب) علل مربوط به مردم

سستی و کم کاری مردم باعث شد یازده امام در سخت ترین شرایط به سر برند و با مظلومانه ترین حالت شهید شوند. از این رو، یکی از علل غیبت، تقصیر مردم بوده است؛ همچنان که خواجه نصیرالدین طوسی می نگارد: سبب غیبت، مکلفان

۱. کمال الدین، ج ۲، ص ۴۸۱، ح ۶؛ علل الشرائع، ج ۱، ص ۲۴۵، ح ۷.

۲. الکافی، ج ۱، ص ۳۴۳، ح ۳۱. البته این روایت، ظهوری در غیبت حجت خدا ندارد و با زندانی شدن هم می سازد، ولی از آنجا که مرحوم کلینی آن را در باب غیبت ثبت نموده، حتماً شواهدی داشته است. نکته دیگر اینکه این حدیث در کتاب های متعددی به اشتباه به امام باقر علیه السلام نسبت داده شده (مهدی منتظر، ص ۵۶؛ درس نامه مهدویت، ج ۲، ص ۵۴؛ تولد حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف، ص ۴۹؛ راز پنهانی و رمز پیدایی، ص ۲۴۴؛ موعودشناسی، ص ۲۰۲ و...)؛ در حالی که با توجه به طبقه راوی، قطعاً از امام جواد علیه السلام است. ممکن است کسی بگوید چه فرقی دارد کدام امام این جمله را فرموده باشند، اما باید دانست که بین شرایط سیاسی امام باقر علیه السلام و امام جواد علیه السلام تفاوت چشمگیری وجود دارد و آن، آماده شدن جامعه برای دو انقلاب مهم قیام زید و قیام ابومسلم خراسانی است؛ برای همین، روایات امام باقر علیه السلام که مربوط به قائم و قیام و دیگر مسائل ظهور هست، باید با دقت بیشتری واکاوی شود تا حدیثی که ناظر به آن دوران بوده، با حدیث مربوط به آخر الزمان خلط نگردد. همچنین در عموم کتاب ها این روایت به عنوان فرموده ثبت شده است؛ در حالی که تصریح راوی این است که این نگاشته امام بوده است و بر اهل فن، فرق بین این دو پوشیده نیست.

۳. علل الشرائع، ج ۱، ص ۲۴۴، ح ۲. این حدیث نیز مانند حدیث قبلی، در کتاب های متعددی به اشتباه به امام باقر علیه السلام و با عنوان فرموده، نه نگاشته، نسبت داده شده است.

هستند که عده‌ای درصدد قتل حضرت‌اند و مردم هم یاری نمی‌کنند؛ لذا هرگاه این سبب از بین رفت، ظهور هم تحقق می‌یابد.^۱

با همین رویکرد، علت‌هایی در روایات برای غیبت بیان شده است؛ از جمله:

تأدیب و متنبه شدن مردم: وقتی مردم به وظایف و مسئولیت‌های خود در برابر امام پایبند نباشند، رواست که خدا برای ادب کردن مردم، امام را مدتی که حکمت اقتضا می‌کند، از آن‌ها جدا سازد. امام باقر علیه السلام در این باره می‌فرماید: «أَنْتُمْ قَوْمٌ تُحِبُّونَا بِقُلُوبِكُمْ وَ يُخَالِفُ ذَلِكَ فِعْلُكُمْ، وَ اللَّهُ مَا يَسْتَوِي اخْتِلَافُ أَصْحَابِكَ، وَ لِهَذَا سَتَرَ عَلَيَّ صَاحِبِكُمْ»^۲... به خاطر همین است که صاحب شما پنهان می‌شود».

ستمکاری و نادانی مردم: ستمی که مردم بر خود و دیگران روا داشتند و به دلیل جهل خود، از حجت خدا بهره‌مند نشدند، یکی از علت‌های غیبت امام است. حضرت علی علیه السلام در این باره می‌فرماید: «اعْلَمُوا أَنَّ الْأَرْضَ لَا تَخْلُو مِنْ حُجَّةِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ لَكِنَّ اللَّهَ سَيُعْجِبُ خَلْقَهُ عَنْهَا بِظُلْمِهِمْ وَ جَوْرِهِمْ وَ إِسْرَافِهِمْ عَلَيَّ أَنْفُسِهِمْ»^۳ بدانید زمین از حجت خدا خالی نخواهد بود؛ لیکن خدا به واسطه ستم و اسراف خلق بر خودشان، به زودی چشم آن‌ها را از دیدار حجت نابینا می‌کند».

ج) علل مربوط به ستمگران و دشمنان

یکی از موانع و چالش‌های اساسی برای حضور امام در جامعه، وجود حاکمان ظالم دنیا دوست است. از این رو، ابعاد مختلفی از غیبت امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف مربوط به این علت می‌شود؛ از جمله:

جلوگیری از کشته شدن

یکی از اموری که از نظر عقل و شرع بر همه مردم واجب است، حفظ خویشتن از نابودی است، مگر در مواردی مانند جهاد که خود خداوند اجازه داده‌اند. این،

۱. تلخیص المحصل، ص ۴۳۳.

۲. قرب الإسناد، ص ۳۸۱، ح ۱۳۴۳.

۳. الغيبة للنعماني، ص ۱۴۱.

یکی از مهم‌ترین علت‌های غیبت امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف است که در روایات متعدد مطرح شده است؛ از جمله:

امام باقر و امام صادق علیهما السلام به اسناد فراوان می‌فرمایند: «إِنَّ لِقَائِمِ غَيْبَةِ قَبْلِ أَنْ يَقُومَ إِنَّهُ يَخَافُ وَ أَوْمَأَ بِيَدِهِ إِلَى بَطْنِهِ يَغْنِي الْقَتْلُ؛ برای قائم قبل از قیامش غیبتی خواهد بود؛ چون او می‌ترسد و با دست به شکم‌شان اشاره کردند؛ کنایه از کشته شدن».

رسول خدا صلی الله علیه و آله به این علت اشاره کرده‌اند و در کلام امام رضا علیه السلام نیز آمده است؛^۱ البته این بدان معنا نیست که آن حضرت از شهادت و کشته شدن هراس دارد، بلکه چون آخرین ذخیره الهی است و حاکمیت عدل جهانی فقط به وسیله ایشان تحقق می‌یابد، وظیفه دارد از جان خود محافظت کند.

گاهی در این باره اشکال می‌شود که اگر علت غیبت، ترس از جان بوده است، هرچه امام، بیشتر غایب بماند، جان‌شان هنگام ظهور، بیشتر به خطر می‌افتد؛ چون ظلم و فساد و قدرت ستمگران همواره در حال پیشرفت است.

در جواب می‌گوییم: مسئله غیبت حضرت و ترس ایشان، همانند مسئله ترس حضرت موسی علیه السلام است که زمانی از ترس فرعون فرار کردند و سال‌ها در غیبت بودند، اما وقتی خدا اراده ظهور ایشان را کرد، اسباب ترس وی را نیز با امدادهای غیبی زایل نمود و به موسی و هارون فرمود: «لَا تَخَافَا إِنِّي مَعَكُمَا أَسْمَعُ وَأَرَى»؛^۲

۱. الکافی، ج ۱، ص ۳۴۰، ح ۱۸ و ص ۳۳۷، ح ۵ و ص ۳۳۸، ح ۹؛ الغیبة للنعمانی، ص ۱۶۶، ح ۶ و ص ۱۷۷، ح ۱۹، ۲۰-۲۱؛ کمال الدین، ج ۲، ص ۲۴۲، ح ۲۴ و ص ۲۴۳ و ص ۳۴۶، ح ۳۳ و ص ۴۸۱، ح ۸ با کمی اختلاف. نکته: بعضی از فرقه‌های منحرف با این توجیه که روایات مذکور می‌گویند غیبت قائم، قبل از قیامش خواهد بود، ادعا می‌کنند مراد این روایات، قائمی غیر از امام دوازدهم عجل الله تعالی فرجه الشریف است؛ چون غیبت ایشان قبل از قیامشان نبوده، بلکه بیش از هزار سال پیش اتفاق افتاده است، غافل از آنکه بعضی از این روایات، صراحت دارند که منظورشان امام دوازدهم عجل الله تعالی فرجه الشریف است؛ از جمله: الکافی، ج ۱، ص ۳۳۷، ح ۵؛ الغیبة للنعمانی، ص ۱۷۷، ح ۲۰؛ کمال الدین، ج ۲، ص ۳۴۶، ح ۳۳.

۲. علل الشرائع، ص ۲۴۳، ح ۱؛ الکافی، ج ۱، ص ۳۴۱، ح ۲۵.

همچنان که به امام باقر علیه السلام نسبت داده شده که فرمودند: «إِذَا ظَهَرَ قَائِمُنَا أَهْلَ الْبَيْتِ قَالَ: فَفَرَزْتُ مِنْكُمْ لَمَّا خِفْتُكُمْ فَوَهَبَ لِي رَبِّي حُكْمًا خَفْتَكُمْ عَلَى نَفْسِي، وَ جِئْتُمْ لَمَّا أَدْنَى لِي رَبِّي وَأَصْلَحَ لِي أَمْرِي؛^۱ زمانی که قائم ما اهل بیت ظهور کند، می گوید من از شما فرار کردم هنگامی که از شما ترسیدم... و چون پروردگارم به من اذن داد و امر مرا اصلاح کرد، نزد شما آمده‌ام».

البته جان حضرت نه تنها از جانب حاکمان ظالم، بلکه از طرف بعضی از نزدیکان فاسد نیز در خطر بود که نمونه ایشان جعفر کذاب است؛ زیرا وی در صدد تصاحب مقام و دارایی امام عسکری علیه السلام برآمد و می خواست فرزند ایشان را به کشتن دهد. امام سجاد علیه السلام در این باره می فرمایند: «گویی جعفر کذاب را می بینم در حالی که طاغوت زمانش را بر جست و جو از ولی خدا و آن غایب از دیده‌ها و محفوظ در حراست خدا وادار کرده... این از باب جهالت جعفر به ولادت آن حضرت و حرص بر کشتن اوست، اگر پیدایش کند»،^۲ ولی این جنبه پایدار نبوده، پس از چندی ازین رفته است؛ برخلاف علت قبل که تا پیش از قیام حضرت پابرجاست.

د) علل مربوط به امام زمان علیه السلام؛ غیبت حضرت مهدی علیه السلام از ناحیه خود ایشان نیز تحقق یافته و عنایتی موجب آن شده است؛ از جمله: بیعت نکردن با حاکمان ستمگزیکی از عواملی که در روایات متعدد به عنوان علت غیبت معرفی شده، در امان بودن حضرت از بیعت با طاغوت‌هاست تا هنگامی که برای برپایی حکومت عدل جهانی قیام می کند، بیعت هیچ ستمگری بر گردنشان نباشد.

این حقیقت در روایات متعددی مطرح شده است؛ از جمله امیرالمؤمنین علیه السلام

۱. شعراء: ۲۱.

۲. سرور اهل ایمان، ص ۳۲-۳۳.

۳. کمال الدین، ج ۱، ص ۳۲۰، ح ۲.

می فرماید: «إِنَّ الْقَائِمَ مِنَّا إِذَا قَامَ لَمْ يَكُنْ لِأَحَدٍ فِي عُنُقِهِ بَيْعَةٌ فَلِذَلِكَ تَخْفَى وِلَادَتُهُ وَ يَغِيبُ شَخْصُهُ؛ چون قائم ما قیام کند، بیعت احدی بر گردنش نیست و به همین خاطر ولادتش مخفی بوده، شخصش غایب می گردد». همین بیان از امام مجتبی، امام صادق، امام رضا و خود امام زمان عَلَيْهِ السَّلَام نیز رسیده است.^۱

دراین باره اشکال کرده اند که اگر امام، ظاهر باشد، ولی سکوت نماید، کسی از ایشان بیعت نمی خواهد و جواب آن است که همان سکوت به منزله بیعت است. **کراهت مجاورت با ظالمان:** امام زمان عَلَيْهِ السَّلَام دراین باره به علی بن مهزیار فرمودند: «پدرم به من وصیت کرده با قومی که خدا بر ایشان غضب و ایشان را لعن نموده، مجاورت نکنم».^۲

علت طولانی شدن غیبت

ما هشت علت برای غیبت امام زمان عَلَيْهِ السَّلَام از روایات برشمردیم. دراین میان، عده ای علت های دیگری هم برشمرده اند که بعضی در روایات نیامده و بعضی هم به نظر، علت طولانی بودن غیبت است، نه اصل آن؛ از جمله:

۱. **تمحیص نسل مؤمن و کافر^۱ (خالص شدن نسل های مؤمن و کافر از یکدیگر):** توضیح آنکه، در نسل بعضی مؤمنان، کافرانی وجود دارند و در نسل بعضی کافران، مؤمنانی هستند که این ها باید به دنیا بیایند و نسل کافر از مؤمنان خالص شود؛ به گونه ای که دیگر قرار نباشد از نسل آن ها مؤمنی به وجود آید. امام صادق عَلَيْهِ السَّلَام فرمودند: «قائم هرگز ظهور نخواهد کرد تا تمام امانت های الهی (از پشت پدران کافر و منافق) خارج شوند؛ پس چون امانت ها خارج شدند، بر دشمنان خدا مسلط

۱. همان، ص ۳۰۳، ح ۱۴.

۲. همان، ص ۳۱۶، ح ۲ و ج ۲، ص ۴۷۹، ح ۱؛ عیون أخبار الرضا، ج ۱، ص ۲۷۳، ح ۶؛ کمال الدین، ج ۲، ص ۴۸۵، ح ۴.

۳. الغيبة للطوسی، ص ۲۶۶.

۴. مهدی منتظر، ص ۵۱.

شده، آنان را می‌کشد»^۱.

همچنین فرمودند: «كَذَلِكَ الْقَائِمُ عَ فَإِنَّهُ تَمْتَدُّ غَيْبَتُهُ لِيُضْرَحَ الْحَقُّ عَنِ مَخْضِهِ وَ يَضْفُو الْإِيمَانُ مِنَ الْكَدْرِ بِإِتِّدَادِ كُلِّ مَنْ كَانَتْ طِينَتُهُ خَبِيثَةً مِنَ الشَّيْعَةِ الَّذِينَ يُخْشَى عَلَيْهِمُ التَّفَاقُ»^۲ وضعیت قائم ما هم همین طور است. ایام غیبتش آن قدر طولانی خواهد شد تا حق خالص مشخص شود و ایمان از کدورت و غبار [نفاق] به واسطه ارتداد و روگردانی تمامی کسانی که از میان شیعیان، باطنی خبیث دارند، جدا گردد؛ همان‌ها که زمینه منافق شدن را در عهد قائم را دارند». همچنان که در خود حدیث تصریح شده، این موضوع، علت تأخیر غیبت است، نه اصل رخداد آن.

۲. قدرشناس شدن مردم: با غیبت آن حضرت و انتظار ظهور ایشان به وسیله مردم، یک حالت قدر دانستن وجود امام در مردم پدید می‌آید که وقتی ظهور نمود، با کمال استقبال روبه‌رو شود.^۳

۳. مهلت دادن به کافران و ستمگران: یکی از سنت‌های الهی، مهلت دادن به ستمگران است که در اقوام گذشته جاری بوده است. گاهی این مهلت دادن، فردی است و گاهی نوعی، و منظور ما همین قسم دوم است.^۴

۴. عدم آمادگی جهانی و افکار عمومی: از آنجا که قیام امام زمان عَجَلُ اللَّهِ تَعَالَى وَرَحْمَةُ السَّمَوَاتِ جهانی است و از طرفی، برای کشتار ظهور نمی‌کنند، پس تا وقتی این آمادگی اتفاق نیفتد، ظهور نیز رخ نخواهد داد.

اما این نیز علت طولانی شدن غیبت است. بله، این‌گونه می‌توان گفت که چون حضور امام در جامعه و سکوت ایشان در مقابل ستمگران، امکان ندارد، به ناچار

۱. علل الشرائع، ج ۱، ص ۱۴۷، ح ۲؛ کمال الدین، ج ۲، ص ۶۴۱.

۲. الغيبة للطوسي، ص ۱۷۲.

۳. مهدی منتظر، ص ۶۱-۶۲.

۴. همان، ص ۶۲-۶۴.

باید قیام کند و چون افکار عمومی هنوز قابلیت پذیرش آن را ندارد، امام هم نمی‌تواند قیام بکند؛ پس غایب شد تا وقت قیام فرا برسد. این‌گونه می‌توانیم این عامل را جزء علل اصل غیبت برشماریم.

دو علت دیگر

دو علت دیگر نیز برای طولانی شدن غیبت امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف می‌توان شمرد: اتمام حجت: با غیبت طولانی امام، همه گروه‌ها، افراد، اندیشه‌ها و نظام‌ها امکان حکومت بر مردم و مدیریت جامعه را پیدا می‌کنند و ضعف و ناتوانی‌شان در گسترش عدالت و رفع مشکلات، آشکار می‌شود و در این صورت، نظر همه متوجه حکومت فرد معصوم می‌گردد. به عبارت دیگر، در میان بشر، افراد و جریان‌های متعددی روی کار آمده‌اند و هنوز هم می‌آیند که داعیه عدالت‌گستری و ایجاد رفاه و آسایش مردم را داشته‌اند، ولی هرگز نتوانسته‌اند آن‌طور که باید، این امر را محقق سازند. این جریان همچنان ادامه خواهد داشت تا هیچ صنفی نماند، مگر آنکه مدتی به حکومت برسد و ببیند که نمی‌تواند، تا وقتی حضرت ظهور کردند و حکومت تشکیل دادند، کسی ادعا نکند اگر ما هم به حکومت می‌رسیدیم، فلان می‌کردیم.

امام صادق علیه السلام در همین زمینه می‌فرمایند: «مَا يَكُونُ هَذَا الْأَمْرُ حَتَّى لَا يَبْقَى صِنْفٌ مِنَ النَّاسِ إِلَّا وَقَدْ وُلُوا عَلَى النَّاسِ حَتَّى لَا يَقُولَ قَائِلٌ إِنَّا لَوْ وُلِينَا لَعَدَلْنَا ثُمَّ يَقُومُ الْقَائِمُ بِالْحَقِّ وَالْعَدْلِ؛ این امر نخواهد شد مگر اینکه تمام اصناف مردم به حکومت برسند تا کسی نگوید اگر ما حاکم می‌شدیم، عدالت را اجرا می‌کردیم، بعد از این، قائم به حق و عدالت قیام می‌کند».

نیز می‌فرمایند: «دولت ما آخر همه دولت‌هاست و هیچ اهل بیتی باقی نمی‌ماند که خدا برای آن‌ها حکومت و دولتی مقرر کرده، مگر اینکه همه به دولت خود برسند تا اینکه چون سیره ما را ببینند، نگویند اگر ما هم مالک امر می‌بودیم، چنین

رفتار می کردیم»^۱.

یک دل نبودن شیعیان در وفای به عهد: در توقیع منسوب شیخ مفید آمده است: «اگر شیعیان ما - خدا ایشان را بر اطاعت خویش موفق دارد! - همه با هم مجتمع و یک دل در وفای عهد به ما بودند، فیض ملاقات ما بر ایشان به تأخیر نمی افتاد و هر آینه زودتر به سعادت دیدار ما به حق معرفت نایل می شدند»^۲؛ البته بنابر اینکه مراد از دیدار با آن حضرت، رخداد ظهور باشد.

ذکر چند شبهه

۱. اگر امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف در بین مردم ظاهر بود، آن ها می توانستند در مواقع احتیاج، خدمتش برسند و با دیدن ایشان در عقیده و عمل راسخ بمانند و به حقانیت مذهب خود دلگرم باشند.

جواب: قطعاً اگر مانعی از ظهور نبود و دلیلی هم برای غیبت وجود نداشت، این سخن خوبی بود، اما گفتیم که غیبت، علت های فراوانی دارد.

۲. اگر امام، ظاهر بود و در یکی از شهرها به صورت عادی زندگی می کرد تا هنگام قیامش فرا برسد، چه محذوری داشت؟

جواب: از آن جا که طبق احادیث فراوان، مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف برضد ستمگران عالم قیام و همه را نابود خواهد کرد، وجود و ظهور عادی ایشان در بین مردم، همواره مورد توجه دو دسته قرار می گرفت؛ یکی، ستمدیدگان که به امید قیام حضرت، همیشه دور ایشان جمع می شدند و تقاضای قیام می نمودند و دیگری، ستمگرانی که وجود چنین شخصی را که می دانستند روزی قیام نموده، همه ایشان را نابود خواهد کرد، بر نمی تابیدند. لذا با توجه به اجتماعی که وقت و بی وقت به گرد امام مشاهده می کردند، احساس خطر جدی نموده، از هیچ تلاشی برای از بین بردن ایشان فروگذار نمی کردند.

۱. الغیبة للطوسی، ص ۴۷۲-۴۷۳.

۲. الإحتجاج، ج ۲، ص ۴۹۹.

۳. وقتی خدا مقدر کرده که ایشان قیام کند، فرض کشته شدن ایشان اگر به طور عادی ظاهر باشد، چگونه صحیح می‌آید؟

جواب: رخ دادن قیام ایشان و باقی ماندنشان تا لحظه قیام، با فرض غیبت آن حضرت مقدر شده، نه حضور عادی ایشان در اجتماع.

۴. مگر خدا قدرت ندارد آن حضرت را از شر دشمنان حفظ کند؟

جواب: قدرت خداوند - جلّ جلاله - محدود نیست، ولی ازان‌جا که دشمنان همواره درصدد قتل آن حضرت بوده و هستند، پیوسته باید برای حفظ جان ایشان از اسباب خارق‌العاده استفاده می‌کردند و هر زمان که دشمنی دسیسه‌ای می‌چید، آن را به واسطه معجزه برطرف سازند که در این صورت، دو اشکال مهم پیش می‌آمد: الف) این کار، مخالف اختیار بشر بود؛ زیرا بشر باید در انجام کار خیر و شرّ مختار باشد تا هرکس، از روی حقیقت و استحقاق پاداش گیرد.

ب) ممکن بود دشمنان که می‌دیدند توانایی کشتن امام ظاهر را ندارند، به جان پیروان آن حضرت افتاده، انتقام خود را از آن‌ها بگیرند و در این صورت، هرج و مرج در کشورهای شیعه‌نشین فراوان می‌شد و خود شیعیان آرزو می‌کردند حال که امام قرار نیست فعلاً قیام کند، مخفی می‌شد تا ما این قدر آزار نبینیم و این‌ها همه در کنار این نکته است که وقتی حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف را سال‌ها می‌دیدند که قیام نمی‌کند، کم‌کم وجود و حضور ایشان برای آن‌ها عادی شده، حسن انتظار و شوق برای قیام را از دست می‌دادند.

۵. اگر امام، ظاهر باشد، ولی کلاً از سیاست کناره گیرد و سکوت کند، جان‌ش حفظ می‌شود.

جواب: وقتی ستمگران بدانند این فرد، همانی است که روزی ایشان را نابود می‌کند، وجود ساکت ایشان را هم پذیرا نیستند. ثانیاً مردم که امام را رها نمی‌کنند و مدام دور حضرت را گرفته، درخواست قیام می‌کنند که در این صورت، از یک طرف، امام همواره در مضیقه و اذیت پاسخ رد دادن است و از طرفی، همین

اجتماعات برای دشمن، موجب احساس خطر شده، آن‌ها را آرام نمی‌گذارد.
۶. اگر امام با ستمگران جهان، پیمان موقت عدم تعرض ببندد، چه مشکلی پیش می‌آید؟

جواب: غیر از جواب‌هایی که تا به حال بیان کردیم، اولاً، در شأن کسی که می‌خواهد حکومت عدل جهانی برپا کند، تعهد با هیچ ظالمی شایسته نیست. ثانیاً، قطعاً دشمنان به پیمان موقت راضی نمی‌شوند و پیمان همیشگی نیز که مانع قیام است. از طرفی، وقتی دشمن می‌داند ایشان بالاخره قیام خواهد کرد، پیش‌دستی کرده، از هر وسیله‌ای برای قتل ایشان استفاده می‌کند. ثالثاً، وقتی پیروان ببینند امامشان تا مدت زمان معینی، مثلاً صد سال، دویست سال یا بیشتر، با ظالمان پیمان عدم تعرض بسته است، می‌فهمند دست‌کم تا آن زمان معین، قیامی رخ نخواهد داد و به همین دلیل، به کلی امید و انتظار خویش را از دست می‌دهند و این همان علتی است که باعث شده زمان قیام، مبهم و مشکوک بماند. علی بن یقظین در این باره می‌گوید: اگر از همان نخست به ما می‌گفتند این امر تا دویست یا سیصد سال دیگر رخ نمی‌دهد، قساوت، قلب‌ها را دربرمی‌گرفت و عموم مردم از اسلام برمی‌گشتند!

بخش دوم: فواید امام غایب

یکی از مباحثی که پیرو بحث از علل غیبت مطرح است، فایده امام غایب می‌باشد. این سؤال قبل از ولادت آن حضرت مطرح بوده و در روایات نیز جواب‌های روشنی برای آن بیان شده است. البته کسانی که از مقام امامت و شخص امام آگاهی چندانی ندارند، بیشتر گرفتار این شبهه می‌شوند تا دیگران. بعد از این می‌گوییم: امام دو شخصیت حقیقی و حقوقی دارد و به عبارت دیگر، جنبه شخص امام، و جنبه مقام امامتی که به عهده دارد. صرف وجود امام، فوایدی دارد که ظهور و عدم آن هیچ تأثیری در آن‌ها نمی‌گذارد، اما وظایف مقام

امامت بر دو بخش است: بخشی متوقف بر حضور و ظهور بوده، بخشی توقف بر ظهور ندارد. این همانند وجود خورشید است که اگر پشت ابر نیز برود، باز هم فایده بخشی خود را حفظ می کند؛ هرچند فواید ظهور کامل را نداشته باشد. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در این باره می فرمایند: «قسم به کسی که مرا به نبوت مبعوث نمود! آن ها از نور او روشنایی می گیرند و از ولایت وی در غیبتش بهره مند می شوند؛ همچنان که مردم از نور خورشید پشت ابر بهره می گیرند»^۱.

جمله ای از حکمت های اصل وجود امام

الف) اقتضای علم و قدرت خداوند: خدای حکیم، هم قادر است انسان کاملی بیافریند و هم علم آن را دارد و از آن نظر که فیاض مطلق است، این کار (آفریدن انسان کامل) را انجام می دهد.

ب) اقتضای تمامیت فاعلیت فاعل و قابلیت قابل: مراد از فاعل، شخص پروردگار - جلّ جلاله - است که نه از خلق انسان کامل، عاجز است، نه به نحوه آفریدن او جاهل و نه درباره ایجاد او بخیل؛ پس تمامیت خالقیت او مقتضی خلق انسان کامل است. مراد از قابل نیز وجود معصومان علیهم السلام است که قابلیت انسان کامل بودن را دارند و این دو، سبب می شود تا خداوند - جلّ جلاله - انسان کامل را بیافریند.

ج) اقتضای نظام احسن: نظامی که خداوند - جلّ جلاله - در جهان برقرار کرده، برترین نظام است و برتری این نظام با وجود انسان کامل حفظ می شود، نه عدم وجودش.

د) معرفت، غرض خلقت: خداوند - جلّ جلاله - علت آفرینش جنّ و انس را عبادت کردن ایشان بیان کرده^۲ که بعضی آن را کنایه از معرفت می دانند؛^۳ یعنی علت آفرینش، شناخت پروردگار - جلّ جلاله - بوده است. این شناخت

۱. کمال الدین، ج ۱، ص ۲۵۳، ح ۳.

۲. ذاریات: ۵۶.

۳. تفسیر المحیط الأعظم، ج ۶، ص ۳۶.

به طور کامل - یعنی در نهایت قوه مخلوق - فقط در انسان کامل رخ می دهد. پس برای اینکه نقض غرض نشود، باید انسان کاملی باشد تا خداوند - جلّ جلاله - را بشناسد. امام صادق علیه السلام فرمودند: «لَوْلَانَا مَا عَرَفَ اللَّهُ! اگر ما نبودیم، خدا شناخته نمی شد».

ها) عبادت، علت خلقت: بعضی که خود عبادت را غرض خلقت دانسته اند، به همان آیه استدلال کرده اند؛ درحالی که هیچ کس جز انسان کامل نمی تواند آن طور که شایسته است پروردگار - جلّ جلاله - را عبادت کند. در نتیجه، عدم خلقت انسان کامل، نقض غرض پروردگار - جلّ جلاله - است. امام صادق علیه السلام می فرمایند: «بِعِبَادَتِنَا عِبَادَ اللَّهِ وَ لَوْلَا نَحْنُ مَا عِبَادَ اللَّهُ؛^۲ به عبادت ماست که خدا عبادت می شود و اگر ما نبودیم، خدا عبادت نمی شد».

و) واسطه بقای زمین و برکات الهی (واسطه رفع بلا از مردم): در طول تاریخ، همیشه گروه بدکار بیشتر از دسته نیکوکار بوده اند و گاهی آن قدر ظلم و فساد می کرده اند که زمین و زمان می خواسته از کثرت این همه گناه متلاشی شود، اما خداوند - جلّ جلاله - هر بار به واسطه یکی از اولیای زنده خود، از عذاب عمومی زمین خودداری می کرده است. در همین راستا در روایات فراوانی، حضرات معصوم علیهم السلام واسطه بقای زمین و نزول برکات معرفی شده اند؛ از جمله امام صادق علیه السلام می فرمایند: «بِنَا أَثْمَرَتِ الْأَشْجَارُ وَ أَيْنَعَتِ الشِّمَارُ وَ جَرَتِ الْأَنْهَارُ وَ بِنَا يَنْزِلُ غَيْثُ السَّمَاءِ وَ يَنْبُتُ عُشْبُ الْأَرْضِ؛^۳ به سبب ما درختان میوه می دهند و میوه ها به ثمر می رسند و رودها جاری می شوند و به سبب ما باران می بارد و گیاهان از زمین می رویند».

۱. بصائر الدرجات، ص ۱۰۵، ح ۹. البته این حدیث را طور دیگری هم می توان معنا کرد و آن اینکه: «به واسطه ماست که مردم خدا را شناخته اند» که در این صورت، ربطی به بحث فایده امام غایب ندارد.

۲. الکافی، ج ۱، ص ۱۹۳، ح ۶.

۳. همان، ص ۱۴۴، ح ۵.

برخی از فواید مقام امامت، هرچند در حال غیبت باشد

الف) خلیفه خدا جلّ جلاله: خداوند - عزّ و جلّ - در آغاز خلقت بشر تصریح کرد که من انسان را برای اینکه خلیفه باشد، آفریدم و این را مقید به زمان مخصوصی نکرد. در نتیجه، در هر زمان باید در میان انسان‌ها، یکی خلیفه خداوند - جلّ جلاله - در زمین باشد^۱ و اگر مانعی جلوی ظهور او را گرفت، منافاتی با اصل خلیفه الله بودن وی ندارد.

ب) حجّت خداوند در زمین: طبق روایات فراوان، اراده پروردگار - جلّ جلاله - بر این تعلق گرفته که هیچ‌گاه زمین را خالی از حجّت نگذارد؛ پس اصل وجود حجّت ضروری است. حال اگر به خاطر موانعی این حجّت به طور موقت غایب شد، در اصل حجّت بودن وی و حجّت فرستادن پروردگار - جلّ جلاله - خدشه‌ای وارد نمی‌شود؛ به ویژه اگر خود مردم، یکی از علت‌های اصلی غیبت حجّت را فراهم آورده باشند.

ج) نگهبانی از آیین خداوند به وسیله هدایت باطنی: این ثابت است که شخص امام غیر از هدایت ظاهری تشریحی که به واسطه بیان معارف صورت می‌گیرد، دارای مقام هدایت تکوینی بر قلوب است که این مقام، ارتباطی با ظهور و غیبت ایشان ندارد.^۲ در نتیجه، هرچند امام غایب باشد، بر دل‌های مردم اشراف دارد و آنان را مورد هدایت و تربیت قرار می‌دهد.

د) نگاه‌داشت جامعه از ناامیدی: صرف وجود امام غایبی که هر لحظه ممکن است با ظهور خود نجات‌بخش جامعه بشری باشد، مایه امید مؤمنان است؛

۱. این نکته در حدیثی از امام صادق علیه السلام آمده که فرمودند: خدا عزّ و جلّ گفت: من در زمین خلیفه قرار می‌دهم و زمانی که خدای عزّ و جلّ چیزی بگوید، بدان وفا می‌نماید (همان، ص ۳۱۲، ح ۴).
نکته: این حدیث در کتاب‌های مختلف به اشتباه به امام کاظم علیه السلام نسبت داده شده؛ در حالی که امام کاظم علیه السلام ناقل این گفته از پدرشان هستند.

۲. گفته شده که این نکته، از آیه امامت حضرت ابراهیم علیه السلام به دست می‌آید؛ زیرا ایشان بعد از اینکه رسول و هدایتگر بود، به مقام امامت و هدایتگری رسید و تنها فرقی که می‌توان بین آن هدایتگری و این هدایتگری گذاشت، این است که بگوییم اولی، هدایتگری تشریحی بوده است و دومی، هدایتگری تکوینی.

برعکس اینکه قرار باشد زمان نامعلومی فرزندی به دنیا بیاید و سال‌ها رشد و نمو کند و بعد دست به قیام بزند. برای همین است که می‌بینیم اهل سنت به دلیل چنین اعتقادی درباره مهدویت، هیچ توجهی به آن ندارند و آن را به دست فراموشی سپرده‌اند. اگر نبود امید شیعه در این قرون متمادی، صدها سال پیش از این، کیان تشیع از بین رفته بود.

ها ایجاد تقوای الهی: از روایات چنین به دست می‌آید که اعمال انسان‌ها در روزهای معینی خدمت فرد معصوم می‌رسد و همین باور، در ایجاد پروای الهی و خویش‌داری در برابر انجام گناه، نقش مهمی دارد. در دو کتاب *بصائر الدرجات* و *کافی*، در باب عرضه اعمال مردم بر پیامبر و امامان علیهم‌السلام روایات متعددی ثبت شده است.^۱

و پاسخ‌گویی به توسلات حقیقی و یاری برخی نیازمندان: افراد زیادی در طول غیبت، از عنایات مختلف امام غایب به صورت حضوری یا غیر آن بهره‌مند شده‌اند و شکی در این نیست. در این باره بعداً سخن خواهیم گفت.

ز) بهره‌رسانی معنوی: بی‌گمان دعای امام زمان عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف همیشه بدرقه شیعه بوده است؛ و الا با این همه فشارها و خطرهایی که متوجه شیعه است، تا به امروز تشیع باقی نمی‌ماند. در توقیع منسوب شیخ مفید آمده است: «إِنَّا غَيْرُ مُهْمَلِينَ لِمُرَاعَاتِكُمْ وَلَا نَاسِينَ لِدِكْرِكُمْ وَ لَوْلَا ذَلِكَ لَنَزَلَ بِكُمْ اللَّأْوَاءُ وَ اضْطَلَمَكُمُ الْأَعْدَاءُ فَاتَّقُوا اللَّهَ جَلَّ جَلَالُهُ».^۲

ح) تصویب امور هر سال در شب قدر: این مسئله نیز در روایات فراوان بیان گشته که تقدیرات الهی با امضای فرد معصوم صورت می‌گیرد.^۳ و فواید دیگر.

۱. *بصائر الدرجات*، ص ۴۲۹-۴۳۱؛ *الکافی*، ج ۱، ص ۲۱۹-۲۲۰.

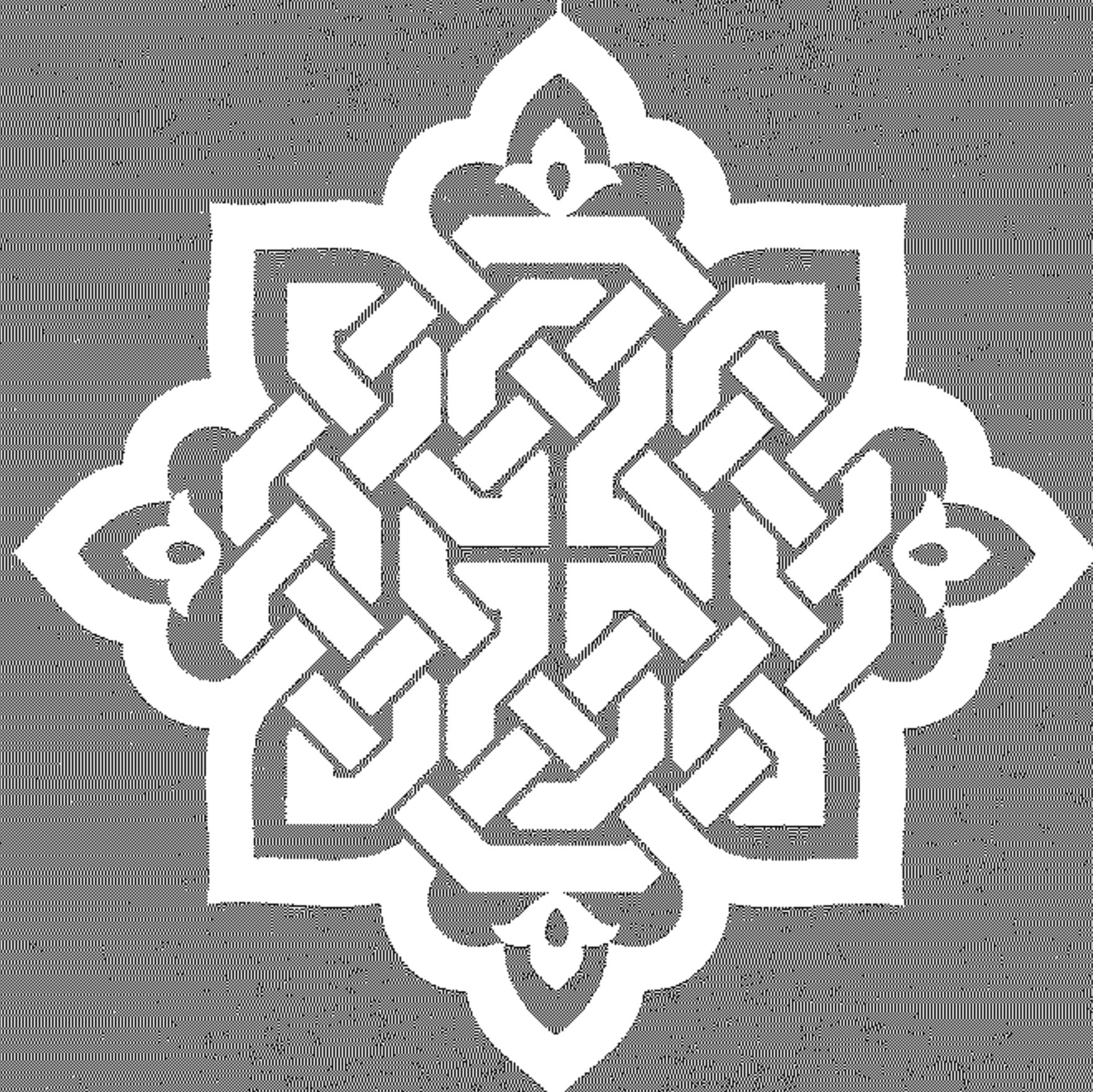
۲. *الإحتجاج*، ج ۲، ص ۴۹۷.

۳. *بصائر الدرجات*، ص ۲۲۰، ح ۲ و ص ۲۲۱، ح ۳.

فصل نهم

غیبت صغری، نیابت خاصه





بخش اول: غیبت صغری

الف) دوگانگی غیبت: در روایات فراوان، این موضوع مطرح شده که امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف دارای دو غیبت هستند که قدری با هم فرق می‌کنند.

ب) غیبت صغری و کبری: مراد از غیبت صغری، دورانی است که امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف به واسطه نواب اربعه با شیعیان در ارتباط بودند که تا سال ۳۲۹ استمرار داشت و مراد از غیبت کبری، پس از آن دوره است که دیگر نایبی نداشتند. امام صادق علیه السلام در حدیثی به سند صحیح اعلائی فرمودند: «كَيْفَ أَنْتُمْ إِذَا صِرْتُمْ فِي حَالٍ لَا تَرَوْنَ فِيهَا إِمَامًا هُدًى وَلَا عَلَمًا يُرَى فَلَا يَنْجُو مِنْ تِلْكَ الْحَيْرَةِ إِلَّا مَنْ دَعَا بِدُعَاءِ الْغَرِيقِ!» چگونه خواهید بود در زمانی که نه امام هدایتگر را ببینید و نه نشانه آشکاری دیده شود؟ در چنین حالتی کسی از این سرگردانی نجات پیدا نمی‌کند، مگر کسی که خدا را به دعای غریق بخواند».

در این حدیث شریف، فقدان دو موضوع، موجب سرگردانی دانسته شده است؛ دیده نشدن امام و نبودن نشانه و پرچمی که دیده شود. مرحوم نعمانی - که هم دوره غیبت صغری را درک نموده و هم ۳۱ سال از غیبت کبری را - می‌فرماید: در این حدیث، دلیل و شاهی است بر نایبانی که بین امام و شیعیان بوده‌اند که آن‌ها نیز دیگر وجود ندارند؛ زیرا مراد از عَلَم - که فقدان آن در کنار فقدان شخص

امام ذکر شده - همان نایبی است که در غیبت امام، رابط بین او و شیعیان بوده است.^۱

نیز می‌نگارد: این احادیثی که می‌گوید برای قائم عجل الله تعالی فرجه الشریف دو غیبت است، صحتش به حمد خدا نزد ما ثابت شده... غیبت اول همان است که سفیرانی بین امام و مردم وجود داشتند که از جانب خود آن حضرت به این مقام نصب و در میان مردم آشکار و شناخته شده بودند... این دوران، همان غیبت کوتاه‌تر بود که مدت زمان آن سپری شد و غیبت دوم، آن است که چنین سفیران و واسطه‌هایی در کار نیستند... که زمان آن اکنون فرارسیده... و ما در این غیبت دوم به سر می‌بریم.^۲

ج) وجه تسمیه: در هیچ روایتی تعبیر غیبت صغری و کبری بیان نشده و تنها در آخرین توقیع ایشان، غیبت دوم، «الغیبه الثانیه»^۳ یا «الغیبه التامه»^۴ و نیز در روایات دیگر، غیبت اول و دوم، قصیره و طویله نامیده شده‌اند،^۵ ولی به هر حال، تعبیر صغری و کبری از قرن ششم تا به اینک در بین شیعیان رواج داشته و این به دو اعتبار بوده است: یکی، به اعتبار مدت که اولی کوتاه، ولی دومی بسیار طولانی است. دوم، به اعتبار درجه غیبت که امام در اولی به طور کامل ارتباط خود را با مردم قطع نکردند و به واسطه نواب خاص با شیعیان در ارتباط بودند، برخلاف دومی.

د) فرق‌های این دو غیبت:

۱. همان، ص ۱۶۱. این برداشت براساس قانون مغایرت معطوف از معطوف‌علیه است که صحیح است؛ وگرنه می‌توان گفت مراد از «عَلَمًا یُرَى» همان «امام هدی» است.

۲. همان، ص ۱۷۳-۱۷۴.

۳. کمال الدین، ج ۲، ص ۵۱۶.

۴. الغیبه للطوسی، ص ۳۹۵ و عموم کتاب‌هایی که از کمال الدین یا غیبت طوسی نقل کرده‌اند.

۵. الکافی، ج ۱، ص ۳۴۰، ح ۱۹.

۶. تاج الموالد، ص ۱۱۱.

۱. **محدود بودن زمان:** زمان غیبت صغری، محدود و معین است، برخلاف غیبت کبری.

۲. **پنهان نبودن حضرت از همه:** در زمان غیبت صغری عده‌ای، از جمله نواب اربعه با ایشان ارتباط داشتند و هر از گاهی به شرف ملاقات نایل می‌شدند.

۳. **ارتباط حضرت با مردم به واسطه نواب:** در غیبت صغری، حضرت نمایندگان داشتند که مردم به واسطه آن‌ها با ایشان تماس گرفته، حوایج مختلف خود را عرضه می‌کردند و به صورت شخصی از برکات وجود حضرت بهره‌مند می‌گشتند.

۴. **مشخص بودن مکان:** از بعضی روایات چنین برمی‌آید که مکان آن حضرت در دوره غیبت صغری برای خواص مشخص بوده، از جمله امام صادق علیه السلام می‌فرماید: «**الْأُولَى لَا يَعْلَمُ بِمَكَانِهِ فِيهَا إِلَّا خَاصَّةٌ شِيعَتِهِ**»^۱ در غیبت اول، شیعیان خاص او به مکان وی واقف‌اند». از این رو، در آن دوره تأکید می‌شده که به دنبال حضرت نباشید و نخواهید که ایشان را ببینید؛ زیرا ممکن است از روی سهل‌انگاری، مکان حضرت را فاش کرده، جان ایشان را به خطر اندازید.^۲

ها مکان حضرت در غیبت صغری: روایات چندی تصریح می‌کند مکان حضرت در آن دوره، شهر مدینه بوده است؛ از جمله امام صادق علیه السلام درباره مکان آن حضرت می‌فرماید: «**نِعْمَ الْمَنْزِلُ طَيِّبَةٌ وَ مَا بِثَلَاثِينَ مِنْ وَحْشَةٍ**»^۳ و در یک

۱. الکافی، ج ۱، ص ۳۴۰، ح ۱۹؛ الغیبة للنعمانی، ص ۱۷۰، ح ۱ و ۲. برخی چنین ادعا کرده‌اند که هیچ دلیلی نداریم که مراد از «**خَاصَّةٌ شِيعَتِهِ**» فقط نواب خاصه باشند و هیچ دلیلی وجود ندارد که فقط سفرای امام شیعه خاص حضرت باشند، بلکه این تعبیر می‌تواند فراتر از آن‌ها را نیز دربرگیرد (راز پنهانی و رمز پیدایی، ص ۶۰)، اما کسی که اندکی بر روایات غیبت صغری و نیز کسانی که به عنوان شیعیان خاص شناخته شده بودند، اشراف داشته باشد، به یقین می‌داند احدی جز نواب اربعه و کاتب و خادم حضرت - بر فرض قبول - از جای ایشان خبر نداشته‌اند و تنها چیزی که برای انگشت‌شماری از بزرگان شیعه ثبت شده، وقوع ملاقات با حضرت مهدی عجل الله فرجه است.

۲. بعضی از این روایات، در بحث امکان رؤیت در غیبت کبری ذکر خواهد شد.

۳. الکافی، ج ۱، ص ۳۴۰، ح ۱۶. در غیبت طوسی به امام باقر علیه السلام نسبت داده شده است (الغیبة للطوسی، ص ۱۶۲). **نکته:** در اینکه این حدیث درباره غیبت صغری سخن می‌گوید یا غیبت کبری،

حدیث نیز کوه رضوی در نزدیکی مکه ذکر شده است: «برای صاحب این امر در این کوه (کوه رضوی) دو غیبت است؛ یکی کوتاه و دیگری طولانی»^۱ که از این حدیث برمی آید در غیبت کبری نیز دارای مکان خاص هستند، اما این تک حدیثی با سند ضعیف است.

(و) حکمت غیبت صغری: آنچه به ذهن قاصر ما می رسد، آن است که اگر غیبت کامل امام یک دفعه رخ می داد و یک باره دست همه شیعیان از دامان حضرتش کوتاه می گشت، امر تشیع بی سروسامان می شد و سردرگمی، کیان شیعه را به انحراف و اضمحلال می کشاند. لذا حکمت غیبت صغری، زمینه سازی برای غیبت کبری بود که مردم ابتدا فقط شخص امام را نبینند، ولی با او به واسطه نواب در ارتباط باشند و کم کم همان ارتباط هم قطع شود تا این قابل پذیرش جمعیت شیعه گردد.

(ز) مکان حضرت در غیبت کبری: همان گونه که گفته شد، در تک روایتی ضعیف عنوان شده مکان امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف در هر دو غیبت، کوه رضوی است که قابل اعتماد نیست. از طرفی، در فصول گذشته، غیبت عنوانی در دوره غیبت کبری برای حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف اثبات نشد. در نتیجه، با توجه به روایاتی که ایشان را صاحب عزلت و نیز شریک و طرید و وحید و فرید معرفی می کند، می توان گفت آن حضرت، مکان مشخصی ندارد یا اگر دارد، به دور از اجتماعات انسانی است. ما

اختلاف است. فیض کاشانی با توجه به اینکه حدیث می گوید سی نفر با حضرت ارتباط دارند که ایشان را از تنهایی درمی آورند، نظر اول را پذیرفته و نگاشته است؛ زیرا در غیبت دوم، شیعیان راه ارتباطی با آن حضرت ندارند (الوافی ج ۲، ص ۴۱۶). اما محقق مازندرانی نظر دوم را موجه دانسته است؛ چون در این حدیث از عزلت ایشان سخن گفته و عزلت و کناره گیری آن حضرت از همه مردم، در غیبت کبری اتفاق افتاده است (شرح الکافی، ج ۶، ص ۲۴۳). علامه مجلسی هم احتمال داده که مراد حدیث، هر دو غیبت باشد (مرآة العقول، ج ۴، ص ۵۰). همچنان که درباره لفظ «ثلاثین» نیز اختلاف است که سی نفر یا سی سالگی، اما به نظر ما با توجه به روایات دیگر، مراد حدیث غیبت صغری و نیز وجود سی نفر در آن دوره بوده است.

در آینده به تفصیل در این باره سخن خواهیم گفت.

ح) مدت غیبت صغری: درباره زمان پایان یافتن غیبت صغری، هیچ اختلافی وجود ندارد و شیعه به اتفاق نظر، آن را سال ۳۲۹ می‌داند که با فوت آخرین نایب آن حضرت رخ داده است، اما درباره زمان آغاز آن، دو دیدگاه وجود دارد؛ دیدگاه مشهور که آن را هم‌زمان با وفات امام حسن عسکری علیه السلام در سال ۲۶۰ می‌داند و همین در غیب‌گویی امام باقر علیه السلام مطرح شده است^۱ که در این صورت، مدت غیبت صغری می‌شود ۶۹ سال و چند ماه،^۲ و دیدگاه دوم که آن را از هنگام ولادت حساب می‌کند؛^۳ بدین اعتبار که ایشان از همان ابتدا به صورت مخفی و نیمه‌غایب می‌زیسته است و در این صورت اگر ولادت ایشان سال ۲۵۶ باشد، مدت غیبت، ۷۳ سال و اگر ۲۵۵ باشد، ۷۴ سال است.^۴

با این توضیح دانسته شد که در مدت غیبت صغری اختلافی نیست، بلکه اختلاف در نحوه محاسبه آن است؛ همچنان‌که اختلاف در تعداد کلمات قرآن نیز به علت اختلاف در نحوه محاسبه آن‌هاست، نه اینکه در کم و زیاد بودن

۱. الکافی، ج ۱، ص ۳۴۱، ح ۲۲-۲۳؛ الغیبة للنعمانی، ص ۱۴۹، ح ۶؛ کمال الدین، ج ۱، ص ۳۲۵، ح ۱. در بعضی کتاب‌ها به اشتباه این حدیث را به امام جواد علیه السلام نسبت داده‌اند و چنین نتیجه گرفته‌اند که این پیشگویی چهل سال قبل از رخداد غیبت بوده است (راز پنهانی و رمز پیدایی، ص ۴۳)؛ در حالی که اگر به طبقات روات این حدیث توجه می‌کردند، بلکه اگر به سند حدیث در کتاب کمال الدین نگاهی می‌انداختند، متوجه می‌شدند مراد از ابوجعفر محمد بن علی، امام باقر علیه السلام است، نه امام جواد علیه السلام.

۲. ذکر دقیق عدد آن چند ماه، به خاطر اختلاف کوچکی که در ماه شهادت امام عسکری علیه السلام وجود دارد، ممکن نیست، مگر اینکه با ادله محکم، یک تاریخ را اثبات کنیم.

۳. الإرشاد ج ۲، ص ۳۴۰؛ تاج الموالید، ص ۱۱۱.

۴. تاج الموالید، ص ۱۱۱؛ إعلام الوری، ص ۴۴۴. البته چون بعضی، وفات نایب چهارم را سال ۲۳۸ گرفته‌اند، مدت غیبت صغری را از شهادت امام عسکری علیه السلام ۶۸ سال و از ولادت امام زمان علیه السلام در سال ۲۵۵، ۷۳ سال دانسته‌اند (مکیال المکارم، ج ۱، ص ۱۸۴) و بعضی نیز مدت زمان غیبت صغری را ۷۵ سال محاسبه کرده‌اند (هزار و یک نکته پیرامون امام زمان، ص ۲۷۰) که ظاهراً از این جهت است که ولادت امام زمان علیه السلام را سال ۲۵۴ و سال وفات نایب چهارم را ۳۲۹ گرفته‌اند، اما روشن است که بازگشت این اختلاف‌ها، به اختلاف در تاریخ ولادت امام زمان علیه السلام و وفات نایب چهارم است.

کلمات قرآن اختلاف باشد. به عبارت دیگر، در پایان دوران غیبت صغری اختلافی نیست، بلکه در اینکه آغاز آن را از کی قرار دهیم، تفاوت دیدگاه وجود دارد.^۱

غیبت شش ساله!

در تک روایتی از امیرالمؤمنین علیه السلام چنین نقل شده است: «تَكُونُ لَهُ غَيْبَةٌ وَ حَيْرَةٌ يَضِلُّ فِيهَا أَقْوَامٌ وَ يَهْتَدِي فِيهَا آخَرُونَ فَقُلْتُ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ وَ كَمْ تَكُونُ الْحَيْرَةُ وَ الْغَيْبَةُ قَالَ سِتَّةَ أَيَّامٍ أَوْ سِتَّةَ أَشْهُرٍ أَوْ سِتَّ سِنِينَ... فَقُلْتُ ثُمَّ مَا يَكُونُ بَعْدَ ذَلِكَ فَقَالَ

۱. البته طبری شیعی در کلامی بسیار عجیب، آغاز غیبت ایشان را یازده سال بعد از وفات پدرشان و نیز مدتی بعد از وفات احمد بن اسحاق دانسته است (دلائل الإمامة، ص ۵۰۲-۵۰۳). این در حالی است که برای سخن ایشان کوچکترین مستندی وجود ندارد و معلوم نیست چگونه چنین سخنی گفته است. همچنین در کتاب *إحقاق الحق* (ج ۲۹، ص ۶۵۹-۶۶۰) از فضل الله خنجی (م ۹۲۷) نقل شده که در کتابش *وسيلة الخادم إلى المخدم* نگاشته: و روایت کرده‌اند که ابتدای امر که حال آن حضرت پوشیده بود تا صد سال و به قولی بیشتر، توقیعات او ظاهر می‌شده و داعیان در هر زمان، توقیعات را به شیعیان می‌رسانده‌اند و بعد از صد سال یا بیشتر، توقیعی بیرون آمد که فرموده بود: این غیبت صغری بود که ما خودمان غایب بودیم و توقیعات ما بیرون می‌آمد، بعد از این غیبت کبری خواهد بود و توقیع ما بیرون نخواهد آمد؛ اما از حال شیعیان خود غافل نیستیم!

و امامیه، آن مدت اول را که توقیعات بیرون می‌آمده، غیبت صغری گویند و این مدت را که توقیعات منقطع شده، غیبت کبری نامند.

حقیر نمی‌دانم درباره این سخن بی‌اساس چه بگویم و تنها وجهی که برای حفظ حرمت گوینده این کلام به ذهنم می‌رسد، این است که ایشان با در نظر گرفتن توقیعاتی که به شیخ مفید نسبت داده شده، مدت غیبت صغری را صد سال و بیشتر دانسته است؛ زیرا وفات شیخ مفید سال ۴۱۱ است که اگر از سال شهادت امام عسکری علیه السلام یعنی ۲۶۰ کم کنیم، می‌شود ۱۵۱ سال و اگر فرض کنیم که آن توقیعات بیست سال قبل از وفات شیخ مفید به او رسیده، می‌شود ۱۳۱ سال که همان عبارت اخرای «بیشتر از صد سال» باشد. شاهد این توجیه آن است که گوینده این سخن ادعا می‌کند در آخرین توقیعی که از امام زمان علیه السلام بیرون آمده، تصریح شده که «ما از حال شیعیان خود غافل نیستیم» و این همان معنایی است که در توقیع منسوب شیخ مفید ذکر شده است: «إنا غیر مهملین لمراعاتکم ولا ناسین لذکرکم»، اما بر هیچ خردمندی پوشیده نیست که آخرین نایب امام در سال ۳۲۹ وفات یافته و آخرین توقیع هم به او صادر شده و در آن نیز تصریح گشته که غیبت ناقص یا غیبت اول پایان یافته است. لذا فرستاده شدن توقیع به شیخ مفید، با کش آمدن مدت غیبت صغری تا آن زمان تلازمی ندارد و این قول، از احدی از علمای شیعه صادر نگشته است.

ثُمَّ يَفْعَلُ اللَّهُ مَا يَشَاءُ فَإِنَّ لَهُ بَدَاءَاتٍ وَإِرَادَاتٍ وَغَايَاتٍ وَنِهَائَاتٍ؛^۱ قائم دارای غیبت و حیرتی است. راوی می‌پرسد: این حیرت و غیبت چقدر طول می‌کشد؟ امام پاسخ می‌دهند: شش روز یا شش ماه یا شش سال، سپس هر کار خدا خواست، می‌کند» و چون مدتی که برای غیبت ذکر کرده با هیچ‌کدام از دو غیبت حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشريف جور در نمی‌آید، فرقه‌ای منحرف ادعا نموده که این غیبت مربوط به قائمی دیگر است.

این در حالی است که:

اولاً، احتمال دارد حضرت علی علیه السلام مدت حیرت را بیان کرده باشند، نه مدت غیبت را؛ زیرا ابتدا می‌فرمایند مهدی غیبتی دارد و حیرتی.^۲ در نتیجه، منظورشان از شش روز و شش ماه و شش سال، مراتب سه‌گانه حیرت است و علت این حیرت آن بوده که در اوایل شروع غیبت، بسیاری از شیعیان نمی‌توانستند عدم دسترسی به امام را برای خود هضم کنند و لذا دچار حیرت گشتند. مراتب حیرت این‌گونه است: نخستین حیرت که شدیدترین آن بوده، تا شش روز بعد از شهادت امام عسکری علیه السلام جریان داشته که عده‌ای دنبال جعفر کذاب راه افتادند. دومین حیرت که متوسط بوده، تا شش ماه طول کشیده که عده‌ای ادعای نیابت کردند و مردم را گمراه نمودند و سومین حیرت که ضعیف بوده، تا شش سال استمرار داشته که عده‌ای از طولانی شدن غیبت به شک افتادند و بعد از آن، غیبت امام به صورت امری طبیعی درآمد.^۳

از طرفی، حضرت نفرمودند که بعد از شش سال ظاهر می‌شود تا زمانش منطبق

۱. الکافی، ج ۱، ص ۳۳۸، ح ۷.

۲. در غیبت نعمانی (ص ۶۱) و غیبت طوسی (ص ۱۶۵) حیرت، مقدم بر غیبت ذکر شده است.

۳. «لعل السائل سأل عن مقدار زمان الغيبة والحيرة معاً فأجاب ع بأن زمان مجموعهما أحد الأزمنة المذكورة و بعد ذلك ترتفع الحيرة و تبقى الغيبة و التردد بالنسبة الى تفاوت مراتب الاشخاص فقد ترتفع حيرة شخص بعد ستة أيام و ترتفع حيرة الاخر بعد ستة أشهر أو ست سنين» (شرح الکافی، ج ۶، ص ۲۳۷).

بر غیبت امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف نباشد، بلکه می‌فرمایند بعد از آن، خدا هر کار خواست، می‌کند که این با استمرار یافتن دوره غیبت کاملاً سازگار است.

ثانیاً، اگر مراد، ذکر مدت غیبت است، مراتب غیبت را می‌گوید که بعد از وفات پدر و رسیدن به امامت، تا شش روز کسی از ایشان خبر نداشت و تا شش ماه امر ایشان کم‌کم انتشار یافت و بعد از گذشت شش سال، امامت ایشان به وسیله نایب اول و دوم کاملاً تثبیت شده، دیگر برای کسی از شیعیان مخفی نبود.^۱ نیز ممکن است نگاهش این باشد که تا شش روز غیر از اهل خانه و افراد خاص، کسی از ولادت ایشان باخبر نبود، بعد از آن تا شش ماه افراد نزدیک در جریان ولادت قرار گرفتند و بعد از آن تا شش سال که شهادت امام عسکری علیه السلام رخ داد، این خبر به بسیاری از شیعیان رسیده بود.^۲

غیر از اینکه اصلاً قسمت مورد بحث در نقل کتاب *کمال الدین*^۳ با ۳۴ طریق و *دلائل الإمامه*^۴ و یک نقل از غیبت طوسی^۵ وجود ندارد، و در غیبت نعمانی^۶ هم به جای «شش روز و شش ماه و شش سال»، «سبت من الدهر» ثبت شده است.^۷ ممکن است کسی اشکال کند که سه احتمال یادشده بر این اساس بود که

۱. بحار الأنوار، ج ۵۱، ص ۱۳۵.

۲. همان، ص ۱۳۴-۱۳۵.

۳. کمال الدین، ج ۱، ص ۲۸۹، ح ۱.

۴. دلائل الإمامة، ص ۵۳۰.

۵. الغيبة للطوسی، ص ۳۳۶.

۶. الغيبة للنعمانی، ص ۶۱.

۷. بعضی نیز چنین احتمال داده‌اند که چون عادت ائمه علیهم السلام این نبوده که برای دوران غیبت مدت تعیین کنند، اصل متن روایت این‌گونه بوده: «یغیب سبتاً من الدهر» و سپس به «سبتاً» تصحیف شده و چون نمی‌دانستند منظور از «شش» چه بوده، برخی راویان آن را به شش ماه یا شش سال تفسیر کردند و بعدها خیال شد این تفسیر جزء متن روایت و بیان امام بوده است (المعجم الموضوعی لأحادیث الإمام المهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف، ص ۹۳۰). این احتمال دقیقاً مطابق نقلی است که در غیبت نعمانی از روایت حضرت علی علیه السلام وجود دارد، اما با توجه به سیاق کلام، خیلی قوی نیست و خیلی ضعیف هم نیست.

نگاه روایت، ناظر به غیبت صغری باشد، در حالی که دلیلی بر این برداشت وجود ندارد؛ غافل از آنکه در حدیث دیگری از امام سجاد علیه السلام تصریح شده که این شش روز یا شش ماه یا شش سال، ایام غیبت اول است، نه غیبت دوم که طولانی است: «أَنَّ لِقَائِمِ مِنَّا غَيْبَتَيْنِ إِحْدَاهُمَا أَطْوَلُ مِنَ الْأُخْرَى أَمَّا الْأُولَى فِسِتَّةُ أَيَّامٍ أَوْ سِتَّةُ أَشْهُرٍ أَوْ سِتُّ سِنِينَ وَ أَمَّا الْأُخْرَى فَيَطْوُلُ أَمْدَهَا»^۱.

و اتفاقاً از آنجا که قطعاً طبق تصریح روایات فراوان، قائمی که دارای دو غیبت کوتاه و طولانی است، شخص امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف است، روشن می شود مراد این دو روایت از «قائم»، حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف است؛ در نتیجه، با تمسک به ذکر مدت غیبت، نمی توان به قائم دیگری عقیده مند شد.

بخش دوم: نیابت خاصه

همان طور که متذکر شدیم، در دوره غیبت صغری، ارتباط امام با مردم کاملاً قطع نبود و آن ها می توانستند از طریق نواب با امام ارتباط برقرار کرده، حوایج خود را رفع و مسائل دینی خویش را حل نمایند و وجوه شرعی خود را بپردازند. البته گاهی هم از جانب امام به طور ابتدایی، پول یا لباس یا کفن فرستاده می شد. درباره نیابت خاصه، مباحث بسیاری مطرح است که ما به جمله ای از آن ها اشاره می کنیم:

یکم. تعداد نواب: اگر بپذیریم که نایب و وکیل امام هر دو به یک معناست، آن حضرت نایبان متعددی داشته اند؛ از جمله عثمان بن سعید عمری، پسرش محمد، حاجز، بلالی، عطار، عاصمی، محمد بن ابراهیم بن مهزیار، احمد بن اسحاق، محمد بن صالح، قاسم بن علاء، محمد بن شاذان، حسین بن روح، علی بن محمد سمري،^۲ ابوهاشم جعفری، عمر اهوازی، ابومحمد وجنانی و

۱. کمال الدین، ج ۱، ص ۳۲۳، ح ۸.

۲. همان، ج ۲، ص ۴۴۲، ح ۱۶.

ابراهیم بن مهزیار.^۱

اما نظر صحیح آن است که نایب با وکیل متفاوت است و نایبان امام زمان علیه السلام چهار نفر بیشتر نبوده‌اند^۲ به نام‌های: ابو عمر عثمان بن سعید، پسرش ابو جعفر محمد بن عثمان، ابوالقاسم حسین بن روح نوبختی و ابوالحسن علی بن محمد سمری؛ همچنان که در نقل غیاث بن اسید، تعداد و نام نایبان حضرت همین‌ها معرفی شده است، نه بیشتر.^۳

درباره آن افراد دیگر، سه نظریه بیان شده است:

۱. آن‌ها وکیل این چهار نفر بوده‌اند.

۲. همه یا بعضی از آن‌ها وکیل خود حضرت بوده‌اند، اما امور مردم را از طریق

آن چهار نفر به عرض امام می‌رسانده‌اند.

۳. این چهار تن، نیابت مطلق داشته‌اند، ولی وکالت دیگران در موارد خاص

بوده است.^۴

با توجه به آنچه از روایات به دست می‌آید، مبنی بر اینکه این چهار تن در همه امور مستقل بوده‌اند و توقیعات از دست ایشان صادر می‌شده و از طرفی، بعضی از وکلا به واسطه توقیعات - که کلام شخص امام بوده - به وکالت نصب می‌شده‌اند، نظریه دوم صحیح‌تر به نظر می‌رسد.

در پایان عرض می‌کنیم که در بعضی کتاب‌ها تا ۴۵ وکیل - نه نایب - برای امام

۱. إعلام الوری، ص ۴۴۴.

۲. در بعضی کتاب‌ها چنین عنوان شده که در تعداد نواب اختلاف است (دادگستر جهان، ص ۱۳۵)، اما همان‌طور که گفتیم، نایب با وکیل فرق می‌کند و نواب امام زمان علیه السلام چهار نفر بیشتر نبوده‌اند. همچنین در رجال ابوعلی از کتاب سید بن طاووس، نام نواب را نقل کرده، اما با کمال تعجب نام نایب چهارم در میان آن‌ها نیست و ابوعلی این را غریب دانسته و احتمال می‌دهد نسخه‌اش ناقص بوده است (منتهی المقال، ج ۷، ص ۴۸۶). این در حالی است که متنی که وی نقل کرده، متن مرحوم طبرسی در اعلام الوری (ص ۴۴۵) است که اتفاقاً نایب چهارم را هم ذکر کرده است.

۳. کمال الدین، ج ۲، ص ۴۳۲، ح ۱۲؛ الغیبة للطوسی، ص ۳۹۳.

۴. ر.ک: تنقیح المقال، ج ۲، ص ۱۴۲.

زمان عَلَيْهِ السَّلَام شمارش شده است.^۱

بعضی نویسندگان، مسئولیت‌های وکلا را در این امور دسته‌بندی کرده‌اند:
نقش مالی: دریافت وجوه شرعی و هدایا، رسیدگی به امور موقوفات و توزیع
اموال شرعی؛

نقش ارتباطی: رساندن سؤالات شیعیان و تحویل جواب‌ها در قالب توقیعات؛
نقش علمی و ارشادی؛

نقش سیاسی؛

نقش حفاظتی برای امام، شیعیان و سازمان وکالت؛

نقش تمهیدی برای ورود شیعه به عصر غیبت؛

نقش اجتماعی و خدماتی برای امام و شیعیان؛

نقش مبارزاتی برضد منحرکان و مدعیان دروغین باییت.^۲

دوم. طریقه نصب نواب (نواب چگونه تعیین می‌شدند؟): پس از آنکه ثابت شد
نایبان اصلی حضرت فقط چهار تن بوده‌اند، درباره نحوه تعیین آن‌ها می‌گوییم
نایب اول به وسیله شخص امام حسن عسکری عَلَيْهِ السَّلَام معین شد، نایب دوم نیز
به وسیله امام عسکری عَلَيْهِ السَّلَام و نیز به وسیله نایب اول^۳ و دو نایب بعدی به وسیله
نایب قبل از خود به دستور امام زمان عَلَيْهِ السَّلَام نصب شدند.^۴

در روایت است: چهل نفر خدمت امام حسن عسکری عَلَيْهِ السَّلَام رسیدند. امام فرزند
خویش را به ایشان نشان داده، فرمودند: «این امام شما بعد از من و جانشین من
بر شماست؛ از وی اطاعت کنید و متفرق نشوید. ... شما بعد از این تا مدت‌ها
او را نخواهید دید. پس سخنان عثمان بن سعید را بپذیرید و تابع اوامرش باشید؛

۱. سازمان وکالت و نقش آن در عصر ائمه عَلَيْهِمُ السَّلَام، ج ۲، ص ۴۳۰-۴۳۱.

۲. همان، ج ۱، ص ۲۸۰-۳۴۱.

۳. الغیبة للطوسی، ص ۳۵۹.

۴. نصب حسین بن روح: الغیبة للطوسی، ص ۳۶۸ و ۳۷۰-۳۷۲؛ کمال الدین، ج ۲، ص ۵۰۳، ح ۳۳.

. نصب علی بن محمد سمري: کمال الدین، ج ۲، ص ۴۳۲، ح ۱۲؛ الغیبة للطوسی، ص ۳۹۳-۳۹۴.

زیرا وی جانشین امام شماسست و حل و فصل کارهای شیعیان به دست او خواهد بود»^۱.

از این روایت، به خوبی جانشینی و نیابت عثمان از امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف برمی آید. همچنین ستایش‌های فراوان امام عسکری علیه السلام از عثمان و ارجاع شیعیان به او در زمان حیاتشان باعث شده بود وی پناهگاه شیعه و مورد وثوق همگان باشد و همین موقعیت موجب آن شد که بعد از وفات حضرت، شیعه گرد او جمع شوند. لذا آن تعریفات و تمجیدات نیز به نوعی بیان ضمنی نیابت عثمان از امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف بعد از وفات امام عسکری علیه السلام بود. نیز امام حسن عسکری علیه السلام فرمودند: «عثمان بن سعید، وکیل من است و فرزندش، وکیل فرزندم مهدی خواهد بود»^۲.

از این روایت به خوبی مسئله تعیین عثمان و پسرش محمد برای نیابت از امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف به وسیله حضرت عسکری علیه السلام به اثبات می رسد.

البته نایب اول وکیل امام هادی علیه السلام نیز بود و به وسیله ایشان مورد وثوق کامل و واجب اطاعه معرفی شد.^۳ همچنین او و نایب دوم، وکیل امام حسن عسکری علیه السلام بوده، به وسیله ایشان مورد وثوق کامل و واجب اطاعه معرفی شده بودند^۴ و همین مسئله نیز برای اثبات نیابت ایشان از امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف کفایت می کرد.

سوم. ملاک تعیین نواب چه بود؟ روشن است که ملاک اصلی در تعیین نواب، موقعیت دینی و اجتماعی ایشان بوده است؛ از جمله تقوا و خداترسی، زهد، ایمان استوار، امانت داری فوق العاده، درک صحیح و عمیق درباره مسائل اجتماعی و سیاسی، حسن سابقه و خوش نامی، شجاعت، دخالت ندادن دیدگاه‌های

۱. الغیبة للطوسی، ص ۳۵۷.

۲. همان، ص ۳۵۶.

۳. الکافی، ج ۱، ص ۳۳۰، ح ۱.

۴. همان.

شخصی در امور امامت، قدرت تحمل فراوان در برابر مشکلات گوناگون و بالاخره، فدا کردن همه چیز در راه امامت و اقامه حق.

اما آنچه در این میان اهمیت بسزایی دارد، مسئله رازداری شدید ایشان است. شیخ طوسی در این باره نقل می‌کند: عده‌ای از ابوسهل نوبختی پرسیدند: چطور شد امر نیابت به ابوالقاسم حسین بن روح واگذار گشت، نه تو؟ او پاسخ داد: آنان بهتر از هرکسی می‌دانند چه کسی را به این مقام برگزینند. من با دشمنان برخورد داشته، با ایشان مناظره می‌کنم و اگر مکان امام را مانند ابوالقاسم می‌دانستم و عرصه بحث بر من تنگ می‌شد، شاید مکان آن حضرت را آشکار می‌ساختم، اما اگر ابوالقاسم امام را زیر لباس خود پنهان کرده باشد و بدنش را با قیچی قطعه قطعه کنند تا امام را نشان دهد، هرگز چنین نخواهد کرد!

چهارم. وظایف نواب اربعه

۱. برطرف کردن تردید شیعیان درباره وجود امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف: از آنجاکه ولادت حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف به صورت پنهانی اتفاق افتاده بود، جز اندکی از شیعیان، از ولادت ایشان باخبر نبودند. از این رو، یکی از مسئولیت‌های خاص نواب، مخصوصاً نایب اول و دوم، از بین بردن تردیدهای موجود در این باره بود که از جمله راهکارها اظهار کرامات می‌بود.

۲. پنهان نگه داشتن نام و مکان حضرت.

۳. پاسخ‌گویی به پرسش‌های اعتقادی، فقهی و علمی، به ویژه شبهات مختلف مهدویت: در این میان، از نایب دوم پرسش‌های فقهی زیادی شده و توقیعات فراوانی به وسیله وی ظاهر گشته است.

۴. گرفتن اموال و وجوهات مربوط به امام.

۵. سازمان‌دهی وکلا: تشکیلات وکالت به طور رسمی از زمان امام کاظم علیه السلام

پدید آمد و تا زمان امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف به اوج خود رسید. محور ارتباط وکلا با

نایبان خاص بود و گاهی چند وکیل در مناطق کوچک، تحت سرپرستی وکیلی بودند که او با نایب خاص در ارتباط بود. وکلا اموال متعلق به امام یا نامه‌ها را به شیوه‌های گوناگون به بغداد نزد نواب می‌بردند.^۱

در تاریخ، سه تن از این وکلا معرفی شده‌اند که بعداً منحرف گشته، از وکالت برکنار گشتند: محمد بن علی بن بلال، محمد بن صالح همدانی و احمد بن هلال.

۶. مبارزه با مدعیان دروغین نیابت: این مبارزه به‌طور عمده با هدایت شخص امام به‌وسیله صدور توقیع می‌بود.

۷. جلوگیری از فرقه‌گرایی و گروه‌گروه شدن شیعه: نواب در این مسئله، پیروزی چشمگیری داشتند؛ به‌طوری‌که با وجود غیبت امام انشعاب خاصی در شیعه به‌وجود نیامد.

۸. آماده کردن شیعیان برای غیبت کبری.

۹. رهبری حفظ مصالح شیعیان: که همین دو مورد اخیر، عمده وظیفه و فایده قرار دادن نیابت بوده است.

پنجم. شناختی اجمالی از نواب اربعه

نایب اول؛ عثمان بن سعید

الف) نام، کنیه، لقب: عثمان بن سعید عَمَری، کنیه او ابوعمَر و از القاب او سَمَّان، اسدی و عسکری است. سَمَّان به‌معنای روغن‌فروش است و این لقب به‌خاطر آن بود که وی به‌منظور استتار فعالیت‌های خویش، در قالب روغن‌فروشی، وجوهات مربوط به امام حسن علیه السلام را در ظرف‌های روغن قرار داده، به محضر ایشان می‌برد.^۲

اسدی می‌گفتند؛ چون از قبیله بنی‌اسد بود، و عسکری می‌گفتند؛ چون در

۱. حیات فکری و سیاسی امامان شیعه، ص ۵۸۸.

۲. الغیبة للطوسی، ص ۳۵۴.

محلّه عسکر سامراء سکونت داشت.^۱

ب) زندگی نامه: او از یازده سالگی در محضر امام هادی علیه السلام شاگردی و خدمتکاری می کرد و مورد اطمینان کامل آن امام بود.^۲ وی بعد از وفات ایشان در خدمت امام عسکری علیه السلام بود و وکیل ایشان شمرده می شد.

ج) عظمت شخصیت و جایگاه رفیع نزد ائمه علیهم السلام: روایات متعددی از امام هادی و امام عسکری علیهم السلام در تمجید او صادر گشته است؛ از جمله:

احمد بن اسحاق از امام هادی علیه السلام پرسید: با چه کسی معاشرت نمایم و احکام دینم را از او یاد بگیرم و سخنش را بپذیرم؟ حضرت فرمودند: «عثمان بن سعید عمری مورد اعتماد من است. اگر چیزی برایت نقل کرد، صحیح می گوید. حرفش را بشنو و اطاعت کن؛ زیرا من به او اعتماد دارم».^۳ نیز فرمودند: «این ابو عمر مورد اعتماد و امین است. هرچه برای شما گفت، از طرف من می گوید و آنچه به شما برساند، از طرف من می رساند».^۴

این در حالی است که خود احمد بن اسحاق، از بزرگان شیعه می بود. احمد پس از وفات آن امام، خدمت حضرت عسکری علیه السلام رسید و همان سؤال را تکرار کرد و امام حسن عسکری علیه السلام فرمودند: «این ابو عمر مورد اعتماد و اطمینان امام قبل و نیز طرف اطمینان من در زندگی و پس از مرگ من است. آنچه به شما بگوید، از جانب من می گوید و آنچه به شما برساند، از طرف من می رساند»^۵ و نیز فرمودند: «عمری و فرزندش مورد وثوق اند»^۶ و باز فرمودند: «گواه باشید عثمان بن

۱. همان، ص ۳۵۴.

۲. رجال الطوسی، ص ۳۸۹، رقم ۳۶. علامه حلی، عثمان را با همین عبارت در میان یاران امام جواد علیه السلام ذکر کرده که اشتباه است (خلاصه الأقوال، ص ۱۲۶).

۳. الکافی، ج ۱، ص ۳۳۰؛ الغیبة للطوسی، ص ۲۴۳.

۴. الغیبة للطوسی، ص ۳۵۴.

۵. همان، ص ۳۵۴-۳۵۵.

۶. الکافی، ج ۱، ص ۳۳۰؛ الغیبة للطوسی، ص ۲۴۳.

سعید عمری، وکیل من و فرزندش، وکیل فرزندم مهدی شماست»^۱.
 (د مدت نیابت: تاریخ ولادت و وفات عثمان و مدت نیابت او برای ما روشن نیست، ولی این را می‌دانیم که با آغاز غیبت صغری، تمام امور شیعیان به دست ایشان بود و توقیعات حضرت به واسطه وی به مردم می‌رسید. البته برخی پژوهشگران با توجه به شاهی، وفات وی را قبل از سال ۲۶۷ دانسته‌اند^۲ و آن اینکه احمد بن هلال در سال ۲۶۷ درگذشته^۳، در حالی که بنا به نقل شیخ طوسی، وی از جمله معارضان نایب دوم، «محمد بن عثمان» بوده است. از این رو، سفارت نایب دوم باید قبل از سال ۲۶۷ شروع شده باشد و اگر مدتی را نیز برای تحقق آن معارضه لحاظ کنیم، باید نایب اول در حدود سال ۲۶۵ درگذشته و نایب دوم به جای وی نشسته باشد.

اما برخی دیگر با توجه به نقلی از احمد بن محمد دینوری چنین نتیجه گرفته‌اند که مدت نیابت عثمان، یکی دو سال بیشتر نبوده است؛^۴ زیرا دینوری می‌گوید: يك يا دو سال پس از شهادت امام عسکری علیه السلام از سوی شیعیان «دینور» مأمور به تحقیق درباره جانشین امام عسکری علیه السلام و تحویل اموال و وجوه شرعی به او شدم... وی پس از آمدن به بغداد و برخورد با برخی از مدعیان دروغین نیابت،

۱. الغيبة للطوسی، ص ۳۵۶. شاید بعضی با توجه به این حدیث گمان کنند که عثمان بن سعید اصلاً نایب حضرت مهدی علیه السلام نبوده است، غافل از آنکه این توهم با انبوهی از ادله که بر نیابت وی از امام زمان علیه السلام دلالت می‌کند، توان مقابله ندارد و اصلاً صحیح نیست که تک‌روایتی را بگیریم و دیگر روایات را رها کنیم؛ روایاتی از جمله این فرموده امام عسکری علیه السلام: «این ابو عمر مورد اعتماد و اطمینان من در زندگی و پس از مرگ من است» (همان، ص ۳۵۴-۳۵۵). کاملاً روشن است که فقره «مورد اعتماد من بعد از ممات»، تنها با نیابت از امام زمان علیه السلام معنا پیدا می‌کند و از این واضح‌تر، گفته دیگر امام است که فرمودند: «این پسر امامتان بعد از من است. شما دیگر او را نخواهید دید. پس، از عثمان هر چه گفت قبول کنید؛ زیرا او جانشین امامتان است». (همان، ص ۳۵۷).

۲. تاریخ سیاسی غیبت امام دوازدهم علیه السلام، ص ۱۵۵-۱۵۶؛ پژوهشی پیرامون زندگانی نواب خاص امام زمان علیه السلام، ص ۱۴۲.

۳. رجال النجاشی، ص ۸۳، رقم ۱۹۹؛ فهرست الطوسی، ص ۸۳، رقم ۱۰۷.

۴. سازمان وکالت و نقش آن در عصر ائمه علیهم السلام، ج ۲، ص ۴۵۶.

موفق به ملاقات ابوجعفر عمری - نایب دوم - می شود که به تصریح دینوری، وی نیز مدعی نیابت بوده است^۱ و روشن است که نایب دوم بعد از وفات نایب اول، ادعای نیابت داشته است.

این در حالی است که اگر به ادامه همین نقل توجه می شد، چنین برداشتی صورت نمی گرفت؛ زیرا در ادامه همین نقل آمده که ابوجعفر عمری او را به وکیل حضرت که در خود خانه امام عسکری علیه السلام بوده - و خانه هم دارای اهل و دربان و غلام بوده - ارجاع داد و تصریح کرد که واجب است اموال را به او تحویل دهد^۲ که اولاً می رساند وکیل اصلی، کسی غیر از ابوجعفر بوده، یعنی همان نایب اول عثمان بن سعید و ثانیاً، تاریخی که دینوری ذکر کرده، اشتباه است و او یکی دو ماه پس از شهادت حضرت به بغداد رفته، نه یکی دو سال بعد؛ چون خانه امام پس از چند ماه و انتقال عثمان بن سعید به بغداد، دیگر ساکت و در بسته بود و اصلاً آیا معقول است که شیعیان «دینور» بعد از گذشت یک یا دو سال از وفات امام یازدهم، به فکر جست و جوی امام بعدی بیفتند؟

و این حقیقت که ابوجعفر محمد بن عثمان در زمان پدر، دخیل در کارهای وکالت بوده، از توقیعی به وضوح فهمیده می شود؛ زیرا در آن آمده: «لَمْ يَزَلْ يُقْتَنَا فِي حَيَاةِ الْآبِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ وَ أَرْضَاةً وَ نَصْرًا وَ جِهَةً»^۳ پسر - محمد بن عثمان - پیوسته در زمان پدرش - که خدا از او راضی باشد و راضی اش کند و رویش را سفید گرداند! - مورد اعتماد ما بود».

همچنین در نقلی تصریح شده که توقیعات صاحب الامر رحمة الله عليه به دست عثمان و پسرش، به شیعیان و یاران خاص امام عسکری علیه السلام می رسید و شیعه بر عدالت هر دو اتفاق نظر داشتند تا اینکه عثمان وفات نمود: «وَ كَانَتْ تَوْقِيعَاتُ صَاحِبِ

۱. دلائل الإمامة، ص ۵۲۰.

۲. همان، ص ۵۲۱.

۳. الغيبة للطوسي، ص ۳۶۲.

الْأَمْرُ عَ تَخْرُجُ عَلَيَّ يَدَيِ عُثْمَانَ بْنِ سَعِيدٍ وَ ابْنِهِ أَبِي جَعْفَرٍ مُحَمَّدِ بْنِ عُثْمَانَ إِلَى شِيعَتِهِ وَ خَوَاصِّ أَبِيهِ أَبِي مُحَمَّدٍ ع بِالْأَمْرِ وَ النَّهْيِ وَ الْأَجْوِبَةِ عَمَّا يَسْأَلُ الشَّيْعَةَ عَنْهُ إِذَا اخْتَاَجَتْ إِلَى السُّؤَالِ فِيهِ بِالْخَطِّ الَّذِي كَانَ يَخْرُجُ فِي حَيَاةِ الْحَسَنِ ع فَلَمْ تَزَلِ الشَّيْعَةُ مُقِيمَةً عَلَيَّ عَدَاةً لِكِلَيْهِمَا إِلَى أَنْ تُوفِّيَ عُثْمَانُ بْنُ سَعِيدٍ رَحِمَهُ اللَّهُ وَ رَضِيَ عَنْهُ»^۱.

از طرفی، بعضی با تمسک به حکایتی از ابن همام، سال وفات عثمان را ۲۸۰ دانسته، بدین ترتیب، مدت زمان نیابت وی را بیست سال گفته‌اند.^۲ در این حکایت به نقل از محمد بن همام چنین آمده که محمد بن حمویه در سال ۲۸۰ برایم از محمد بن ابراهیم بن مهزیار نقل کرد که بعد از وفات ابو عمر این توفیق خارج شد: «پسر (محمد بن عثمان) که خدا محفوظش دارد! همواره مورد اعتماد ما در زمان حیات پدرش - رضی الله عنه و ارضاه و نصر وجهه - بود. او نزد ما به منزله پدر و جانشین وی است و طبق فرمان ما فرمان می‌دهد و عمل می‌کند. خداوند امورش را کفایت نماید! پس، از وی پیروی کن و جایگاهش را نزد ما بشناس»^۳.

همان‌گونه که روشن است، تاریخ یادشده (سال ۲۸۰ ق) نه تاریخ وفات سفیر اول، بلکه تاریخ نقل محمد بن حمویه برای محمد بن همام است! نتیجه اینکه، یقیناً عثمان بن سعید، اولین نایب حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف بوده و بین چند ماه تا چند سال این وظیفه سنگین را برعهده داشته است.

ه) ویژگی‌های مهم عثمان بن سعید:

۱. مورد اطمینان سه امام معصوم علیهم السلام بود.

۱. همان، ص ۳۵۶.

۲. در گلستان دعا با باغبان، ص ۲۴ و نیز، رک: تاریخ سیاسی غیبت امام دوازدهم، ص ۱۵۵؛ سازمان وکالت و نقش آن در عصر ائمه علیهم السلام، ج ۲، ص ۴۵۸.

۳. الغيبة للطوسي، ص ۳۶۲.

۲. در اجرای مراسم ولادت حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف فعالیت داشت.^۱
۳. مراسم و غسل و کفن و خاک سپاری امام عسکری علیه السلام را - در ظاهر - خود به عهده داشت.^۲
۴. از طرف شخص امام عسکری علیه السلام به نیابت از امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف منصوب شده بود.
۵. وظیفه سنگین اثبات ولادت امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف و رفع شبهات را بر عهده داشت.
۶. نقش مهمی در رسوایی جعفر کذاب داشت.
۷. جلالت قدر فوق العاده او نزد شیعیان، مانع از آن شد که وی در کار نیابت با مخالفت‌های جدی مواجه گردد.
۸. منتقل کننده سازمان وکالت از سامراء به بغداد بود.^۳
۹. طبق گفتاری، مسئول نگه داری از مادر امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف بعد از آزاد شدن ایشان از بند خلیفه عباسی بود.^۴
۱۰. نقل‌هایی وجود دارد مبنی بر آنکه عثمان از وجوهات متعلق به امام یا صاحبان آنها که نزدش آورده می‌شد، خبر می‌داد.^۵

۱. کمال الدین، ج ۲، ص ۴۳۱، ح ۶.

۲. الغیبة للطوسی، ص ۳۵۶.

۳. طبق مفاد روایتی از شیخ صدوق، این انتقال به دستور خود امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف بوده است (کمال الدین، ج ۲، ص ۴۷۹).

۴. المقنع فی الإمامة، ص ۱۴۶-۱۴۷.

۵. از جمله: کمال الدین، ج ۲، ص ۴۸۶، ح ۶ و ص ۵۰۲، ح ۳۰. این دو کرامت در دادگستر جهان (ص ۱۳۸) به عثمان نسبت داده شده است؛ در حالی که در متن روایت تنها لقب عمری ذکر گشته که بین عثمان و فرزندش مشترک است. لذا معلوم نیست که این دو کرامت مربوط به پدر است یا پسر، بلکه با توجه به طبقات روایت، بعید نیست بگوییم مربوط به پسر است؛ همچنان که نظر نرم افزار اسناد شیخ صدوق همین است. اما غیر از این دو مورد، مورد دیگری هم در دادگستر جهان (ص ۱۳۷-۱۳۸) برای عثمان ذکر شده که صد البته غلط است؛ زیرا در متن روایت، به نام محمد بن عثمان و کنیه او تصریح شده، پس ربطی به پدرش عثمان ندارد (الغیبة للطوسی، ص ۲۹۴). بله، طبق تصریح شیخ طبرسی، بر دست هر کدام از نواب اربعه، معجزاتی از طرف صاحب الزمان عجل الله تعالی فرجه الشریف ظاهر شده تا شیعیان به آنها

۱۱. امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف در فوت او طی نامه‌ای به فرزندش، از وی تجلیل فراوان کرده، فرمودند: «پدرت سعادت‌مندانه زیست و نیکو از این جهان دیده بربست. خدا رحمتش کند و او را به اولیا و موالی خود ملحق سازد که همواره در امر آنان کوشا بود و در چیزهایی که او را به خدا و آن‌ها نزدیک می‌ساخت، تلاش فراوانی داشت»^۱.

(و محل دفن او: قبر ایشان در طرف غربی بغداد، اول محله درب جبله در قبله مسجد آنجاست)^۲.

نایب دوم: محمد بن عثمان

(الف) نام، کنیه و عظمت اجتماعی: ابوجعفر محمد بن عثمان، فرزند نایب اول است. وی همانند پدرش از بزرگان شیعه و از نظر تقوا و عدالت و موقعیت اجتماعی، کاملاً مورد قبول شیعیان بود. او قبلاً از وکلای امام حسن عسکری علیه السلام بود^۳ و به وسیله ایشان به نیابت از امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف معرفی شد که فرمودند: «گواه باشید عثمان بن سعید عمری، وکیل من و فرزند عثمان، محمد، وکیل فرزندم مهدی شماس است»^۴؛ همچنان‌که پدرش نیز قبل از وفات، به دستور امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف او را به نیابت معرفی نمود.^۵

(ب) ویژگی‌های دوره نیابت: از خصوصیت‌های دوران او، یکی صدور توقیعات فراوان در زمینه‌های مختلف فقهی و اعتقادی و غیره و دیگری، ظهور مدعیان دروغین نیابت بود که وی با وجود فشار حاکمان جور، به شدت با آن‌ها به مخالفت

و ثوق پیدا کنند: «لم تقبل الشيعة قولهم إلا بعد ظهور آية معجزة تظهر على يد كل واحد منهم من قبل صاحب الأمر تدل على صدق مقالتهم و صحة بايئتهم» (الإحتجاج، ج ۲، ص ۴۷۸).

۱. الغيبة للطوسي، ص ۳۶۱.

۲. همان، ص ۳۵۸.

۳. الكافي، ج ۱، ص ۳۳۰.

۴. الغيبة للطوسي، ص ۳۵۶.

۵. همان، ص ۳۵۹.

پرداخت. ابتدای نیابت ایشان برای ما معلوم نیست؛ زیرا زمان وفات پدرشان مشخص نیست، اما همان طور که قبلاً نتیجه گرفتیم، قبل از سال ۲۶۷ بوده است. وفات ایشان در سال ۳۰۴ یا ۳۰۵ آخر جمادی الاولی ذکر شده^۱ و بنابراین، دوران نیابت این نایب، حدود چهل سال یا بیشتر بوده است.^۲

ج) ویژگی‌های مهم محمد بن عثمان:

۱. فرزند نایب نخست بود.
۲. به وسیله امام عسکری علیه السلام به نیابت منصوب شده بود.
۳. مدت زمان نیابتش از همه بیشتر بود.
۴. با مدعیان دروغین مبارزه جدی داشت.
۵. نقل‌های متعددی است که او از مقدار وجوهاتی که می‌رسید آگاه بود.^۳ نیز از حال و روز دیگران در مناطق دیگر خبر داشت.^۴ همچنین از تاریخ دقیق وفات خود خبر داد و همان‌گونه شد.^۵

د) محل دفن او: سمت غربی بغداد بر سر راه کوفه کنار قبر مادرش.^۶

نایب سوم: حسین بن روح

الف) نام، کنیه و جایگاه اجتماعی: ابوالقاسم حسین بن روح نوبختی، شخصی پرآوازه نزد شیعه، دارای هوش و درایت فراوان و به تصدیق موافق و مخالف،

۱. همان، ص ۳۶۶. اما در رجال ابوعلی به نقل از سید بن طاووس، سال وفات وی اشتباهاً ۳۵۴ ذکر شده (منتهی المقال، ج ۷، ص ۴۸۶) که با توجه به مصدر نقل و نیز ادامه خود کلام ابوعلی و نیز قطعی بودن پایان یافتن نیابت در سال ۳۲۹، اشتباه بودن آن روشن‌تر از خورشید است.

۲. اما عجیب این است که نوه دختری ایشان، دوران نیابت وی را حدود پنجاه سال می‌شمرد (الغیبة للطوسی، ص ۳۶۶)؛ در حالی که اگر سال وفات ایشان را از پنجاه کسر کنیم، مساوی با سال ولادت امام زمان علیه السلام می‌شود (۲۵۵ یا ۲۵۶ = ۵۰ - ۳۰۵ یا ۳۰۴) و این با هیچ منطقی سازگار نیست.

۳. الغیبة للطوسی، ص ۲۹۵.

۴. کمال الدین، ج ۲، ص ۵۰۴، ح ۳۵.

۵. الغیبة للطوسی، ص ۳۶۵.

۶. همان، ص ۳۳۶.

از عاقل‌ترین مردم روزگار خویش بود؛ تاجایی که اهل سنت هم به وی احترام می‌گذاشتند.^۱

ب) زمینه‌سازی برای نیابت وی: حسین بن روح - که احتمالاً فردی ایرانی بوده^۲ - در زمان محمد بن عثمان، یکی از وکلای وی بود^۳ و محمد کم‌کم زمینه نیابت ایشان را فراهم می‌کرد؛ از جمله اینکه گاهی وجوهات امام را تحویل نمی‌گرفت و به حسین حواله می‌داد^۴ و به تدریج تأکیدات فردی و اجتماعی خود را درباره وی بیشتر می‌کرد.^۵

علت این کار، آن بود که اولاً، حسین برخلاف دو نایب قبل، دارای نص نیابت از جانب امام یازدهم عجل الله تعالی فرجه نبود. ثانیاً، در تصور اصحاب، افراد دیگری سزاوار مقام نیابت بودند؛ مثل احمد بن متیل یا فرزندش جعفر.^۶ برای همین، بر نیابت وی تأکید می‌نمود؛ زیرا نظر امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف همین بود.^۷

محمد بن عثمان در کلامی فرمود: «حسین بن روح، جانشین من و وکیل مورد اعتماد صاحب الامر عجل الله تعالی فرجه الشریف است. در کارهایتان به او رجوع نموده، بر وی تکیه کنید که من از جانب امام مأمورم حسین بن روح را به نیابت منصوب گردانم».^۸

ج) دو حادثه مهم

۱. تاریخ الإسلام، ذهبی، ج ۲۴، ص ۱۹۱؛ الغیبة للطوسی، ص ۳۸۴.
۲. در رجال کشی، او حسین بن روح قمی نامیده شده (رجال الکشی، ص ۵۵۷، رقم ۱۰۵۲). نیز از آنجا که ایشان به زبان محلی آوی در حوالی قم تسلط کامل داشته، این احتمال داده شده که وابسته به خاندان نوبخت قم باشد، نه بغداد؛ هرچند نوع نقل تسلط او بر این زبان، حکایت از کرامت‌گونه بودن آن دارد (کمال الدین، ج ۲، ص ۵۰۴، ح ۳۴).
۳. الغیبة للطوسی، ص ۳۶۹ و ۳۷۲.
۴. همان، ص ۳۶۷ و ۳۷۰.
۵. همان، ص ۳۶۸.
۶. همان، ص ۳۶۹.
۷. همان، ص ۳۷۰-۳۷۲.
۸. همان، ص ۳۷۱.

اول. زندانی شدن: از آنجا که در آن زمان در دستگاه حکومت، افراد مدافع شیعه وجود داشتند، حسین نیابت خود را آشکار کرد و آزادانه به کار خود مشغول بود، اما اواسط دوران نیابت، ورق برگشت و با برکناری برخی حامیان او، وضعیت وی دشوار شد؛ به گونه‌ای که پنج سال به زندان افتاد و تا سال ۳۱۷ در زندان بود.^۱ مدت نیابت ایشان حدود ۲۱ سال طول کشید و در هجدهم شعبان سال ۳۲۶ وفات یافت.^۲

دوم. ارتداد شلمغانی: از جمله حوادث مهم روزگار نیابت ایشان، جدا شدن محمد بن علی شلمغانی، معروف به ابن ابی عزاقر از فقهای بزرگ شیعه، از آیین صحیح شیعی است. او به عقاید غلوآمیز گرفتار شد و گفت: روح پیامبر در بدن محمد بن عثمان، روح حضرت علی علیه السلام در بدن حسین بن روح، و روح حضرت فاطمه علیها السلام در بدن دختر محمد بن عثمان حلول کرده است.^۳ بعد کم‌کم در مقابل حسین ایستاد و مدعی نیابت خود و منکر نیابت وی شد^۴ و کار را به جایی کشاند که به وسیله حسین بن روح تکفیر^۵ و در سال ۳۲۳ به دست خلیفه عباسی به جرم ادعای الوهیت کشته شد.^۶

د) کرامت‌های حسین: از جمله حکایت‌های معروف، داستان بچه‌دار شدن علی بن بابویه، پدر شیخ صدوق است که او نامه‌ای به واسطه حسین، محضر حضرت فرستاد و تقاضا کرد که برای او دعا کنند تا بچه‌دار شود. پس تویع شریف به وسیله حسین به او رسید که شما از این زن بچه‌دار نخواهی شد و فلان زن را

۱. البته در غیبت طوسی نقلی به این مضمون ثبت شده که ایشان در سال ۳۱۲ از زندان آزاد گشته است (همان، ص ۳۰۷ و ۴۱۰).

۲. همان، ص ۳۸۷.

۳. همان، ص ۴۰۴.

۴. همان، ص ۳۰۷.

۵. همان، ص ۴۰۵.

۶. همان، ص ۳۲۳.

بگیر که صاحب دو پسر فقیه می‌گردد و در همان سال شیخ صدوق و بعد از او برادرش حسین متولد شدند.^۱

نیز نقل است شخصی در نیابت حسین بن روح شک داشت. پس نامه‌ای با قلم بدون مرگب به واسطه وی به خدمت امام فرستاد و جوابش آمد.^۲
(ه) محل دفن: قبر ایشان محله نوبختیه شهر بغداد است.^۳

نایب چهارم: علی سمري

(الف) نام، کنیه و جایگاه: ابوالحسن علی بن محمد سمري، آخرین نایب امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف است که کمترین مدت نیابت، یعنی سه سال را به عهده داشته است. از او به خاطر مدت کم نیابتش فعالیت گسترده‌ای ثبت نشده است، ولی به هر حال مورد اطمینان عموم شیعیان بوده و هیچ گزارشی مخالفتی با وی نقل نشده است. ایشان در سال ۳۲۹ وفات کرد^۴ و با فوت او، دوران غیبت صغری و همچنین نیابت خاصه به پایان رسید.

(ب) کرامات او: نقل است که روزی علی بن محمد سمري بدون مقدمه گفت: «خدا علی بن بابویه قمی را رحمت کند!» حاضران تاریخ این کلام را یادداشت کردند. بعداً خبر رسید که علی بن بابویه در همان تاریخ وفات یافته است.^۵

نیز حسن بن احمد نقل می‌کند: علی بن محمد سمري براساس توقیعی که بدو رسیده بود، خبر داد شش روز دیگر وفات می‌کند و شش روز بعد وفات یافت.^۶

(ج) پایان نیابت خاصه با وفات وی: پایان نیابت خاصه با وفات سمري، چیزی است که همه شیعیان بر آن اتفاق نظر دارند و خود سمري نیز بر آن تأکید داشته

۱. کمال الدین، ج ۲، ص ۵۰۲-۵۰۳، ح ۳۱؛ الغیبة للطوسی، ص ۳۰۸-۳۰۹ و ۳۲۰-۳۲۱.

۲. الغیبة للطوسی، ص ۳۱۶.

۳. همان، ص ۳۸۶.

۴. همان، ص ۳۹۴.

۵. کمال الدین، ج ۲، ص ۵۰۳، ح ۳۲، الغیبة للطوسی، ص ۳۹۴ و ص ۳۹۶.

۶. همان، ص ۵۱۶، ح ۴۴.

است؛ از جمله احمد بن محمد صفوانی می‌گوید: جمعی از شیعیان قبل از وفات سمری خدمتش رسیدند تا از جانشین او بپرسند، اما او فرمود: «مأمور نیستم کسی را به نیابت منصوب کنم»^۱.

نیز هنگامی که در حال احتضار بود، به خدمتش رسیده، درباره نایبش پرسیدند و او فرمود: برای خدا امری است که خود آن را به انجام می‌رساند؛^۲ یعنی از این به بعد دیگر نایبی نخواهد بود و خداوند مستقیماً امور امام غایب را به عهده می‌گیرند. همچنین در آخرین توقیع که به دست وی رسید، آمده بود: «بسم الله الرحمن الرحیم. ای علی بن محمد سمری! خدا اجر برادرانت را درباره تو بزرگ گرداند! تا شش روز دیگر وفات می‌کنی. پس به کارت رسیدگی کن و به احدی وصیت منما که بعد از وفاتت جانشین تو شود؛ زیرا غیبت دوم (تامه) شروع شده و ظهوری نخواهد بود، مگر بعد از اذن خدای بلندمرتبه و آن، بعد از گذشت دورانی طولانی و قسی شدن قلب‌ها و پر شدن زمین از جور و ظلم است. به زودی بعضی نزد شیعیان می‌آیند که ادعای مشاهده می‌کنند. آگاه باشید هرکه قبل از خروج سفیانی و صیحه آسمانی ادعای مشاهده کرد، دروغ‌گوی افترازننده است»^۳.

درباره سند و متن این توقیع، از جانب فرقه‌های انحرافی اشکالاتی مطرح شده است که در ادامه آن‌ها را بررسی خواهیم کرد.

(د) محل دفن: قبر ایشان در بغداد، خیابان خلنجی در کنار نهر ابو عتاب است.^۴

۱. الغیبة للطوسی، ص ۳۹۴.

۲. کمال الدین، ج ۲، ص ۴۳۳، ح ۱۲ و ص ۵۱۶، ح ۴۴؛ الغیبة للطوسی، ص ۳۹۳ و ۳۹۵.

۳. کمال الدین، ج ۲، ص ۵۱۶، ح ۴۴؛ الغیبة للطوسی، ص ۳۹۵.

۴. الغیبة للطوسی، ص ۳۹۶. نکته: در دو کتاب البلد الامین (ص ۱۵۷-۱۵۸) و مصباح کفعمی (ص ۴۰۴-۴۰۵) نوعی عریضه نویسی خدمت امام زمان عجل الله فرجه جهت روا گشتن حاجت ذکر شده که هنگام انداختن آن در رودخانه یا غیر آن، نام یکی از نواب اربعه را صدا زده، با زنده خواندن وی، او را واسطه رساندن آن عریضه به حضرت قرار می‌دهیم. محدث نوری پس از نقل این عریضه می‌نگارد: از این خبر شریف چنین استفاده می‌شود که آن چهار شخص معظم، چنان‌که در غیبت صغری میان مردم و آن جناب در عرض حوایج و رفاع و گرفتن جواب و ابلاغ توقیعات واسطه بودند، در غیبت

ششم. انحراف در مهدویت

جایگاه این بحث، قبل از پرداختن به ولادت حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف است؛ زیرا انحراف در مهدویت از قرن اول هجری چهره نمود، اما از آنجا که یکی از نمودهای انحراف در مهدویت، ادعا در بابت حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف است که پیدایش آن، هم‌زمان با آغاز دوره نیابت در غیبت صغری است، این بحث را در اینجا قرار دادیم.

الف) دسته‌بندی مدعیان و ادعاها

به طور کلی بحث از مدعیان دروغین مهدویت در چند جهت خلاصه می‌شود:

از نظر ادعا

اول. ادعای مهدویت: بعضی ادعا می‌کنند همان مهدی موعود هستند و همان‌گونه که گذشت، این از قرن اول آغاز شد و بعضی مردم درباره محمد بن حنفیه، محمد نفس زکیه، امام صادق و امام کاظم علیهم السلام به مهدی و قائم بودن آن‌ها قایل شدند.

البته ادعای مهدویت بر سه قسم است:

کبری نیز در رکاب همایون آن جناب هستند و به این منصب بزرگ مفتخر و سرافرازند (نجم ثاقب، ج ۲، ص ۹۲۴). نیز شخص دیگری نگاشته: نکته مهم‌تر در شناخت این سفیران و نواب گران قدر امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف آن است که ایشان در دوران غیبت کبری هم به صورتی محدود، همان شأن و مقام والای خود را دارا هستند... از اینجا می‌توان فهمید که وساطت این بزرگواران در زمان غیبت کبری نیز همچنان باقی است، تا آنجا که ما ایشان را نزد خداوند، زنده و قادر می‌دانیم و برای رساندن عریضه خود به امام، واسطه قرار می‌دهیم (راز پنهانی و رمز پیدایی، ص ۵۳).

من می‌گویم اگر برای این عریضه‌نویسی کوچک‌ترین سندی وجود داشت، ما نیز در اثبات این مقام برای نواب اربعه هم داستان بودیم و تعجب می‌کنم که چگونه بعضی دچار دوگانگی در روش علمی می‌شوند و به اینجا که می‌رسند با تمسک به نقلی که هیچ سندی ندارد و برای بار اول در قرن دهم نقل شده، نواب اربعه را زنده و مسئول رساندن عریضه به خدمت امام می‌دانند!

اشتباه نشود. عرض حاجت کردن به امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف به واسطه این عریضه مذکور، هیچ اشکالی ندارد و بنده خودم هم این عریضه را نگاشته‌ام؛ زیرا طبق مبنای شیعه، اعتبار سندی درباره دعاها و زیارات و دیگر اعمال مستحبی لازم نیست، اما اگر متن همان دعا یا زیارت بخواهد مستند موضوعی اعتقادی یا حکم شرعی قرار گیرد، حتماً باید سند معتبر داشته باشد.

الف) مهدویت نوعیه که می‌گوید مهدی و قائم موعود عَلَيْهِ السَّلَام، شخص امام زمان نبوده، بلکه مولودی در آخرالزمان است؛ مثل فرقه بابیت در اواسط راه.
ب) مهدویت شخصی که می‌گوید من شخص امام زمان هستم و این خود بر دو قسم است: نفسیه که بگوید من همان امام زمان هستم که در سال ۲۵۵ هجری به دنیا آمده، و حلولیه که بگوید امام وفات کرده و روح او در من حلول نموده است.

ج) مهدویت نوعیه و شخصی که بگوید دو مهدی قائم برای این امت بوده؛ یکی شخصی که همان امام زمان است، و یکی نوعی که در آخرالزمان متولد می‌شود؛ مانند جریان منحرف مدعی یمانی.

دوم. ادعای بابیت: با رخداد غیبت صغری و نصب نایب به‌وسیله امام زمان عَلَيْهِ السَّلَام، بعضی از همین بستر برای ایجاد انحراف، سوءاستفاده کرده، ادعای نیابت از آن امام را نمودند که این ادعاها در دوره غیبت کبری هم ادامه داشت و بیشترین سهم از مدعیان شیعه را به خود اختصاص داد؛ از جمله جریان شیخیه و بابیت در ابتدای راه.

سوم. ادعای ممهدیت و زمینه‌سازی برای قیام حضرت: مانند جریان السید الممهد، جریان صرخی، سید حسنی و جریان مدعی یمانی.

چهارم. ادعای ارتباط مستمر با حضرت: مثل ادعای همسری، یار خاص یا خدمتکار ایشان.

از نظر مذهب: ادعای مهدویت هم در شیعه نمود داشته است و هم در سنی؛ مانند عبیدالله مهدی و علی محمد باب در شیعه و مهدی تونسلی، احمد قادیانی و محمد قحطانی در سنی.

از نظر مدعی: خودش مدعی بوده؛ مانند محمد نفس زکیه یا دیگران درباره او ادعا کرده‌اند؛ مانند محمد بن حنفیه.

از نظر جغرافیا: عراق، ایران، مصر، عربستان، یمن، سودان، هند، ترکیه، افغانستان

و تونس، مناطقی هستند که مدعیان بزرگ مهدویت را به خود دیده‌اند.
از نظر شخصیت: دارای حواس سالم، ولی دروغ‌گو یا متوهم خیال‌پرداز.^۱

ب) نایبان دروغین

مدعیان نیابت، در دو دوره غیبت صغری و غیبت کبری نمود داشته‌اند. در دوران غیبت صغری، در زمان نایب دوم و سوم، افراد متعددی ادعای نیابت کردند، ولی چون برهانی نداشتند، دروغشان آشکار شد و رسوا گشتند؛ افرادی همچون حسن شریعی (اولین کسی که ادعای نبیبت کرد)،^۲ محمد بن نصیر نمیری (دومین کسی که ادعای نیابت کرد)،^۳ محمد بن علی بن بلال،^۴ محمد بن علی شلمغانی^۵ و حسین بن منصور حلاج.^۶

ج) توقیع سمی، آخرین سد محکم در برابر همه مدعیان

اما برای ادعای نیابت در غیبت کبری، سد محکمی به نام توقیع سمی وجود داشت که به صراحت پایان دوره نیابت را اعلام می‌کرد. برای همین، کسانی که می‌خواستند ادعای نیابت از امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف کنند، ناچار بودند به‌گونه‌ای از این سد بگذرند؛ بنابراین، این توقیع را از نظر سند و دلالت، مورد آماج شبهه قرار می‌دادند.

ما در اینجا اندکی درباره این شبهات و پاسخ آن‌ها سخن می‌گوییم و توقیع را در دو جهت سند و محتوا بررسی می‌کنیم.

یکم. بررسی سند

درباره سند چنین اشکال شده است: شیخ صدوق این توقیع را به واسطه حسن

۱. رک: دکان‌های کاغذی.

۲. الغیبة للطوسی، ص ۳۹۷.

۳. همان، ص ۳۹۸.

۴. همان، ص ۴۰۰.

۵. همان، ص ۳۰۷.

۶. همان، ص ۴۰۱.

بن احمد مکتب، از نایب چهارم نقل کرده،^۱ درحالی که حسن در کتب رجالی توثیق نشده است. بله، محقق مامقانی به واسطه اینکه شیخ صدوق بعد از اسم او گفته «رضی الله عنه؛ خدا از او راضی باشد»، وی را امامی ممدوح دانسته^۲ که اصطلاحاً حدیثش حسن تلقی می‌شود، نه صحیح. در نتیجه، این توقیع از نظر رجالی دارای اعتبار نیست. حال بر فرض که سندش صحیح هم باشد، خبر واحدی بیش نیست که در فقه، حجت است، نه در مسائل اعتقادی؛ زیرا خبر واحد، مفید ظن است؛ درحالی که ما در اعتقادات به دنبال قطع و یقین هستیم. اما همان‌گونه که بر اهل علم پوشیده نیست، در علم رجال، ملاک معتبر بودن روایت فقط توثیق داشتن راوی نیست، بلکه اگر مضمون روایت به وسیله عموم علمای شیعه پذیرفته شود، به آن مقبوله گفته، معتبرش می‌دانند و توقیع سمری هم همین‌گونه است؛ یعنی به وسیله قاطبه شیعه پذیرفته شده، عموم محدثان و متکلمان و علمای شیعه بدان استدلال کرده‌اند؛ پس از نظر سندی کاملاً معتبر است، بلکه طبق مبنایی که ترّضی شیخ صدوق را به منزله توثیق راوی می‌داند، این راوی دارای توثیق رجالی هم هست؛^۳ همچنان که شیخ طوسی به سند صحیح اعلائی نقل کرده که نزد ما شیعیان، هر کس بعد از سمری ادعای نیابت کند، کافر حيله‌گر گمراه و گمراه‌کننده است.^۴

پس این روایت نه تنها در احکام، بلکه در عقاید هم قابل استناد است؛ چون همان‌طور که گفته شد، این خبر مقبوله است؛ یعنی قطع یا اطمینان به صدور آن از معصوم وجود دارد و خبر قطعی الصدور، مستند عقاید قرار می‌گیرد؛ ضمناً در هر عقیده‌ای به خبر متواتر نیاز نیست، بلکه این فقط درباره اصول اعتقادات شرط

۱. کمال الدین، ج ۲، ص ۵۱۶، ح ۴۴.

۲. تنقیح المقال فی علم الرجال، ج ۱۸، ص ۳۵۳.

۳. مجمع الرجال، ج ۷، ص ۱۹۰-۱۹۱.

۴. الغیبة للطوسی، ص ۴۱۲.

است.

و از همه مهم‌تر اینکه، اصلاً اعلام پایان نیابت خاصه به غیر از خبر واحد ممکن نبوده است؛ زیرا نایب چهارم تنها کسی بوده که بیانات امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف را به مردم می‌رسانده است. لذا چون این حدیث، یک مصدر بیشتر ندارد که همان نایب چهارم است، به هیچ وجه از خبر واحد بودن خارج نمی‌شود و اصلاً طبق این سخن، تمام توقیعات امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف بی‌ارزش می‌گردد؛ چون که هر توقیعی تنها به واسطه یک نایب به مردم رسیده یا یک مخاطب خاص داشته و تمام آن‌ها خبر واحد می‌شود!

همه این‌ها به کنار، اصلاً آیا معقول است که امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف با وفات نایب چهارم، تکلیف نیابت را معلوم نکنند که ادامه می‌یابد یا پایان یافته است و شیعه را در حیرت و سرگردانی رها سازند؟ قطعاً چنین چیزی از حجت خدا که برای هدایت انسان‌ها انتخاب شده، ممکن نیست و تنها بیانی که از امام در این باره وجود دارد، همین توقیع سمی است؛ برای همین، شیعه با رخداد وفات نایب چهارم به اتفاق نظر، پایان نیابت خاصه را پذیرفتند.

دوم. بررسی محتوا

از نظر محتوا نیز چند اشکال شده است:

اشکال الف) عمومیت نداشتن توقیع بعضی نامطلعان می‌گویند: این توقیع نگفته «کل من ادعی»، بلکه می‌گوید «من ادعی» که این قضیه به اصطلاح علم

۱. مگر اینکه گفته شود نواب اربعه در زمان غیبت، حکم خود امام را داشته‌اند و راوی تلقی نمی‌شده‌اند؛ لذا ملاک واحد بودن خبر آن‌ها نفر بعد از ایشان است و در نتیجه، اگر افراد فراوانی خبر یا توقیعی را از ایشان نقل کرده باشند، می‌شود متواتر، وگرنه خبر واحد است. اما بر خواننده مطلع پوشیده نیست که با چنین شرطی، حتی یک توقیع از نواب اربعه متواتر نخواهد بود و اصلاً شرایطی که ایشان در آن زندگی می‌کرده‌اند، اجازه نقل متعدد را نمی‌داده است. لذا حتی در بزرگ‌ترین مسائل نیز مثل اظهار کفر شخصیت بانفوذ شلمغانی، نایب سوم تنها به واسطه یک نفر توقیع لعن وی را به شیعیان فرستاد، اما عموم شیعه از او پذیرفتند (همان، ص ۴۱۰).

منطق، قضیه مهمله است، نه قضیه مسوره. مهمله یعنی در آن کلیت و جزئیت تصریح نشده که آیا همه آن‌ها یا بعضی از آن‌ها و در علم منطق، قضیه مهمله حکم موجب جزئی را دارد. نتیجه اینکه، این تویح فقط می‌رساند که بعضی از مدعیان نیابت، دروغ‌گو هستند، نه همه آن‌ها.

اما این اشکال از طرف کسی مطرح شده که فرق بین «من شرطیه: هرکس» را با «من موصوله: کسی که» نمی‌داند؛ زیرا «کل» فقط بر سر «من موصوله» درمی‌آید؛ درحالی‌که «من» در اینجا شرطیه است، نه موصوله. از طرفی، قضیه مهمله، مربوط به قضایای حملیه است، نه قضایای شرطیه؛ و الا کسانی که منطق خوانده‌اند می‌دانند «من شرطیه» مفید معنای عموم بوده، با قضیه مهمله هیچ سنخیتی ندارد.

و اصلاً علم منطق به کنار، هرکس ذره‌ای به زبان عربی آگاهی داشته باشد، می‌داند که در عربی، لفظ عموم، منحصر در «کل» نیست که اگر در جمله‌ای نبود، به مهمله و جزئی بودن قضیه حکم شود، بلکه در زبان عربی، الفاظ متعددی برای عموم به کار می‌رود که طبق تصریح شیخ طوسی در کتاب *عُدة الأصول*، اولین لفظ عموم، همین «من شرطیه» است^۱ و این عمومیت را سه بار دیگر تأکید می‌کند^۲ و این در زبان فارسی هم قابل درک است که اگر گفتند هرکس فلان کار را بکند، فلان جایزه یا جریمه را دارد، مراد، عموم مخاطبان هستند.

اصلاً زبان عربی به کنار، در قرآن ده‌ها آیه وجود دارد که در آن «من شرطیه» به کار رفته و در همه آن‌ها معنای عموم مراد است و اصلاً با مهمله یا جزئی بودن سازگاری ندارد؛ از جمله: هرکس ایمان بیاورد و عمل صالح انجام دهد، هرکس از دین برگردد و کفر بورزد و از این قبیل تعبیرات.

اصلاً قرآن هم به کنار، در خصوص این حدیث، یقیناً مراد، عموم است و الا

۱. العدة فی أصول الفقه، ج ۱، ص ۲۷۴.

۲. همان، ص ۲۷۵.

اینکه بعضی از افراد به دروغ، ادعای مشاهده یا نیابت می‌کنند که گفتن ندارد و چنین دروغ‌هایی در همه زمان‌ها راجع به همه حجّت‌های خدا، به‌ویژه در دوره غیبت صغری وجود داشته است.

همچنین تعیین کردن غایت برای این دروغ، یعنی خروج سفیانی و صیحه آسمانی، کاملاً می‌رساند که مراد، نفی عمومی است؛ و الا وجود بعضی افراد دروغ‌گو که غایت لازم ندارد و همه می‌دانند با ظهور امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف، دروغ و دروغ‌گویی پایان می‌پذیرد.

بله، گاهی اشکال می‌شود که در کتاب غیبت طوسی، فقره «ألا فمن ادعی المشاهدة» داخل کروشه است؛^۱ یعنی در بعضی نسخه‌ها نبوده است و به‌همین دلیل، آنچه درباره «من شرطیه» گفته شد، خراب می‌شود.

اما مصدر اصلی و اولین کتابی که این توقیع در آن ثبت شده، کتاب صدوق است که در آن، فقره مذکور، داخل کروشه نیست و شیخ طوسی هم از صدوق نقل کرده است؛ همچنان‌که در تمام کتاب‌هایی که از شیخ صدوق و شیخ طوسی نقل کرده‌اند، این فقره وجود دارد.^۲ حال بر فرض که نسخه توقیع، فاقد این فقره باشد، باز با توجه به توضیحاتی که دادیم، اشکالی وارد نمی‌کند؛ زیرا اگر منظور حضرت فقط بعضی‌ها بوده‌اند، اینکه گفتن نداشته و کاملاً طبیعی بوده که بعضی در دوره غیبت بیایند دکان باز کرده، ادعای مشاهده یا نیابت کنند. پس مراد حضرت، نفی به صورت اطلاق بوده است.

اشکال ب) موقت یا خاص بودن حکم توقیع: برخی کم‌اطلاعان می‌گویند: توقیع گفته «سیاتی شیعی من یدعی المشاهدة...؛ به‌زودی کسی قبل از سفیانی و صیحه، سراغ شیعیان من می‌آید که ادعای مشاهده می‌کند، پس آن یک

۱. الغیبة للطوسی، ص ۳۹۵.

۲. به‌جز کتاب ریاض الأبرار که یک جا با این فقره و یک جا بدون این فقره ثبت نموده که این نقل واحد، اهمیتی ندارد (ریاض الأبرار، ج ۳، ص ۸۴ و ۱۳۲).

نفر که به زودی می‌آید، کذاب و افترازننده است». این در حالی است که امام مهدی عَجَّلَ اللَّهُ تَعَالَى فرجه الشریف این سخن را در اوایل قرن چهارم گفته‌اند و ربطی به قرن‌های بعدی ندارد.

جواب: اولاً، اینکه مراد از «من» در فقره «سیاتی شیعتی من یدعی» یعنی یک نفر، از کمال بی‌اطلاعی است؛ زیرا «من موصوله» در مفرد و جمع به کار می‌رود و اگر بدون قرینه باشد، مجمل بوده، قابلیت استدلال ندارد؛ درحالی که امکان ندارد امام زمان عَجَّلَ اللَّهُ تَعَالَى فرجه الشریف در آخرین توقیع خود برای خلق خدا با کلام مجملی سخن بگویند و همین دلیل محکمی بر وجود آن فقره مورد بحث است تا مراد امام از اجمال و ابهام مصون بماند.

از طرفی، اگر بعضی به خصوصی مراد بوده، حضرت هیچ نشانه‌ای برای شناخت او به شیعه معرفی نکرده‌اند؛ پس شیعه از کجا بداند کدام مدعی، راست می‌گوید و کدام مدعی دروغ؟ چون امام فقط همین قدر فرموده‌اند که بعضی‌ها در ادعای مشاهده یا نیابت دروغ می‌گویند و این معیاری دست شیعه نمی‌دهد.

و اصلاً اگر به واقعیت خارجی نگاه کنیم، می‌بینیم با رخداد غیبت کبری، نه یک نفر، بلکه افراد متعددی در طول قرون مختلف، ادعای نیابت خاصه از حضرت را نمودند. حال اگر منظور یک نفر بوده، خوب کدام یک از آن‌ها مقصود بوده، حکم بقیه مدعیان چه می‌شود و چرا توقیع درباره بقیه آن‌ها روشنگری نکرده است؟

ثانیاً، اینکه «سیاتی»، یعنی همین چند روز بعد، این هم از کمال بی‌اطلاعی است؛ زیرا نه تنها که حرف «سین» در قرآن بارها و بارها به معنای زمان بسیار دور و طولانی به کار رفته، بلکه در روایات نیز گاهی این‌گونه است و البته گاهی نیز این «سین» به زمان شروع اشاره دارد و درباره زمان پایان آن ساکت است؛ مثل اینکه پیامبر اکرم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمود: «الْوُضُوءُ بِمَدِّ وَ الْغُسْلُ بِصَاعٍ وَ سَيَاتِي أَقْوَامٌ بَعْدِي يَسْتَقِلُّونَ

ذَلِكَ فَأَوْلَيْكَ عَلَىٰ خِلَافِ سُنَّتِي؛ وضو با ۷۵۰ گرم و غسل با سه کیلو گرم آب انجام می‌شود و به زودی کسانی می‌آیند که این مقدار را کم می‌شمرند؛ این‌ها برخلاف سنت من هستند». خوب آیا این بیان فقط مربوط به زمان کوتاهی بعد از وفات پیامبر بوده؟ یقیناً این‌گونه نیست و در طول تاریخ اسلام و همین الان، عده زیادی هستند که این مقدار را برای غسل کم می‌شمرند و حتی یک نفر پیدا نمی‌شود که بگوید چون در این حدیث از حرف «سین» استفاده شده، مربوط به زمان کوتاهی بعد از پیامبر بوده است.

و اگر کسی بگوید: حدیث پیامبر دارای قرینه است، می‌گوییم اتفاقاً تویع مورد بحث نیز دارای دو قرینه بسیار محکم است:

اولاً، ابتدا تصریح می‌کند که ظهوری نیست، الا بعد از مدتی طولانی که عموم قلب‌ها قسی شود و زمین هم از ظلم پر گردد: «فَلَا ظُهُورَ إِلَّا بَعْدَ إِذْنِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ وَ ذَلِكَ بَعْدَ طَوْلِ الْأَمْدِ وَ قَسْوَةِ الْقُلُوبِ وَ امْتِلَاءِ الْأَرْضِ جَوْرًا» و با وجود این تصریح، دیگر گفتن ندارد که اگر دو روز دیگر کسی آمد ادعای مشاهده یا نیابت کرد، دروغ‌گوست؛ چون وقتی به صراحت می‌گوید ظهوری تا مدت‌های طولانی نخواهد بود، دروغ‌گو بودن مدعی‌ای که به زودی ادعا کند، کاملاً مشخص است، بلکه آنچه گفتن دارد، مدعیانی است که بعد از طولانی شدن دوره غیبت می‌آیند و حضرت هم با دو نشانه حتمی خروج سفیانی و صیحه آسمانی، معیار محکمی برای تشخیص آن‌ها معرفی می‌کند.

ممکن است کسی بگوید: نفی ظهور چه ربطی به نفی نیابت دارد؟ اما چون ادعای نیابت، ملازم با ادعای مشاهده است و کسی می‌تواند ادعا کند من به نیابت از امام انتخاب شده‌ام که شخص امام را دیده و از ایشان حکم نیابت را دریافت کرده باشد، پس نفی ظهور، ملازم با نفی نیابت خواهد بود، مگر اینکه گفته شود: ملاقات خصوصی با حضرت به معنای ظهور نیست. پس می‌شود

کسی حضرت را ببیند و حکم نیابت را دریافت کند و ظهوری هم رخ ندهد، اما این سخن درست نیست؛ زیرا در صدر توقیع، تصریح شده که غیبت دوم یا غیبت تامه رخ داده، تنها فارق قابل تصور بین این دو غیبت، وجود و عدم وجود نایب خاص است که این خودش بیان مستقلی برای دلالت بر انقطاع نیابت خاصه تا زمان ظهور حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف است.

ثانیاً، ادعای مشاهده را تا قبل از خروج سفیانی و صیحه آسمانی می‌داند که می‌رساند نگاه امام به طول دوره غیبت کبری است، نه برهه‌ای از زمان مربوط به اوایل غیبت کبری.

اشکال ج) مفاد توقیع مشتبه است؛ یکی از فرقه‌های منحرف می‌گویند: توقیع گفته مدعی قبل از سفیانی و صیحه دروغ‌گوست؛ درحالی که طبق روایات، چندین سفیانی و چندین صیحه خواهد بود. پس ما از کجا بفهمیم کدام سفیانی و کدام صیحه را می‌گویند؟ در نتیجه، مراد توقیع، مجمل بوده، قابلیت استناد ندارد.

جواب: تعدد سفیانی ادعای بی‌مدرکی است و طبق روایات، سفیانی یکی بیشتر نیست؛ همان‌که در منطقه شامات خروج می‌کند و پنج منطقه را می‌گیرد^۱ و سپس به عراق و مدینه برای پیدا کردن مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف لشکر می‌کشد^۲ و در زمین بیداء لشکرش به زمین فرومی‌رود.^۳

همچنان‌که طبق روایات معتبر، دو صیحه آسمانی بیشتر نخواهد بود؛ یکی صیحه ظهور که در سحر بیست و سوم ماه مبارک رمضان داده می‌شود و بعد از آن، حضرت برای خواص یاران خود ظاهر می‌شوند^۴ و خبرش هم به گوش سفیانی

۱. کمال الدین، ج ۲، ص ۶۵۱-۶۵۲، ح ۱۱؛ الغیبة للنعمانی، ص ۳۰۰ و ۳۰۴؛ الغیبة للطوسی، ص ۴۴۹؛ الأصول الستة عشر، ص ۲۲۶.

۲. حمله به عراق: الغیبة للنعمانی، ص ۲۵۵، ۲۵۹ و ۲۸۰؛ الغیبة للطوسی، ص ۴۵۰؛ حمله به مدینه: الأصول الستة عشر، ص ۲۲۶، الغیبة للنعمانی، ص ۲۸۰.

۳. تفسیر القمی، ج ۲، ص ۲۰۵؛ الغیبة للنعمانی، ص ۲۸۰.

۴. الغیبة للنعمانی، ص ۲۵۴ و ۲۹۰، ح ۶؛ کمال الدین، ج ۲، ص ۶۵۰، ح ۶ و ص ۶۵۲، ح ۱۶.

می‌رسد و برای همین، به مدینه لشکر می‌فرستد و دیگری، صیحه خروج که در دهم ماه محرم داده می‌شود.^۱

حال، هرکدام که مراد باشد، برای شیعه معیار محکمی در شناخت مدعیان دروغین خواهد بود؛ زیرا بین ظهور و خروج، کمتر از چهار ماه فاصله است و در این فاصله کوتاه، بستری برای ادعا و ایجاد انحراف فراهم نیست.

اما با توجه به اینکه اولاً، علامت قطعی سفیانی، فرورفتن لشکرش در زمین بیداء است که بعد از صیحه ظهور و قبل از صیحه خروج رخ می‌دهد و در توفیق شریف، خروج سفیانی، مقدم بر صیحه ذکر شده و ثانیاً، از آنجا که حضرت دارند از ظهور علنی سخن می‌گویند و تا قبل از خروج، دارای ظهور علنی نیستند، می‌توان چنین نتیجه گرفت که منظور توفیق مبارک، صیحه خروج است، ولی هرکدام مراد باشد، برای شناخت مدعیان دروغین کفایت می‌کند.

و اصلاً وقتی امام دارند برای شناخت مدعیان دروغین، ملاک دست شیعه می‌دهند، آیا می‌شود علامت مبهمی بگویند که ده تا احتمال در آن وجود داشته باشد و مردم ندانند کدام سفیانی و کدام صیحه مراد حضرت است؟

در نتیجه، مراد از صیحه، متشابه نیست و طبق تصریح روایات، صیحه نشانه‌ای است که هیچ شک و شبهه‌ای ندارد و برای کسی هم شک و شبهه باقی نمی‌گذارد: «فإن أشكل عليكم هذا فلا يشكل عليكم الصوت من السماء باسمه و أمره».^۲

(د) مفاد این توفیق، مخالف قصه‌های تشریح است: بعضی می‌گویند: توفیق سمی گفته هرکس ادعای رؤیت کند دروغ‌گوست؛ در حالی که طبق صدها حکایت که

۱. الإرشاد ج ۲، ص ۳۷۹. البته در این حدیث، تنها از خروج حضرت در آن زمان خبر داده شده، اما با توجه به روایات دیگری که برای خروج ایشان، به صیحه معتقد است، متوجه می‌شویم صیحه خروج در دهم محرم روی می‌دهد.

۲. تفسیر العیاشی، ج ۱، ص ۶۵.

سند خیلی از آن‌ها صحیح است، عده‌ای از علمای بزرگ و همچنین انسان‌های متقی در دوره غیبت کبری به خدمت امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف مشرف شده‌اند، پس چگونه چنین توقیعی قابل پذیرش است؟

جواب: مفاد این توقیع، نفی رؤیت نیست، بلکه نفی ادعای نیابت است که در فصل امکان رؤیت در غیبت کبری به تفصیل مورد بررسی قرار می‌گیرد.

د) گزیده‌ای از تاریخ باییت و بهائیت

شمار جریان‌های انحرافی در دوره غیبت کبری کم نیست، اما مهم‌ترین، ضربه‌زننده‌ترین و خطرناک‌ترین انحرافی که در میان شیعه در خصوص مهدویت اتفاق افتاد، جریان باییت و استمرار آن، یعنی بهائیت بود. جریانی که با ادعای عدالت‌گستری در جهان، زدودن تمام انحرافات و پیروز کردن یکتاپرستی بر هزاران اعتقاد باطل، اظهار وجود کرد، اما کارش به جایی رسید که صمیمی‌ترین دوست اسرائیل و کمک‌کار او در کشتار هزاران انسان بی‌گناه شد! این جریان، منکر ولادت و وجود امام دوازدهم و حتی قیامت و معاد گشت، انسان کم‌سوادی را خداوند عالم تلقی نمود، منکر عموم احکام اسلام شد، زنان را برهنه و بی‌حیا کرد و ازدواج خواهر و برادر را جایز شمرد و هرکس را که منکر این آیین بود، کافر و جان و مالش را حلال دانست!

چه خون‌ها که به دست این دو جریان در ایران و عراق و سوریه و فلسطین ریخته شد و چه پول‌های هنگفتی که از خزانه ایران به یغما رفت و چه ناموس‌ها که دریده شد و چه ظلم‌ها که به مردمان مظلوم رفت. این دو جریان با حمایت همه‌جانبه استعمارگران، نقاط مختلف دنیا را درنوردید؛ به طوری که اینک در هر پنج قاره در ده‌ها کشور، پیروانی از بهائیت وجود دارند.

رهبر جریان باییت، فردی به نام علی محمد شیرازی، از شاگردان کاظم رشتی در کربلا بود. کاظم رشتی بنیان‌گذار جریان شیخیه بود که می‌گفت در هر زمانی باید فردی کامل - با عنوان رکن رابع - واسطه فیض بین مردم و امام معصوم باشد و این

عبارت اخرای تداوم نیابت خاصه در غیبت کبری بود. این جریان عقیده داشت شیخ احمد احسائی، همان رکن رابع بوده، بعد از او کاظم رشتی است. اما کاظم رشتی کسی را به طور رسمی نایب خود قرار نداد و علی محمد شیرازی از همین بستر سوءاستفاده کرده، بعد از فوت او در بوشهر و شیراز ادعای باییت، یعنی نیابت خاصه از امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریک را نمود و برخی از پیروان شیخیه به او گرویدند. وی که هم سید بود و هم چهره زیبایی داشت، به سرعت دارای طرفداران زیادی گشت و چون بستر را فراهم دید، ادعا کرد خود امام زمان است که قرار بوده در آخر الزمان به دنیا بیاید و قیام کند!

او با تمسک به بعضی روایات که می گوید مهدی با امر جدید می آید، ادعای نسخ شدن قرآن را نموده، کتاب بیان را به عنوان اینکه پیامبری از جانب خداست، نازل نمود! وی در همین کتاب، خود را خداوند عالم معرفی کرد و احکامی آورد که انسان از گفتن آن شرم دارد.

در زمان او بعضی پیروان وی حکم حجاب را منسوخ دانسته، برخی زنان شوهردار با دیگر مردان رابطه نامشروع برقرار کردند و چون این به گوش سید شیرازی رسید، آن را تأیید نمود!

در سال ۱۲۶۶ علی محمد شیرازی ملقب به باب و حضرت نقطه اولی به دستور امیرکبیر به دار آویخته شد. پیروان علی محمد در جاهای مختلفی از ایران دست به شورش زده، خونهای زیادی ریختند و جنایات فراوانی مرتکب شدند و بالاخره غائله آنها به سختی آرام گشت.

سید شیرازی در وصیت خود، شاگردش، یحیی صبح ازل را جانشین خویش معرفی نمود و البته در دیگر کلماتش از شخصی با عنوان «من یظهره الله» نام برد، اما بعد از گذشت چندی از مرگ شیرازی، برادر یحیی به نام حسینعلی بهاء، جانشینی برادر را انکار و ادعا نمود که همان «من یظهره الله» است که به عنوان مسیح و پیامبر جدید ظهور کرده است. او کتاب اقدس را نازل نمود که در آن تنها

نامحرمی که ذکر شده، نامادری است و از بیان حکم همجنس‌گرایی در مردان نیز خجالت کشیده است! و این شد که در میان بهائی‌ها، بسیار بودند کسانی که با همجنس و غیرهمجنس و حتی محارم خویش رابطه نامشروع داشتند!

او پس از ادعای نبوت، ادعای خدایی کرد و برخلاف علی محمد باب، بر این ادعا بسیار پافشاری می‌نمود و امروزه نیز پیروان بهاء او را خداوند عالم می‌دانند! بعد از بهاء، فرزندش عباس افندی، پیامبر این جریان شد و آموزه‌های دوازده‌گانه بهائیت را عنوان نمود که شالوده همه آن‌ها تساوی مردم در همه چیز بود؛ حتی وحدت خط و زبان! اما این تعالیم برخلاف جذائیت ظاهری - که در آن زمان خیلی طرفدار داشت - با متون مذهبی بهائیت و نیز عملکرد رهبران این مسلک، فاصله بسیاری داشت؛ از جمله اینکه مهریه دختر روستایی کمتر از مهریه دختر شهری است و زن‌ها حق عضویت در بیت‌العدل الهی را ندارند.

بعد از عباس، نوه دختری‌اش، شراب‌خوارِ رقاصِ زن‌بازِ فاسدی به نام شوقی افندی به امامت رسید و برخلاف پیشگویی بهاء که از وجود ۲۴ خلیفه برای این جریان خبر داده بود، شوقی عقیم بود و جانشینی نداشت. لذا همسر او، روحیه، برای اینکه این جریان با شکست مواجه نشود، ساختمان بسیار باشکوهی به نام بیت‌العدل بنا نمود که هر نه سال یک‌بار از تمام دنیا میان نامزدهای بهائیان رأی‌گیری شده، نه نفر که رأی بیاورند، اعضای آن بیت گشته، احکام دین بر ایشان الهام می‌گردد!

جریان بهائیت عقیده دارد که به علت ظهور سید باب در ایران، عدالت‌گستری باید از ایران شروع شود. لذا ایران را برای خودش می‌داند و تمام تلاش خویش را برای سرنگونی نظام اسلامی و دین اسلام در این کشور به کار می‌گیرد!

این جریان در بسیاری از فتنه‌های دو قرن اخیر ایران، از مشروطیت گرفته تا حوادث تلخ سال‌های اخیر، حضوری پررنگ در جنبه‌های مختلف مالی، فکری، تبلیغاتی و اجتماعی داشته است.

به نظر نگارنده این سطور، کسی نمی‌تواند شیعه باشد و در ایران زندگی کند، اما از خطر جدی جریان بهائیت برای ایران و اسلام اطلاعی نداشته باشد!

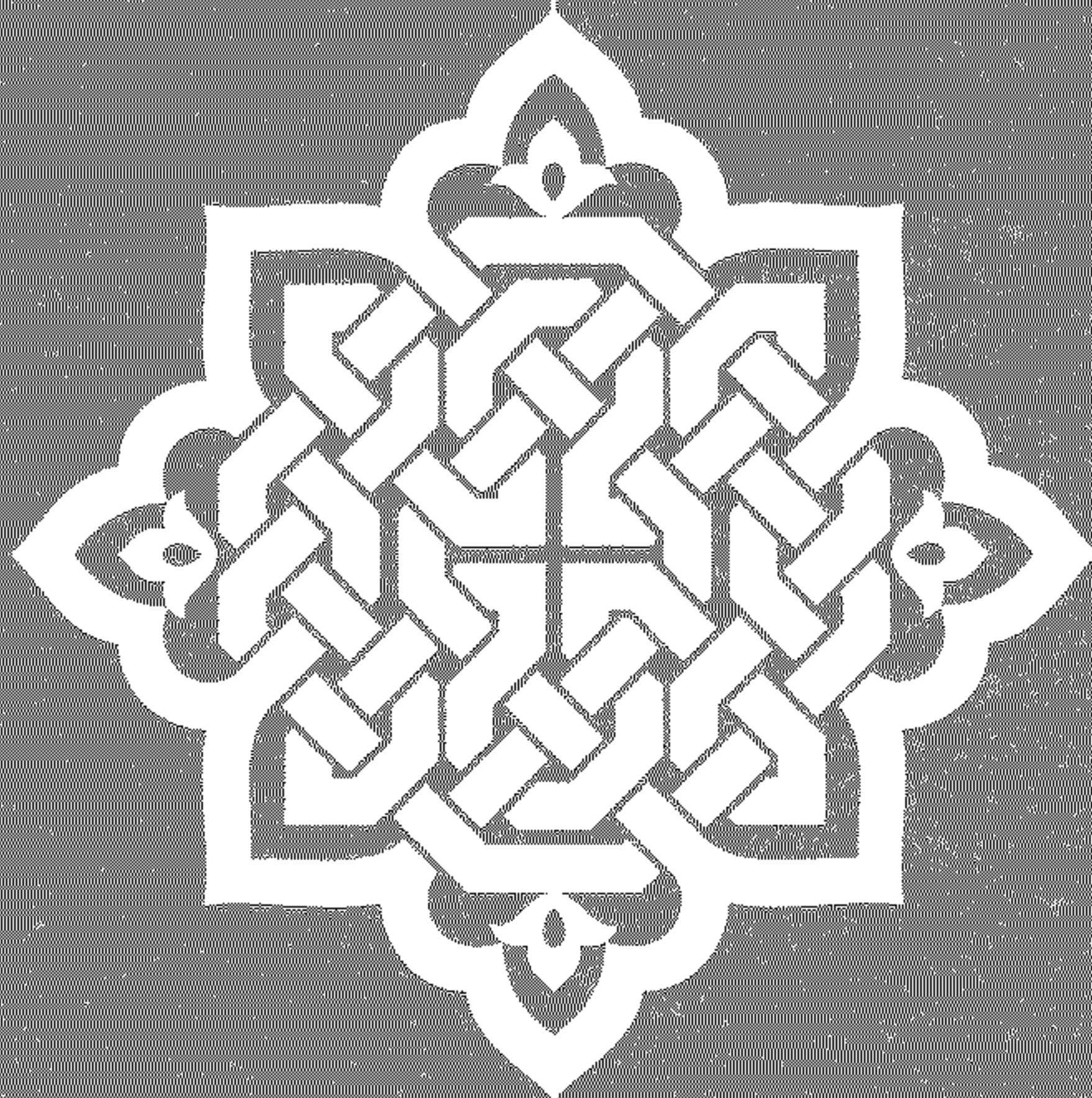
۱. درباره جریان شناسی، تاریخ و پاسخ به شبهات این دو جریان، کتاب‌های بسیاری نگاشته شده که بنده به پنج کتاب ارجاع می‌دهم: *کشف الحیل و فلسفه نیکو* مربوط به دو نفر از مبلغان مطرح بهائیت که از آن آیین برگشته‌اند، *تاریخ معاصر ایران*، جلد‌های ۴۷ تا ۴۹، *در جست‌وجوی حقیقت و مسلخ عشق*، رمانی که به وسیله یک خانم بهائی هدایت شده، نگاشته شده است.

فصل دہم

نخشانِ حضرت ہمدی

عجل اللہ تعالیٰ
فرجہ الشریف





محدودیت‌های ویژه زندگی امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف مخصوصاً غیبت ایشان باعث شده در مقایسه با امامان دیگر، سخنان بسیار کمتری از آن حضرت به ما برسد، ولی همان‌که به دست ما رسیده، گنجینه ارزشمندی است که باید پاسداری شود. مجموعه سخنان حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف را می‌توان در سه دوره خلاصه کرد:

الف) از هنگام ولادت تا آغاز امامت: از اولین لحظات ولادت آن حضرت تا زمانی که با شهادت پدرشان به امامت رسیدند، سخنانی از ایشان نقل شده است. این سخنان، یا مناجات با خداوند - جلّ جلاله - بوده یا صحبتی با پدر بزرگوار یا کلامی با ساکنان خانه، مثل کنیزان و غلام‌ها و یا با بعضی یاران امام عسکری علیه السلام که به اذن ایشان به شرف دیدار نایل می‌آمدند.

در میان همین سخنان اندک، نکات بسیار مهمی یافت می‌شود که چون پرچم هدایت می‌درخشد.

ب) دوران غیبت صغری و کبری: آنچه در غیبت صغری به دست ما رسیده، عموماً همان توقیعات شریف است که به وسیله نواب اربعه اظهار می‌شده است. این توقیعات از نظر مخاطب بر سه گونه بوده‌اند: آن‌ها که مربوط به مسائل شخصی بوده؛ مثل توقیعی که در عرض تسلیت به نایب دوم برای فوت پدرش صادر شد، آن‌ها که مربوط به مسائل مردم آن زمان بوده؛ مانند توقیع لعن احمد بن هلال تا مردم آن عصر را گمراه نکند و آن‌ها که مربوط به همه مردم در همه

عصرها می‌شده؛ مثل بیان فایده امام غایب.

همچنین از نظر محتوا شامل همه‌گونه معارف است؛ از جمله پاسخ به شبهات اعتقادی و سؤالات شرعی.

گاهی نیز ضمن این توقیعات، کراماتی بروز می‌نموده است. مثلاً در توقیعی خطاب به همه وکلا، دستور داده بود از هیچ‌کس تحت هیچ شرایطی چیزی نپذیرند و خود را بی‌اطلاع نشان دهند که بعد معلوم شد خلیفه برای شناسایی و دستگیری وکلا، دستور داده بود افرادی ناشناس به عنوان جاسوس نزد ایشان پول ببرند و هرکس را که قبول کرد، دستگیر نمایند.^۱

یا در نمونه دیگر، حضرت در توقیعی شیعیان را از زیارت کربلا و کاظمین برحذر داشتند و پس از چند ماه معلوم شد خلیفه در آن زمان دستور داده بود هرکس را به زیارت رود، دستگیر کنند.^۲

در دوران غیبت کبری نیز سخنان حضرت منحصر به ملاقات‌ها یا شنیدن صوت به‌تنهایی است که در بیداری صورت گرفته، و البته شامل خواب‌ها و مکاشفات صادقانه نمی‌شود.

در اینکه در زمان غیبت کبری توقیعی صادر شده باشد، تردید جدی وجود دارد، اما کلماتی که ضمن تشریفات غیبت کبری از امام شنیده شده، به‌ثبت رسیده است.

بله، درباره بعضی بزرگان که در عصر غیبت کبری می‌زیسته‌اند، همچون شیخ مفید، میرزای شیرازی بزرگ و نیز آیت‌الله سید ابوالحسن اصفهانی، ادعای توقیع شده که قابل اثبات نیست.

اما توقیع شیخ مفید، برای اینکه اولین بار بعد از حدود صد سال از وفات ایشان

۱. الکافی، ج ۱، ص ۵۲۵، ح ۳۰.

۲. همان، ح ۳۱.

به وسیله مرحوم طبرسی مطرح شده^۱ و نه خود شیخ و نه هیچ کدام از شاگردانش سخنی درباره این توقیعات نگفته اند. توقیع میرزای شیرازی هم، سند روشنی ندارد و ظاهراً از سخن ایشان اشتباه برداشت شده^۲ و توقیع آیت الله اصفهانی نیز ظاهراً در اصل، پیامی شفاهی بوده که شخص واسطه، آن را مکتوب کرده است.^۳

ج) دوران ظهور به بعد: در این باره چند سخن از آن حضرت نقل شده است؛ از جمله اولین سخنی که هنگام ظهور می گویند^۴ و نیز اولین خطبه ای که کنار کعبه ایراد می نمایند.^۵

بعضی خوش اندیشان نیز کلام های حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف را این گونه تقسیم کرده اند:

الف) امام در کلام امام: شامل معرفی امام، فضایل و اوصاف و سیره امام؛
 ب) معارف در کلام امام: شامل قرآن، اعتقادات، احکام، اخلاق و ادعیه؛
 ج) وقایع در کلام امام: شامل وقایع قبل از غیبت کبری، وقایع زمان غیبت کبری، وقایع زمان ظهور و حضور.^۶

توضیحاتی درباره توقیعات

الف) تعریف و وجه تسمیه: توقیع به معنای حاشیه نویسی، به نامه هایی گفته می شود که امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف در جواب نامه و سؤالات مردم یا به صورت ابتدایی به نواب اربعه ارسال می کرده اند.^۷ در اینکه آیا به دیگر وکلا توقیع مستقیمی رسیده،

۱. الإحتجاج، ج ۲، ص ۴۹۵.

۲. عنایات حضرت مهدی موعود عجل الله تعالی فرجه الشریف به علما و مراجع تقلید، ص ۱۳۱.

۳. زیرا در بعضی مصادر چنین ثبت شده: «قل له إجلس...» که خطاب اولش به شخص واسطه، یعنی شیخ محمد کوفی است (همان، ص ۱۶۱).

۴. کمال الدین، ج ۱، ص ۳۳۱، ح ۱۶.

۵. الغیبة للنعمانی، ص ۲۸۱.

۶. گوهرهای ناب در کلام امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف.

۷. البته کاربرد لفظ توقیع برای بعضی نوشته های امامان گذشته نیز وجود داشته، اما این لفظ برای

نقل‌هایی وجود دارد.^۱

اما چرا به این نامه‌ها توقیع می‌گفته‌اند؟ شاید بدین خاطر که بسیاری از نامه‌های حضرت در پاسخ نامه‌های مردم بوده، جواب را در حاشیه همان نامه‌ها می‌نگاشته‌اند. (ب) کاتب توقیعات: درباره اینکه این توقیعات به دست چه کسی نوشته می‌شده، دو دسته نقل وجود دارد:

دسته اول می‌گوید: خط خود امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف بوده است. اسحاق بن یعقوب نقل می‌کند به وسیله محمد بن عثمان -نایب دوم- مسائل مشکلی را به ناحیه مقدسه فرستادم و جوابش را به دست خط مبارک امام زمان دریافت کردم.^۲ نیز ابو عمر عامری یا عمری می‌گوید: جواب نامه شیعیان درباره شبهه ابن ابی غانم قزوینی به خط مبارک امام صادر گشت.^۳

البته این‌ها روشن نکرده‌اند که از چه راهی خط امام را تشخیص می‌داده‌اند. دسته دوم می‌گوید: به خطی بوده که در زمان امام عسکری علیه السلام صادر می‌شده است. ابونصر هبة الله نقل کرده است: توقیعات صاحب الامر عجل الله تعالی فرجه الشریف به همان خطی که در زمان امام عسکری علیه السلام صادر می‌شد، به وسیله عثمان بن سعید و محمد بن عثمان برای شیعیان صادر می‌گشت.^۴ نیز نقل کرده: توقیعات صاحب الامر عجل الله تعالی فرجه الشریف به دست محمد بن عثمان و به همان خطی صادر می‌گشت که در زمان پدرش، عثمان بن سعید صادر می‌شد^۵ و عبدالله حمیری نیز همین را بیان داشته است.^۶ از کنار هم گذاشتن دو نقلی که ابونصر هبة الله بیان کرده، به دست می‌آید

نامه‌های حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف علم شده است.

۱. الغيبة للطوسی، ص ۳۶۲.

۲. کمال الدین، ج ۲، ص ۴۸۳، ح ۴؛ الغيبة للطوسی، ص ۲۹۰ و ۳۶۲.

۳. الغيبة للطوسی، ص ۲۸۵؛ الإحتجاج، ج ۲، ص ۴۶۶؛ بحار الأنوار، ج ۵۳، ص ۱۷۸.

۴. الغيبة للطوسی، ص ۳۵۶.

۵. همان، ص ۳۶۳.

۶. همان، ص ۳۶۲.

توقیعاتی که به دست محمد بن عثمان و پدرش عثمان به مردم می‌رسیده، از نظر خط، عین توقیعات امام عسکری عجل الله تعالی فرجه الشریف بوده است. حال، راه جمع بین این دو دسته چیست؟

۱. اینکه بگوییم بعضی توقیعات به خط امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف و بعضی به خط شخص دیگری بوده است.

بررسی: حکایات دسته دوم به صورت عام بیان می‌کند که توقیعات به همان خطی بوده که در زمان امام عسکری عجل الله تعالی فرجه الشریف صادر می‌شده است و عموم آن از تخصیص ابا دارد.

۲. شاید امام عسکری عجل الله تعالی فرجه الشریف کاتبی داشته‌اند که تا زمان وفات محمد بن عثمان زنده بوده و کار کتابت توقیعات را به عهده داشته است!

بررسی: وجود چنین کاتبی ثابت نیست؛ غیر از اینکه به صورت عادی نمی‌شود یک فرد این همه مدت، یعنی حدود پنجاه سال به کار کتابت مشغول باشد. نیز این کاتب چه کسی بوده که با حضرت ارتباط مستقیم داشته، بلکه بسیاری از اوقات در خدمت حضرت بوده تا برای ایشان کتابت کند و هرگز شناخته نشده است؟

۳. کاتب، خود امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف بوده‌اند و در زمان امام عسکری عجل الله تعالی فرجه الشریف نیز ایشان کار کتابت پدر را به عهده داشته‌اند؛ لذا خط‌های این دو دوره همه یک شکل بوده است.

بررسی: این وجه، بین دو دسته روایت را جمع می‌کند، اما مشکل این است که امام عسکری عجل الله تعالی فرجه الشریف در سال ۲۵۴ به امامت رسیده‌اند و اگر امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف در ۲۵۶ هجری متولد شده باشند و مثلاً در سه سالگی کار کتابت را به عهده گرفته باشند، پس در فاصله این پنج سال چه کسی نامه‌های امام عسکری عجل الله تعالی فرجه الشریف را کتابت می‌کرده؟ در حالی که کسی از تفاوت خط نامه‌ها قبل و بعد از سال ۲۵۸ حرفی

نزده است. غیر از اینکه در بعضی روایات تصریح شده که نامه‌ها به خط خود امام عسکری علیه السلام بوده، اصحاب آن را می‌شناخته‌اند.

۴. خط خود حضرت مهدی رضی الله تعالی عنده بوده و ایشان عیناً مانند خط پدر می‌نوشتند تا برهانی بر امامت آن حضرت باشد؛ زیرا خداوند عالم، جعل خط حجّت خود را روا نمی‌دارند و شاید همین امر، یکی از عللی بود که عده‌ای قایل شدند امام حسن عسکری علیه السلام وفات نکرده است.^۱

بررسی: این وجه هرچند یقینی نیست، ولی می‌تواند بهترین وجه باشد.

۵. منظور از روایات دسته اول که خط را مربوط به خود امام می‌داند، خطی است که از ناحیه امام آمده، نه آنکه شخص امام نوشته باشند؛ زیرا اصلاً کسی خط حضرت مهدی رضی الله تعالی عنده را ندیده بوده تا بعداً تشخیص دهد این همان خط است.

بررسی: هرچند برای ما معلوم نیست آن‌ها چگونه تشخیص می‌داده‌اند که این خط، خط شخص حضرت مهدی رضی الله تعالی عنده است، ولی به هر حال به این تصریح کرده‌اند که خط، خط خود حضرت بوده، نه از جانب حضرت.

نتیجه اینکه با توجه به ابهامات موجود، نمی‌توان نظری قطعی در این باره داد و البته نکته مهمی هم نیست.

در پایان عرض می‌کنیم: گاهی پاسخ پرسش‌ها به صورت شفاهی به نواب گفته می‌شده و آنان به قلم خود، آن را می‌نگاشتند یا به صورت حضوری به پرسش‌کننده پاسخ می‌دادند. در پاره‌ای از موارد نیز طبق مصالحی اصلاً پاسخی صادر نمی‌شده است.

ج) محتوای توقیعات

۱. البته این احتمال اصلاً پذیرفته نیست؛ زیرا این توقیعات بر دست کسانی ظاهر می‌شده که قایل بودند امام عسکری علیه السلام وفات نموده است، آن وقت چگونه خود همین توقیعات به حیات آن امام معتقد شده‌اند؟

۱. اعلام تعیین و نصب وکلا و توثیق و مدح برخی از آنان و بیان شخصیت آنها؛
 ۲. راهنمایی‌های لازم درباره وکلا و کارگزاران سازمان وکالت؛
 ۳. پاسخ به سؤالات مختلف دینی در زمینه‌های فقهی، کلامی، تفسیری، حدیثی، تاریخی و بیان مواظب اخلاقی؛
 ۴. اعلام رسید وجوه شرعی و اموال تحویل داده شده به سازمان وکالت یا طلب وجوه شرعی؛
 ۵. دفاع از مظلوم و بشارت به رفع ظلم از شیعیان؛
 ۶. اعلام خیانت خائنان، غلو غالیان، انحراف منحرفان و رد بر آنان؛
 ۷. نهی از امور غیرامنیتی و غیرشرعی؛
 ۸. اعلام نفرین بر مخالفان و افراد منحرف و فاسد؛
 ۹. حسابرسی و انتقاد از عملکرد برخی افراد؛
 ۱۰. پاسخ به درخواست‌های مختلف جزئی، همچون درخواست وجه یا کفن یا دست خط یا تقسیط وجوه شرعی و...؛
 ۱۱. پاسخ به استیزان شیعیان برای امور مختلف شخصی، همچون انجام حج، سفر، فرزنددار شدن، خرید و فروش و...؛
 ۱۲. پاسخ به طلب دعا از سوی شیعیان در زمینه‌های مختلف؛
 ۱۳. پیشگویی از امور مخفی مربوط به اشخاص یا حوادث جزئی یا کلی آینده؛
 ۱۴. اعلام وفات یا تاریخ وفات افراد؛
 ۱۵. پاسخ به برخی انتقادات مربوط به امام؛
 ۱۶. اعلام عفو و قبول عذر برخی شیعیان؛
 ۱۷. پیام تعزیت در رحلت نواب یا افراد دیگر؛
- (د) رساننده توقیعات: در اینکه نامه‌های مردم چگونه خدمت امام می‌رسیده و نیز

چه کسی جواب آن‌ها را به دست نواب اربعه می‌رسانده، اطلاع روشنی در دست نیست، اما با توجه به اینکه حسین بن روح مدت چند سال را در زندان به سر برده، یقیناً در آن زمان واسطه‌ای بین او و امام بوده است که احتمال دارد در غیر این دوره و برای دیگر نواب نیز واسطه‌ای وجود داشته؛ حال آیا همیشه واسطه‌ای در بین بوده یا گاهی خود نواب نامه‌ها را خدمت حضرت برده و جواب‌ها را دریافت می‌کرده‌اند؟ هر دو احتمال وجود دارد، اما به هر حال یقیناً بین نواب و امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف ملاقات‌هایی وجود داشته است^۱ و البته گاهی هم وصول توقیعات به صورت غیبی بوده است.^۲

ذکر برخی بیانات

یکم. دعاها: در کتب روایی و ادعیه، دعاها و زیارات متعددی منسوب به امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف است که بعضی در توقیع‌ها بوده، بعضی به وسیله نواب بیان شده و بعضی دیگر دقیقاً مشخص نیست چگونه به دست شیعیان رسیده است؛ از جمله:

۱. دعای افتتاح: از محمد بن عثمان برای هر شب ماه رمضان دعایی نقل شده که اول آن «اللَّهُمَّ إِنِّي افْتَتِحُ الشَّانَ بِحَمْدِكَ» است.^۳

۲. دعای فرج: قطب‌الدین راوندی حدیثی از پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله درباره دعا‌های هریک از ائمه علیهم السلام نقل نموده که ابتدای دعای حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف از این قرار است: «اللَّهُمَّ عَظُمَ الْبَلَاءُ وَ بَرَحَ الْخَفَاءُ».^۴

۱. درباره نایب اول و دوم، صراحتاً دیدار آن حضرت ذکر شده، اما درباره دو نایب بعدی عجزاً تصریحی نیافتیم. دیدار عثمان بن سعید: الغیبة للطوسی، ص ۳۶۰، دیدار محمد بن عثمان: کمال الدین، ج ۲، ص ۴۳۵، ح ۳ و ص ۴۴۰، ح ۹؛ الغیبة للطوسی، ص ۲۵۱ و ۳۶۴.
۲. کمال الدین، ج ۲، ص ۵۲۲، ح ۵۱.

۳. الإقبال بالأعمال، ج ۱، ص ۱۳۹. البته در سند این دعا نگفته که ایشان این دعا را از امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف گرفته است؛ لذا این احتمال وجود دارد که به عنوان راوی از ائمه قبلی روایت کرده باشد.

۴. قصص الأنبياء، ص ۳۶۵. البته این دعا به وسیله خود حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف به دست ما نرسیده، پس ربطی به بیانات ایشان در زمان غیبت ندارد.

۳. دعای روزهای ماه رجب: این دعا در توقیعی به دست محمد بن عثمان اظهار شده است و این گونه شروع می‌گردد: «اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ بِمَعَانِي جَمِيعِ مَا يَدْعُوكَ بِهِ وُلاةُ أَمْرِكَ»^۱.

دوم. زیارت‌نامه‌ها

۱. زیارت آل یاسین: راوی این زیارت، محمد بن عبدالله حمیری، از بزرگان شیعه است. این زیارت با ۲۳ سلام آغاز می‌شود که سلام اول بر آل یاسین و سلام‌های بعدی با القاب مختلف خطاب به امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف است، سپس با اقرار به اصول اعتقادی صحیح و تجدید عهد وفاداری با امام پایان می‌پذیرد.^۲
۲. زیارت ناحیه مقدسه: این زیارت خطاب به حضرت سیدالشهداء علیه السلام است که برای روز عاشورا وارد شده است،^۳ ولی در هر روزی می‌توان آن را خواند و البته بعضی نیز این زیارت را مربوط به روز خاصی نمی‌دانند.^۴
۳. زیارت رجبیه: این زیارت به وسیله نایب سوم، حسین بن روح نقل شده که در ماه رجب در حرم‌ها خوانده می‌شود و ابتدای آن این گونه است: «الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي أَشْهَدَنَا مَشْهَدَ أَوْلِيَانِهِ فِي رَجَبٍ»^۵ و دعاها و زیارات فراوان دیگر.^۶

۱. مصباح المتعجد، ج ۲، ص ۸۰۳.

۲. الإحتجاج، ج ۲، ص ۴۹۳-۴۹۵.

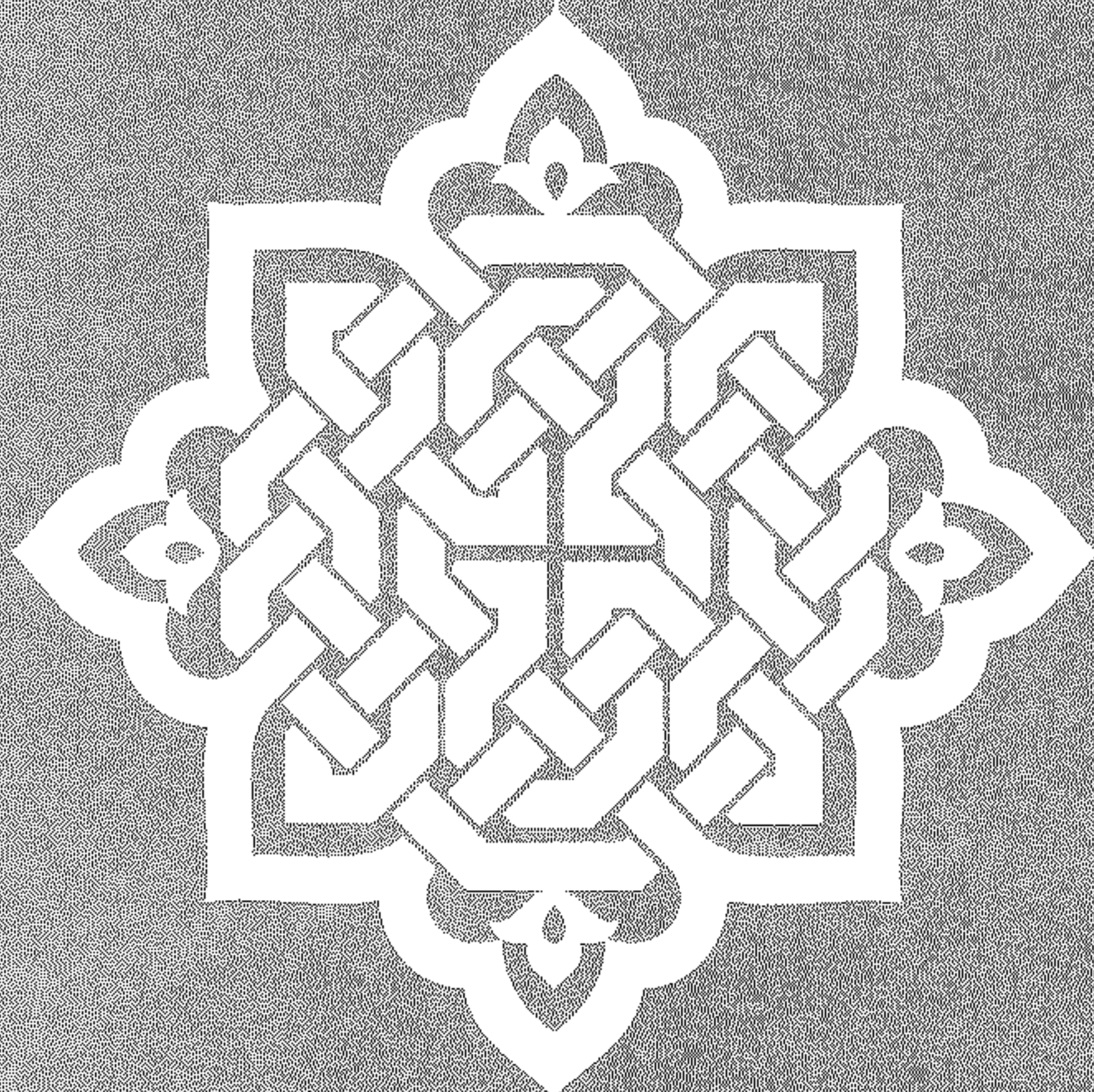
۳. المزار الکبیر، ص ۴۹۶-۵۰۹. این زیارت غیر از آن زیارتی است که در آن، نام تک تک شهدای کربلا و قاتلان آن‌ها برده شده و در انتسابش به امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف تردید جدی وجود دارد؛ زیرا در اول آن تصریح شده که در سال ۲۵۲ یعنی زمان حیات امام هادی علیه السلام صادر شده است (المزار الکبیر، ص ۴۸۶).

۴. بحار الأنوار، ج ۹۸، ص ۳۲۸، ح ۹.

۵. مصباح المتعجد، ج ۲، ص ۸۲۱.

۶. البته در کتاب‌های متعدد، دعاها و زیارت‌نامه‌هایی به آن حضرت نسبت داده شده که یا انتسابش به ایشان سندی ندارد و یا عدم انتسابش به ایشان مشخص است؛ لذا ما در متن به ذکر آنچه انتساب آن مستند یا احتمالش قوت داشت، بسنده کردیم.

فصل یازدهم
زندگی آن حضرت:
مکان، ازدواج و فرزند



بخش اول: مکان زندگی حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف

پنهان زیستی امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف، جوانب مختلف زندگی ایشان را در هاله‌ای از ابهام قرار داده که یکی از آن‌ها، مسئله مکان زندگی ایشان است. بدیهی است تنها مستند ما در بررسی این مسئله، روایات معتبر است و کاری با خواب و مکاشفه و برداشت‌های شخصی و حکایات مشکوک نداریم. زندگی امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف چهار بخش دارد: دوره حیات پدر، غیبت صغری، غیبت کبری و دوران ظهور.

روایاتی که در این زمینه وارد شده، به هر چهار دوره زندگی آن حضرت پرداخته است که آن‌ها را بررسی می‌کنیم.

اول. دوران زندگی با پدر: در اینکه ولادت امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف در سامراء بوده، شکی نیست، اما اینکه تا پایان زندگی پدر، در این شهر باقی مانده باشند، نزد بعضی پذیرفته نبوده، چنین عنوان می‌کنند که ایشان بخش عمده این دوره را در مدینه به سر برده‌اند.

زندگی در مدینه

ادله این نظریه: ۱. ترس بر جان ایشان؛ ۲. محل زندگی ایشان بعد از فوت پدر، مدینه معرفی شده؛ ۳. طبق روایات، هرساله در موسم حج شرکت می‌نمایند؛ ۴.

ظهور ایشان از مکه است.^۱

اصلی‌ترین مستند روایی این‌ها، نقل مسعودی است که می‌گوید: امام عسکری علیه السلام در سال ۲۵۹ ق از مادر خود خواستند به حج مشرف شده، فرزندشان را نیز به خاطر حفظ جان، با خود همراه ببرد و از این نقل چنین نتیجه گرفته‌اند که آن‌ها پس از انجام مناسک حج، به مدینه رفته، امام را در آنجا مخفی کرده‌اند. روشن است که ادله مذکور نمی‌تواند این نظریه را اثبات کند؛ چون اینکه ظهورشان بعد از گذشت قرن‌ها از مکه خواهد بود یا اینکه مکانشان بعد از فوت پدر، مدینه معرفی شده و یا اینکه هر سال در مراسم حج شرکت می‌کنند، هیچ‌کدام مثبت این نیست که مکان زندگی آن حضرت قبل از وفات پدر، در مدینه بوده است.

آنچه متیقن است اینکه، امام در زمان‌های مختلف به وسیله پدر به افراد متعددی در سامراء نشان داده شده‌اند که ما به پاره‌ای از این نقل‌ها در بحث دیده شدن در غیبت صغری اشاره کردیم.

نیز توجه به این نکته ضروری است که طبق بعضی روایات، آن حضرت بعد از ولادت، به آسمان برده شده، هر چهل روز یک بار به زمین انتقال می‌یافته؛ لذا ترس خاصی در این دوران وجود نداشته است.^۲

و درباره زندگی ایشان در آسمان نمی‌توان اشکال نمود؛ همچنان‌که حضرت عیسی علیه السلام نزدیک به دوهزار سال است که در آسمان زندگی می‌کنند و همه مسلمانان به این رخدادهای اعتقاد راسخ دارند.

نیز گاهی می‌شد که ایشان در خانه هم بودند و غایب می‌شدند؛ مثل مضمون روایت یعقوب منقوش که گذشت.

اما اینکه چون با مادر بزرگ خود به حج رفته‌اند، حتماً از آنجا به مدینه پناه

۱. تاریخ سیاسی غیبت امام دوازدهم، ص ۱۲۴.

۲. کمال الدین، ج ۲، ص ۴۲۸.

آورده و ایشان را در آن شهر مخفی کرده‌اند، خودش یک ادعاست، نه دلیل. غیر از اینکه آن سفر - بر فرض رخداد - تنها چند ماه قبل از وفات امام عسکری علیه السلام آغاز شده؛ بماند که طبق تصریح بعضی روایات، آن حضرت هنگام وفات پدر و نیز بعد از آن، در مراسم تجهیز ایشان حضور داشته‌اند.

دوم. دوران غیبت صغری: این دوران با شهادت پدر آغاز و با رحلت نایب چهارم پایان یافته است.

طبق روایات، مکان حضرت در این دوره برای بعضی خواص مشخص بوده،^۱ اما اینکه کجا بوده - مطابق آنچه از روایات متعدد به دست می‌آید - عمدتاً در عراق و گاهی مدینه بوده است.

درباره عراق باید گفت کسی نزدیک‌تر از نواب خاصه به حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف نبوده است و در حالی که تمام آن‌ها در عراق بوده، همواره با حضرت ارتباط داشته و توقیعات ایشان را به مخاطبان می‌رسانده‌اند، می‌توان نتیجه گرفت که آن حضرت عمدتاً در عراق به سر می‌برده‌اند.

و درباره مدینه، روایتی به سند صحیح اعلائی از ابوهاشم جعفری داریم که از امام عسکری علیه السلام می‌پرسد: بعد از وفات شما کجا دنبال فرزندتان بگردم؟ و امام پاسخ می‌دهند: در مدینه: «فَقُلْتُ فَإِنْ حَدَّثَ بِكَ حَدَّثَ فَأَيْنَ أَسْأَلُ عَنْهُ قَالَ بِالْمَدِينَةِ».^۲

البته مراد این روایت این نیست که حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف هنگام شهادت پدر در مدینه هستند یا بلافاصله بعد از شهادت ایشان به مدینه می‌آیند؛ زیرا این برداشت با نقلی که تصریح می‌کرد ایشان هنگام شهادت پدر حاضر بوده‌اند و نیز حکایتی که از حضور ایشان برای نماز خواندن بر پدر سخن می‌گوید، ناسازگار است و اصلاً با رخداد شهادت امام عسکری علیه السلام شیعیان به دنبال برگزاری

۱. الکافی، ج ۱، ص ۳۴۰، ح ۱۹؛ الغيبة للنعمانی، ص ۱۷۰، ح ۱-۲.

۲. همان، ص ۳۲۸، ح ۲.

مراسم کفن و دفن بوده‌اند و معنا ندارد شخصیت بزرگی همچون ابوهاشم جعفری بلافاصله بعد از شهادت امام، مراسم کفن و دفن ایشان را رها کرده، برود مدینه دنبال امام بعدی بگردد.

در نتیجه، منظور آن است که وقتی مراسم کفن و دفن تمام شد و التهاب آن چند روز خوابید، دنبال او در مدینه بگردد.

از طرفی مقصود این حدیث آن نیست که حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف بعد از شهادت امام عسکری علیه السلام کلاً به مدینه منتقل می‌شوند؛ زیرا طبق نقل‌های متعدد، حضور ایشان در سامراء محرز بوده، بلکه اصلاً به خاطر وجود نواب اربعه در بغداد و ضرورت دسترسی به امام برای تحویل گرفتن توقیعات، حضور آن حضرت در عراق الزامی بوده است.

بنابراین، ظاهراً مراد حدیث مورد بحث آن بوده که اگر بخواهد ملاقاتی بین تو و امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف رخ دهد، در سامراء نخواهد بود؛ چون شرایط امنیتی اجازه نمی‌دهد، بلکه امکان ملاقات در مدینه میسر است؛ همچنان که طبق تصریح روایات، حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف هر سال هنگام مراسم حج در مکه حضور داشته‌اند و محمد بن عثمان، نایب دوم^۱ و حسن بن وجناء^۲ و دیگران^۳ به صورت جداگانه با ایشان در مکه ملاقات کرده‌اند.

اما بعضی با تمسک به حدیثی اصرار دارند که حضرت در دوره غیبت صغری عموماً در مدینه به سر می‌برده‌اند. آن روایت می‌گوید: «لَا بُدَّ لِصَاحِبِ هَذَا الْأَمْرِ مِنْ غَيْبَةٍ وَلَا بُدَّ لَهُ فِي غَيْبَتِهِ مِنْ عَزَلَةٍ وَ نِعْمَ الْمَنْزِلُ طَيْبَةٌ وَ مَا بِثَلَاثِينَ مِنْ وَحْشَةٍ»^۴. ولی این روایت به صورت مطلق و بدون اشاره به غیبت صغری و کبری، مدینه

۱. کمال الدین، ج ۲، ص ۴۴۰، ح ۹.

۲. همان، ص ۴۴۳-۴۴۴، ح ۱۷.

۳. همان، ص ۴۴۴، ح ۱۸.

۴. کمال الدین، ج ۱، ص ۳۴۰، ح ۱۶؛ الغیبة للطوسی، ص ۱۶۲.

را منزل خوبی معرفی می‌کند و البته نمی‌گوید مکان ایشان مدینه است، بلکه می‌فرماید مدینه منزل خوبی است. از این بیان، تنها همین قدر برمی‌آید که ایشان مدینه هم می‌روند، اما سکناي دائمی ایشان را در آنجا نمی‌رساند درباره این حدیث، در ادامه بیشتر سخن خواهیم گفت.

سوم. دوران غیبت کبری: این دوران با پایان یافتن نیابت خاصه آغاز گشته است و هیچ‌کس با ایشان در ارتباط نبوده تا بداند جای آن حضرت کجاست. از طرفی، در روایات هم تصریحی درباره غیبت کبری نشده، جز یک حدیث که در ادامه مورد بررسی قرار می‌گیرد.

مجموع روایاتی که درباره مکان حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف در زمان غیبت ثبت شده، دو دسته است: آن‌ها که برای ایشان مکان خاصی قایل نیست و آن‌ها که برای ایشان مکان خاصی قایل است که خود بر دو قسم است: آن‌ها که نام مکان خاصی را ذکر نکرده و آن‌ها که مکان خاصی را بیان کرده است. ما به بررسی هر سه دسته می‌پردازیم:

دسته اول: روایاتی که مکان خاصی در غیبت قایل نیست:

الف) در توقیع شیخ مفید - اگر استناد آن را بپذیریم - چنین آمده است: «وَ إِنْ كُنَّا نَائِبِينَ بِمَكَانِنَا النَّائِبِيِّ عَنْ مَسَاكِينِ الظَّالِمِينَ حَسَبَ الَّذِي أَرَادَهُ اللهُ تَعَالَى لَنَا مِنَ الصَّلَاحِ وَ لِشِيعَتِنَا الْمُؤْمِنِينَ فِي ذَلِكَ مَا دَامَتْ دَوْلَةُ الدُّنْيَا لِلْفَاسِقِينَ؛ ما به واسطه مکانمان، از محل سکونت ظالمان دور هستیم و این چیزی است که خدا مصلحت ما و شیعیانمان دیده، تا زمانی که دولت فاسقان باقی است».

ب) در نسخه‌ای از تشرّف ابن مهزیار این‌گونه آمده است: «إِنَّ أَبِي عَ عَهْدَ إِلَيَّ أَنَّ لَا أَوْطَانَ مِنَ الْأَرْضِ إِلَّا أَحْفَاهَا وَ أَقْصَاهَا إِشْرَاراً لِأَمْرِي وَ تَخْصِيناً لِمَحَلِّي لِمَكَائِدِ أَهْلِ الضَّلَالِ وَ الْمَرَدَةِ مِنْ أَحْدَاثِ الْأُمَمِ الصَّوَالِ فَنَبَذَنِي إِلَى عَالِيَةِ الرِّمَالِ وَ جُبْتُ

صَرَائِمِ الْأَرْضِ يُنْظِرُنِي الْغَايَةَ الَّتِي عِنْدَهَا يَحُلُّ الْأَمْرُ وَيُنْجِلِي الْهَلْعُ؛^۱ پدرم از من عهد گرفته که در پنهان‌ترین و دورترین زمین‌ها وطن کنم تا امرم مخفی بماند و مکانم از نیرنگ‌های اهل ضلالت و متمردان امت‌های تازه‌به‌دوران‌رسیده و گمراه مصون باشد. این تعهد، مرا به طرف بیابان‌ها و شنزارهای بلند روان ساخت.

و در نسخه‌ای دیگر، از این تشرف چنین ثبت شده: «أَبِي أَبُو مُحَمَّدٍ عَهْدَ إِلَيَّ أَنْ لَا أَجَاوِرَ قَوْمًا غَضِبَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ وَ لَعْنَتُهُمْ ... وَ أَمَرَنِي أَنْ لَا أَسْكُنَ مِنَ الْجِبَالِ إِلَّا وَغَرَهَا وَ مِنَ الْبِلَادِ إِلَّا عَفْرَهَا (قفرها)؛^۲ پدرم (امام حسن) از من پیمان گرفت مجاور قومی نشوم که خدا بر ایشان غضب و لعنتشان نموده... و مرا فرمان داد که فقط در سخت‌ترین کوه‌ها و در سرزمین‌های خشک و خالی از سکنه ساکن شوم».

ج) در روایتی از امام باقر علیه السلام چنین آمده: «صَاحِبُ هَذَا الْأَمْرِ فِيهِ سُنَّةٌ... مِنْ عِيسَى... وَ أَمَّا شِبْهُهُ مِنْ عِيسَى فَالْسِّيَاحَةَ...؛^۳ ... و اما شباهت قائم به عیسی، دائم‌السفر بودن است» و به صورت طبیعی انسان دائم‌السفر، مکان خاصی ندارد. اما مضمون این حدیث درباره شباهت حضرت قائم عجل الله تعالی فرجه الشریف به حضرت عیسی علیه السلام منحصر به فرد است و در دیگر روایات متعدد، شباهت این دو، اختلاف مردم درباره تولد و عدم تولد و نیز وفات و عدم وفات ذکر شده است، نه سیاحت؛ از جمله:

الف) «وَ أَمَّا شِبْهُهُ مِنْ عِيسَى فَاخْتِلَافٌ مِنْ اخْتَلَفَ فِيهِ حَتَّى قَالَتْ طَائِفَةٌ مِنْهُمْ مَا وُلِدَ وَ قَالَتْ طَائِفَةٌ مَاتَ وَ قَالَتْ طَائِفَةٌ قُتِلَ وَ صُلِبَ».^۴

ب) «فِي الْقَائِمِ مِثْلًا... سُنَّةٌ مِنْ عِيسَى... وَ أَمَّا مِنْ عِيسَى فَاخْتِلَافُ النَّاسِ

۱. کمال‌الدین، ج ۲، ص ۴۴۷.

۲. الخرائج و الجرائح، ج ۲، ص ۷۸۷.

۳. دلایل الإمامة، ص ۵۳۲. این روایت در کمال‌الدین، ج ۱، ص ۲۸ بدون ذکر سند، به امام صادق علیه السلام نسبت داده شده است.

۴. کمال‌الدین، ج ۱، ص ۳۲۷، ح ۷.

فیه»^۱.

(ج) «يَكُونُ فِي أُمَّتِي - يَعْني الْقَائِمَ - سُنَّةً مِنْ أَرْبَعَةِ أَنْبِيَاءَ... وَ سُنَّةً مِنْ عِيسَى (عَلَيْهِ السَّلَامُ)، وَ مَا قَتَلُوهُ وَ مَا صَلَبُوهُ»^۲.

همچنین با توجه به روایات متعددی که در بحث کیفیت غیبت آن حضرت در دوره غیبت کبری ذکر نمودیم؛ مانند: «لَا بُدَّ لَهُ فِي غَيْبَتِهِ مِنْ عَزَلَةٍ»^۳ صاحب این امر به ناچار در غیبتش از مردم جدا و دور است»؛ «غَابَ عَنِ النَّاسِ شَخْصُهُمْ»^۴ بعضی از حجت‌های خدا هستند که شخص آن‌ها از مردم غایب می‌شود»؛ «إِنَّ مِنَّا إِمَامًا مُظْفَرًا مُسْتَتِرًا»^۵ یکی از ما امامی پنهان است»؛ «إِذَا غَضِبَ اللَّهُ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى عَلَى خَلْقِهِ نَحَانَا عَنْ جَوَارِهِمْ»^۶ زمانی که خدا بر خلقش غضب کند، ما را از کنار آن‌ها دور می‌نماید»؛ «صَاحِبُ هَذَا الْأَمْرِ الشَّرِيدُ الظَّرِيدُ الْفَرِيدُ الْوَحِيدُ»^۷ صاحب این امر، آواره، رانده، تک و تنهاست» و نیز اینکه ماء غائر - یعنی آب بسیار مخفی در زیر زمین که کسی دسترسی به آن ندارد - به امام غایب تفسیر شده است،^۸ از همه این‌ها چنین استفاده می‌شود که امام مکان خاصی ندارند و هر کجا هستند، در میان مردم و شهرهای آباد زندگی نمی‌کنند.

دسته دوم. روایاتی که مکان خاصی در غیبت قایل بوده، ولی نام آن را ذکر نمی‌کند:

(الف) «لِلْقَائِمِ غَيْبَتَانِ إِحْدَاهُمَا قَصِيرَةٌ وَ الْأُخْرَى طَوِيلَةٌ الْغَيْبَةُ الْأُولَى لَا يَعْلَمُ

۱. همان، ص ۳۲۲ و ج ۲، ص ۵۷۷.

۲. دلائل الإمامة، ص ۴۷۰.

۳. الکافی، ج ۱، ص ۳۴۰، ح ۱۶.

۴. همان، ص ۳۳۹، ح ۱۳.

۵. همان، ص ۳۴۳، ح ۳۰، کمال الدین، ج ۲، ص ۳۴۹، ح ۴۲.

۶. کمال الدین، ج ۲، ص ۳۴۹، ح ۳۱.

۷. همان، ج ۱، ص ۳۰۳، ح ۱۳.

۸. الکافی، ج ۱، ص ۳۴۰، ح ۱۴.

بِمَكَانِهِ فِيهَا إِلَّا خَاصَّةً شِيعَتِهِ وَ الْأُخْرَى لَا يَعْلَمُ بِمَكَانِهِ فِيهَا إِلَّا خَاصَّةً مَوَالِيهِ؛
برای قائم، دو غیبت خواهد بود: یکی کوتاه و دیگری بلند. در غیبت اول فقط
خواص شیعیانش از مکان او اطلاع دارند و در غیبت دوم فقط خدمتکاران
مخصوصش از مکان وی باخبرند».

ب) «إِنَّ لِصَاحِبِ هَذَا الْأَمْرِ غَيْبَتَيْنِ إِحْدَاهُمَا تَطُولُ حَتَّى يَقُولَ بَعْضُهُمْ مَاتَ وَ
بَعْضُهُمْ يَقُولُ قُتِلَ وَ بَعْضُهُمْ يَقُولُ ذَهَبَ فَلَا يَبْقَى عَلَى أَمْرِهِ مِنْ أَصْحَابِهِ إِلَّا تَفَرُّ
يَسِيرٌ لَا يَطَّلِعُ عَلَى مَوْضِعِهِ أَحَدٌ مِنْ وَلِيِّ وَ لَا غَيْرِهِ إِلَّا الْمَوْلَى الَّذِي يَلِي أَمْرَهُ؛^۱

۱. همان، ح ۱۹؛ الغيبة للنعماني، ص ۱۷۰، ح ۱-۲. البته در غیبت نعمانی، اضافه «فی دینه» دارد که
ظاهراً صحیح نیست؛ زیرا توصیف «موالیه» به «فی دینه» ظهور در این دارد که مرادش شیعیان خاص
است؛ در حالی که شیعیان خاص را در فقره قبلی ذکر کرده‌اند و در این فقره باید کسی غیر از آن‌ها ذکر
شود که همان خادمان خاص هستند.

۲. الغيبة للنعماني، ص ۱۷۱-۱۷۲. قسمت آخر این روایت در یک جا از غیبت طوسی (ص ۶۱) این گونه
ثبت شده: «وَلَا يَطَّلِعُ أَحَدٌ عَلَى مَوْضِعِهِ وَ أَمْرِهِ وَ لَا غَيْرِهِ إِلَّا الْمَوْلَى الَّذِي يَلِي أَمْرَهُ» (ص ۶۱) و در جای
دیگری از آن (ص ۱۶۲) این گونه: «أَحَدٌ مِنْ وُلْدِهِ وَ لَا غَيْرِهِ إِلَّا...».

و این نسخه دوم، مورد سوء استفاده بعضی فرقه‌های منحرف قرار گرفته، گفته‌اند: اولاً، امام زمان عجل الله تعالی فرجه
در زمان غیبت دارای فرزند است و ثانیاً، مراد از آن مولایی که فقط او از جای ایشان باخبر است، همین
فرزند است و چون «مولی» به معنای صاحب ولایت و «یلی امره» نیز به معنای امر امامت است، آن
فرزند، امام سیزدهم خواهد بود.

ما درباره ادعای فرزند داشتن، در بخش بعدی به تفصیل سخن خواهیم گفت، اما درباره لفظ «مولی»
می‌گوییم: اولاً «مولی» همه جا به معنای صاحب ولایت نیست، بلکه به معنای شیعه و خادم نیز می‌آید
- و این در روایات زیادی وجود دارد - و از آنجا که در روایت «الف» به جای «مولی»، لفظ «موالیه» ثبت
شده که به خاطر جمع بودنش یقیناً به معنای خادم است و اگر لفظ «مولی» را به معنای خدمتکار
ندانیم، با هم متعارض می‌شوند؛ در نتیجه، با توجه به آن حدیث، روشن می‌شود این روایت نیز همان
معنا را در نظر داشته، نگاهی به امام سیزدهم ندارد و شیخ مفید بر همین مبنا نگاشته: براساس
روایات متعدد، در غیبت طولانی، کسی غیر از خدمتکاران مورد اعتماد حضرت، جای ایشان را
نمی‌داند: «فقد كانت الأخبار عن تقدم من أئمة آل محمد ع متناصرة بأنه لا بد للقاء المنتظر من
غيبتين إحداهما أطول من الأخرى يعرف خبره الخاص في القصرى ولا يعرف العام له مستقراً في
الطولى إلا من تولى خدمته من ثقات أوليائه ولم ينقطع عنه إلى الإشتغال بغيره» (الفصول العشرة في
الغيبة، ص ۸۲). ثانیاً، از اولین مصدري که این حدیث را ثبت نموده تا آخرین مصدر، همگی از لفظ
«مولی» معنای خدمتکار را فهمیده‌اند و برای همین هیچ‌یک حاشیه‌ای بر این حدیث نکرده‌اند. ثالثاً،

برای صاحب این امر، دو غیبت هست که یکی از آن دو طول می‌کشد تا اینکه بعضی‌شان می‌گویند او مرده و بعضی‌شان می‌گویند کشته شده و بعضی‌شان می‌گویند رفته است. پس کسی از اصحابش بر امامت او باقی نمی‌ماند مگر عده‌ای قلیل و کسی از جای وی باخبر نیست، چه دوست و چه غیر دوست، الا خادمی که کارهای او را انجام می‌دهد».

بررسی: هرچند در این حدیث نگفته در کدام غیبت است که کسی جز خادم حضرت جای ایشان را نمی‌داند، با توجه به حدیث «الف» که سندش صحیح اعلائی است، مشخص می‌شود درباره غیبت کبری سخن می‌گوید؛ با این تفاوت که در حدیث «الف» گفت «خادمان» که با توجه به روایت «ب» که می‌گوید «خادم»، مراد روایت «الف» این نیست که حضرت چند خادم در یک زمان دارند، بلکه در هر زمان یک خادم دارند که هرگاه او فوت نمود، خادم دیگری در اختیارشان قرار می‌گیرد؛ لذا مفاد دو روایت یکی است.

با این توضیح، روشن شد مراد از خادمی که در حدیث «ب» ذکر شده، شخص خادم نیست که فقط بر یک نفر صدق کند؛ زیرا هیچ‌کس مانند حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف عمر طولانی نخواهد داشت که بتواند در طول غیبت کبری خادمی ایشان را نماید، بلکه مرادش جنس خادم است. پس در هر دوره‌ای تنها کسی که از جای آن حضرت باخبر است، خادم ایشان است، اما این خادم در هر عصری فرق می‌کند.

روایت «موالیه» دارای یک سند صحیح و یک سند موثق است؛ درحالی‌که راوی روایت «الا المولی...» مجهول است. این‌ها همه به کنار، درباره حصر عدد ائمه و اوصیا و خلفای پیامبر، صدها روایت از شیعه و سنی با سندهای معتبر و متن‌های واضح و تعبیر گوناگون وجود دارد که یقیناً مافوق حد تواتر است و جای هر اما و آگری را بر روی این‌گونه شبهات می‌بندد.

نکته: حدیث «الا المولی...» از امام صادق علیه السلام ثبت شده است، اما بعضی اهل سنت به گمان اینکه مراد از «ابوعبداللله»، امام حسین علیه السلام است، آن را به امام سوم نسبت داده‌اند که با توجه به طبقات روایت، صد درصد غلط است (عقد الدرر، ص ۱۷۸).

به هر حال، مفاد این دو حدیث با احادیث دسته اول تعارضی ندارد؛ زیرا اینکه فقط خادم حضرت از جای ایشان باخبر است، نمی‌رساند که ایشان جای خاصی برای زندگی دارند یا به صورت ناشناس در میان مردم زندگی می‌کنند. ما در بخش دوم درباره این حدیث، بیشتر حرف خواهیم زد. دسته سوم. روایاتی که مکان خاصی در غیبت قایل شده و نام آن را بیان کرده‌اند:

الف) مدینه: گفتیم که در روایتی از «طیبه» به عنوان منزلی خوب یاد شده و بعضی چنین برداشت کرده‌اند که چون غیبت اصلی ایشان، غیبت کبری می‌باشد و نیز با توجه به کلمه «عزلت» - به معنای کناره‌گیری از مردم - که با غیبت کبری بیشتر می‌سازد، این روایت مربوط به غیبت کبری است نه قبل از آن. اما به راستی عزلت و کناره‌گیری از مردم چگونه با زندگی در مدینه قابل جمع است؟ غیر از اینکه این ادعا بر غیبت عنوانی ایشان منطبق است؛ در حالی که ما در بحث از کیفیت غیبت کبری ثابت کردیم نوع غیبت ایشان، غیبت عنوانی نیست. همچنین در پایان حدیث، تصریح شده که با وجود سی، وحشتی نیست که اگر بپذیریم مرادش وجود سی نفر است که مونس آن حضرت‌اند، این - به قول فیض کاشانی - مربوط به غیبت صغری بوده است؛ زیرا در غیبت کبری شیعیان،

۱. بله، مرحوم مازندرانی گفته در یک نسخه چنین ثبت شده که برای او در غیبتش عزلت نیست؛ «و لاله فی غیبت من عزلة» (شرح الکافی، ج ۶، ص ۲۴۳) و بعضی هم همین نسخه را گرفته، طبق آن استدلال می‌کنند (چشم به راه مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریک، ص ۸۲)، اما چنین نسخه‌ای در هیچ جا ثبت نشده و در تمام نسخه‌های کتاب کافی، تمام نسخه‌های غیبت نعمانی و تمام نسخه‌های غیبت طوسی - که سه مصدر اصلی این حدیث هستند - به همان گونه بالا ثبت شده است؛ لذا این نسخه ادعایی حتماً دارای تصحیف بوده، قابل استناد نیست.

همچنین متن غیبت طوسی کلاً فاقد لفظ «غیبت» است و مستقیماً سراغ عزلت رفته که این نیز با زندگی در مدینه سازگاری ندارد. البته مرحوم فیض کاشانی چنین گفته که مراد از زندگی در عزلت، یعنی مخفیانه زندگی کردن با آن سی نفر، اما خود ایشان در ادامه تصریح کرده که این با غیبت صغری تناسب دارد (الواقی، ج ۲، ص ۴۱۶)؛ زیرا در دوره فعلی، امکان مخفیانه زندگی کردن در مدینه، آن هم در عین ارتباط با سی نفر وجود ندارد.

راهی به سوی ایشان ندارند.^۱

ب) مکان مخصوصی به نام طیبه: برخی، از حدیث مورد بحث چنین برداشت کرده‌اند که هرچند نام «طیبه» برای مدینه عَلَم شده، اما معلوم نیست مراد این روایت از «طیبه»، شهر مدینه باشد، بلکه آن نام خاصی برای جای ویژه‌ای است که امام زمان عَلَيْهِ السَّلَام همراه با آن سی نفر در آنجا به سر می‌برند؛^۲ زیرا این موضوع از آن چیزهایی است که شأنیت تقیه و کنایه سخن گفتن را دارد، اما به قول علامه مجلسی، این برداشت‌ها رجم به غیب است و هیچ مؤیدی ندارد،^۳ بلکه اصلاً مخالف روایت امام جواد عَلَيْهِ السَّلَام است که فرمودند: «به زودی حیرتی خواهد بود». راوی پرسید: در آن صورت به کجا رویم؟ امام ابتدا سکوت کرده، بعد سه بار فرمودند: «جایی نیست که بروید». راوی دوباره پرسید: به کجا برویم؟ فرمودند: «مدینه». راوی سؤال کرد: کدام مدینه؟ فرمودند: «همین مدینه خودمان و آیا مدینه‌ای غیر از این هست؟»^۴ و در روایت دیگری فرمودند: «همین مدینه، مدینه رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و آیا مدینه‌ای غیر از آن هست؟»^۵

ج) ناحیه ذی طوی در مکه: این منطقه در یک فرسخی مکه قرار دارد و در روایتی از امام باقر عَلَيْهِ السَّلَام نقل شده که ایشان با اشاره به این منطقه فرمودند: برای صاحب این امر در اینجا غیبتی است: «يَكُونُ لِصَاحِبِ هَذَا الْأَمْرِ غَيْبَةٌ فِي بَعْضِ هَذِهِ الشَّعَابِ وَأَوْمًا بِيَدِهِ إِلَى نَاحِيَةِ ذِي طَوَى حَتَّى إِذَا كَانَ قَبْلَ خُرُوجِهِ (بِلَيْلَتَيْنِ) أَتَى الْمَوْلَى الَّذِي كَانَ مَعَهُ حَتَّى يَلْقَى بَعْضَ أَصْحَابِهِ فَيَقُولُ كَمْ أَنْتُمْ هَاهُنَا فَيَقُولُونَ نَحْوُ مِنْ أَرْبَعِينَ رَجُلًا فَيَقُولُ كَيْفَ أَنْتُمْ لَوْ رَأَيْتُمْ صَاحِبَكُمْ فَيَقُولُونَ وَاللَّهِ لَوْ نَاوَى بِنَا

۱. الوافی ج ۲، ص ۴۱۶.

۲. نقل شده در مرآة العقول، ج ۴، ص ۵۱.

۳. همان.

۴. الغيبة للنعمانی، ص ۱۸۵، ح ۳۶.

۵. إثبات الوصية، ص ۲۲۹.

۶. از تفسیر عیاشی.

طولانی»^۱.

بررسی: سند این روایت کاملاً به هم ریخته است و در میان راویان آن، کسانی ثبت شده‌اند که نامشان در سلسله سند هیچ حدیث دیگری نیامده است، اما از نظر محتوا نیز نه تنها منحصر به فرد است، بلکه کلیت آن مخالف روایات و تاریخ قطعی غیبت است؛ چون یقیناً امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف در غیبت صغری مدتی در شهر سامراء مخفی بوده‌اند و چند روایت هم که تصریح می‌کرد گاهی در مدینه هستند. لذا نهایت چیزی که می‌توان از این حدیث پذیرفت، این است که آن حضرت گاهی در این کوه به سر می‌برند.

درباره این حدیث باید به دو نکته اشاره کرد:

نکته الف) اعتقاد کیسانیه این بوده که محمد بن حنفیه، همان قائم موعود عجل الله تعالی فرجه الشریف است که در کوه رضوی غایب شده، همان‌جا روزی می‌خورد و زمانی از آن ظهور خواهد کرد.

سید بن محمد حمیری در زمانی که چنین عقیده‌ای داشت، سروده بود:

يقود الجيش يقدمه اللواء

برضوی عنده غسل و ماء

وسبط لا يذوق الموت حتى

يغيب لا يرى عنا زمانا

و نیز:

وبنا إليه من الصبابة أولق

يا ابن الوصي و أنت حي ترزق

من أن أموت و لا أراك لأفرق

أيا شعب رضوی ما لمن بك لا يرى

حتى متی و إلى متی و كم المدی

إني أوئل أن أراك و إنني

و نیز:

ألا حي مقيم شعب رضوی
و اهد له بمنزله السلاما
وقل يا ابن الوصي فدتك نفسي
أطلت بذلك الجبل المقاما
تمر بمعشر و ألوف منا
و سموك الخليفة و الإماما
فما ذاق ابن خوله طعم موت
و لا وارت له أرض عظاما

حال آیا آن‌ها عقیده به غیبت قائم را در کوه رضوی از شیعه گرفته بودند یا اینکه برعکس، خودشان این عقیده را ابداع کرده، در شیعه نفوذ دادند؟ هر دو احتمال وجود دارد.

همچنان‌که علی بن جهم ناصبی در مذمت شیعه به خاطر عقیده به امام غایب در رضوی و مدح متوکل چنین سروده:

و رافضه تقول شعب رضوی
إمام خاب ذلك من إمام
إمامي من له عشرون ألفا
من الأتراك مشرعه السهام^۲

که ظاهرش می‌رساند این عقیده از شیعه بوده است.

جالب اینکه واقفیه نیز تک‌حدیثی درباره قائم بودن امام کاظم علیه السلام نقل می‌کنند که ایشان از زندان خارج شده، دست پسرش را گرفته و به کوه رضوی می‌رود^۳ و با نقل چنین حدیثی خواسته‌اند قائم بودن امام کاظم علیه السلام را به اثبات برسانند که اگر ایشان قائم نبوده، چرا به کوه رضوی می‌رود؟

نکته ب) کوه رضوی در دو روایت دیگر - که هر دو از نظر سند بی اعتبار هستند - مرتبط با قائم معرفی شده است، اما از هیچ‌کدام در نمی‌آید که محل غیبت آن حضرت است:

۱. أعلام الوری، ص ۲۸۸.

۲. قاموس الرجال، ج ۷، ص ۳۹۱ به نقل از الأغانی، ج ۹، ص ۱۰۵.

۳. الغیبة للطوسی، ص ۵۴.

۱. امام سجاد علیه السلام: «قائم زیر درختی نشسته تا شب هنگام وارد مکه شود که جبرئیل به صورت مردی نزد ایشان رفته، برای آن حضرت اسب بُراق را می آورد. ایشان سوار براق شده، به کوه رَضَوی می رود و در آنجا پیامبر و امیرالمؤمنین برای او عهده می نویسند که برای مردم بخواند. سپس وارد مکه می شود و مردم را به خویش دعوت می کند، اما مردم به سمت او هجوم می آورند تا او را بکشند که ۳۱۳ نفر که پنجاه نفرشان از کوفه و بقیه از شهرهای مختلف هستند و همدیگر را نمی شناسند و ناگهان در آنجا جمع شده اند، از ایشان دفاع می نمایند»^۱.

در این روایت به روشنی بیان شده که حضرت قائم عجل الله تعالی فرجه الشریف تنها ساعاتی قبل از اعلان ظهور، به کوه رَضَوی می روند.

۲. امام صادق علیه السلام: «روح مؤمنان، آل محمد را در کوه های رَضَوی می بینند و از غذای آنان می خورند و از نوشیدنی های آنان می آشامند، در مجالس آنان شرکت می جویند و با ایشان هم سخن می شوند تا روزی که قائم ما اهل بیت قیام کند. در آن هنگام که خداوند آنان را برمی انگیزد، آنان گروه گروه، دعوت حضرت را می پذیرند و همراه ایشان می آیند. آنجاست که صاحبان عقاید باطل، به شک و تردید دچار می شوند و گروه ها و احزاب و مدعیان طرفداری و پیروی، از هم می پاشند و مقربان درگاه الهی نجات می یابند»^۲.

اگر بپذیریم که منظور از «کوه های رَضَوی»، همان «کوه رَضَوی» است، ربط آن به قیام قائم، تنها همین قدر بیان شده که روح کسانی که قرار است در زمان قیام قائم رجعت کنند، در این کوه است و هیچ سخنی از حضور خود قائم عجل الله تعالی فرجه الشریف در این کوه به میان نیامده است.

نتیجه: طبق روایات دسته سوم، درباره مکان حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف در غیبت کبری، چند برداشت از روایات شده است:

۱. سرور اهل ایمان، ص ۹۰-۹۲؛ بحار الأنوار، ج ۵۲، ص ۳۰۶، ح ۷۹.

۲. بحار الأنوار، ج ۶، ص ۲۴۳، ح ۶۶.

مدینه که گفتیم این مربوط به بخشی از غیبت صغری بوده است. مکان مخصوصی به نام طیبه که تذکر دادیم صرف ادعاست و دلیلی بر آن وجود ندارد.

ناحیه ذی طوی که مربوط به چند روز قبل از رخداد قیام است. کوه رَضَوی که تک‌روایتی بیش نیست و تذکر دادیم احتمال جعل آن به وسیله کیسانیه وجود دارد و متن روایتش با واقعیت تاریخی نمی‌سازد؛ زیرا می‌گوید دوره غیبت صغری و کبری هر دو در این کوه گذرانده می‌شود.

حال اگر با دیدی خوش بینانه به این احادیث نگاه کنیم، بیشتر از این اثبات نمی‌شود که امام گاهی در این مکان‌ها نیز حضور می‌یابند؛ همچنان که در دعای ندبه تصریح شده: «نمی‌دانم در کجایی، در رَضَوی یا غیر آن یا در ذی طوی»^۱ که می‌رساند در خود روایات، مکان خاصی برای آن حضرت مشخص نشده است؛ وگرنه می‌گفت: من می‌دانم مثلاً در رَضَوی هستی یا می‌دانم در ذی طوی می‌باشی، ولی دیده نمی‌شوی، نه اینکه نمی‌دانم کجایی.

دو مقوله دیگر:

الف) سرداب مقدس: درباره جایگاه امام زمان عَجَّلَ اللَّهُ تَعَالَى فُرْجَةَ الشَّرِيفِ دو مقوله دیگر نیز وجود دارد که یکی از طرف اهل سنت مطرح شده و دیگری مربوط به شیعه است. در بین اهل سنت مشهور شده که طبق نظر شیعه، حضرت مهدی عَجَّلَ اللَّهُ تَعَالَى فُرْجَةَ الشَّرِيفِ در سرداب خانه پدری غایب شده، تا موقع ظهور، همان جا به سر می‌برد و به همین خاطر است که شیعیان، این مکان را مقدس دانسته، به زیارتش می‌روند.^۲ اما آنچه شیعه نقل نموده، آن است که یک بار امام زمان عَجَّلَ اللَّهُ تَعَالَى فُرْجَةَ الشَّرِيفِ بعد از وفات پدر در همان کودکی، در این سرداب به وسیله دشمنان دیده شدند، ولی آن‌ها

۱. الإقبال بالأعمال، ج ۱، ص ۵۱۰.

۲. الإصابة، ج ۲، ص ۴۳۸؛ الأعلام، ج ۴، ص ۱۹۸؛ تاریخ ابن خلدون، ج ۱، ص ۲۴۹ و ج ۴، ص ۳۹؛ تاریخ الإسلام، ج ۱۹، ص ۱۱۳ و ج ۲۰، ص ۱۶۱.

نتوانستند آن حضرت را دستگیر کنند و ایشان نیز غایب شدند،^۱ نه اینکه مکان سکناي آن حضرت، سرداب مقدس باشد.

ب) جزیره خضراء: در قرون متأخر نیز در بین بعضی شیعیان چنین مشهور شده که آن حضرت در جزیره خضراء زندگی می‌کنند که در بخش دوم به بررسی سند این سخن پرداخته، خواهیم گفت که قابل اثبات نیست.^۲

چهارم. دوره ظهور: مسجد سهله

درباره مسجد سهله تنها سه نقل بسیار ضعیف وجود دارد که می‌گوید منزل ایشان بعد از قیام و اسکان در کوفه، در این مسجد است. ما در بخش دوم، سند و محتوای این سه حدیث را بررسی می‌کنیم.

بخش دوم: همسر و فرزندان حضرت

یکی از موضوعاتی که در گذشته اصلاً اهمیتی نداشته و اکنون به خاطر ادعاهای فراوان، دارای اهمیت بسیار گشته، مسئله ازدواج و باقی ماندن نسل حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف است. طبیعتاً ما از غیب خبر نداریم و اگر در روایات متقن توضیحی در این باره داده شده بود، بحثی را دنبال نمی‌کردیم؛ لذا آنچه ارائه می‌دهیم، تنها و تنها با تمسک به ظاهر روایات و منطق است و من الله التوفیق.

در این باره سه نظریه وجود دارد: ۱. ایشان ازدواج کرده و دارای نسل است.^۳ ۲. ایشان ازدواج نموده، ولی فرزندی ندارد.^۴ ۳. ایشان ازدواج نکرده است.

۱. الخرائج و الجرائح، ج ۱، ص ۴۶۰ و ج ۲، ص ۹۴۲-۹۴۳.

۲. بنده با کمال احترام به کسانی که به وجود جزیره خضراء قایل هستند، تنها همین قدر عرض کردم که برای جامعه شیعه قابل اثبات نیست؛ وگرنه خودم از مرحوم پدرم و نیز پسرعمویم و دیگران سخن‌هایی در آن باره شنیده‌ام، اما چون به عنوان یک عقیده قابل ارائه نیست، باز هم می‌گویم قابل اثبات نخواهد بود.

۳. نجم ثاقب، ج ۱، ص ۴۶ و ج ۲، ص ۴۷۴-۴۷۸.

۴. تاریخ الغیبة الصغری، ج ۲، ص ۶۳.

ادله نظریه اول (وجود همسر و فرزند):

۱. ازدواج سنت مؤکد رسول اسلام ﷺ است و ممکن نیست امام امت ترک سنت کند. محدث نوری می‌نگارد: چگونه سنت بزرگ جد خود را ترک خواهند کرد؛ درحالی‌که آن همه ترغیب در انجام آن و تهدید در ترکش شده است؟ و سزاوارترین امت در عمل به سنت پیامبر، امام عصر است و تاکنون کسی ترک آن سنت را از خصایص آن حضرت نشمرده است.^۱

۲. تصریح به همسر و فرزند داشتن ایشان در بعضی روایات و ادعیه.

۳. بنیه قوی: مرحوم سعادت‌پرور در این باره می‌نگارد: اگر در این زمینه هیچ نقلی وجود نداشت و فقط همین مطلب که آن حضرت با وجود سن زیاد، از نظر جسمی، جوانی قوی بنیه است... و نیز می‌دانیم که ایشان به سنت پیامبر ﷺ عمل می‌کند، در قبول اینکه آن جناب، همسر و فرزندی دارد، کافی بود.^۲

بررسی دلیل اول (سنت مؤکد)

اولاً، این دلیل بر فرض ثبوت، تنها همسر داشتن امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف را ثابت می‌کند، نه فرزند داشتن را؛ همچنان‌که حضرت ابراهیم علیه السلام سال‌های سال با ساره زندگی می‌کردند و بچه‌دار نمی‌شدند؛ همچنین حضرت زکریا علیه السلام و نیز پیامبر اسلام ﷺ از زنانشان در مدینه، مگر در پایان عمر از ماریه قبطیه.

لذا می‌توان فرض کرد که حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف در همان غیبت صغری برای عمل به سنت نبوی ازدواج کرده باشند و آن همسر هم می‌دانسته ایشان حجت خدا هست و بعد هم عمر طبیعی نموده، وفات کرده باشد، اما آیا از آن ازدواج حتماً فرزندی متولد شده؟ نه، زیرا ممکن است آن زن مانند همسران متعدد پیامبر اصلاً باردار نشده باشد.

ثانیاً، استحباب این سنت درباره امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف ثابت نیست؛ زیرا توابع ازدواج

۱. نجم ثاقب، ج ۲، ص ۴۷۴.

۲. ظهور نور، ص ۱۲۳.

ایشان با مسئله غیبت کبری سازگاری ندارد. به راستی اگر ایشان می خواست همسری برگزینند، یک دختر با اصل و نسب می گرفت یا بی کس و کار؟ مسلماً اولی. خوب آیا هنگام خواستگاری، خویش را به پدر و خانواده دختر معرفی می کرد یا نه؟ اگر می کرد که امرش فاش می شد و غیبت از بین می رفت و اگر نمی کرد، چگونه به فردی که نمی شناسند کیست و از کجاست، دختر دهند؟

ممکن است گفته شود خوب کنیزی خریده و با خود برده اند، اما سؤال اینجاست که کجا برده اند؟ به شهر یا بیابان دور از آبادی؟ در بیابان دور از آبادی که نمی شود زندگی کرد و تولید نسل نمود و در صورت نخست، آیا از آن کنیز هم غایب اند یا حاضر؟ اگر غایب اند، آیا مردم نمی گویند این زن تنها در این خانه چه می کند و از کجا خرجی می آورد؟ شوهر و کس و کارش کیست؟ آیا او را در تنگنا قرار نمی دهند که راز خود را فاش کند؟ و اگر حاضرند که با غیبت نمی سازد، مگر غیبت عنوانی که پذیرفته نشد.

استدلال به سنت همانند استدلال به قاعده لطف در حجیت اجماع است که همگان آن را رد کرده اند! در نتیجه، همان طور که بر امام غایب، ارشاد منحرفان واجب نیست، ازدواج هم سنت مؤکد نیست، اما اینکه عدم ازدواج، از خصوصیت های ایشان شمرده نشده، اولاً، عدم غیبت از همسر هم در روایات مطرح نشده، بلکه تنها کسانی که در رؤیت حضرت استثنا شده اند، موالی، یعنی خدمتکاران ایشان اند نه همسر. ثانیاً، این می تواند اغفالی عمدی باشد تا با به فراموش سپردن این قضیه، جلوی تمسک بعضی جوانان به آن در ترک ازدواج گرفته شود؛ لذا چیزی را ثابت نمی کند.

۱. توضیح آنکه شیخ طوسی برای اثبات اینکه اتفاق نظر فقها بر حکمی، کاشف از موافق بودن نظر امام زمان عجل الله تعالی فرجه با آن حکم است، چنین استدلال نموده که اگر این حکم، مخالف نظر امام بود، بر ایشان واجب بود طبق قاعده لطف، این مخالفت را تذکر دهند (العدة فی اصول الفقه، ج ۲، ص ۶۴۲-۶۴۳) و دیگران جواب داده اند که اصلاً معلوم نیست قاعده لطف شامل امام غایب باشد (أصول الفقه للمظفر، ج ۳، ص ۱۱۹).

آری در این میان، بعضی، احتمالاتی دور از منطق بیان کرده‌اند که وجهه عقاید شیعه را خدشه‌دار می‌کند؛ مثل اینکه آن حضرت به صورت ناشناس به شهری رفته، دختری بگیرد و چون مقداری با او بود و آن زن دید ایشان پیر نمی‌شود برای اینکه به شخصیت واقعی ایشان پی نبرد، او را طلاق داده، در شهر دیگری ازدواج کند و همین‌طور شهر به شهر بگردد و طلاق دهد تا زمان ظهور فرارسد!

بررسی دلیل دوم (تصریح در روایات)

در این زمینه، روایات یا ادعیه‌ای وجود دارد که نوعاً با یکی از این اشکالات مواجه‌اند: یا سند ندارند یا دارای اختلاف نسخه‌اند یا تصریح نمی‌کنند که این فرزندان در دوران غیبت به وجود می‌آیند؛ از جمله:

الف) روایت غیبت طوسی: «إِنَّ لِصَاحِبِ هَذَا الْأَمْرِ غَيْبَتَيْنِ إِحْدَاهُمَا تَطْوُلُ حَتَّى يَقُولَ بَعْضُهُمْ مَاتَ وَيَقُولَ بَعْضُهُمْ قُتِلَ وَيَقُولَ بَعْضُهُمْ ذَهَبَ حَتَّى لَا يَبْقَى عَلَى أَمْرِهِ مِنْ أَصْحَابِهِ إِلَّا نَفَرٌ يَسِيرٌ لَا يَطَّلِعُ عَلَى مَوْضِعِهِ أَحَدٌ مِنْ وُلْدِهِ وَلَا غَيْرِهِ إِلَّا الْمَوْلَى الَّذِي يَلِي أَمْرَهُ»^۱ برای صاحب این امر، دو غیبت وجود دارد که یکی از آن دو به اندازه‌ای طول می‌کشد که بعضی‌شان می‌گویند او مرده و بعضی‌شان می‌گویند کشته شده و بعضی‌شان می‌گویند رفته است. پس کسی از اصحابش بر امامت او باقی نمی‌ماند، مگر عده‌ای قلیل و کسی از فرزندان او و غیر او از جای وی باخبر نیست، الا خادمی که کارهای او را انجام می‌دهد».

بررسی: اولاً، در سند این روایت - که به وسیله شیخ طوسی ثبت شده - فردی ناشناخته به نام عبدالله بن مستنیر وجود دارد که در میان ده‌ها هزار حدیث شیعه، فقط در سلسله این حدیث نامش ذکر گشته است. بله، در کتاب غیبت نعمانی و جای دیگری از غیبت طوسی به جای عبدالله، ابراهیم بن مستنیر ثبت شده،^۲

۱. تاریخ الغیبة الصغری، ج ۲، ص ۶۲-۶۴.

۲. الغیبة للطوسی، ص ۱۶۲.

۳. الغیبة للنعمانی، ص ۱۷۱، ح ۵؛ الغیبة للطوسی، ص ۶۱.

اما او نیز فردی ناشناخته است که به غیر از اینجا، در میان تمام سلسله سندهای احادیث شیعه فقط دو روایت از او نقل شده است.^۱ پس حدیث از نظر سند، کاملاً ضعیف است.

ثانیاً، این روایت اختلاف نسخه دارد و سه گونه ثبت شده است: یکی به همان گونه که در بالا ذکر شد. نسخه دوم در غیبت نعمانی است که «مِنْ وَلِيِّي» ثبت شده نه «مِنْ وُلْدِهِ» و نسخه‌ای که اهل سنت نقل کرده‌اند نیز همانند نسخه نعمانی است^۲ و از آنجا که کلمه «ولی» و «ولده» در نوشتار، بسیار شبیه هم هستند، احتمال تصحیف این کلمه در نسخه غیبت طوسی، قوی است؛ به ویژه اینکه ضمیر مفرد در «غیره» در نسخه غیبت طوسی به «ولده» که معنای جمع دارد، برمی‌گردد و این صحیح نیست و باید ضمیر جمع می‌آمد: «غیرهم».^۳ از طرفی، طبق گفته بعضی محققان، نقل شیخ نعمانی از نظر علو سند و لفظ حدیث و جهات دیگر، بر نقل شیخ طوسی تقدم دارد.^۴

و نسخه سوم در جای دیگری از غیبت طوسی است که هیچ‌کدام از «مِنْ وَلِيِّي» یا «وُلْدِهِ» در آن وجود ندارد.^۵ در نتیجه، نسخه این حدیث دارای اضطراب بوده، قابل استناد نیست؛ غیر از اینکه در جای دیگری مضمون این حدیث، با دو سند صحیح‌اعلایی و موثق ثبت شده و در آن نیز هیچ سخنی از فرزند وجود ندارد: «لِلْقَائِمِ غَيْبَتَانِ إِحْدَاهُمَا قَصِيرَةٌ وَ الْأُخْرَى طَوِيلَةٌ الْغَيْبَةُ الْأُولَى لَا يَعْلَمُ بِمَكَانِهِ فِيهَا

۱. تفسیر القمی، ج ۲، ص ۶۵؛ مختصر البصائر، ص ۹۱، ح ۵.

۲. عقد الدرر، ص ۱۷۹. البته چون نویسنده آن آشنایی با کنیه‌های ائمه شیعه نداشته، گمان کرده منظور از ابی عبدالله در سند این حدیث، امام حسین علیه السلام است؛ لذا حدیث را به ایشان نسبت داده است (همان، ص ۱۷۸).

۳. جزیره خضرا در ترازوی نقد، ص ۲۱۸.

۴. پاسخ ده پرسش، ص ۵۴.

۵. الغيبة للطوسی، ص ۶۱.

إِلَّا خَاصَّةً شِيعَتِهِ وَ الْأُخْرَى لَا يَعْلَمُ بِمَكَانِهِ فِيهَا إِلَّا خَاصَّةً مَوَالِيهِ؛^۱ برای قائم، دو غیبت خواهد بود؛ یکی کوتاه و دیگری بلند. در غیبت اول فقط شیعیان خاصش از مکان او اطلاع دارند و در غیبت دوم فقط خدمتکاران مخصوصش از مکان وی باخبرند» و عقل حکم می‌کند که سند صحیح اعلائی و دو نسخه‌ای را که با آن سازگار است، انتخاب کنیم، نه نسخه‌ای که خود ناقلش آن را دو گونه ثبت کرده است.

ثالثاً، بر فرض که نسخه «وُلْدِهِ» درست باشد، تلازمی با فرزند داشتن آن حضرت ندارد؛ زیرا می‌شود این را از باب مبالغه در شدت گمنامی و غیبت و عزلت فرموده باشند که این قدر مخفی و پنهان است که حتی بچه‌اش هم از جایش باخبر نیست؛ چه برسد به دیگران و همه می‌دانند که در مبالغه، لازم نیست حقیقتی وجود داشته باشد.^۲

رابعاً، محتوای حدیث مورد بحث، با عقاید واقفیه که امام کاظم عَلَيْهِ السَّلَام را همان قائم موعود عَلَيْهِ السَّلَام می‌دانستند، سازگار است؛ زیرا در میان یاران حضرت مهدی عَلَيْهِ السَّلَام هیچ‌کس به مردن یا به قتل رسیدن یا رفتن ایشان قایل نشد؛^۳ در حالی که درباره قائم واقفیه، یعنی امام هفتم عَلَيْهِ السَّلَام عده‌ای از اصحاب گفتند ایشان در زندان وفات نموده، عموم اصحاب گفتند به قتل و شهادت رسیده و اصحاب واقفی هم گفتند رفته و بازمی‌گردد؛ همچنان که می‌گوید: تنها تعداد کمی از اصحاب حضرت بر ایشان باقی می‌مانند؛ در حالی که قاطبه اصحاب بر امامت حضرت مهدی عَلَيْهِ السَّلَام باقی ماندند و این واقفیه بودند که اکثر آن‌ها دست از وقف برداشته، به امامت

۱. الکافی، ج ۱، ص ۳۴۰ ح ۱۹؛ الغیبة للنعمانی، ص ۱۷۰، ح ۱-۲.

۲. تاریخ الغیبة الصغری، ج ۲، ص ۶۶.

۳. اشتباه نشود؛ ما قبول داریم که در روایات متعددی درباره امام زمان عَلَيْهِ السَّلَام چنین آمده که درباره او گفته می‌شود: «مات أو هلك بأی واد سلک»، اما در هیچ‌یک از این احادیث نگفته که اصحاب امام چهار دسته شده، آن‌ها هستند که این سخنان را می‌گویند؛ لذا مفاد آن احادیث، ربطی به حدیث مورد بحث ندارد.

امام رضا علیه السلام روی آوردند و تنها تعداد کمی از ایشان بر عقیده وقف باقی ماندند. جالب اینکه نه تنها در سند این روایت، چند نفر از واقفیه وجود دارند، که اصلاً این حدیث، یکی از مستندات فرقه واقفیه بوده است.^۱

ب) روایات نزول قائم با اهل و عیال در مسجد سهله: در این باره تنها سه حدیث وجود دارد که آن‌ها را از نظر سند و محتوا بررسی می‌کنیم:

روایت اول: راوی آن، شخص ناشناخته‌ای به نام مرازم بن عبدالله^۲ یا مریم بنت عبدالله است^۳ که در میان سلسله اسناد هزاران حدیث شیعه فقط همین یک بار نامش ذکر شده و فقط همین یک حدیث در قرن ششم از او نقل گشته است و از نظر محتوا می‌گوید: گویی من می‌بینم قائم با اهل و عیالش در مسجد سهله نزول می‌فرماید: «كَأَنِّي أَرَى نُزُولَ الْقَائِمِ فِي مَسْجِدِ السَّهْلَةِ بِأَهْلِهِ وَ عِيَالِهِ».

اما این نمی‌رساند که حضرت قائم عجل الله تعال فرجه الشريف در دوره غیبت ازدواج کرده و دارای فرزند نیز شده‌اند؛ زیرا:

اولاً، کلمه «اهل»، هم به معنای خانواده می‌آید (که خود خانواده گاهی به معنای خاندان است؛ یعنی قوم و خویش که می‌شود سادات مقرب به قائم عجل الله تعال فرجه الشريف و گاهی به معنای زن و فرزند می‌آید) و هم به معنای دور و بری‌ها که می‌شوند اصحاب قائم. پس تلازمی با زن و فرزند داشتن ندارد. بله، کلمه «عیال» به معنای افراد واجب‌النفقة، مانند زن و فرزند و پدر و مادر است که باز تصریحی در این ندارد که مراد از عیال حضرت، زن ایشان به همراه فرزند است یا زن به تنهایی و نیز اینکه این فرزند، کودک خردسالی است که چندی بعد از ظهور متولد شده یا فرد کاملی که در دوره غیبت به دنیا آمده است.

ثانیاً، روایت هیچ توضیحی نمی‌دهد که نزول حضرت قائم عجل الله تعال فرجه الشريف با عیال، در

۱. الغيبة للطوسی، ص ۶۱.

۲. قصص الأنبياء، ص ۸۰، ح ۶۳.

۳. بحار الأنوار، ج ۵۲، ص ۳۱۷، ح ۱۳ و ج ۹۷، ص ۴۳۵، ح ۳.

ابتدای ظهور است تا لازم باشد که امام در دوران غیبت ازدواج کرده باشند، بلکه در خصوص زمان این نزول ساکت است و این مسئله باید از روایات دیگر به دست آید، بلکه در نسخه‌ای از این روایت، تتمه‌ای وجود دارد که کاملاً مشخص می‌کند نزول ایشان بعد از تمام شدن جنگ‌ها و استقرار حکومت ایشان است؛ زیرا راوی از امام می‌پرسد: آیا قائم در مسجد سهله برای همیشه می‌ماند؟ و امام جواب می‌دهند: آری: «قُلْتُ: جُعِلْتُ فِدَاكَ لَا يَزَالُ الْقَائِمُ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِيهِ أَبَدًا، قَالَ: نَعَمْ»^۱.

روایت دوم: راوی آن فرد ناشناخته‌ای به نام صالح بن ابی‌الاسود است که در منابع شیعی، بسیار کم روایت دارد و با توجه به کسانی که از آن‌ها نقل می‌کند، سنی یا زیدی مذهب است و از نظر محتوا می‌گوید: «وَذَكَرَ مَسْجِدَ السَّهْلَةِ فَقَالَ أَمَا إِنَّهُ مَنَزِلُ صَاحِبِنَا إِذَا قَامَ (قدم) بِأَهْلِيهِ؟^۲ و امام متذکر مسجد سهله شد و فرمود: آنجا منزل صاحب ماست، زمانی که با اهلش قیام کند (بیاید)».

در این روایت، کلمه «عیال» وجود ندارد و فقط لفظ «اهل» ذکر شده که تصریحی در زن و فرزند ندارد و مانند روایت قبل، از زمان این نزول نیز سخن نمی‌گوید.

روایت سوم: این روایت حدود صد سال پیش برای نخستین بار در کتاب *الزام الناصب* مطرح شده، ولی از نظر محتوا بسیار کارگشاست؛ زیرا ابتدا می‌گوید: قائم اصحابش را در اقطار زمین می‌فرستد تا اینکه حکومتش مستقر می‌گردد و زمین را پر از عدل و داد می‌کند و پایتخت را در کوفه قرار می‌دهد، بعد می‌گوید: و مسکن اهلش مسجد سهله است و مکان قضاوت کردنش مسجد کوفه: «لا يزال يبعد أصحابه في أقطار الأرض حتى يستقيم له الأمر فيملا الأرض قسطاً و عدلاً كما ملئت

۱. المزار الكبير، ص ۱۳۵.

۲. الكافي، ج ۳، ص ۴۹۵، ح ۲؛ تهذيب الأحكام، ج ۳، ص ۲۵۲، ح ۱۲؛ الإرشاد، ج ۲، ص ۳۸۰؛ الغيبة للطوسي، ص ۴۷۱.

جوراً و ظلماً و يستقرّ في الكوفة و يكون مسكن أهله مسجد السهلة و محلّ قضائه مسجد الكوفة»^۱.

از این روایت به خوبی برمی آید که زمان نزول حضرت قائم عجل الله تعالی فرجه الشریف و اهلش در مسجد سهله؛ بعد از تمام شدن جنگ و استقرار حکومت ایشان و بعد از برپایی عدل در تمام جهان است، نه همان ابتدای ظهور. لذا هیچ مشکلی ندارد که حضرت بعد از ظهور و قبل از استقرار حکومت، ازدواج کرده، صاحب اهل شده و بعد از استقرار حکومت با اهلشان به مسجد سهله تشریف بیاورند و البته در این روایت هم هیچ تصریحی ندارد که مراد از اهل ایشان، یعنی زن و فرزند.

ج) دعای تعلیمی امام رضا علیه السلام برای صاحب الامر: «اللَّهُمَّ أَعْطِهِ فِي نَفْسِهِ وَأَهْلِهِ وَوَلَدِهِ وَذُرِّيَّتِهِ وَأُمَّتِهِ وَجَمِيعِ رَعِيَّتِهِ مَا تُقَرِّبُهُ عَيْنُهُ وَتُسَرِّبُهُ نَفْسُهُ»^۲ خدایا! به او و خاندان و فرزندان و نسل و تمام پیروانش چیزهایی عطا کن که مایه چشم‌روشنی و خوش حالی دل او باشد».

اما علاوه بر اینکه سند این دعا قابل اعتماد نبوده و روشن هم نکرده مرادش از صاحب الامر، امام هر زمان است یا خصوص حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف،^۳ هیچ تصریحی در آن وجود ندارد که اهل و عیال ایشان، در زمان غیبت کبری حاصل شده باشد.

۱. إلزام الناصب، ج ۲، ص ۱۳۹.

۲. مصباح المتعجب، ج ۱، ص ۴۱۰؛ جمال الأسبوع، ص ۵۱۰.

۳. قابل توجه اینکه در احادیث شیعه گاهی «صاحب الامر» به امام هر زمان اطلاق شده و گاهی به خصوص حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف. لذا اگر از روی قراین نتوانیم مراد حدیث را تشخیص دهیم، حدیث مذکور از این نظر دارای ابهام بوده، قابلیت استناد ندارد. البته درباره این روایت، مرحوم حر عاملی فرموده: این زیارت مشتمل بر اوصاف و القابی است که معمولاً در غیر مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف استعمال نمی شود؛ «و هو یشتمل علی أوصاف و ألقاب لا تکاد تستعمل فی غیر المهدی علیه السلام» (الإیقاظ، ص ۳۹۴-۳۹۵)؛ «یشتمل علی أوصاف و ألقاب و عبارات لا تکاد تستعمل فی غیر المهدی علیه السلام» (الفوائد الطوسية، ص ۱۱۷)، اما همان‌گونه که گفتیم، سند این حدیث، مشکل داشته، تصریحی هم به تولد این فرزندان در زمان غیبت ندارد.

د) صلوات ابوالحسن ضراب اصفهانی: این صلوات دارای دو فقره است که برای اثبات فرزند برای حضرت قائم عجل الله تعالی فرجه الشریف به آن‌ها استناد شده: «اللَّهُمَّ أَعْطِهِ فِي نَفْسِهِ وَ ذُرِّيَّتِهِ... وَ صَلَّى عَلَيَّ وَ وَلِيَّكَ وَ وَ لَاءِ عَهْدِهِ وَ الْأَيْمَةِ مِنْ وَ لَدِهِ وَ مُدِّ فِي أَعْمَارِهِمْ»^۱.
 اما این صلوات به وسیله پیرزنی ناشناس از مردی که نگفته کیست و راوی گمان کرده امام زمان است، به دست ما رسیده است: پیرزنی بود؛ پرسیدم: که هستی؟ گفت: از شیعیان ائمه‌ام. ... پیرزن گفت: آن مرد می‌گوید. گفتم: چه کسی می‌گوید؟ گفت: من می‌گویم: «وَ فِيهَا عَجُوزٌ سَمْرَاءُ فَسَأَلْتُهَا... فَقَالَتْ أَنَا مِنْ مَوَالِيهِمْ... فَقَالَتْ يَقُولُ لَكَ وَ لَمْ تُذَكِّرْ أَحَدًا... فَقُلْتُ لَهَا مَنْ يَقُولُ فَقَالَتْ أَنَا أَقُولُ».

حال آیا می‌توان اعتقاد خود را از چنین صلواتی گرفت و گفت حضرت قائم عجل الله تعالی فرجه الشریف در دوران غیبت ازدواج کرده است؟
 البته طریقه شیعه در طول تاریخ این بوده که درباره سند دعاها و آداب و مستحبات و نیز مسائل اخلاقی تسامح می‌کرده است؛ زیرا این چیزها را از ارکان دین نمی‌دیده تا بخواهد در خصوص معتبر بودن سندشان معیارهای علمی را رعایت کند، اما اگر همین دعا یا زیارت خواست مستند اثبات یک عقیده یا موضوع خارجی قرار بگیرد، همه معیارهای علمی را در آن لحاظ می‌نماید.
 و اما از نظر محتوا، فقره اول از ذریه قائم به طور عمومی سخن گفته و هیچ بیانی درباره اینکه این‌ها چه موقع به دنیا می‌آیند - در دوران غیبت یا پس از ظهور - ندارد. پس نمی‌توان از آن نتیجه گرفت که حضرت قائم عجل الله تعالی فرجه الشریف در دوره غیبت فرزند دارد، بلکه اتفاقاً از آنجا که قبل از ذکر «ذریه» ابتدا از خدا می‌خواهد که او را در قیامت یاری کند و عمرش را طولانی نماید و بعد «ذریه» را ذکر می‌کند، چنین به دست می‌آید که این ذریه در زمان طولانی پس از ظهور به دنیا می‌آیند و هیچ ربطی به دوران غیبت ایشان ندارند: «اللَّهُمَّ أَعِزَّنَا نَصْرَهُ وَ مُدِّ فِي عُمُرِهِ وَ زَيْنِ

الْأَرْضِ بِطَوْلِ بَقَائِهِ اللَّهُمَّ اكْفِهِ بَغْيَ الْحَاسِدِينَ وَ أَعِذْهُ مِنْ شَرِّ الْكَائِدِينَ وَ ازْجُرْ عَنْهُ
 إِزَادَةَ الظَّالِمِينَ وَ خَلِّصْهُ مِنْ أَيْدِي الْجَبَّارِينَ اللَّهُمَّ أَعْطِهِ فِي نَفْسِهِ وَ ذُرِّيَّتِهِ «؛»^۱ غیر
 از اینکه اصلاً دعا برای ذریه، تلازمی با وجود ذریه ندارد، بلکه گاهی به معنای
 دعای طلب ذریه است؛ مثل اینکه برای کسی که اصلاً فرزند ندارد، دعا کنی خدا
 نسل تو را صالح قرار دهد؛ یعنی به تو نسل بدهد و آن‌ها را صالح گرداند.

و اما در فقره دوم نیز:

اولاً، نگفته که این فرزندان در دوران غیبت متولد شده‌اند که لازمه‌اش ازدواج
 آن حضرت در آن دوران باشد.

ثانیاً، در زیارت‌نامه دیگری در همان مصدر و در همان صفحه به جای «من
 ولده» لفظ «من بعده» آمده است: «اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَيَّ وَ لَآئِهِ وَ الْأَيْمَةَ مِنْ بَعْدِهِ»؛^۲
 یعنی امامان بعد از امام دوازدهم، که منطبق بر رجعت ائمه است و اتفاقاً مستند
 این روایت به جای پیرزن ناشناس، امام رضا علیه السلام است و نیز از آنجا که تصحیف
 لفظ «ولده» و «بعده» کاملاً قریب است، نمی‌توان به نسخه صلوات اول اعتماد
 کرد و گفت از نسل امام دوازدهم، فرزندان خواهند بود که امام هستند.

ثالثاً، اگر به متن این فقره توجه کنید، می‌بینید دلیلی بر اینکه مراد از «وَلِيِّكَ»،
 حضرت قائم عجل الله تعالی فرجه الشریف باشد، وجود ندارد تا عبارت «وَالْأَيْمَةَ مِنْ وُلْدِهِ» به فرزندان
 ایشان تفسیر شود، بلکه روایت می‌گوید: «وَصَلِّ عَلَيَّ وَ لَآئِكَ وَ وُلَاةِ عَهْدِهِ (عَهْدِكَ) وَ
 الْأَيْمَةَ مِنْ وُلْدِهِ»، و هیچ بُعدی ندارد که مراد از «وَلِيِّكَ» شخص امیرالمؤمنین علیه السلام
 باشد و مراد از «وُلَاةِ عَهْدِهِ» همان امامان بعد از ایشان باشند که به وسیله «وَلَاةِ
 الْأَيْمَةَ مِنْ وُلْدِهِ» نسب آن‌ها بیان گشته که از نسل امیرالمؤمنین علیه السلام هستند.

و از همه مهم‌تر، در ابتدای این صلوات، تصریح شده که حکمت صدور آن،
 صلوات بر تک‌تک ائمه و نام بردن ایشان است: آن پیرزن گفت: چطور صلوات

۱. المهدویة الخاتمة، ج ۱، ص ۳۱۳.

۲. مصباح المتعجد، ج ۱، ص ۴۰۹.

می فرستی؟ راوی هم صلواتی فرستاد، پیرزن گفت: نه! وقتی صلوات می فرستی، بر همه آنها صلوات بفرست و نام همه شان را ببر: «ثُمَّ قَالَتْ: يَقُولُ لَكَ: إِذَا صَلَّيْتَ عَلَى نَبِيِّكَ، فَكَيْفَ تُصَلِّيَ عَلَيْهِ؟ فَقُلْتُ: أَقُولُ: «اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ، وَبَارِكْ عَلَى مُحَمَّدٍ...» فَقَالَتْ: لَا، إِذَا صَلَّيْتَ عَلَيْهِمْ فَصَلِّ عَلَيْهِمْ كُلَّهُمْ وَ سَمَّيَهُمْ» و بعد، تنها کسانی را که به عنوان آل محمد نام می برد، شخص دوازده امام هستند و چون هیچ کس دیگری را نام نمی برد، متوجه می شویم مراد از «الْأَيُّمَهُ مِنْ وُلْدِهِ» در فقره بعدی، همین دوازده امام هستند که یازده نفرشان از فرزندان امام اول هستند.

ها) حدیث وصیت: شیخ طوسی در کتاب غیبت، در اثبات حصر عدد ائمه عَلَيْهِمُ السَّلَامُ در عدد دوازده، حدیثی ثبت نموده که از وصیت پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ در شب وفات خبر داده، ضمن آن می گوید: «فَإِذَا حَضَرَتْهُ الْوَفَاةُ فَلْيُسَلِّمْهَا إِلَى آئِنِهِ... أَحْمَدُ! وقتی وفات امام زمان رسید، خلافت را به فرزندش احمد تسلیم می کند»، اما در سلسله سند این حدیث - که منحصراً به وسیله شیخ طوسی نقل شده - چندین راوی ناشناخته و یک نفر متهم به دروغ و جعل روایت وجود دارد و نام یکی از راویان آن نیز تنها در دو سند از هزاران سند شیعه ذکر شده است؛ غیر از اینکه از نظر محتوا بیش از بیست اشکال دارد که ذکر آنها در اینجا به درازا می کشد.^۱

و) نقل سید بن طاووس: او می گوید: من روایتی به سند متصل یافتم که برای مهدی عَلَيْهِ السَّلَامُ فرجه الشرف گروهی اولاد هست که در اطراف شهرهای دریاها حاکم و در نهایت بزرگی و صفات نیک هستند.^۲

۱. الغيبة للطوسی، ص ۱۵۱. متأسفانه این روایت، مستند اصلی یکی از جریان های انحرافی مهدویت در عصر حاضر قرار گرفته که به سیزده امام قابل بوده، قائم را فرزند امام دوازدهم می داند و همه شیعیانی را که منکر امامت او باشند، کافر معرفی می کند.

۲. برای اطلاع از اشکالات سندی و محتوایی این حدیث، به کتاب لوح و قلم از همین نویسنده مراجعه کنید.

۳. جمال الأسبوع، ص ۵۱۲.

□ زندگی آن حضرت: مکان، ازدواج و فرزند ۳۰۱ □

اما آنچه ایشان روایت متصل خوانده، حکایتی است^۱ که در سال ۵۴۲ یا ۵۴۳ به وسیله کمال الدین انباری از فرد مجهول مسیحی که ادعا کرده خودش آن سرزمین‌ها و بعضی فرزندان صاحب‌الامر عَلَيْهِ السَّلَامُ را دیده، نزد وزیر، یحیی بن هبیره نقل شده است.^۲

این در حالی است که تنها مصدر این حکایت، کتاب تعازی، تألیف سید محمد علوی است که در آخر کتاب او این حکایت ثبت شده،^۳ ولی با کمال تعجب این کتاب در سال ۴۴۳ روایت شده^۴ و خود نویسنده هم متوفی سال ۴۵۵، یعنی صد سال قبل از نقل این حکایت است!^۵ در نتیجه، قطعاً این حکایت به وسیله وی در کتاب تعازی نقل نشده و شخص دیگری بعد از صدسال یا بیشتر، آن را در آخر کتاب او اضافه کرده است.

همچنین یحیی بن هبیره در سال ۵۴۴ به وزارت رسیده،^۶ پس چطور این حکایت نزد او در سال ۵۴۳ در حالی که وزیر بوده، نقل شده است؟
همچنین در این حکایت، تصریح شده که فرزندان بلافصل امام زمان عَلَيْهِ السَّلَامُ به نام‌های طاهر، قاسم، ابراهیم، عبدالرحمن و هاشم تا آن زمان زنده بوده‌اند؛

۱. الأخبار الدخيلة، ج ۱، ص ۱۴۶.

۲. السلطان المفرج، ص ۷۵ به بعد؛ الصراط المستقیم، ج ۲، ص ۲۶۴-۲۶۶؛ حدیقة الشیعة، ص ۷۶۵؛ الأنوار النعمانية، ج ۱، ص ۴۰ به بعد.

۳. به نقل از: مستدرک الوسائل، ج ۱۹، ص ۳۷۲.

۴. الذریعة، ج ۵، پاورقی ص ۱۰۵.

۵. طبقات أعلام الشیعة، ج ۱، ص ۱۷۸. البته بنده نمی‌دانم مدرک این تاریخ چیست، اما با توجه به طبقه کسانی که سید محمد از آن‌ها نقل می‌کند و کسانی که آن‌ها از سید محمد نقل می‌کنند، یقیناً ایشان قبل از سال ۵۰۰ وفات کرده است، بلکه در کتاب الذریعة تصریح شده که فاصله وفات سید محمد تا نقل حکایتی که در آخر کتاب او ثبت شده، نزدیک به ۲۰۰ سال است (الذریعة، ج ۵، پاورقی ص ۱۰۵).

۶. الذریعة، ج ۵، پاورقی ص ۱۰۵.

یعنی حدود ۲۵۰ سال سن داشتند^۱ و هیچ سخنی از پیر بودن آنها گفته نشده که می‌رساند آنها مانند خود امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف دارای عمرهای طولانی و اعجاز پیر نشدن بوده‌اند؛ درحالی که اعجاز پیر نشدن، تنها درباره حضرت خضر و حضرت عیسی و حضرت مهدی علیه السلام به دلیل امر قیام آن حضرت به ثبوت رسیده است و برای غیر ایشان، وجهی وجود ندارد.

و شاید به علت همین اشکالات و اشکالات دیگر^۲ بوده که علامه مجلسی این داستان را در بحار الأنوار ذکر نکرده است.

ز) حکایت جزیره خضراء: در این داستان، ادعا شده برخی نوادگان حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف در جزایری دور دست و ناشناخته، بر شهرهایی حکومت می‌کنند. این داستان، ظاهراً برای نخستین بار در بحار الأنوار نقل شده و پس از آن کم‌کم شهرت پیدا کرده و البته در سال‌های اخیر، آثار متعددی درباره نقد آن نگاشته شده است.^۳

مرحوم مجلسی، این حکایت را تحت عنوان باب نادر ذکر کرده، درباره آن می‌نگارد: «رساله‌ای مشهور به داستان جزیره خضراء یافتم... که چون آن را در کتاب‌های معتبر ندیدم، باب مستقلی برایش قرار دادم».^۴

اما از سند این روایت که بگذریم، اشکالات محتوایی نیز دارد؛ از جمله:

الف) در یکی از روزهای جمعه، علی بن فاضل، سروصدای زیادی از بیرون مسجد شنید و سید شمس‌الدین گفت: این‌ها سیصد نفر از فرماندهان، منتظر

۱. زیرا اگر فرض بگیریم حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف در سال ۲۷۰ در ۲۵ سالگی ازدواج کرده باشند و بعد از ده سال، صاحب این پنج فرزند گشته باشند، سن این فرزندان تا سال ۵۲۱ - که ناقل این حکایت ادعا می‌کند در آن سال به آن شهرها رفته است - بین ۲۴۰ تا ۲۵۰ سال خواهد بود.

۲. ر.ک: پرسمان مهدویت، ص ۱۴۳-۱۴۸. البته برخی از اشکالاتی که بیان شده، وارد نیست.

۳. از جمله: ابوالفضل طریقه‌دار: جزیره خضراء در ترازوی نقد، جعفر مرتضی عاملی: جزیره خضراء افسانه یا واقعیت.

۴. بحار الأنوار، ج ۵۲، ص ۱۵۹.

ظهور حضرت هستند و سیزده نفر دیگر باقی مانده است.^۱
در نتیجه، اولاً، باید این سیصد نفر دارای عمرهای بسیار طولانی بوده، تا زمان ظهور در قید حیات باشند؛ در حالی که اعجاز طول عمر، از ویژگی‌های امام زمان و حضرت خضر و حضرت عیسی علیهما السلام شمرده شده، درباره غیرایشان اصلاً دلیلی بر اعجاز وجود ندارد.

ثانیاً، چگونه ممکن است تا قرن هفتم، یعنی پس از گذشت چهار قرن از غیبت امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف، سیصد نفر از یاران خاص به وجود آمده باشند، اما پس از آن، تا زمان ما که نزدیک به دو برابر آن مقدار گذشته، سیزده نفر آماده نشده باشند؟
ثالثاً، طبق این بیان، ۳۱۳ نفر یار، همگی از اهالی جزیره خضراء و آشنا به هم هستند و این مخالف روایات متعددی است که آن‌ها را از شهرهای شناخته شده‌ای مثل کوفه، قم، نیشابور، مشهد و... می‌داند که همدیگر را نمی‌شناسند.^۲

ب) در پایان داستان گفته شده: در جزیره خضراء فقط نام پنج تن از عالمان شیعه مطرح است: سید مرتضی، شیخ طوسی، شیخ کلینی، شیخ صدوق و شیخ ابوالقاسم جعفر بن اسماعیل حلی^۳ که اصلاً معلوم نیست کیست.^۴
اما این پرسش هست که چرا فقط این پنج نفر؟ چرا در آنجا نامی از شیخ مفید

۱. همان، ص ۱۷۱.

۲. از جمله: دلائل الإمامة، ص ۵۶۶-۵۷۷.

۳. نجم ثاقب، ج ۲، ص ۶۱۵.

۴. محدث نوری می‌گوید: مراد، محقق حلی است که نامش جعفر بن حسن بن یحیی بن سعید است. لذا یا نام پدرش، حسن تحریف شده و اسماعیل ثبت شده یا یکی از اجدادش اسماعیل نام داشته است (نجم ثاقب، ج ۲، ص ۶۱۵ و ۶۱۸). این در حالی است که نه اسم حسن شبیه به اسماعیل نوشته می‌شود تا سبب رخداد تحریف شود و نه نسبت دادن فرد به جدی که کسی نمی‌شناسدش، کار معقولانه‌ای است. بله، در بحار الأنوار (ج ۵۲، ص ۱۷۴) جعفر بن سعید ثبت شده است و شاید کسی آن را با جعفر بن حسن بن یحیی بن سعید تطبیق دهد، اما این نیز منطقی نیست که فرد را به پدرش و حتی جدش که شناخته شده‌اند، نسبت ندهند و به پدر جدش منسوب کنند.

با آن همه عظمت و بزرگی نبوده است؟^۱

به نظر می‌آید این داستان، افسانه‌ای ساختگی براساس حدیثی در بصائر الدرجات درباره شهرهای جابلقا و جابرساست که شباهت‌های متعددی با این داستان دارد.^۲

در پایان عرض می‌کنیم: آنچه ما یادآور شدیم، براساس بررسی سند و محتوای حکایت بود، اما اینکه بعضی ادعای مکاشفه جزیره خضراء یا حتی تشرف به آن را در بیداری می‌کنند، خارج از بحث‌های اعتقادی و علمی بوده، راهی برای اثبات یا انکار آن‌ها وجود ندارد.

ادله نظریه دوم: دلیل‌های این نظریه، همان دلیل اول و سوم در نظریه قبل است؛ زیرا همان‌طور که گفتیم، تنها چیزی که آن دو ثابت می‌کنند، اختیار کردن همسر است، نه دارا بودن فرزند، اما همان‌طور که مشاهده کردید، آن دو دلیل، قابلیت استدلال نداشتند.

ادله نظریه سوم: ۱. منافات داشتن با غیبت و عزلت و غربت؛ ۲. روایات؛ ۳. مقایسه با غیبت صغری.

توضیح دلیل اول: مهم‌ترین علت غیبت امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف، دور ماندن از شرّ ظالمان و گزند دشمنان است و این مسئله با ازدواج کردن حضرت ناسازگار است؛ زیرا به هر حال نمی‌توان واقعه ازدواج را مخفی نگه داشت که بیان آن گذشت. توضیح دلیل دوم: روایات در این زمینه چند گونه است: الف) به عدم فرزند

۱. و اشکال‌های دیگر که البته بعضی وارد نیست.

۲. بصائر الدرجات، ص ۴۹۰-۴۹۲، ح ۴. برای اطلاع از دیگر روایات ضعیفی که در اثبات فرزند برای قائم عجل الله تعالی فرجه الشریف مورد استناد قرار گرفته و نیز پاسخ آن‌ها ر.ک: المهدویة الخاتمة، ج ۱-۲.

□ زندگی آن حضرت: مکان، ازدواج و فرزند ۳۰۵ □

تصریح می‌کند. ۱ ب) از غربت حضرت سخن می‌گوید. ج) تنها حضرت خضر یا سی نفر ملازم را مونس حضرتش معرفی می‌کند.
توضیح دلیل سوم: چطور در غیبت صغری که شرایط ازدواج از جهاتی فراهم بوده، در هیچ مستندی ثابت نشده آن حضرت ازدواج کرده باشد، اما درباره غیبت کبری چنین تصویری می‌شود؟

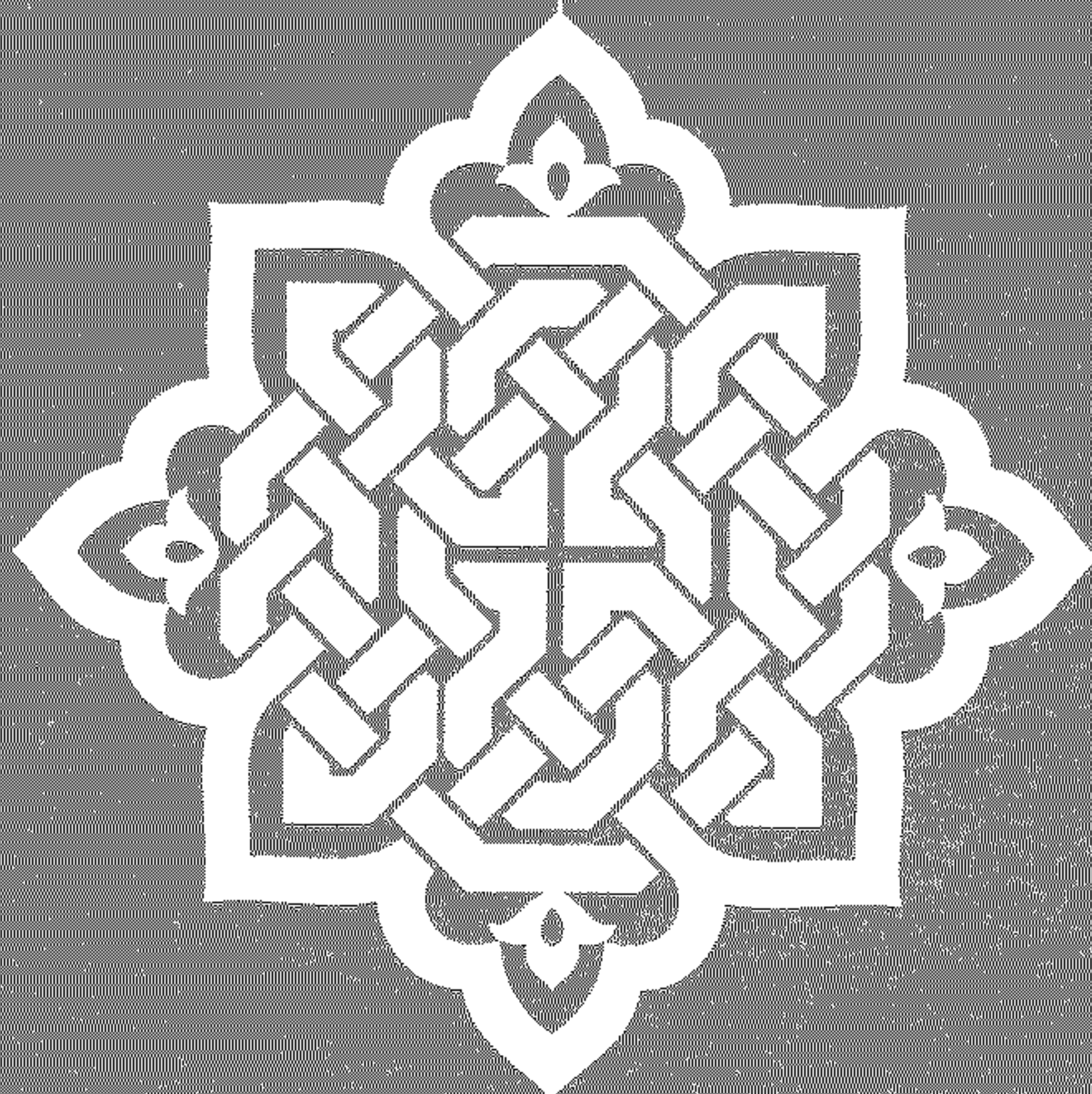
۱. اثبات الوصیة، ص ۲۰۸؛ الغیبة للطوسی، ص ۲۲۴. البته شاید منظور این باشد که قائم عجل الله فرجه نسلی که جانشین ایشان نیز باشد، نخواهد داشت تا منافاتی با روایاتی نداشته باشد که می‌شد استفاده کرد آن حضرت، فرزندان در دوران ظهور خواهد داشت.

۲. «إِنَّ الْخَضِرَ ع... سَيُؤْنِسُ اللَّهُ بِهِ وَخَشَةَ قَائِمِنَا فِي غَيْبَتِهِ وَ يَصِلُ بِهِ وَخَدَتَهُ» (کمال الدین، ج ۲، ص ۳۹۰-۳۹۱، ح ۴).

فصل دوازدهم

امکان رویت حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف

در غیبت کبری



ابتدا باید گفت: اهمیت این بحث از آن نظر است که اعتقاد به رخداد دیدار با امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف در غیبت کبری، یکی از عقاید راسخ شیعیان در اقصی نقاط جهان گشته، عموم عالمان دینی، این حقیقت را قبول دارند و حکایات آن در دهها و صدها کتاب نوشته شده، فراوان بر روی منبرها گفته می شود، اما برخی در عصر حاضر، با تشکیک در اصل این قصه، چنین وانمود می کنند که همه حکایت های تشرف، دروغ یا توهم بوده، توجهی ندارند که طرح این ادعا چگونه قدر همه علمای شیعه و اصل مذهب تشیع را خدشه دار می کند.

بعد از این می گوئیم: از تک روایتی از واقفیه چنین برمی آید که در دوران غیبت کبری، سی نفر از خواص، ملازم آن حضرت هستند و تنهایی حضرت را از بین می برند. امام صادق علیه السلام می فرمایند: «به ناچار برای صاحب این امر، عزلتی است... و با سی، وحشتی نیست»^۱ و بعضی علما از کلمه «سی»، سی نفر فهمیده اند که یعنی حضرت با سی نفر از اولیا و شیعیان خود انس می گیرد و از آنجا که عمر آنها مانند عمر آن حضرت طولانی نیست، با وفات هریک، فرد جدیدی جایگزین او می شود؛ چنان که علامه مجلسی و محدث نوری این

۱. الکافی، ج ۱، ص ۳۴۰، ح ۱۶؛ الغیبة للنعمانی، ص ۱۸۸، ح ۴۱. این حدیث در غیبت طوسی به امام باقر علیه السلام نسبت داده شده است (الغیبة للطوسی، ص ۱۶۲).

برداشت را بیان کرده‌اند.^۱

ما این برداشت را صحیح نمی‌دانیم؛ چون دلیلی بر آن وجود ندارد، ولی به هر حال، بحث از رؤیت در زمان غیبت کبری، ارتباطی با آن سی نفر ندارد و با اثبات یا نفی آن، امکان رؤیت، اثبات یا نفی نمی‌شود.

همچنین در بعضی روایات، وارد شده که وقتی امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف در مراسم حج حضور می‌یابند، مردم ایشان را می‌بینند، اما نمی‌شناسند که اگر بر فرض بپذیریم این مخصوص به دوره غیبت صغری نبوده - که قبلاً خلافتش را ثابت کردیم - باز مشمول بحث مدنظر نمی‌شود.

نیز اگر بپذیریم که غیبت امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف در عصر غیبت کبری، به نوع غیبت عنوانی است که مردم ایشان را با عنوان دیگری غیر از فرزند بلافصل امام عسکری علیه السلام و مهدی موعود می‌شناسند، این نیز ربطی به بحث دیدار در غیبت کبری ندارد.^۲

با این توضیح، مشخص شد که مقصود از امکان رؤیت در دوره غیبت کبری، دیداری غیر از این سه نوع است؛ دیداری که در آن، شخص هنگام رؤیت یا بعد از آن متوجه شود امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف را دیده است و از آن سی نفر هم نباشد و مخصوص به موسم حج هم نباشد و شناخت قبلی هم از حضرت با عنوان دیگری نداشته باشد.

پس از تذکر این نکته می‌گوییم: درباره امکان رؤیت حضرت صاحب الزمان عجل الله تعالی فرجه الشریف در دوران غیبت کبری، چهار نظریه مطرح شده است که هر یک را بررسی می‌کنیم:

نظریه اول: عدم امکان رؤیت تا هنگام ظهور

طرفداران این نظریه معتقدند دلیل‌های معتبری وجود دارد که می‌رساند رؤیت

۱. بحار الأنوار، ج ۵۲، ص ۱۵۸؛ نجم ثاقب، ج ۲، ص ۸۵۴.

۲. این‌ها را توضیح دادم؛ چون بعضی برای اثبات امکان رؤیت، به این چند حدیث تمسک کرده‌اند که ربطی به این موضوع ندارد (ر.ک: نجم ثاقب، ج ۲، ص ۸۵۴ و ۸۶۱؛ أبهی المداد، ج ۲، ص ۶۷۷).

آن حضرت در غیبت کبری به هیچ وجه ممکن نیست؛ از جمله:
دلیل اول: روایاتی که از ناپیدایی آن حضرت در غیبت کبری خبر داده‌اند و خود
بر دو قسم‌اند: قسمی که به صورت مطلق از غیبت ایشان سخن گفته است و
قسمی دیگر که به دیده نشدن ایشان تصریح می‌کند.

دلیل دوم: نهی خود حضرت از جست‌وجو و طلب دیدار: در این زمینه نقل شده
که شخصی به نام احمد خجندی از خانه و دیار خود دل کنده بود و در پی دیدار
آن حضرت، تلاش فراوانی می‌کرد و عاقبت نامه‌ای به آن حضرت نوشت و به
حسین بن روح، نایب سوم بدین مضمون داد: دل من شیفته تو گشته است و
همواره در جست‌وجو و طلبت می‌کوشم. تمنا دارم جوابی مرحمت کنید که قلب
من آرام شود و دستوری در این باره بفرمایید. در جواب او توقیعی برایش صادر
شد: «مَنْ بَحَثَ فَقَدْ ظَلَبَ وَ مَنْ ظَلَبَ فَقَدْ دَلَّ وَ مَنْ دَلَّ فَقَدْ أَشَاطَ وَ مَنْ أَشَاطَ
فَقَدْ أَشْرَكَ!» هرکس جست‌وجو کند، می‌طلبد و هرکس بطلبد (پیدا می‌کند و) به
دیگران نشان می‌دهد و هرکس به دیگران نشان دهد، به کشتن می‌دهد و هرکس
به کشتن دهد، مشرک می‌گردد». آن شخص نیز امر مولای خود را امتثال نموده،
به دیار خود برگشت.

نیز در توقیع دیگری وارد شده: «وَلَا يَبْحَثُوا عَمَّا سَتَرَ عَنْهُمْ فَيَأْتُوا وَلَا يَكْشِفُوا
سِتْرَ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ فَيَنْدَمُوا!»^۲ نباید از آنچه بر آنها پوشیده شده، کاوش کنند که
گناه می‌کنند و نباید پرده‌ای که خدای عز و جل افکنده، بالا بزنند که پشیمان
می‌شوند».

همچنان که محمد بن عثمان، نایب دوم، در جواب احمد بن ابراهیم که از شوق
خویش بر دیدار حضرت شکایت کرد، به صورت دعا فرمود: خدا او را^۳ به آسانی به

۱. کمال الدین، ج ۲، ص ۵۰۹، ح ۳۹؛ الغیبة للطوسی، ص ۳۲۳.

۲. الغیبة للطوسی، ص ۵۱۱.

۳. البته در منبع اصلی، «وجهک» ثبت شده، اما در مصادری که از آن نقل کرده‌اند، «وجهه» آمده،

تو نشان دهد! نخواه که او را ببینی؛ زیرا در ایام غیبت، شوق به دیدار او هست، ولی نباید چنین خواست که با او اجتماعی صورت گیرد.^۱

دلیل سوم: تصریح بعضی از علمای بزرگ، از جمله مرحوم نعمانی به عنوان اولین کسی که به طور شایسته، روایات مربوط به حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف را در قرن چهارم هجری گرد آورده، می نگارد: بر شیعیان، جست و جوی امام و کشف صاحب غیبت و در پی نام و محل سکونت و محل غیبت او بودن یا رواج دادن ذکر وی ممنوع است؛ چه برسد به آنکه بخواهند او را آشکارا ببینند.^۲

دلیل چهارم: توقیع شریف امام به آخرین نایب خویش مبنی بر دروغ گو بودن مدعی رؤیت: در این توقیع خطاب به علی بن محمد سمری می فرماید: «کارهای خود را انجام بده و به هیچ کس وصیت نکن که پس از تو جانشینت باشد؛ چون غیبت تامه (یا دوم) واقع شده و ظهوری نیست مگر پس از اذن خداوند. این اذن پس از مدتی طولانی است که دل ها قسی و سخت شود و زمین از ستم پر گردد. به زودی کسانی نزد شیعیان من خواهند آمد که ادعای مشاهده می کنند. آگاه باشید هرکس پیش از خروج سفیانی و صیحه آسمانی ادعای مشاهده کند، دروغ گوی افترازننده است و لا حول و لا قوه الا بالله العلی العظیم».^۳

این توقیع، علناً مدعی رؤیت را دروغ گو معرفی کرده است؛ در حالی که اگر رؤیت امکان داشت، حکم کذب بیننده به طور مطلق صادر نمی شد.

دلیل پنجم: تامه و کبری بودن غیبت دوم: در توقیع شریف سمری، دروغ گو بودن مدعی مشاهده، پس از تامه معرفی شدن غیبت دوم بیان شده، که می رساند غیبت دوم از این جهت، کبری و تامه است که امکان رؤیت برخلاف دوران غیبت

ما هم طبق همان ها ترجمه کرده ایم (بحار الأنوار، ج ۵۳، ص ۱۷۴، ح ۶ و ج ۹۹، ص ۹۷؛ مستدرک الوسائل، ج ۱۰، ص ۳۶۵).

۱. المزار الکبیر، ص ۵۸۵.

۲. الغیبة للنعمانی، ص ۱۶۰.

۳. الغیبة للطوسی، ص ۳۹۵؛ کمال الدین، ج ۲، ص ۵۱۶، ح ۴۴.

صغری در آن وجود ندارد. به عبارت دیگر، توقیع تصریح می‌کند که غیبت صغری، ناقص بوده، نقصان آن تنها در این متصور است که در آن دوران، رؤیت ممکن بوده است، ولی بعد از این، غیبت تامه واقع شده، پس رؤیت ممکن نیست.^۱

بررسی دلیل اول

تمام روایاتی که از غیبت حضرت به صورت مطلق یا از ناپیدایی ایشان سخن گفته، درصدد بیان اصل غایب بودن ایشان و حال عمومی شیعیان است که آن حضرت را نمی‌بینند و مانند دیگر ائمه در دسترس نیستند، نه اینکه درصدد بیان نفی مطلق هرگونه دیداری در غیبت کبری باشد؛ زیرا جهت صدور این روایات، تفهیم مطلبی است که مردم تا قبل از این، با آن آشنایی نداشتند و آن غایب بودن امامشان از نظرهاست، نه بیان خصوصیات و جوانب غیبت. از این رو، احدی از علماء، از این دسته روایات، عدم امکان رؤیت در غیبت کبری را نفهمیده است و به عبارت دیگر، این‌گونه روایات، نهایتاً عام یا مطلق هستند و نمی‌شود بدون در نظر داشتن دیگر ادله به آن‌ها استناد کرد؛ درحالی که در اینجا ادله زیادی وجود دارد. غیر از اینکه، اگر روایات «لا یری» را بر اطلاقش حمل کنیم، با دیدار حضرت خضر علیه السلام با حضرت قائم عجل الله تعالی فرجه الشریف^۲ و آن سی نفر که ملازم حضرتش هستند^۳ نیز سازگاری ندارد؛ همچنان که با رؤیت امام در غیبت صغری ناسازگار خواهد بود؛ درحالی که قطعاً اتفاق افتاده است.

بررسی دلیل دوم

درباره توقیع اول (احمد خجندی) باید دانست که ناظر به شرایط دوران غیبت صغری صادر شده است؛ زیرا می‌گوید اگر کسی حضرت را ببیند، به دیگران هم مکان ایشان را نشان می‌دهد؛ درحالی که قبلاً ثابت کردیم حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف

۱. تحقیق لطیف حول التوقیع الشریف، ص ۵۶.

۲. کمال الدین، ج ۲، ص ۳۹۱، ح ۴.

۳. الکافی، ج ۱، ص ۳۴۰، ح ۱۶. البته طبق برداشتی که مراد از «سی» را سی نفر ملازم می‌داند.

در دوران غیبت کبری، مکان مشخصی ندارند و حتی آن‌ها که از جزیره خضراء سخن گفته‌اند و مدعی رؤیت شده‌اند، نشانی آن را نمی‌دانند تا بتوانند به دیگران نشان دهند. این در حالی است که در بعضی روایات تصریح شده مکان آن حضرت در غیبت صغری، معین بوده، عده‌ای از آن خبر داشته‌اند؛^۱ برای همین، علت عدم رؤیت، این بوده که اگر ببینی، به دیگری هم نشان می‌دهی و جای امام، کشف شده، جانشان به خطر می‌افتد.

اما باین حال، شیعه اتفاق نظر دارد که بعضی از خواص، در زمان غیبت صغری به دیدار آن حضرت نایل شده‌اند. در نتیجه، متوجه می‌شویم نهی حضرت از جست‌وجو و طلب دیدار، نهی شخصی و مربوط به آن شخص و هرکسی بوده که توانایی سرنگه داشتن را نداشته و شرایط تشرّف در او نبوده است.

این احتمال نیز هست که چون روایات چندی مبنی بر موظف بودن مسلمان بر فحص و جست‌وجو از امام وارد شده،^۲ خجندی احساس تکلیف شرعی بر وجوب جست‌وجو نموده، به امام نگاشته است: جوابی مرحمت کنید که قلب من آرام گیرد تا وظیفه‌ام مشخص شود و ننوشته: لطفاً به خواسته من مبنی بر دیدار پاسخ دهید. این می‌رساند که او درصدد کسب تکلیف بوده که امام با جواب خود، وی را متوجه می‌کند چنین فحصی در دوران غیبت، واجب نیست و برای همین، وقتی این جواب را از امام دریافت کرد، به جای اینکه ناراحت شود، خوش حال شد: «فَكَفَّفْتُ عَنِ الطَّلَبِ وَ سَكَنَتْ نَفْسِي وَ عُدْتُ إِلَى وَطَنِي مَسْرُورًا».^۳

درباره توقیع دوم نیز سه برداشت می‌توان داشت:

یکی اینکه، منظور از «لَا يَبْحَثُوا عَمَّا سَتَرَ عَنْهُمْ»، بیان همان مطلبی باشد که توقیع خجندی گفت؛ به این قرینه که در ادامه می‌فرماید: پشیمان می‌شوند

۱. الغيبة للنعماني، ص ۱۷۰، ح ۱-۲ و ص ۱۷۵، ح ۱۵.

۲. الکافی، ج ۱، ص ۳۷۸، ح ۱-۲.

۳. الغيبة للطوسي، ص ۳۲۳.

(فَيَنْدُمُوا) و روشن است که این پشیمانی، ناشی از به خطر انداختن جان امام است که در عصر غیبت صغری، قابل تصور بوده است.

دوم آنکه، در زمان غیبت صغری، نایبانی که به یقین با حضرتش ارتباط داشتند، فراوان مورد سؤال از مکان و حالات حضرت قرار گرفته، در تنگنا می افتادند، در حالی که نباید چیزی می گفتند. از طرفی، کسانی بودند که در آن دوران، خدمت صاحب الزمان عجل الله تعالی فرجه الشریف می رسیدند و این خبر که به گوش دیگر شیعیان می رسید، بسیاری که خود را لایق ملاقات می دیدند، به هر دری می زدند تا ملاقاتی حاصل شود و چون نمی شد، یا در ملاقات دیگران شك می کردند یا در بالاتر از آن، و توقیع از این کار نهی کرد.

این برداشت، از این نظر است که می گوید: اگر جست و جو کنید، گناهکار می شوید (فَيَأْتُمُوا)، در حالی که احدی از علما طلب رؤیت امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف و تلاش برای آن را گناه ندانسته است.

این دو برداشت می رساند که صدور توقیع، ناظر به شرایط غیبت صغری بوده است.

سوم اینکه، منظور، سؤالات انحرافی و گیج کننده ای بوده که به شك یا تحیر می انجامیده است.

توضیح آنکه، شیعیان در اوایل غیبت کبری، دچار حیرت شده، در برابر سؤالات مخالفان، سرافکننده می گشتند که آخر، این امام شما کجاست؟ چه کسی از او خبر دارد؟ نه نایبی و نه مرتبطی، این طور که نمی شود و کم کم این سؤالات برخاسته از حیرت، برخی را به سوی اعتراض به این حکمت الهی و حتی انکار عقیده به مهدی غایب سوق می داد. لذا می توان گفت این توقیع در صدد جلوگیری از پیشامد چنین جوّی در حد امکان است؛ برای همین، حتی از کاوش در این باره بر حذر می دارد. این برداشت، ناظر به شرایط غیبت کبری است؛ هر چند می تواند به غیبت صغری نیز ناظر باشد.

و به طور خلاصه: یا منظور، نهی از کاوش از مکان معین امام در غیبت صغری است و یا نهی از راه افتادن به دنبال سؤالاتی است که شك برانگیز و خانمان برانداز است و خدا دانا است.

درباره سخن محمد بن عثمان نیز باید گفت:

اولاً، معلوم نیست این بیان، ناظر به دوران غیبت کبری هم باشد و عدم توجه به جهت صدور روایاتی که ناظر بر غیبت صغری است، سبب خلط بسیاری از مباحث غیبت کبری با صغری شده است. البته منظور ما این نیست که هر بیانی در غیبت صغری صادر شده، ناظر به همان دوران بوده است؛ ولی دقت در متن روایت، مشخص می‌کند که جهت صدور آن چیست. ثانیاً، این نهی، شخصی است، زیرا افراد متعددی در همان دوران غیبت صغری، طالب دیدار بوده‌اند و تلاش می‌کرده‌اند و نه تنها مورد نهی قرار نگرفته‌اند که به نتیجه نیز رسیده‌اند. ثالثاً، همان طور که صاحب مکیال المکارم فرموده، اگر دیدار، ناممکن و طلب دیدار، غیر شرعی بود، محمد نمی‌فرمود: «خدا او را به آسانی به تو نشان دهد»^۱.

بررسی دلیل سوم

نعمانی با آن کلام، درصدد بیان همین مطلبی است که روایات دلیل اول درصددش بود و آن اینکه، چون حضرت صاحب الزمان عجل الله تعالی فرجه الشریف از عموم مردم مخفی هستند، عموم هم نباید همگی درصدد کشف آن حضرت باشند. این نمی‌رساند که هیچ‌کس نباید درصدد دیدار باشد؛ چون امکان رؤیت وجود ندارد. نیز ممکن است درصدد بیان مطلبی باشد که در برداشت سوم از توقیع دوم گفتیم و آن اینکه، سؤالات انحرافی درباره جوانب مختلف آن وجود شریف، ممنوع است، ولی به هر حال، روشن است که ایشان این کلام را با توجه به شرایط زمان خودش، یعنی اوایل غیبت کبری نگاشته است؛ زیرا می‌بینیم حتی پرس‌وجو از نام حضرت و حتی رواج ذکر ایشان را ممنوع اعلام کرده است؛ در حالی که در

شرایط عادی هیچ منعی از این‌ها نیست.

بررسی دلیل چهارم

از آنجا که علت صدور توقیع سمری، بیان پایان یافتن نیابت خاصه بوده، نفی مشاهده نیز در همین راستاست؛ یعنی ادعای مشاهده‌ای که مستلزم وکالت از جانب حضرت باشد؛ همچنان‌که علامه مجلسی و محدث نوری و دیگران همین‌گونه پاسخ داده‌اند.

و این گفتار که اگر منظور حضرت، چنین مشاهده‌ای بوده، باید آن را مقید به ادعای وکالت و نیابت کرده، مثلاً می‌فرمود: «ألا فمن ادعى المشاهدة مع السفارة أو الوكالة فهو كذاب»،^۱ صحیح نیست؛ زیرا در کلمات معصومان علیهم‌السلام از این‌گونه موارد زیاد است که ذکر عام نموده و اراده خاص کرده‌اند یا ذکر مطلق کرده و اراده مقید نموده‌اند و یافتن مخصّص و مقید را به عهده مخاطب گذاشته‌اند.

همچنین چنینش کلام، مراد را در اینجا روشن می‌کند و به قیدی که اشکال‌کننده گفته، نیازی نیست. علامه مجلسی در همین زمینه می‌نگارد: شاید این توقیع بر این حمل شود که هرکس مشاهده به همراه نیابت و رساندن اخبار از جانب حضرت را ادعا کند، به همان‌گونه که سفرای حضرت بودند، (کاذب است) تا منافاتی با خبرهایی نداشته باشد که (درباره تشرّف به خدمت حضرت در زمان غیبت کبری) گذشت و آنچه در آینده درباره کسانی که حضرت را دیده‌اند، می‌آید،^۲ و محدث نوری، عین کلام علامه مجلسی را نگاشته است.^۳

فاضل عراقی نیز می‌نگارد: سیاق توقیع به قرینه جهت صدورش در منع از تعیین وصی، آن است که مراد از ادعای مشاهده، ادعای مشاهده درخصوص وکالت

۱. تاریخ الغیبة الصغری، ج ۱، ص ۶۴۴؛ درس‌نامه مهدویت، ج ۲، ص ۱۱۹.

۲. بحار الأنوار، ج ۵۲، ص ۱۵۱.

۳. نجم ثاقب، ج ۲، ص ۸۵۲.

و سفارت باشد.^۱

مرجع عالی قدر مرحوم آیت الله سید صدرالدین صدر می نگارد: و این کتاب ها از گروهی به ما خبر می دهد که حضرت را مشاهده کرده، خدمتش مشرف شده اند و این با توقیعی که درباره تکذیب مدعی رؤیت وارد شده، منافاتی ندارد؛ زیرا مراد به قرینه صدر توقیع، تکذیب مدعی نیابت خاصه است.^۲

آیت الله خرازی می نگارد: ملاحظه صدر این توقیع برای رفع منافات کفایت می کند؛ زیرا گواهی می دهد مراد، تکذیب کسی است که ادعای باییت، مانند باییت نواب اربعه کند و از آن، نفی مطلق رؤیت، ظاهر نیست.^۳

و همین برداشت را بزرگان دیگری همچون علامه شبر،^۴ صاحب مکیال المکارم،^۵ آیت الله نهاوندی،^۶ علامه سید محسن امین،^۷ آیت الله خویی^۸ و آیت الله صافی بیان داشته اند.^۹

برداشت دومی نیز هست و آن اینکه، مراد از مدعی رؤیت، مدعی ظهور باشد. آیت الله خراسانی در این باره در کتاب مهدی منتظر می نگارد: مقتضای غیبت و بنای غیبت این است که (امام) دیده نشود، نه اینکه نباید دیده شود یا ممکن نیست دیده شود و مفاد توقیع آن است که ظهوری نخواهد بود مگر با صیحه آسمانی و خروج سفیانی، نه اینکه رؤیت نخواهد بود و فرمود: هرکس ادعای

۱. دارالسلام، ص ۱۶۰.

۲. المهدی، ص ۱۸۳.

۳. بدایة المعارف، ج ۲، ص ۱۵۲.

۴. الأنوار اللامعة فی شرح الزيارة الجامعة، ص ۳۶.

۵. مکیال المکارم، ج ۲، ص ۴۰۹.

۶. العبقري الحسان، ج ۳، ص ۱۶۷ و در ج ۶، ص ۸۱۹-۸۳۴ هفت جواب ذکر کرده است.

۷. أعيان الشيعة، ج ۲، ص ۷۱.

۸. صراط النجاة، ج ۲، ص ۴۴۹، سؤال ۱۴۱۱.

۹. مجموعة الرسائل، ج ۲، ص ۲۱۳.

مشاهده قبل از این دو کند، کذاب است؛ یعنی ادعای این نوع مشاهده کند که یعنی مشاهده ظهور. مؤیدش اینکه حضرت صادق ع به مفضل فرمود: «او را چشمی در وقت ظهورش نمی بیند مگر همه چشم‌ها او را خواهند دید. پس هرکس غیر این را برای شما بگوید، وی را تکذیب کنید»^۱. پس منافاتی با امکان رؤیت از جهت اقتضای مصلحت گه‌گاهی یا اتفاقی ندارد. به علاوه، در مقابل این توقیع نیز دلیل قطعی بر امکان رؤیت وجود دارد و آن، تواتر اجمالی است که موجب قطع و یقین است.^۲ آیت‌الله نه‌اوندی نیز این برداشت را بیان کرده‌اند.^۳

دلیل ما درباره برداشت اول و دوم، قرینه صدر و سیاق بود، اما قرینه دیگر این است که امام، عدم مشاهده را پشت سر پایان یافتن نیابت خاصه ذکر کرده، می‌فرمایند: «و ظهوری نیست مگر پس از اذن خداوند. ... به زودی نزد شیعیان من کسانی خواهند آمد که ادعای مشاهده می‌کنند». از آنجا که منظور از ظهور،

۱. الهدایة الکبری، ص ۳۹۵؛ إثبات الهداة، ج ۵، ص ۲۱۶، ح ۸۰۰؛ بحار الأنوار، ج ۵۳، ص ۶.

۲. مهدی منتظر، ص ۷۰.

۳. العبقری الحسان ج ۲، ص ۵۸۴. جواب دیگری می‌توان بیان داشت و آن اینکه، منظور از مشاهده، مشاهده به نحو نواب اربعه بوده است؛ یعنی رؤیتی با علم و شناخت؛ زیرا بر افراد آگاه پوشیده نیست اکثر کسانی که به ملاقات حضرت صاحب‌الزمان عجل الله تعالی فرجه نایل آمده‌اند، در لحظه دیدار ایشان را نشناخته‌اند، بلکه بعد از غایب شدن ایشان و حتی گاهی پس از مدت‌ها و البته گاهی در اثنای ملاقات فهمیده‌اند که فرد مقابل، شخص امام است و این وجهی است که علامه بحر العلوم (الفوائد الرجالية، ج ۳، ص ۳۲۱) و قبل از ایشان، علامه حر عاملی بیان داشته‌اند (إثبات الهداة، ج ۵، ص ۳۲۷). اما آیت‌الله سید عبدالحسین طیب در این باره می‌نگارد: این جواب کامل نیست؛ زیرا در بسیاری از قضایای مذکوره، حضرت را شناخته‌اند و چه بسا حضرت خود را معرفی نموده‌اند (کلم الطیب، ص ۵۴۷) و حق با ایشان است. البته شاید منظور آن دو بزرگوار از رؤیت به همراه شناخت، رؤیت مسبوق به علم و شناخت بوده است؛ یعنی از قبل می‌دانسته‌اند که می‌خواهند به ملاقات امام زمان عجل الله تعالی فرجه بروند و شخص ایشان را هم می‌شناختند.

جواب چهارمی نیز هست و آن اینکه، جهت صدور این توقیع، مقابله با مدعیان دروغین نیابت بوده و از آنجا که نیابت خاصه مستلزم مشاهده است، اصل مشاهده نفی شده تا ادعای نیابت هم دفع شود؛ در نتیجه، کلامی به صورت عام، اما برهه‌ای صادر شده است که فعلاً حتی باب رؤیت هم بسته است. مرحوم حر به این وجه هم اشاره می‌کنند (إثبات الهداة، ج ۵، ص ۳۲۷).

قطعاً همان معنای معهود است، روشن می‌شود که منظور از نفی مشاهده نیز مشاهده ملازم با ظهور است که در غیبت صغری به معنای همان نیابت خاصه و در غیبت کبری به معنای ظهور جهانی است.^۱

نیز در پایان توقیع می‌فرمایند: «هرکس پیش از خروج سفیانی و صیحه آسمانی ادعای مشاهده کند، دروغ‌گوی افترازننده است». نخستین معنایی که از افترا زدن در این کلام به ذهن می‌رسد، این است که ادعا شود امام مدعی را به وکالت و نیابت خاصه برگزیده‌اند و این‌گونه به شخص امام افترا بزنند، نه اینکه ادعا کند امام را دیده است؛ همچنان‌که فاضل عراقی می‌نگارد: اگرچه لفظ کذب، بر ادعای مشاهده بدون ادعای وکالت صدق کند، لیکن لفظ افترا صدق نمی‌کند.^۲

بررسی دلیل پنجم

استدلال به اینکه تامه و کبری بودن غیبت دوم، به معنای عدم امکان رؤیت است، پذیرفته نیست و نمی‌شود به یقین گفت منظور از تمامیت غیبت دوم این معناست؛ زیرا قطع برنامه نیابت و پایان یافتن صدور توقیعات و عدم رخداد کراماتی که به وسیله نواب خاصه ظاهر می‌شد، برای تامه و کبری بودن غیبت دوم کفایت می‌کند؛ همچنان‌که آیت‌الله خراسانی در این باره می‌نگارد: محرومیت مردم از مراجعه به امام در غیبت کبری منافاتی ندارد که احیاناً بر وجه ندرت شخصی به طور خصوصی خدمت آن حضرت برسد.^۳

اما استدلال به توقیع سمری به دلیل احتمالاتی که درباره دلالت آن بیان داشتیم،

۱. البته درباره ادعای ظهور، این اشکال وجود دارد که وقتی کسی ادعا کند امام زمان عجل‌الله تعالی فرجه‌ه ظهور کرده‌اند، خوب مردم از او می‌خواهند امام را نشان دهد و خیلی زود رسوا می‌شود. پس اصلاً ادعای ظهور منطقی نیست. همچنین چطور ممکن است فقط یک نفر ادعای ظهور کند، در حالی که امام زمان عجل‌الله تعالی فرجه‌ه در مکه و کنار کعبه اعلام ظهور می‌نمایند. لذا اصلاً معقول نیست کسی ادعای صرف ظهور کند، مگر اینکه ادعای دیگری را ضمیمه آن ادعا نماید؛ مثل رهبر بابیت که ادعا می‌کرد امام دوازدهم اصلاً به دنیا نیامده بودند و او همان قائم موعود عجل‌الله تعالی فرجه‌ه است که ظهور کرده!

۲. دارالسلام، ص ۱۶۰.

۳. مهدی منتظر، ص ۳۷.

مخدوش است. همچنین کل استدلال روی کلمه «التامه» است؛ درحالی که این کلمه دارای نسخه بدل «الثانیه» است که اگر آن درست باشد، هیچ ارتباطی با استدلال یادشده نخواهد داشت. این در حالی است که در عموم نسخه‌های کمال‌الدین که این توقیع برای نخستین بار در آن ثبت شده، کلمه «الثانیه» است، نه «التامه».

از همه مهم‌تر اینکه، «فاء» در «فقد وقعت الغیبه التامه» که پس از دستور به عدم نصب نایب و وصی ذکر شده، برای تعلیل است که بیان می‌کند عدم نصب نایب به علت تامه بودن غیبت دوم است که خود، مراد از تامه بودن آن غیبت را مشخص می‌کند؛ یعنی از این نظر تامه است که دیگر نایب و رابطی میان مردم و امام نخواهد بود.^۱

و خلاصه، ملاحظه صدر توقیع و ذیل آن و نیز فاء تعلیل و چینش کلام، همگی به عنوان قرینه داخلی گواهی می‌دهند که مراد، نفی امکان دیدار در غیبت کبری نبوده است.

نظریه دوم: امکان ملاقات بدون شناخت

دلیل این قول، روایاتی است که از دیده شدن حضرت سخن گفته، اما تصریح کرده که حضرت را نمی‌شناسند. در نتیجه، امکان رؤیت وجود دارد، ولی بدون شناخت.

در این باره سه دسته روایت وارد شده است:

دسته اول آنکه، از حضور هر ساله امام در موسم حج خبر داده و تصریح کرده که مردم آن حضرت را می‌بینند، اما نمی‌شناسند.^۲ دسته دوم آنکه، به صورت مطلق تصریح کرده مردم، آن حضرت را می‌بینند، ولی نمی‌شناسند (چه در موسم حج

۱. مکیال المکارم، ج ۲، ص ۴۰۸.

۲. کمال‌الدین، ج ۲، ص ۴۴۰، ح ۸.

و چه در غیر آن^۱ و دسته سوم آنکه، از شباهت آن حضرت به انبیای گذشته در غایب شدن سخن گفته است.

بررسی: اولاً، همان طور که در مقدمه این فصل بیان شد، بحث ما در امکان رؤیت، این گونه دیدن ها نیست و طرح این طور رؤیت ها خروج از بحث است. ثانیاً، همان طور که فاضل عراقی فرموده، اگر شخصی همیشه به طور عادی دیده شود و شناخته نشود، به او مجهول و غیر معروف می گویند، نه غایب.^۲ ثالثاً، درباره روایت دسته اول باید گفت:

۱. این تک روایت از نایب دوم، با دو روایت از امام صادق علیه السلام در تعارض است که برعکس تصریح می کند آن حضرت در موسم حج حاضر می شود و مردم را می بیند، ولی مردم او را نمی بینند. این دو روایت، یکی با هفت طریق و دیگری با يك طریق ثبت شده است: «مردم امام خود را گم می کنند. پس او در موسم حج حاضر می شود و آن ها را می بیند، ولی آن ها او را نمی بینند».^۳ نیز «برای قائم دو غیبت خواهد بود... و در دومی کسی نمی داند کجاست. او در موسم های حج حاضر می شود و مردم را می بیند، ولی مردم او را نمی بینند»^۴ و علامه مجلسی بر طبق همین روایات، عنوان باب بیست و سوم جلد پنجاه و دوم بحار الأنوار را این گذاشته که آن حضرت، مردم را می بیند، ولی مردم او را نمی بینند.

۲. آن تک روایت در این ظهور دارد که نایب دوم از آینده خبر نمی دهد، بلکه حالت فعلی امام را بیان می کند؛ پس مربوط به غیبت صغری بوده، از بحث ما خارج است. همچنان که در نقل دیگری به همین مطلب اشاره شده است که عبدالله حمیری از نایب دوم پرسید: آیا شما صاحب این امر را دیده ای؟

۱. همان، ج ۱، ص ۲۸ و ج ۲، ص ۳۵۱، ح ۴۶.

۲. دار السلام، ص ۱۶۰.

۳. الکافی، ج ۱، ص ۳۳۷-۳۳۸، ح ۶.

۴. الغیبة للنعمانی، ص ۱۷۵، ح ۱۵.

او در پاسخ گفت: بله و آخرین زیارتم کنار بیت الله الحرام بود، در حالی که صاحب الامر عجل الله تعالی فرجه الشریف می فرمود: «خدایا! آنچه را به من وعده دادی، محقق ساز.»^۱

۳. این روایت تنها درباره موسم حج سخن گفته و نمی رساند که حالت غیبت آن حضرت همیشه به همین گونه است. این در حالی است که اطلاق آن در خصوص همان موسم حج نیز قابل تقیید بوده، از بعضی حکایت های یقینی تشرّف خدمت آن حضرت در موسم حج، می فهمیم این روایت، حالت عمومی غیبت آن حضرت را بیان می کند و نگاهی به موارد خاص و هر از گاهی ندارد.

مگر اینکه گفته شود: مراد آن دو روایت از دیده نشدن آن حضرت در موسم حج، ندیدن با شناخت به معنای غیبت عنوانی است؛ یعنی مردم آن حضرت را با شناخت به اینکه ایشان شخص امام است، نمی بینند، نه غیبت جسم آن حضرت، اما این خلاف ظاهر معنای ندیدن است.

و خلاصه، راه رفع تعارض میان این دو دسته روایت، سه وجه است:

الف) روایت دیدار و عدم شناخت در موسم حج، ناظر به دوران غیبت صغری بوده، از غیبت کبری خبری نمی دهد.

ب) مراد روایات عدم دیدار در موسم حج، عدم دیدار به همراه شناخت است، نه عدم دیدار به صورت مطلق.

ج) این دو دسته، هر کدام به حالتی از حالت های غیبت نظر دارد و با توجه به همان حالت، صادر شده است.

و همین جواب ها درباره دسته دوم روایات نیز جاری است.

درباره روایات دسته سوم نیز می گوئیم: نگاه این روایات به اصل غیبت است، نه کیفیت آن، و اگر در بعضی روایات از کیفیت آن نیز به گونه غیبت عنوانی سخن گفته شده، این مربوط به دوره غیبت صغری است که قبلاً بیان آن گذشت.

از این همه نتیجه گرفتیم که نظریه دیدار و عدم شناخت مطلق، بر هیچ دلیلی

مبتنی نیست و تمسک به چند روایت مطلقاً که در مقام بیان ویژگی‌ها نیست، بدون توجه به تقييدِ يقينيِ خارجي، کاری غلط است. بله، اینکه گاهی جسم حضرت دیده می‌شود، ولی شناخته نمی‌شود و گاهی حتی جسم ایشان هم دیده نمی‌شود، مطلبی انکارناپذیر است.

نظریه سوم: وقوع ملاقات و عدم پذیرش ادعا

این دیدگاه برگرفته از همان توقیع سمری است و می‌گوید: در آن توقیع، فقط مدعی رؤیت تکذیب شده، نه وقوع رؤیت. پس بیش از این را نمی‌رساند که ادعای رؤیت باید تکذیب شود، نه مدعی رؤیت؛ یعنی منظور توقیع آن است که اگر حضرت را دیدید، به کسی نگوئید. پس درصدد بیان نهی از بازگو کردن دیدار است، نه بیان عدم امکان رؤیت.

بررسی: گویش توقیع - طبق اینکه مراد از مشاهده را ملاقات عادی بگیریم - کاملاً در عدم امکان رؤیت ظهور دارد و روشن است که توقیع - بر فرض ثبوت - از حکم به تکذیب مدعی مشاهده، عدم امکان رؤیت را قصد کرده است. در نتیجه، این برداشت یقیناً غلط بوده، جواب از توقیع همان است که قبلاً گفتیم.

نظریه چهارم: وقوع ملاقات و پذیرش ادعا

این دیدگاه که در قرون متمادی در ذهن شیعه مستقر بوده، می‌گوید رؤیت در دوران غیبت کبری ممکن است؛ هرچند نه برای هرکس، البته گاهی به همراه شناخت امام و گاهی بدون شناخت و نیز گاهی با تلاش برای دیدار و گاهی بدون تلاش و به اراده امام و دلیل‌های این نظریه از این قرار است:

دلیل اول: تصریح بزرگان علما بر عدم امتناع رؤیت؛^۱ از جمله:

الف) تصریح سید مرتضی (م ۴۳۶): ایشان می‌نگارد: ما ممکن می‌دانیم که

۱. البته این دلیل، تنها بر امکان رؤیت دلالت می‌کند، نه وقوع آن، اما از بیان سید مرتضی، ابوالصلاح حلبی و شیخ طوسی، شائبه وقوع فهمیده می‌شود.

بسیاری از دوستان و قایلان به امامت آن حضرت، به او برسند و منتفع گردند.^۱ نیز می‌نگارد: ممتنع نیست که امام برای برخی دوستانش از افرادی که از جانب آن‌ها ترسی ندارد، آشکار شود؛ چون به درستی که این از اموری است که قطع بر ارتفاع و امتناع آن ممکن نیست و هریک از شیعیان، حال خودش را می‌داند و راهی برای علم به حال دیگران نیست.^۲

معنای جمله آخر ایشان این است که اگر کسی بگوید من که ندیدم، می‌گویم اینکه تو ندیدی، دلیل نیست که هیچ‌کس ندیده است؛ زیرا تو از حال دیگران خبر نداری، شاید آن‌ها دیده‌اند و چیزی نمی‌گویند.

ب) تصریح ابوالصلاح حلبی (م ۴۴۷): ایشان می‌نگارد: ما یقین نداریم که امام از همه شیعیان غایب شده باشد، بلکه می‌تواند برای بسیاری از آنان آشکار شود.^۳

ج) تصریح شیخ طوسی (م ۴۶۰): ایشان که خود، توقیع سمی را نقل کرده، در همان کتاب می‌نگارد: ما به یقین نمی‌دانیم آن حضرت از چشم همه دوستدارانش نهان و غایب باشد، بلکه امکان دارد برای بیشتر آنان ظاهر شود و هر فرد فقط از حالات خود خبر دارد.^۴

۱. رسائل الشریف المرتضی، ج ۲، ص ۲۹۷.

۲. تنزیه الأنبیاء، ص ۱۸۴.

۳. تقریب المعارف، ص ۴۴۴.

۴. الغیبة للطوسی، ص ۹۹. نکته: مرحوم محدث نوری در دو کتاب *نجم ثاقب و جنة المأوی می‌نگارد*: خود شیخ طوسی که ناقل این توقیع است، به آن عمل نکرده است؛ همچنان‌که کلامش بیاید (نجم ثاقب، ج ۲، ص ۸۵۲؛ *جنة المأوی*، ص ۱۵۹-۱۶۰) و افراد متعددی گمان کرده‌اند مراد محدث، قصه‌های تشریفی است که شیخ در همان کتاب نقل کرده، لذا به او چنین اشکال کرده‌اند که این تشریفات در زمان غیبت صغری و قبل از صدور این توقیع بوده است (چشم به راه مهدی عجل الله فرجه، ص ۵۹).

این در حالی است که محدث نوری خیلی بیشتر از این افراد التفات داشته که آن قصه‌ها مربوط به غیبت کبری نیست، بلکه منظور محدث نوری همین کلام شیخ است که در متن بالا آورده‌ایم؛ یعنی شیخ طوسی به واسطه این کلام خویش با مفاد توقیع سمی مبنی بر نفی امکان ملاقات، مخالفت

و این تصریح شیخ، بهترین دلیل بر این است که مراد توقیع شریف، نفی امکان ملاقات عادی در غیبت کبری نبوده و جمله آخر شیخ طوسی، همانند کلام آخر سید مرتضی است که از هر دو چنین برمی آید: در آن زمان کسانی که به ملاقات حضرتش نایل می شدند، ابدأ چیزی در این باره نمی گفتند و شاید به دستور حضرت یا طبق عمل به توقیع سمری بوده است. همچنان که علامه اربلی بعد از نقل کلام مرحوم طبرسی که مثل شیخ طوسی گفته ما به عدم ملاقات قطع نداریم، چنین اشکالی نقل نموده که چرا طبرسی چنین گفته است؟ درحالی که باید قطع به عدم ملاقات داشته باشد؛ چون با فاصله اندکی پیش از این، توقیع نفی ملاقات - توقیع سمری - را ذکر کرده است. سپس خودش چنین پاسخ می دهد: حتماً او به این نظر داشته که افرادی که احیاناً به دیدار نایل می شوند، آن دیدار را فاش نخواهند کرد و افرادی که به چنین ادعایی دست می زنند، دروغ گویند؛^۱ یعنی مرحوم طبرسی به نظریه سوم نظر داشته است، و البته به زودی خواهیم گفت که خود مرحوم اربلی به این سخن ملتزم نیست و در همان کتاب، بعضی حکایات تشرّف را با تلقی به قبول، بیان کرده است.

به هر حال، ظاهراً روش افراد آن زمان بدین گونه بوده است، ولی همان طور که در آینده خواهیم گفت، بعدی ها که به شرف حضور می رسیدند، به خواص خود این را می گفته اند و شاید این نیز به اشاره خود حضرت بوده است؛ چنان که از بعضی تشرّف ها - که پیامی برای دیگران می فرستاده اند - فهمیده می شود.

(د) تصریح سید بن طاووس (م ۶۶۴): ایشان خطاب به فرزند خود می نگارد: اگر اکنون امام از جمیع شیعیان، غایب است، ولی ممتنع نیست که گروهی از آنان به ملاقات ایشان مشرف شده، از گفتار و کردارش استفاده کنند و آن را از دیگران

کرده است.

۱. کشف الغمة، ج ۲، ص ۵۳۸.

پوشانند.^۱

ی) تصریح ابن میثم بحرانی (م ۶۷۹): ما ممکن می دانیم که امام برای دوستانش آشکار شود و به عدم ظهور یقین نداریم.^۲

دلیل دوم: تلقی به قبول ادعای رؤیت همراه با شناخت، از طرف جمع کثیری از علمای بزرگ؛ از جمله:

الف) شیخ صدوق (م ۳۸۱): ایشان در کتاب *مونس الحزین فی معرفة الحق و الیقین*، داستان تشرف شیخ حسن جمکرانی را که در سال ۳۷۳ اتفاق افتاده، با تلقی به قبول نقل کرده است.^۳

ب) شیخ مفید (م ۴۱۳): ایشان در کتاب *مزار*، داستان تشرف علی بن محمد شوشتری را نقل کرده است.^۴

ج) طبری شیعی (م قرن ۵): ایشان تشرف معروف ابن ابی البغل را نقل کرده است.^۵

د) میرزا محمد مشهدی (م قرن ۶): ایشان در کتاب *مزار کبیر*، داستان تشرف علی بن محمد شوشتری را نقل کرده است.^۶

ه) محدث بزرگوار قطب راوندی (م ۵۷۳) در کتاب *خرائج*، داستان تشرف هشام، نایب عالم بزرگوار، جعفر بن محمد بن قولویه را که در سال ۳۳۹، یعنی ده سال بعد از پایان یافتن دوران غیبت صغری اتفاق افتاده، نقل کرده است.^۷

۱. الطرائف، ج ۱، ص ۱۸۵.

۲. قواعد المرام، ص ۱۹۱.

۳. به نقل از *نجم ثاقب*، ج ۲، ص ۴۵۴.

۴. به نقل از *بحار الأنوار*، ج ۵۲، ص ۶۶.

۵. دلائل الإمامة، ص ۵۵۱-۵۵۲.

۶. *المزار الکبیر*، ص ۱۴۳-۱۴۴. البته در آن داستان، شاهد محکمی بر مهدی بودن آن فرد وجود ندارد، ولی به قرینه تشرف محمد بن ابی الرواد، ظهور در تشرف دارد.

۷. *الخرائج و الجرائح*، ج ۱، ص ۴۷۵-۴۷۸.

و) شیخ منتجب‌الدین، رجال‌شناس معروف (م ۵۸۵) که موردستایش فراوان علمای شیعه و حتی اهل سنت است، درباره ابوالحسن علی بن محمد علوی شعرانی نگاشته: عالم صالحی است و او امام را مشاهده کرده است.^۱

ز) عالم زاهد جلیل‌القدر، شیخ وزّام بن ابی‌الفراس (م ۶۰۵) در کتاب تنبیه الخواطر، داستان تشرف شیخ قصار را نقل کرده است.^۲

ح) کلمات سید بن طاووس (م ۶۶۴): این سید بزرگوار که صاحب کرامات فراوان و مورداحترام تمامی علمای شیعه بوده و هست، در کتاب جمال الأسبوع، از شخصی که موردتصدیقش بوده، روایت کرده که او در بیداری، نه خواب، در روز یکشنبه که روز امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَام است، حضرت صاحب‌الزمان عَلَيْهِ السَّلَام را مشاهده نموده که امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَام را زیارت می‌کردند و سپس لفظ زیارت را آورده است.^۳

نیز در رساله مواسعه و مضایقه فرموده: از کسی که او را اسم نمی‌برم شنیدم مواصلتی میان او و مولایمان مهدی عَلَيْهِ السَّلَام است که اگر مجال ذکر آن بود...^۴ نیز در همان رساله، داستان تشرف شیخ عبدالمحسن را نقل کرده است.^۵

همچنین در کتاب فرج المهموم، داستان معروف تشرف ابوالحسن بن ابی‌البغل را نقل نموده،^۶ همچنین نگاشته: من در زمان خود، افرادی را درک کردم که می‌گفتند مهدی عَلَيْهِ السَّلَام را دیده‌اند... و از این جمله خبری است که صدق آن را دانستم...^۷ نیز در همان کتاب، حکایتی از ابن‌رشید ابوالعباس واسطی

۱. الفهرست، ص ۷۸، رقم ۲۳۱.

۲. تنبیه الخواطر، ج ۲، ص ۳۰۳-۳۰۵.

۳. جمال الأسبوع، ص ۳۱.

۴. رساله المواسعة والمضایقة، ص ۵۲۰.

۵. همان، ص ۵۱۴.

۶. فرج المهموم، ص ۲۴۵-۲۴۷.

۷. به نقل از بحار الأنوار، ج ۵۲، ص ۵۳، ح ۳۸.

-از رفقای شیخ وزّام بن ابی الفراس، جدّ سید بن طاووس که صاحب کرامات فراوان بوده- نقل کرده است.^۱ همچنین در کتاب *اقبال*، داستان تشرّف محمد بن ابی الرواد و محمد بن جعفر دهّان را ثبت نموده است.^۲

ط) شیخ شریف علامه اربلی (م ۶۹۳ یا ۶۹۲): ایشان داستان تشرّف اسماعیل بن عیسی هرقلی را که از فرزند وی و جماعتی شنیده، در کتاب *کشف الغمه* آورده است.^۳ و ما آن قصه معروف را جهت تیمن و تبرک ذکر می‌کنیم.

علامه اربلی می‌نگارد: گروهی از برادران مورداعتمادم به من خبر دادند که در شهر حلّه شخصی به نام اسماعیل بن عیسی بن حسن هرقلی از روستای هرقل بود که در زمان من وفات کرده بود و من او را ندیدم. پسر او شمس‌الدین برایم از پدرش نقل کرد که گفت: در جوانی، از ران چپم چیزی به اندازه مشت آدمی درآمد که در هر فصل بهار می‌ترکید و از آن خون و چرک بیرون می‌آمد. این درد، من را از همه کار انداخته بود. به حلّه خدمت رضی‌الدین علی بن طاووس رفتم و از این درد شکوه نمودم. سید، جراحان حلّه را حاضر نمود؛ آن را دیدند و همه گفتند: این بر بالای رگ اکحل درآمده و علاجی جز بریدن ندارد و اگر این را ببریم، شاید رگ اکحل بریده شود و در آن صورت، اسماعیل زنده نمی‌ماند و ما مرتکب آن نمی‌شویم. سید به من گفت: من به بغداد می‌روم. بمان تا تو را همراه ببرم و به اطبا و جراحان بغداد نشان دهم، شاید آگاهی آن‌ها بیشتر باشد و بتوانند تو را علاج کنند. به بغداد آمد و اطبا را فراخواند. همه آنان جمعاً همان‌گونه تشخیص دادند و همان عذر را آوردند و من دلگیر شدم.

سید بن طاووس به من گفت: حق تعالی نماز تو را با وجود این خون نجس که به آن آلوده‌ای، قبول می‌کند و صبر بر این درد، بی‌اجر نیست. من گفتم: چون چنین

۱. همان، ص ۵۴-۵۵.

۲. الإقبال بالأعمال، ج ۳، ص ۲۱۲.

۳. کشف الغمة، ج ۲، ص ۴۹۳-۴۹۶.

است، به سامراء می‌روم و به ائمه هدی استغاثه می‌کنم و به آنجا رفتم. چون به آن مشهد منور رسیدم و دو امام همام، امام علی نقی و امام حسن عسکری علیهما السلام را زیارت کردم، به سرداب رفتم و شب در آنجا به درگاه حق تعالی بسیار نالیدم و به صاحب الامر عجل الله تعالی فرجه الشریف استغاثه نمودم. صبح به طرف دجله رفتم و لباسم را شسته، غسل زیارت کردم و ظرفم را پر آب کرده، متوجه حرم شدم تا بار دیگر زیارت کنم. به قلعه نرسیده بودم که دیدم چهار سوار می‌آیند و چون در حوالی حرم عده‌ای از شرفا خانه داشتند، گمان کردم از آن‌هایند. چون به من رسیدند، دیدم دو جوان شمشیر بسته‌اند و یکی پیرمردی بود پاکیزه که نیزه‌ای در دست داشت و دیگری با شمشیری حمایل، تحت الحنک بسته و نیزه به دست گرفته بود.

بر من سلام کردند و آن که تحت الحنک بسته بود گفت: فردا روانه می‌شوی؟ گفتم: بله. گفت: بیا جلو تا بینم چه چیزی تو را می‌آزارد. به خاطر رسید که صحرانشینان، از نجاست دوری نمی‌کنند و تو غسل کرده‌ای و لباست را آب کشیده‌ای و هنوز تراست؛ اگر دستش به تو نرسد، بهتر است. در این فکر بودم که خم شد و مرا به طرف خود کشید و دست بر آن جراحی نهاد، چنان فشار داد که به درد آمد و پا راست شد و بر زمین قرار گرفت. هم‌زمان با این حال، آن پیرمرد گفت: رستگار شدی ای اسماعیل. من گفتم: شما رستگار شدید و در تعجب افتادم که نام من را از کجا می‌داند.

باز همان پیرمرد به من گفت: خلاص و رستگار شدی و گفت: امام است، امام. من دویدم ران و رکابش را بوسیدم. امام راهی شد و من در رکابش می‌رفتم و جزع می‌کردم. به من فرمود: «برگرد». گفتم: هرگز از تو جدا نمی‌شوم. باز فرمود: «برگرد که مصلحت تو در برگشتن است»، ولی من همان حرف را تکرار کردم. پس آن پیرمرد به من گفت: ای اسماعیل! شرم نداری که امام دوبار فرمود برگرد و با گفتار او مخالفت می‌کنی؟ این حرف در من تأثیر گذاشت و ایستادم.

چون چند قدمی دور شدند، رو به من کرد و فرمود: «وقتی به بغداد برسی،

مستنصر تو را می‌طلبد و به تو عطایی می‌دهد. از او قبول مکن و به فرزندم رضی (سید بن طاووس) بگو چیزی درباره تو به علی بن عوض بنویسد که من به او سفارش می‌کنم هرچه بخواهی بدهد». من همان‌جا ایستاده بودم تا از نظرم غایب شدند و من تأسف بسیار خوردم. همان‌جا نشستم و بعد از آن به حرم رفتم.

چون اهل حرم مرا دیدند، گفتند: حالت متغیر است؛ اندوهی داری؟ گفتم: نه. گفتند: با کسی دعوایی کرده‌ای؟ گفتم: نه، بگویند این سواران را که از اینجا گذشتند، دیدید؟ گفتند: آن‌ها از شرفا بودند. گفتم: نبودند، بلکه یکی از آن‌ها امام بود. پرسیدند: آن پیرمرد یا دیگری؟ گفتم: دیگری. گفتند: زخمت را به او نشان دادی؟ گفتم: بله، آن را فشار داد و درد گرفت. پس ران مرا باز کردند، اثری از آن جراحت نبود و من خود هم از وحشت به شك افتادم و ران دیگر را گشودم اثری ندیدم. ناگهان خلق بر من هجوم آوردند و پیراهن مرا پاره‌پاره کردند و اگر اهل حرم مرا خلاص نمی‌کردند، زیر دست و پا له می‌شدم.

من شب را در آنجا ماندم و صبح با دو نفر به بغداد رفتم. در بغداد خلق بسیاری بر سر پل جمع شده بودند و هرکس که می‌رسید، از او اسم و نسبش را می‌پرسیدند. چون ما رسیدیم و نام مرا شنیدند، بر سرم هجوم آوردند و لباسی را که دوباره پوشیده بودم، پاره‌پاره کردند و نزدیک بود روح از بدنم جدا شود که سید رضی‌الدین با جمعی رسیدند و مردم را کنار زدند. سید فرمود: این مردی که می‌گویند شفا یافته، تویی که این غوغا را در این شهر به راه انداخته‌ای؟ گفتم: بله. پس، از اسب پیاده شده، ران مرا باز کرد و چون زخم را دیده بود و حال از آن اثری ندید، مدتی غش کرد و بیهوش شد و چون به خود آمد، گفت: وزیر، من را طلبیده و گفته: می‌گویند شخصی که با تو ارتباط داشته، شفا گرفته، زود خبر او را به من برسان و مرا با خود پیش وزیر - که قمی بود - برد.

سید گفت: این مرد، برادر من و دوست‌ترین یار من است. وزیر گفت: قصه را برایم از اول تا آخر نقل کن. همه را گفتم. وزیر فی الحال دنبال اطبا و جراحان

فرستاد. چون حاضر شدند، گفت: شما زخم این مرد را دیده‌اید؟ گفتند: بله. پرسید: دوی آن چیست؟ همه گفتند: علاجش منحصر در بریدن است و اگر ببرند، مشکل زنده بماند. پرسید: بر فرض که نمیرد، زخمش در چه مدت خوب می‌شود؟ گفتند: اقلأ دو ماه جراحی‌اش باقی می‌ماند، بعد از آن برآمدگی سفیدی خواهد ماند که از آنجا مو نمی‌روید. باز پرسید: شما چند روز شده که او را دیده‌اید؟ گفتند: امروز ده روز است. وزیر آن‌ها را جلو خوانده، ران مرا برهنه کرد و ایشان دیدند که با ران دیگر هیچ فرقی نمی‌کند و در هیچ‌یک اثری از آن چیز نیست.

در این وقت یکی از اطبا که مسیحی بود، صیحه‌ای زده، گفت: و الله هذا من عمل المسيح. وزیر گفت: چون کار هیچ‌یک از شما نیست، من می‌دانم کار کیست و این خبر به خلیفه رسید. وزیر را طلبید. وزیر مرا با خود به خدمت خلیفه برد و خلیفه، یعنی مستنصر امر کرد که قصه را بازگویم و چون نقل کردم، به خادمی گفت: کیسه هزار دیناری را بیاور. من گفتم: دانه‌ای از این را نمی‌توانم قبول کنم. گفت: از که می‌ترسی؟ گفتم: از آن که این، کار اوست؛ زیرا او امر فرمود که از ابوجعفر مستنصر چیزی قبول مکن. پس خلیفه مکدر شد و گریست.

بعد علامه اربلی می‌گوید: از اتفاقات جالب اینکه روزی من این حکایت را برای جمعی نقل می‌کردم، چون تمام شد، متوجه شدم یکی از آن‌ها شمس‌الدین محمد، پسر اسماعیل است و من او را نمی‌شناختم. از این اتفاق تعجب کردم و گفتم: تو ران پدر را وقتی زخم بود دیده بودی؟ گفت: در آن وقت کوچک بودم، ولی در حال سالمی دیده بودم و از آنجا مو درآمده بود و اثری از آن زخم نبود و پدرم هر سال یک بار به بغداد می‌آمد و به سامراء می‌رفت و مدت‌ها در آنجا به سر می‌برد و می‌گریست و تأسف می‌خورد به آرزوی اینکه بار دیگر آن حضرت را ببیند. در آنجا می‌گشت، ولی بار دیگر دولت نصیبش نشد و آنچه من می‌دانم، چهل بار دیگر به زیارت سامراء شتافت و در حسرت دیدن صاحب‌الامر عجل الله تعالی فرجه الشریف

از دنیا رفت.

نیز ایشان داستان تشرّف عطوه علوی را در کشف الغمه ذکر کرده است.^۱
 ی) علامه حلی، بزرگ فرهنگ بان مکتب تشیع (م ۷۲۶)، کسی که قبل از بلوغ به درجه اجتهاد رسید و نخستین شخصی بود که به خاطر کثرت هوش و حافظه و علم، به «آیت الله» شهرت یافت و حدود دویست عنوان کتاب در فقه و اصول و کلام و رجال و غیره نوشت، ایشان در کتاب منهاج الصلاح از پدرش یوسف بن علی از سید رضی الدین محمد حسینی آوی نقل کرده که او روش استخاره‌ای از صاحب الامر عجل الله تعالی فرجه الشریف دریافت نموده^۲ و همین را شهید اول نیز در کتاب ذکری روایت کرده است.^۳

و از آنجا که آن استخاره را از سید مذکور، از حضرت روایت کرده‌اند، ظهور در این دارد که او حضرت را در بیداری دیده است، نه خواب، و از مقام شامخ آن علامه و این شهید بزرگوار بعید است با تکیه بر خوابی، آن استخاره را به حضرتش نسبت داده، در کتب معتبر خود درج نمایند. مگر اینکه گفته شود شاید واسطه‌ای از خواص حضرت، آن استخاره را به سید رسانده، پس ملاقاتی رخ نداده است، ولی درباره این استخاره ابدأ اشاره و کنایه‌ای به وجود واسطه نشده و همان طور که گفتیم، ظهور در ملاقات دارد. این سید مذکور، از دوستان سید بن طاووس بوده است.^۴

۱. کشف الغمة، ج ۲، ص ۴۹۷.

۲. به نقل از بحار الأنوار، ج ۸۸، ص ۲۴۸، ح ۲.

۳. الذکری، ج ۴، ص ۲۶۹.

۴. البته ظاهراً در این باره اشتباهی رخ داده است؛ زیرا همان چیزی که علامه و شهید اول از سید محمد آوی از صاحب الزمان عجل الله تعالی فرجه الشریف نقل کرده‌اند، سید بن طاووس از دست خط سید محمد آوی از امام صادق علیه السلام ثبت کرده است (فتح الأبواب، ص ۲۷۲-۲۷۳)؛ همچنان که بدون ذکر سند نیز به امام صادق علیه السلام نسبتش داده است (الأمان من أخطار السفر، ص ۹۸). برای همین، فیض کاشانی هنگام نقل این استخاره نگاشته: این از امام صادق علیه السلام روایت شده و چه بسا از صاحب الزمان عجل الله تعالی فرجه الشریف هم روایت می‌شود (الوافی، ج ۹، ص ۱۴۱۷). اشتباه دیگر اینکه، شیخ حر عاملی، سندی را که شهید

نیز علامه حلی در ایضاح الإشتباه درباره شخصی نقل می‌کند که چند دفعه حضرت قائم عجل الله تعالی فرجه الشریف را دیده است.^۱

ک) شهید اول (م ۷۸۶): ایشان در کتاب مزار خود، داستان تشرف علی بن محمد شوشتری را نقل کرده است.^۲

ل) شیخ محمدتقی، پدر علامه مجلسی (م ۱۰۷۷) در پشت دعای حرز یمانی، قصه تشرف امیر اسحاق استرآبادی را نگاشته،^۳ همچنین این قصه را علامه مجلسی از پدر خود، در بحار الأنوار نقل کرده است.^۴

م) فاضل متبحر سید علیخان مشعشی (م ۱۰۸۸): ایشان در کتاب خیر المقال داستان‌هایی را درباره افرادی که به تشرف نایل شده‌اند، نقل کرده است.^۵

ن) علامه شیخ حر عاملی (م ۱۱۰۴): این عالم بزرگوار که دارای کرامات بوده و با تألیف کتاب شریف وسائل الشیعه، همه شیعه را مدیون خود نموده، در کتاب اثبات الهداه می‌فرماید: جماعتی مورد اعتماد به من خبر دادند که صاحب الامر عجل الله تعالی فرجه الشریف را در بیداری، مشاهده و از آن جناب معجزات متعدد دیده‌اند و او آن‌ها را از غیب خبرهایی داده و بر ایشان دعاهایی کرده که مستجاب شده و

اول آورده، ثبت نموده و در میان سلسله آن نام رضی الدین بن طاووس را هم آورده (وسائل الشیعه، ج ۸، ح ۸۲) که یعنی سید بن طاووس، راوی این استخاره از امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف است؛ در حالی که این درست نیست و منظور شهید از سید رضی الدین، سید رضی الدین محمد آوی است، نه سید رضی الدین بن طاووس و یک سطر قبلش به این تصریح نموده و در سند علامه هم ابن طاووس وجود ندارد (الذکری، ج ۴، ص ۲۶۹؛ بحار الأنوار، ج ۸۸، ص ۲۴۸).

نتیجه اینکه، معلوم نیست این استخاره از حضرت صاحب الامر عجل الله تعالی فرجه الشریف رسیده باشد، ولی به هر حال، علامه حلی و شهید اول به گمان اینکه این استخاره از آن حضرت رسیده، آن را ثبت کرده‌اند و همین برای اثبات اعتقاد آن دو به امکان ملاقات با امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف کفایت می‌کند.

۱. ایضاح الإشتباه، ص ۳۱۵.

۲. المزار، ص ۲۶۴-۲۶۶.

۳. نجم ثاقب، ج ۲، ص ۵۶۴-۵۶۶.

۴. بحار الأنوار، ج ۵۲، ص ۱۷۵-۱۷۶.

۵. به نقل از نجم ثاقب، ج ۲، ص ۷۰۸-۷۱۱؛ العبقری الحسان، ج ۶، ص ۷۶۲-۷۶۴.

آن‌ها را از خطرهای هلاک‌کننده نجات داده است.^۱

س) عالم بزرگوار، سید هاشم بحرانی (م ۱۱۰۷): ایشان کتابی به نام تبصرة الولی فی من رأى القائم المهدی نگاشته و ضمن آن، داستان کسانی که به دیدار آن حضرت مشرف شده‌اند، از جمله ابن ابی البغل را نقل کرده است.^۲

ع) علامه مجلسی (م ۱۱۱۰): ایشان داستان‌های زیادی درباره تشرّف یافتگان در غیبت کبری نقل کرده‌اند.^۳

ف) سید نعمت‌الله جزایری (م ۱۱۱۳): ایشان در کتاب انوار النعمانیة، داستان معروف تشرّف مقدس اردبیلی را به واسطه استادش که او را اوثق مشایخ در علم و عمل معرفی کرده، نقل نموده است.^۴

ص) علامه میرزا عبدالله اصفهانی مشهور به افندی (م ۱۱۳۰): ایشان در کتاب معروف خود به نام ریاض العلماء درباره ابن جواد نعمانی نگاشته: او از کسانی است که قائم عجل الله تعالی فرجه الشریف را دیده است.^۵

ق) شیخ یوسف بحرانی (م ۱۱۸۶): ایشان در لؤلؤ البحرین، داستان تشرّف شیخ ابراهیم قطیفی را نقل کرده است.^۶

ر) سید جواد عاملی (م ۱۲۲۶): ایشان داستان تشرّف علامه بحر العلوم را که خود شاهدش بوده، نقل کرده است.^۷

ش) سید محمد مجاهد (م ۱۲۴۲): ایشان داستان تشرّف علامه حلی را از خط

۱. إثبات الهداة، ج ۵، ص ۳۴۱.

۲. نکته: با توجه به اینکه تشرّف ابن ابی البغل در زمان وزارت ابومنصور بن صالحان رخ داده و وزارت او بین سال‌های ۳۸۰ تا ۳۷۴ بوده، می‌فهمیم این تشرّف در دوران غیبت کبری رخ داده است.

۳. بحار الأنوار، ج ۵۲، ص ۵۳ به بعد.

۴. الأنوار النعمانیة، ج ۲، ص ۲۰۸.

۵. به نقل از نجم ثاقب، ج ۲، ص ۵۵۸.

۶. نجم ثاقب، ج ۲، ص ۷۷۹؛ العبقری الحسان، ج ۵، ص ۳۰۰-۳۰۱.

۷. به نقل از: دار السلام، ص ۸۴۰؛ العبقری الحسان، ج ۵، ص ۲۸۳-۲۸۴.

خود علامه خوانده و نقل کرده است.^۱

ت) مرحوم علامه شیخ محمود عراقی (م ۱۳۰۸): ایشان کتابی به نام *دار السلام* نگاشته و ضمن آن، نام‌ها و داستان کسانی را که به خدمت آن حضرت مشرف شده‌اند، نقل کرده است و این کتاب، غیر از کتاب *دار السلام* مرحوم محدث نوری است که معاصر ایشان بوده است.

ث) عالم بزرگوار مرحوم محدث نوری (م ۱۳۲۰): ایشان کتابی به نام *جنته المأوی* نگاشته و حکایت کسانی را که در غیبت کبری به خدمت حضرت صاحب‌الزمان عجل الله تعالی فرجه الشریف مشرف شده‌اند، ثبت کرده است. همچنین کتابی به نام *نجم ثاقب* نگاشته که یک باب آن مربوط به نام و داستان حدود هشتاد نفر از کسانی است که حضرت را در خواب یا بیداری دیده‌اند یا مورد عنایت آن حضرت قرار گرفته‌اند که از جمله داستان پنج تن به نام‌های سید احمد رشتی، حاج علی بغدادی، شیخ طاهر نجفی، سید محمد جبل عاملی و مرحوم آیت‌الله سید مهدی قزوینی است که خود ایشان به صورت مشافهه، داستان تشریف آن‌ها را شنیده است.

خ) آیت‌الله نهاوندی (م ۱۳۶۹): ایشان کتابی به نام *العقبری الحسان* نگاشته و ضمن آن، داستان و اسامی کسانی را که به دیدار آن حضرت نایل شده‌اند، بیان داشته است.

و علمای فراوان دیگری که نام آن‌ها را ذکر نکردیم.

ذ) عموم علمای معاصر: از جمله آیت‌الله صافی در کتاب *شریف منتخب الأثر*، فصل دوم از باب ششم را درباره کسانی که حضرت را در غیبت کبری دیده‌اند، قرار داده است و در پایان می‌نگارد: آنچه ما در این فصل بیان کردیم، تعداد کمی از حکایاتی بود که در کتب معتبر ذکر شده است و این حکایات از زیادی به حدی

است که قابل احصا نیست، در حالی که علما کتب خود را از آن‌ها پر کرده‌اند.^۱
 نیز در کتاب پاسخ به ده پرسش، داستان تشرّف آقا احمد عسکری کرمانشاهی
 را که از خودش شنیده‌اند، با تلقی به قبول نقل کرده‌اند.^۲

نیز در همان کتاب، در جواب کسی که راه حلی برای رفع تعارض توقیع سموی
 مبنی بر تکذیب مدعی مشاهده و حکایات متواتر مبنی بر تشرّف بعضی صلحا
 خدمت آن حضرت در غیبت کبری طلبیده، می‌نگارد: همین حکایات و وقوع
 تشرّف اشخاص به خدمت آن حضرت، قرینه و دلیل است بر اینکه در این
 توقیع، نفی مطلق مشاهده و شرفیابی مراد نیست، بلکه مقصود، نفی ادعایی
 است که دلیل بر تعیین شخص خاصی به نیابت باشد و ممکن است مراد از
 توقیع، نفی ادعای اختیاری بودن مشاهده و ارتباط باشد؛ یعنی به این صورت
 که هر وقت بخواهد خدمت امام شرفیاب می‌شود یا ارتباط پیدا می‌کند، کذاب
 و مفتری است. ... اجمالاً با این توقیع، در آن همه حکایات و وقایع مشهور و
 متواتر نمی‌توان خدشه نمود و برحسب سند نیز ترجیح با این حکایات است. ...
 بنابراین، شرفیابی اشخاص به حضور آن حضرت، ثابت می‌باشد.^۳

و از جمله آیت‌الله خرازی که روزی خدمت ایشان رسیده و گفتم: بعضی با
 استناد به کلامی از شیخ انصاری در مبحث اجماع^۴ می‌گویند: وی به عدم امکان
 رویت امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف در غیبت کبری قایل بوده، در نتیجه، همه داستان‌های
 تشرّف دروغ است. ایشان فرمود: خود شیخ از کسانی است که به محضر امام
 زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف رسیده،^۵ آن وقت چطور منکر آن بوده است؟

۱. منتخب الأثر، ج ۲، ص ۵۶۲.

۲. پاسخ به ده پرسش، پاورقی ص ۳۴.

۳. همان، ص ۷۶-۷۷.

۴. فرائد الأصول، ج ۱، ص ۸۳.

۵. از جمله تشرفات شیخ انصاری: دار السلام عراقی، ص ۴۴۹-۴۵۰.

هم ایشان در کتاب *بدایة المعارف* می‌نگارد: گروه زیادی، آن حضرت را در غیبت کبری دیده‌اند و بعضی بیان حکایات آن‌ها را به عهدہ گرفته‌اند و نزد ما سندهای صحیحی درباره تشرّف بعضی بزرگواران خدمت آن حضرت وجود دارد.^۱ نیز می‌نگارد: غیبت ایشان از عموم مردم، مستلزم غیبتشان از تک‌تک افراد نیست، بلکه چه بسا برای بعضی ظاهر شوند و آن‌ها را راهنمایی کنند؛ چنان‌که این مطلب با حکایات متواتر مبنی بر تشرّف بعضی خدمت ایشان و حل مشکلاتشان ثابت است.^۲

همچنین می‌نگارد: کسانی که او را دیده یا شفا گرفته‌اند، جداً زیادند و نزد من جمله‌ای از آن‌ها ثابت است، از جمله اینکه امام برای اقامه نماز بر پیکر مادر بعضی دوستان پدرم در ری حاضر شدند، و از جمله اینکه ایشان در مجلس دعای ندبه‌ای که شیخ زاهد عارف متقی، مرتضی مجد در تهران برپا می‌کرد، حاضر شدند، و از جمله اینکه پیش سید محمد فشارکی در سامراء برای حل مشکلی از مسائل علمی حاضر شدند.^۳

نیز می‌نگارد: رؤیت امام دوازدهم عجل الله تعالی فرجه الشریف برای بعضی صالحان در زمان غیبت کبری رُخ داده است و حکایات و قصه‌های آن‌ها جداً فراوان و در کتاب‌ها مذکور است و کسی که در این حکایات نظر کند، به وقوع آن‌ها اطمینان پیدا می‌کند و هیچ کلامی در این باره نیست.^۴

دلیل سوم: نقل‌های متواتر

حکایت‌های افرادی که در دوران غیبت کبری به دیدار حضرت موفق شده‌اند، آن قدر زیاد و سند بسیاری از آن‌ها آن قدر محکم و معتبر است که هرگز نمی‌توان

۱. *بدایة المعارف*، ج ۲، ص ۱۴۱.

۲. همان، ص ۱۵۴.

۳. همان، ص ۱۵۷.

۴. همان، ص ۱۵۸.

انبوه این حکایات را انکار کرد و ما در چند سطر قبل، کلام آیت الله صافی و آیت الله خرازی را مبنی بر متواتر بودن و اطمینان آور بودن این حکایات آوردیم؛ تا آنجا که آیت الله صافی سند این حکایات را بر سند توقیع سمری ترجیح دادند. اما برخی در ردّ این استدلال می‌گویند: وقتی تک‌تک این حکایات، یقین‌آور نیست، چگونه مجموع تشکیل شده از این تک‌تک‌ها یقین‌آور است؟^۱ ولی آن‌ها از این غفلت کرده‌اند که تمام خبرهای متواتر، تشکیل یافته از خبرهای تک‌تک است و اصلاً قاعده تواتر همین است که خبرهای تک‌تک فراوان، دست به دست هم دهند و تواتری بسازند.

و اگر اشکال شود که تواتر وقتی به وجود می‌آید که مضمون همه خبرهای تک‌تک، یکی باشد، در حالی که مضمون حکایت‌های ملاقات یک‌شکل نیست،^۲ ما در جواب می‌گوییم: آنچه شما گفتید، تواتر لفظی است، اما تواتر معنوی یا اجمالی هم داریم؛^۳ به این معنا که مجموع خبرهای مختلف، بیانگر يك حقیقت باشد، هرچند در لفظ با هم تفاوت داشته باشند؛ همچنان که ظهور معجزات از ائمه علیهم‌السلام به تواتر معنوی، ثابت و موردیقین است؛ هرچند تک‌تک حکایات آن معجزات، یقین‌آور نباشد.

علامه میرزا ابوالفضل تهرانی در کتاب *شفاء الصدور* در همین زمینه می‌نگارد: قصص و اخبار در نقل مشاهده آن جناب در زمان غیبت، متواتر است؛ اگرچه بعضی از آن‌ها به تنهایی بر وجهی است که قطع می‌آورد. پس ضعف سند بعضی و ضعف دلالت بعضی دیگر، ابدأ موجب اشکال در صحت مضمون جمیع آن‌ها

۱. درس‌نامه مهدویت، ج ۲، ص ۱۲۱.

۲. همان، ص ۱۲۲.

۳. اینکه گفتم معنوی یا اجمالی، از آن نظر است که آنچه دیگران تواتر معنوی می‌نامند، نزد من تواتر اجمالی نام دارد و آنچه تواتر اجمالی می‌نامند، نزد بنده اصلاً معنایی ندارد و تواتر معنوی را نیز چیز دیگری می‌دانم.

نخواهد شد، چنان که حال تمام متواترات یا اکثر آن‌ها از این قبیل است.^۱
فاضل عراقی هم در این زمینه می‌نگارد: در زمان غیبت کبری نیز کسانی که شرفیاب خدمت او شده‌اند و از وجود مقدس او منتفع گردیده‌اند، زیاده از حد تواتر می‌باشند، بلکه زیاده از هزار.^۲ بالجمله با تواتر اخبار ثقات مقرون به معجزات و کرامات و خوارق عادات، شبهه در امکان رؤیت، بلکه وقوع آن بی‌موقع می‌باشد^۳ و این جماعت که به خدمت آن حضرت فایز گشته‌اند، از حد تواتر افزون‌اند.^۴
همچنان که آیت‌الله خراسانی در همین زمینه در کتاب مهدی منتظر می‌نگارد: به علاوه در مقابل توقیع نیز دلیل قطعی بر امکان رؤیت وجود دارد و آن، تواتر اجمالی است که موجب قطع و یقین است.^۵

نیز عالم بزرگوار متبحر، شیخ ابوالحسن شریف عاملی، شاگرد علامه مجلسی در کتاب ضیاء العالمین بعد از نقل داستان‌های زیادی درباره تشرّف نگاشته است: نقل‌های معتبر در رؤیت صاحب الامر عجل الله تعالی فرجه الشریف غیر از آنچه ذکر کردیم، بسیار است.^۶
چنان که گواهی آیت‌الله خرازی را در چند سطر قبل آوردیم که: تعداد حکایات نقل شده جداً زیاد است و نیز اینکه: کسی که در این حکایات فراوان نظر کند، به وقوع آن‌ها اطمینان پیدا می‌کند.

نیز آیت‌الله صافی درباره این موضوع می‌نگارد: اگر خواننده عزیز خود به کتاب‌هایی مثل نجم ثاقب رجوع نماید، می‌بیند که در این حکایات، وقایعی است که هرگز شخص عاقل در صحت آن‌ها نمی‌تواند شك کند.^۷

۱. شفاء الصدور، ص ۳۴۰.

۲. دارالسلام، ص ۱۴۶.

۳. همان، ص ۱۶۲.

۴. همان، ص ۱۶۱.

۵. مهدی منتظر، ص ۷۰.

۶. به نقل از نجم ثاقب، ج ۲، ص ۶۹۴.

۷. پاسخ به ده پرسش، ص ۷۷.

اما بعضی برای انکار این تواتر، حکایات ملاقات را به چند دسته تقسیم کرده، گفته‌اند: بسیاری از ملاقات‌ها مربوط به غیبت صغری است، برخی دارای سند معتبر نیست، برخی در عالم خواب یا مکاشفه رخ داده، بسیاری از آنچه ادعا شده فقط حدس است و در برخی دیگر فقط شنیدن صدا مطرح است، نه دیدن. پس چیزی از آن همه حکایات که گفته شده، باقی نمی‌ماند تا تواتری تشکیل دهد.^۱

ما در جواب می‌گوییم: با کسر همه این‌ها، باز هم تعداد حکایات تشرّف در زمان غیبت کبری که در بیداری و غیرمکاشفه رخ داده و دارای سندهای معتبر است و علمای بزرگ، آن‌ها را پذیرفته‌اند، آن قدر فراوان است که با این تقسیم‌بندی‌ها متزلزل نمی‌شود.

و خلاصه جواب به اشکال تواتر این شد: اولاً، بعضی از خبرهای تکی، دارای سند معتبر و به‌تنهایی اطمینان‌آور است و ثانیاً، ثبوت تواتر اجمالی این حکایات، یقینی است.

بعضی دیگر نیز که خود، دستی در حالات معنوی ندارند، چنین وانمود می‌کنند که هر ملاقاتی که در آن، حضرت مهدی عجل الله فرجه غایب شوند، به صورت مکاشفه است و نباید چنین دیداری را رؤیت و تشرّف نامید. در نتیجه، اکثر حکایات تشرّف از دایره بحث بیرون رفته، چیزی از آن تواتر حکایات باقی نمی‌ماند.

اما این سخن از چند جهت مخدوش است:

اول اینکه، با فرض مکاشفه بودن آن دیدارها، ملاقات حقیقی هم بسیار صورت گرفته و چنین نیست که با حذف آن مقدار، تواتر مورد بحث، متزلزل شود.

دوم آنکه، علمای بزرگ آن‌گونه دیدارها را مکاشفه‌ای ندانسته‌اند و ما در چند سطر قبل، تصریح عده‌ای از ایشان را بر متواتر بودن این حکایات - که عدم مکاشفه‌ای بودن اکثر آن‌ها را می‌رساند - نقل کردیم.

سوم آنکه، نباید کسانی که دستی در این امور ندارند، وارد این بحث‌ها شوند و تفسیرهای غلط ارائه دهند؛ همچنان که سخن کسی که به حالت خواب و بیداری، مکاشفه می‌گوید، درست نیست و مکاشفه، حالتی غیر از این‌هاست که تا خود یا مقدماتش حس نشود، قابل فهم نیست و بر فرض که حالت خواب و بیداری را هم مکاشفه گویند، آنچه در عرف علما و عرفا مطرح است، غیر از این حالت است.

چهارم آنکه، معمولاً هرگاه برای شخصی ملاقاتی ضمن مکاشفه رخ دهد، تصریح می‌کند که در حالت مکاشفه دیده است؛ نیز اگر در خواب ببیند، می‌گوید در خواب دیدم. پس وقتی سخنی از مکاشفه‌ای بودن ملاقاتش نزده، حمل آن بر حالت مکاشفه، ناصحیح و بی‌دلیل است و جواب این سخن که شاید او نفهمیده که این ملاقات در حالت مکاشفه رخ داده، این است: او که دیده، نفهمیده، ولی شما فهمیدید؟

بعضی دیگر برای ردّ این تواتر گفته‌اند: وقتی شخص امام تصریح کرده‌اند که امکان مشاهده وجود ندارد، چگونه می‌توان به ادعای مدعی رؤیت یقین پیدا کرد! جواب این است که محتوای توقیع سمی چیزی نیست که شما برداشت کرده‌اید؛ و الا بحثی نداشتیم.

دلیل چهارم: دلیل عقل

بعضی علمای بزرگ در پاسخ این سؤال که «اگر امام به نحوی غایب است که نه کسی به خدمت او می‌رسد و نه از او منتفع می‌شود، پس چه فرق میان وجود و عدمش است و فایده امام غایب چیست؟» از جمله فواید، همین را شمرده‌اند که او از چشم عموم غایب است، نه اینکه هرگز دیده نشود. از جمله سید مرتضی می‌نگارد: ممتنع نیست که امام برای برخی دوستانش آشکار شود و شیخ طوسی می‌نگارد: ما به یقین نمی‌دانیم آن حضرت از چشم همه دوستانش نهان و

غایب باشد، بلکه امکان دارد برای بیشتر آنان ظاهر شود،^۱ و حکیم بزرگوار ملا مهدی نراقی می‌نگارد: فایده سوم، غیبت ایشان از اکثر مردم است، اما بعضی به خدمت او می‌رسند و غوامض امور خود را از او تحقیق می‌کنند.^۲

دلیل پنجم: ناسازگاری با حکمت

مضمون این دلیل آن است که وقتی امکان وقوع رؤیت امام در خواب، رؤیت در حالت مکاشفه و شنیدن صدای آن حضرت در بیداری، هر سه مورد پذیرفته شده است، چرا باید رؤیت شخص امام در بیداری ناممکن باشد؟ زیرا اگر حکمت عدم رؤیت، سوءاستفاده نکردن است، از آن سه موضوع هم می‌توان کمال سوءاستفاده را برد و اشخاص زیادی می‌توانند به راحتی ادعا کنند که آن حضرت را در خواب یا حالتی بین خواب و بیداری دیده یا صدای ایشان را در بیداری شنیده‌اند و ایشان فلان گفته است. در نتیجه، همان حکمتی که وقوع آن سه نوع ارتباط را روا دانسته، شامل رؤیت در بیداری هم می‌شود و آن حکمتی که - بر فرض - عدم امکان رؤیت را اقتضا کرده، بر آن سه نیز فراگیر است و تبعیض بین آن‌ها پذیرفته نیست.

دلیل ششم: طلب رؤیت در بعضی دعاها

الف) **دعای عهد:**^۳ در یکی از بندهای این دعا چنین وارد شده است: «اللَّهُمَّ أَرِنِي الظَّلْعَةَ الرَّشِيدَةَ، وَ الغُرَّةَ الْحَمِيدَةَ، وَ الْكُلَّ نَاطِرِي بِنَظَرَةٍ مِنِّي إِلَيْهِ، وَ عَجَلِ فَرْجَهُ، وَ سَهْلَ مَخْرَجَهُ، وَ أَوْسَعَ مَنَهَجَهُ»^۴ خداوندا! آن چهره نورانی و آن پیشانی درخشان پسند را به من نشان بده و دیده مرا به نیم‌نگاهی از من به سوی او روشن کن و در فرجش تعجیل نما و ظهورش را آسان و راهش را وسیع گردان.»

۱. قبلاً آدرس این دو گفته نقل شد.

۲. انیس الموحدين، ص ۱۳۳-۱۳۴.

۳. مکیال المکارم، ج ۲، ص ۴۲۳.

۴. مصباح الزائر، ص ۴۵۶.

بعضی می‌گویند مراد این دعا، طلب دیدن روی مبارک آن حضرت هنگام ظهور است،^۱ ولی ظاهراً این صحیح نیست؛ زیرا در این دعا طلب رؤیت را قبل از تعجیل در فرج مطرح می‌کند؛ یعنی ابتدا رؤیت را می‌طلبد و بعد از آن برای تعجیل فرج دعا می‌کند که می‌رساند این آرزوی دیدار، در زمان غیبت کبری است، نه هنگام ظهور.^۲

همچنان‌که از فقره «**وَ اَكْحَلْ نَاطِرِي بِنَظَرِهِ مِنِّي اِلَيْهِ**» که تنها به نیم‌نگاهی هم راضی است، برمی‌آید این درخواست را در غیبت کبری دارد؛ وگرنه، هنگام ظهور که نظرها و نظرها باید و شاید.^۳

مؤید این برداشت آن است که در طول سال‌های متمادی، بسیاری از صلحا و علما این فقره را به نیت تشرّف و رؤیت در زمان غیبت، بارها و بارها در نیمه‌شب‌ها و در مسجد سهله و مسجد کوفه و مسجد جمکران و در محراب عبادت با سوز و ناله می‌خوانده‌اند و برداشتشان از این فقره، برداشت ما بوده است؛ همچون عالم بزرگوار، شیخ محمدتقی قزوینی که داستان تشرّف او در کتاب *العقربى الحسان* آمده است.^۴

ب) **دعای سرداب**:^۵ ضمن دعای سرداب این جمله آمده است: «**اللَّهُمَّ ارِنَا وَجْهَ وَلِيِّكَ الْمَيْمُونِ فِي حَيَاتِنَا وَ بَعْدَ الْمَمُوتِ**»^۶ که طلب دیدار را، هم در زمان حیات و هم بعد از مرگ، به معنای رجعت مطرح کرده است که به قرینه مقابله، مرادش از رؤیت در حیات، ملاقات در زمان غیبت کبری است.

۱. درس‌نامه مهدویت، ج ۲، ص ۱۰۹.

۲. راز پنهانی و رمز پیدایی، ص ۱۰۵.

۳. همان، ص ۱۰۶.

۴. *العقربى الحسان*، ج ۲، ص ۵۲۸-۵۲۹.

۵. *مکیال المکارم*، ج ۲، ص ۴۲۳.

۶. *المزار الکبیر*، ص ۶۵۸.

دلیل هفتم: عدم دیدار به علت بدی کردار

همان طور که نباید بر احدی پوشیده باشد، الطاف رحمانی خدا - جلّ جلاله - و شخص امام هر دو مقتضی ظهور است، نه غیبت، و اگر در این بین غیبتی رخ داده، یکی از عوامل آن، کردار خود بندگان است. آیت الله خرازی در این باره می‌نگارد: علت غیبت، نه از ناحیه خدای تعالی است و نه از ناحیه امام دوازدهم عجل الله تعالی فرجه الشریف؛ زیرا کمال لطف خدای تعالی، مقتضی ظهور ولیّ اش است، همچنان که مقتضای عصمت امام - دوازدهم ارواحنا فداه - این است که از وظایفش و هدایت مردم غایب نشود. در نتیجه، غیبت ناشی از تقصیر مردم است.^۱

اما این علت، تنها مقتضی غیبت از عموم است، نه عدم دیدار با خواصی که در طلب رؤیت او می‌سوزند و خلاصه: آنچه باعث غیبت امام از عموم شده، در خواص جریان ندارد و در نتیجه، با نبود مانع، اگر مقتضی موجود بود، مطلب حاصل است. به عبارت دیگر، لطف خدا - جلّ جلاله - و مظهر او، یعنی امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف هر دو مقتضی ظهور ایشان است، نه غیبت ایشان، و اگر علتی عارض شده که سبب غیبت ایشان گشته، این علت به طور کل جلوی آن مقتضی را نمی‌گیرد، بلکه تا جایی مانع است که حکمت مقتضی آن است و آن غیبت از عموم است، نه از خواص.

برای همین، وقتی علی بن ابراهیم بن مهزیار گفت: امامی را می‌طلبم که از عالم پوشیده است، فرستاده امام به او پاسخ داد: امام از شما محجوب نیست، ولی او را بدی اعمالتان پوشانده است: «مَا هُوَ مَحْجُوبٌ عَنْكُمْ وَ لَكِنْ حَاجِبُهُ سُوءُ أَعْمَالِكُمْ».^۲

و این کلام او مؤید همین مطلب است که از جهت امام مقتضی ظهور و رؤیت، موجود است، ولی از طرف بندگان، مانع وجود دارد. پس اگر مانع برطرف شود،

۱. بدایة المعارف، ج ۲، ص ۱۴۸.

۲. دلائل الإمامة، ص ۵۴۱.

مشکلی بر سر راه دیدار در غیبت کبری وجود ندارد.
 همچنان که وقتی ابن مهزیار پس از بیست سال به خدمت امام نایل آمد،
 حضرت به او فرمودند: «ما روز و شب انتظار تو را داشتیم، چرا دیر کردی؟»
 علی گفت: کسی نبود که مرا به سوی شما راهنمایی کند. حضرت فرمودند: نه،
 چنین نیست، لیکن شماها به زیاد کردن اموال پرداختید و بر ضعفای مؤمنان
 تجبّر به خرج دادید و قطع رحم کردید. پس چه عذری الان برای شماست؟» «و
**لِكِنِّكُمْ كَثْرَتُمُ الْأَمْوَالِ وَ تَجَبَّرْتُمْ عَلَى ضِعْفَاءِ الْمُؤْمِنِينَ وَ قَطَعْتُمُ الرَّحِمَ الَّذِي بَيْنَكُمْ،
 فَأَيُّ عُذْرٍ لَكُمْ الْآنَ؟**»^۱

محدث نوری در همین زمینه می نگارد: اگر برای کسی عمل بد نباشد و کردار و
 گفتار خود را از آلودگی گناهان و آنچه خلاف روش اصحاب آن حضرت است،
 پاک و پاکیزه کرده باشد، برای او حجابی از رسیدن خدمت آن جناب نیست و
 علمای اعلام و مَهَره فنّ اخبار و کلام، بر امکان رؤیت در غیبت کبری تصریح
 فرموده اند.^۲

و البته کلام ایشان ناظر به وجود مقتضی است، نه اینکه هر که خوب بود، حتماً
 حضرت را خواهد دید؛ زیرا چه بسا موانعی در کار باشد که شخص از آن خبر
 ندارد.

نیز شیخ طوسی در این زمینه می نگارد: ما بر پنهان بودن آن جناب از جمیع اولیای
 خود قطع نداریم، بلکه ممکن است برای بیشتر ایشان ظاهر شود و هیچ انسانی
 نمی داند مگر حال خود را. پس اگر برای او ظاهر شد، شبهات او رفع می شود و
 اگر برای او ظاهر نشد، می داند که آن جناب برای او به دلیل امری ظاهر نشده که

۱. همان، ص ۵۴۲. البته شایان ذکر است که این جملات در کتاب های دیگری که تشرف ابن مهزیار
 را ثبت کرده اند، وجود ندارد؛ از جمله دو نسخه کمال الدین (ج ۲، ص ۴۴۷ و ۴۶۹). و الغیبة طوسی
 (ص ۲۶۶)؛ غیر از اینکه اصل تشرف مذکور دارای اشکالات سندی و محتوایی است که پذیرفتن آن
 را مشکل می نماید.

۲. نجم ثاقب، ج ۲، ص ۸۵۵.

مربوط به خود اوست؛^۱ یعنی برای مانعی است که در اوست؛ هرچند آن را به دلیل تقصیری که از طرف اوست، به تفصیل نداند.

و بعد از این کلام، دیگر وجهی برای سخن آیت الله خراسانی باقی نمی ماند که تحت عنوان عقیده های بی اصل عوامانه می نگارد: می گویند هرکس شیعه پاک خالص باشد و مرد خدا و اهل ورع و تقوا باشد، به خدمت آن حضرت می رسد و اگر نرسید، پس در او چیزی است یا در ایمان و خلوص او شبهه ای است و در این امر به قدری غلو دارند که می گویند: تو برو خود را صاف کن، امام خودش نزد تو می آید.^۲

البته صرف پاکی و صافی، برای رؤیت امام کافی نیست، بلکه لوازم دیگری هم می خواهد. در مثال، کسی که دنبال دیدار حضرت نیست یا شرایط روحی اش اقتضای تشرف او را ندارد و مثلاً با رخ دادن رؤیت، دچار عجب می شود یا کسی که اصلاً معتقد است در دوران غیبت کبری، رؤیت امام ممکن نیست و در مقامی هم نیست که هدایت خاصه امام غایب عجل الله تعالی فرجه الشریف شامل او شود، چگونه می شود امام را ببیند؟

بله، اگر منظور آیت الله خراسانی این است که شیعه پاک بودن، علت تامه برای رؤیت نیست و قرار نیست هرکه پاک است، حتماً امام را ببیند، ما با ایشان هم عقیده ایم، اما اگر منظورشان این است که برای تشرف، پاکی ذات لازم نیست و علت غیبت، بدی اعمال نیست، کلام شیخ طوسی را دیدید. در نتیجه، امکان رؤیت برای هر شیعه خالصی وجود دارد، ولی به ضمیمه دیگر شرایط.

اما درباره قسمت دوم کلام ایشان باید گفت: چنین کلامی از جانب خود حضرت صادر شده که در بعضی تشرفات فرمودند: مانند این باشید تا ما خود به

۱. الغیبة للطوسی، ص ۹۹-۱۰۰.

۲. مهدی منتظر، ص ۷۱.

دیدار شما بیاییم؛ همچون داستان تشرّف پدر آیت الله سیستانی^۱ و داستان معروف آن قفل ساز.^۲

البته حضرت، خطاب را به صورت عمومی نفرموده‌اند، بلکه به آن دو بزرگوار که دارای شرایط تشرّف بوده‌اند، چنین گفته‌اند که یکی از صفات آن‌ها این بود که واقعاً دل سوخته دیدار بودند و اینکه حضرت، خود به دیدار کسی رفته باشند، بسیار نقل شده است؛ همچون داستان تشرّف علامه بحر العلوم^۳ و پدر آیت الله سیستانی که حضرت به بیت ایشان تشریف بردند.^۴

دلیل هشتم: عدم شمول علل غیبت

همان طور که در دلیل قبل اشاره کردیم، اصل در وجود امام، ظهور ایشان است، ولی امام دوازدهم عجل الله تعالی فرجه الشریف به عللی از این اصل مستثنا شده، غایب گشته‌اند، در حالی که علل متعددی که در روایات و غیر آن، برای غیبت حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف ذکر شده، هیچ کدام شامل غیبت از خواص به صورت مطلق نیست؛ عللی از جمله ترس از کشته شدن،^۵ مشابَهت به پیامبران گذشته که غیبت‌هایی داشته‌اند،^۶ ظلم و اسراف و زشتی اعمال مردم،^۷ مصون ماندن حضرت از بیعت با طاغوت‌های زمان،^۸ تنبیه و تأدیب شیعیان به دلیل کوتاهی در ادای وظیفه،^۹ کراهت داشتن

۱. عنایات حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف به علما و طلاب، ص ۳۶۷.

۲. همان، ص ۲۰۲.

۳. نجم ثاقب، ج ۲، ص ۷۲۹.

۴. عنایات حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف به علما و طلاب، ص ۳۶۷.

۵. الکافی، ج ۱، ص ۳۳۸، ح ۹ و ص ۳۴۰، ح ۱۸؛ کمال الدین، ج ۲، ص ۴۸۱، ح ۹؛ الغیبة للطوسی، ص ۳۳۲.

۶. کمال الدین، ج ۲، ص ۴۸۱، ح ۶؛ علل الشرائع، ج ۱، ص ۲۴۵، ح ۷.

۷. الغیبة للنعمانی، ص ۱۴۱.

۸. کفایة الأثر، ص ۲۲۵؛ کمال الدین، ج ۱، ص ۳۰۳، ح ۱۴ و ص ۳۱۶، ح ۲ و ص ۳۲۳، ح ۶ و ج ۲، ص ۴۷۹، ح ۱ و ص ۴۸۰، ح ۴-۵ و ص ۴۸۵، ح ۴.

۹. قرب الإسناد، ص ۳۸۱، ح ۱۳۴۳.

خدا و حضرت از مجاورت با ظالمان،^۱ ایجاد شوق در مردم برای داشتن امام عادل،^۲ مهلت دادن به کفار^۳ و امتحان.^۴

هیچ کدام از این ادله بر غیبت مطلق، حتی از خواص دلالت ندارد، مگر دو دلیل امتحان و شباهت با پیامبران گذشته در غیبت که در مورد اول باید گفت: طبق نظر شیخ طوسی، امتحان، از فواید غیبت است، نه علت آن تا شامل خواص هم شود؛ وانگهی غیبت کلی و عمومی امام در تحقق امتحان کافی است و تلازمی با غیبت مطلق ندارد؛ همچنان که شیعیان در دوران غیبت صغری که ارتباط با حضرت، به واسطه نواب اربعه ممکن بود و بعضی به دیدار حضرت نایل می شدند، امتحانشان به همان بود.

و در مورد دوم باید گفت: اولاً، بعضی از مواردی که به عنوان غیبت یکی از انبیا شمرده شده، صحیح نیست؛ مانند غیبت پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله در شعب ابی طالب؛ زیرا ایشان در آنجا در کنار عموم مسلمانان و بنی هاشم بودند و اصلاً غیبتی محقق نشد و در بعضی موارد اگر پیامبری از قوم خود غایب شده، در عوض برای دیگران به صورت عادی ظاهر بوده است؛ مانند غیبت حضرت موسی علیه السلام از مردم مصر که به شهر مدین رفت و از مردم آنجا محجوب نبود، و غیبت حضرت یوسف علیه السلام از پدر و برادران که به صورت طبیعی برای مردم مصر ظاهر بود. در بعضی موارد هم شخص پیامبر تنها از عموم غایب بوده است؛ مانند غیبت پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله در غار ثور که در خلال آن مدت، حضرت علی علیه السلام با ایشان در ارتباط و از مکان آن حضرت مطلع بودند و این حالت، همسان با حالت غیبت صغری است، نه کبری.

۱. الکافی، ج ۱، ص ۳۴۳، ح ۳۱.

۲. مهدی منتظر، ص ۶۱-۶۲.

۳. همان، ص ۶۲-۶۴.

۴. کمال الدین، ج ۱، ص ۳۳۱، ح ۱۶ و ج ۲، ص ۳۴۲، ح ۲۴ و ص ۳۶۰، ح ۱.

ثانیاً، در بعضی غیبت‌ها که شخص پیامبر از جمیع مردم غایب شده - مانند غیبت حضرت موسی عَلَيْهِ السَّلَام در مدت میقات - باز هم از هر جهتی به غیبت حضرت صاحب‌الزمان عَجَّلَ اللَّهُ تَعَالَى فُرْجَةَ الشَّرِيفِ شباهت ندارد تا از تشبیه این دو غیبت به هم، چنین نتیجه گرفته شود که حضرت صاحب‌الزمان عَجَّلَ اللَّهُ تَعَالَى فُرْجَةَ الشَّرِيفِ نیز در دوران غیبت کبری از جمیع خلق در همه این دوران محجوب است. مثلاً یکی از تفاوت‌های این دو غیبت آن است که حضرت موسی عَلَيْهِ السَّلَام هنگام رفتن به میقات (و به عبارت دیگر، غیبت) نایب خاص، یعنی برادر خود را نصب کرد؛ در حالی که در غیبت کبری چنین نیست. نیز از نظر مدت آن دو، ۴۰ روز کجا و ۱۲۰۰ سال کجا؟ چنان‌که بعضی درباره غیبت کبری تصریح کرده‌اند: چنین غیبتی با این خصوصیات و شرایط، در طول تاریخ رخ نداده است^۱ و البته که این از واضحات است.

خلاصه اینکه وجود امام، مقتضی ظهور است. علل غیبت امام شامل مطلق غیبت، حتی از خواص نیست؛ مقتضی رؤیت موجود و مانع آن در بعضی افراد مفقود بوده، این دلیل بر امکان، بلکه وقوع رؤیت است.

و بعد از این همه، فساد این سخن که رؤیت با فلسفه غیبت مخالف است^۲، آشکار می‌شود که چنین مخالفتی در رؤیتِ احيانی وجود ندارد.

نتیجه اینکه، رؤیت امام زمان عَجَّلَ اللَّهُ تَعَالَى فُرْجَةَ الشَّرِيفِ در دوران غیبت کبری، ممکن است و طبق نقل حکایت‌های یقینی فراوان، واقع شده و می‌شود.

ادعای رؤیت در دوران غیبت کبری از جانب اهل سنت

مشاهده در غیبت کبری، حتی از طرف بعضی از اهل سنت هم ادعا شده، از جمله شیخ عبدالوهاب شعرانی سنی در کتاب *لواقح الأنوار* گفته: يك بار من و سرورم ابوالعباس حریشی نزد شیخ صالح عابد زاهد، صاحب کشف صحیح و حال عظیم، شیخ حسن عراقی مدفون در مصر که ۱۳۰ سال عمر کرد، رفتیم.

۱. درس‌نامه مهدویت ج ۲، ص ۴۷.

۲. چشم به راه مهدی عَجَّلَ اللَّهُ تَعَالَى فُرْجَةَ الشَّرِيفِ، ص ۶۹.

او گفت: آیا سخنی به شما نگویم که به واسطه آن، سرگذشت مرا از حین جوانی تا حال بدانید؟ گفتیم: چرا. گفت: من نوجوانی بودم که در شام عبا می فروختم و اهل معصیت بودم. روزی به مسجد بنی امیه رفتم و دیدم شخصی بر کرسی نشسته و درباره مهدی و خروج او سخن می گوید که دلم از محبت او لبریز شد و در سجده مشغول دعا کردن شدم که خدای تعالی مرا با او هم صحبت کند. قریب به يك سال دعا می کردم. روزی بعد از مغرب در مسجد بودم که ناگاه شخصی پیشم آمد و دستش را بر کتفم زد و فرمود: «تو را در هم صحبتی با من چه حاجت است؟» به او گفتم: شما کیستی؟ فرمود: «منم مهدی». پس دست او را بوسیدم و گفتم: با من به خانه بیایید. قبول کرده، فرمود: «برای من مکانی خلوت مهیا کن که احدی غیر تو در آنجا پیشم نیاید».

برای او مکان خلوتی تهیه کردم و او هفت روز پیشم ماند و ذکر را به من تلقین کرد و دستور داد يك روز در میان روزه بگیرم و هر شب پانصد رکعت نماز بخوانم و اینکه برای خواب آماده نشوم، مگر آنکه خواب بر من غلبه کند. روزی از ایشان پرسیدم: عمر شما چقدر است؟ فرمود: «ای فرزندم! عمر من الان ۶۲۰ سال است».

آن گاه که خواست برود، به من فرمود: «ای حسن! با احدی بعد از من هم صحبت نشو و آنچه از جانب من برایت حاصل شد، بس است که در هم صحبتی با دیگران نیست، مگر کمتر از آنچه از من به تو رسید. پس منت احدی را بی فایده متحمل نشو». گفتم: شنیدم و اطاعت می کنم. بیرون رفتم تا با او خدا حافظی کنم که مرا کنار در نگه داشت و گفت: «از همین جا». پس به همین حالت ماندم (یعنی طبق آن دستورالعمل رفتار کردم).

سپس شعرانی می نگارد: این مطلب را به سرورم علی خَواص گفتم، وی با حسن عراقی در عمر مهدی موافق بود!

۱. البته مرحوم تستری این حکایت را صد درصد جعلی دانسته و حتی ابراز داشته که من حیا می کنم

نیز همو در کتاب *الیواقیت و الجواهر* در بیان عقاید در مبحث ۶۵ گفته: و عمر مهدی تا این وقت که سال ۹۵۸ است، ۷۰۶ می باشد^۱ (گویا او ولادت آن حضرت را سال ۲۵۲ گرفته که صددرصد غلط است، اما با تاریخ صدور زیارت ناحیه مقدسه مطابق است).^۲

همچنین در حاشیه *نفحات جامی آمده*: حکم به اینکه مهدی موعود موجود است و بعد از پدرش حسن عسکری، قطب می باشد - چنان که حسن بعد از پدرش قطب بود تا برسد به علی بن ابی طالب کرمنا الله بوجوههم - اشاره به صحت حصر قطبیت در وجودات ایشان دارد، از همان زمانی که قطبیت در جدّ مهدی، علی بن ابی طالب ثابت شد تا زمانی که در مهدی - نه قبل از او - تمام شد. در نتیجه، هر قطبی که بر این رتبه است، به نیابت از مهدی به جهت غایب بودنش از چشم های عوام و خواص، نه اخصّ خواص است.^۳

نیز عبدالرحمان صوفی سنی در کتاب *مرآت مداریه*، داستان تشرّف شیخ مدار، خدمت حضرت را نگاشته که مهدی صاحب الزمان، وی را تحت تربیت خاص قرار داد و جمیع علوم را که او ظرفیتش را داشت، به وی آموخت.^۴

البته منظور ما از نقل این دو تشرّف، تصدیق آنها نیست، اما می خواستیم این را تذکر دهیم که حتی در بین اهل سنت هم کسانی به امکان و وقوع رؤیت در دوران غیبت کبری قایل هستند.

به چنین حکایت هایی اصلاً نگاه کنم (الأخبار الدخيلة، ج ۱، ص ۱۲۸)، در حالی که تنها دلیل ایشان این است که چطور امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف برای بسیاری از شیعیان کامل، ظاهر نشده، اما برای این سنی صوفی، ظاهر گشته و نیز طبق توقیع سمری، مدعی مشاهده دروغ گوست، اما به نظر ما هیچ یک از این دو اشکال، وارد نیست.

۱. به نقل از: *نجم ثاقب*، ج ۲، ص ۷۹۱-۷۹۳.

۲. *المزار الکبیر*، ص ۴۸۶.

۳. به نقل از: *نجم ثاقب*، ج ۲، ص ۷۹۳-۷۹۴.

۴. همان، ص ۷۹۵-۷۹۶.

در پایان این بحث، به دو دلیل سست دیگر که برای عدم امکان رؤیت بیان شده، اشاره می‌کنیم:

اول. دلالت لغت غیبت: این دلیل می‌گوید: طبق لغت، غیبت به معنای پنهان شدن از دیدگان است و به کسی غایب می‌گویند که حاضر و ظاهر نیست و این معنا با ظهور گاه‌گاه امام غایب برای بعضی خواص، ناسازگار است.

بررسی: با صرف نظر از بحث لغوی، غیبت امام از چشم عموم مردم، برای نامیده شدن ایشان به غایب، کفایت می‌کند؛ و الا ایشان نه در غیبت صغری غایب بوده‌اند و نه در غیبت کبری؛ زیرا یقیناً در غیبت صغری افرادی به خدمت ایشان رسیده‌اند و در غیبت کبری نیز - طبق روایات - بعضی خدمتکاران و حضرت خضر عجل الله تعالی فرجه الشریف با حضرت همراه‌اند یا دیدار دارند. پس کلاً نمی‌توان حضرت صاحب عجل الله تعالی فرجه الشریف را غایب نامید و استعمال کلمه غایب بر آن حضرت، حتی به نسبت دوران غیبت صغری هم زیر سؤال می‌رود.

دوم. تشبیه غیبت حضرت به خورشید پشت ابر: در بعضی روایات، غیبت حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف به خورشید پشت ابر تشبیه شده، در حالی که خورشید پشت ابر به هیچ وجه تا ابر کنار نرود، قابل رؤیت نیست. بنابراین، امام غایب عجل الله تعالی فرجه الشریف نیز در دوران غیبت کبری، قابل رؤیت نیست.

بررسی: طبق جست‌وجوی ما در این باره تنها سه روایت ثبت شده که در هر سه، فایده بهره بردن از امام غایب، به فایده بردن از خورشید پشت ابر تشبیه شده، نه شخص امام غایب به خورشید پنهان پشت ابر. در نتیجه، جهت تشبیه با آنچه استدلال‌کننده در نظر دارد، متفاوت است و فرق بین این دو بر انسان دقیق پوشیده نیست؛ غیر از اینکه، در این گونه تشبیهات، جهت عام شباهت در نظر گرفته شده، نه مطلق شباهت که غیبت امام غایب از تمام جهات و حتی در جزئیات مانند خورشید پشت ابر باشد.

همچنین با فرض اینکه تشبیه از همه جهات باشد، باز هم راه خلاصی از آن هست؛ به این صورت که ابر، فقط برای کسانی مانع است که زیر آن باشند. پس اگر شخصی بر جاذبه زمین غالب شد و از ابرها بالاتر رفت یا به بلندی‌ای دست یافت که از روی آن بتوان خورشید را دید، دیگر ابر مانع او نیست و در غیبت کبری نیز اگر کسی بر جاذبه‌های دنیوی چیره شد و به قلّه کمال صعود کرد و به تعالی رسید، می‌تواند به دیدار آن خورشید نایل آید.

البته اینکه گفته شود خورشید گاهی از پشت ابر بیرون می‌آید و بعضی او را می‌بینند و امام غایب در دوران غیبت به همین‌گونه است و برای بعضی ظاهر می‌شود، پذیرفته نیست؛ زیرا اولاً، مطلق دوران غیبت امام به خورشید پشت ابر تشبیه شده است. ثانیاً، به خورشید پشت ابر تشبیه شده، نه خورشید تنها که گاهی پشت ابر پنهان است و گاهی آشکار. ثالثاً، اگر خورشید از پشت ابر درآید، همه او را می‌بینند، نه بعضی.

جواب چهارم این است که بیان این روایات شامل دوران غیبت صغری نیز هست. چطور شد که امکان دیدار را در آن دوران نفی نمی‌کند - چنان‌که قطعاً واقع شده - اما منافی رؤیت در غیبت کبری است؟

و جواب پنجم آنکه، جهت صدور این روایات، کاملاً با آنچه استدلال‌کننده در نظر گرفته، متفاوت است و هرکس به آن‌ها نگاه کند، می‌فهمد که آنان درصدد پاسخ به این اشکال‌اند که امام غایب چه فایده‌ای دارد و مگر می‌شود از کسی که دیده نمی‌شود، انتفاع برد؟ که این روایات می‌گویند: بله، همچنان‌که خورشید پشت ابر، فواید بی‌شمار دارد، امام غایب نیز پر از فایده است، هرچند فواید ظهور در او نباشد.

نتیجه بحث اینکه: همان‌طور که افراط‌گرایی در امر تشرّفات صورت گرفته، ضربه‌های بزرگی به جامعه زده، حمله کردن به آن حکایت‌ها و آن‌ها را دروغ و

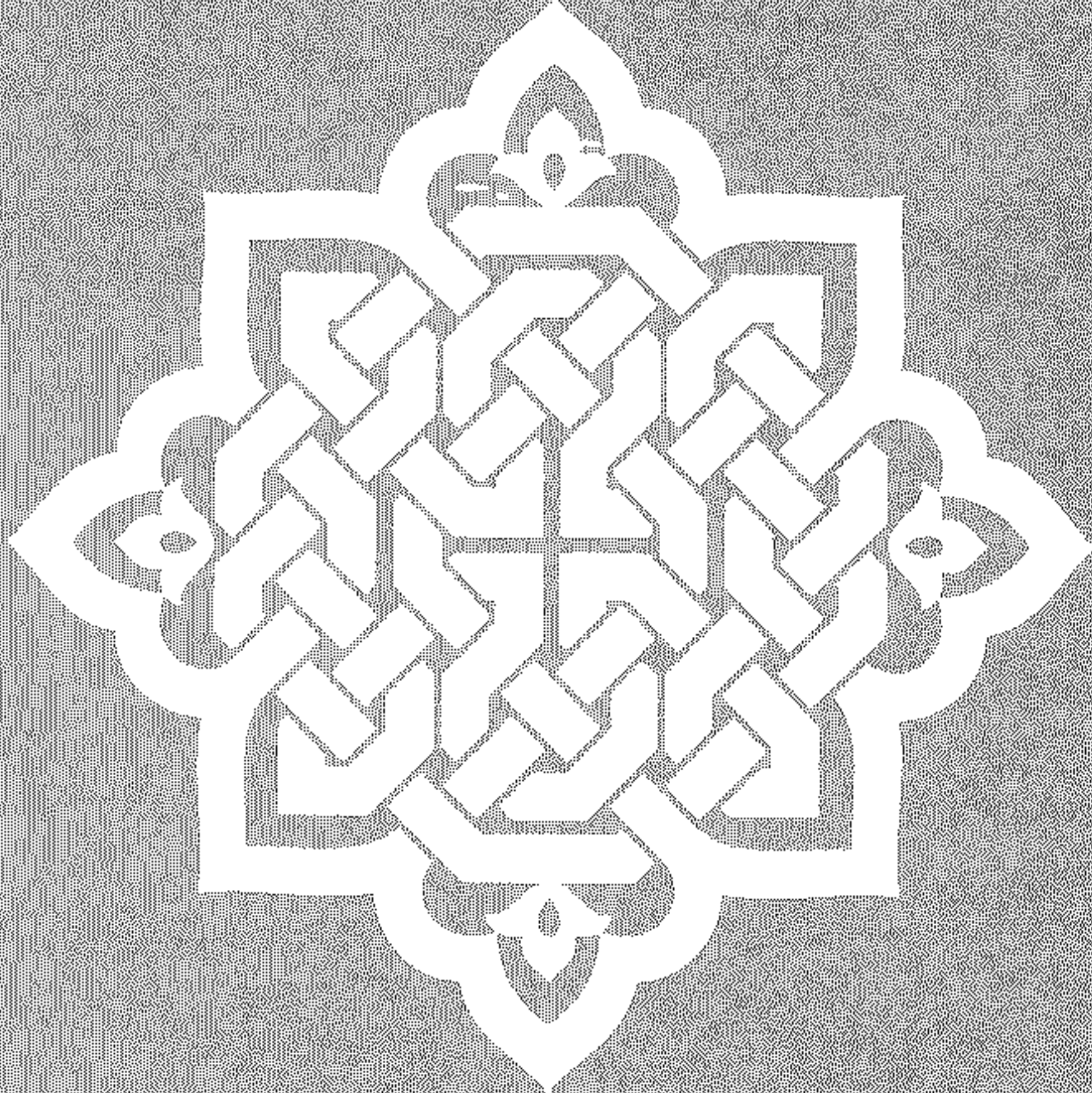
□ امکان رؤیت حضرت مهدی علیه السلام در غیبت کبری ۳۵۵ □

واهی انگاشتن نیز ضررهای بزرگ خود را دارد که از جمله ایجاد بدینی شدید به علمای بزرگی است که این همه حکایات را نقل کرده و نگاشته‌اند. حمد و سپاس خدای مهربان را که بر این بنده ناچیز خود منت نهاد و اجازه داد این کمترین برای آن عظیم بی‌کران کلماتی قلم زنم.

و الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی محمد و آله الطیبین الطاهرین لا سیما بقیه الله فی الأرضین عجل الله فرجه الشریف.

فہرست منابع و مآخذ





فهرست منابع و مآخذ

۱. قرآن کریم، ترجمه محمد مهدی فولادوند.
۲. الأئمة الإثنا عشر، ابن طولون، محمد بن علی، چاپ اول، قم: منشورات رضی، بی تا.
۳. إبراز الوهم المکنون من کلام ابن خلدون، ابن صدیق غماری، احمد بن محمد، دمشق: مطبعة ترقی، ۱۳۴۷ق.
۴. أبهی المداد فی شرح مؤتمر علماء بغداد، جمیل، حمود، ۲ جلد، چاپ اول، بیروت: مؤسسه اعلمی، ۱۴۲۳ق.
۵. الإتحاف بحب الأشراف، شبراوی شافعی، عبدالله بن محمد، مصر، بی تا: ۱۳۱۶ق.
۶. إثبات الوصیة، مسعودی، علی بن حسین، چاپ سوم، قم: انصاریان، ۱۳۸۴.
۷. إثبات الهداة بالنصوص والمعجزات، حر عاملی، شیخ محمد، ۵ جلد، چاپ اول، بیروت: اعلمی، ۱۴۲۵ق.
۸. الإحتجاج علی أهل اللجاج، طبرسی، احمد بن ابی طالب، تحقیق محمد باقر خراسان، ۲ جلد، چاپ اول، مشهد: نشر مرتضی، ۱۴۰۳ق.
۹. إحقاق الحق و إزهاق الباطل، قاضی مرعشی، نورالله، ۲۳ جلد، چاپ اول، قم: مکتبه آیت الله مرعشی نجفی، ۱۴۰۹ق.
۱۰. الأخبار الدخیلة، شوشتری، محمدتقی، تعلیقات علی اکبر غفاری، ۴ جلد، چاپ اول، تهران: مکتبه الصدوق، بی تا.

۱۱. الإختصاص، شیخ مفید، محمد بن محمد بن نعمان، تحقیق محمود زرنندی محرمی و علی اکبر غفاری، چاپ اول، قم: مؤتمر عالمی، ۱۴۱۳ق.
۱۲. أربع رسالات في الغيبة، شیخ مفید، محمد بن محمد بن نعمان، تحقیق علاء آل جعفر، چاپ اول، قم: دار المفید، ۱۴۱۳ق.
۱۳. الإرشاد فی معرفة حجج الله علی العباد، شیخ مفید، محمد بن محمد بن نعمان، تحقیق مؤسسه آل البيت عليه السلام، ۲ جلد، چاپ اول، قم: کنگره شیخ مفید، ۱۴۱۳ق.
۱۴. أسمى المناقب في تهذيب أسنى المطالب، جزری دمشقی، محمد بن محمد، تحقیق محمد باقر محمودی، بی جا: بی نا، ۱۴۰۳ق.
۱۵. الإشاعة فی أشراف الساعة، برزنجی، سید محمد، چاپ، مصر: عبدالحمید احمد، بی تا.
۱۶. الإصابة فی تمييز الصحابة، عسقلانی، ابن حجر، تحقیق معوض عبدال موجود و علی محمد عادل احمد، ۶ جلد، چاپ اول، بیروت: دارالکتب العلمیه، ۱۴۱۵ق.
۱۷. أصالة المهدوية فی الإسلام، فقیه ایمانی، مهدی، چاپ اول، قم: مؤسسه معارف اسلامی، ۱۴۲۰ق.
۱۸. الأصول الستة عشر، جمعی از علما، تحقیق ضیاءالدین محمودی، نعمت الله جلیلی و مهدی غلامعلی، چاپ اول، قم: مؤسسه دار الحدیث الثقافی، ۱۳۸۱.
۱۹. أصول الفقه، مظفر، محمدرضا، ۲ جلد، چاپ پنجم، قم: مؤسسه نشر اسلامی، ۱۴۳۰ق.
۲۰. الإعتقاد والهداية إلى سبيل الرشاد، بیهقی، احمد بن حسین، تعلیقات کمال یوسف حوت، چاپ اول، بیروت: عالم الکتب، ۱۴۰۳ق.
۲۱. الأعلام، زرکلی، خیرالدین، ۸ جلد، چاپ هشتم، بیروت: دار العلم للملایین، ۱۹۸۹م.
۲۲. إعلام الوری بأعلام الهدی، طبرسی، فضل بن حسن، چاپ سوم، تهران: اسلامی، ۱۳۹۰.
۲۳. أعیان الشیعة، امین، سید محسن، تحقیق حسن امین، ۱۲ جلد، چاپ اول، بیروت: دار التعارف، ۱۴۰۳ق.
۲۴. الأغانی، ابوالفرج اصفهانی، علی بن حسین، ۱۳ جلد، بیروت: دار إحياء التراث

- العربی، ۱۴۱۵ق.
۲۵. الإقبال بالأعمال، ابن طاوس حلی، سید علی بن موسی، ۳ جلد، تصحیح جواد قیومی اصفهانی، چاپ اول، قم: دفتر تبلیغات اسلامی، ۱۳۸۶.
۲۶. إلزام الناصب فی إثبات الحجة الغایب عجل الله تعالی فرجه الشریف، یزدی حائری، علی بن زین العابدین، تحقیق علی عاشور، ۲ جلد، چاپ اول، بیروت: مؤسسه اعلمی، ۱۴۲۲ق.
۲۷. الأمالی، شیخ صدوق، محمد بن علی، چاپ ششم، تهران: کتابچی، ۱۳۷۶.
۲۸. الأمالی، شیخ طوسی، محمد بن حسن، تحقیق مؤسسه بعثت، چاپ اول، قم: دار الثقافة، ۱۴۱۴ق.
۲۹. الإمامة و التبصرة من الحيرة، ابن بابویه، علی بن حسین، تحقیق مدرسه امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف، چاپ اول، قم: مدرسه امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف، ۱۴۰۴ق.
۳۰. الأمان من أخطار السفر، ابن طاوس حلی، سید علی بن موسی، تحقیق مؤسسه آل البيت عليه السلام، چاپ اول، قم: مؤسسه آل البيت عليه السلام، ۱۴۰۹ق.
۳۱. الإنتصار فی انفرادات الإمامیه، سید مرتضی، علی بن حسین، تحقیق گروه پژوهش دفتر انتشارات اسلامی، چاپ اول، قم: دفتر انتشارات اسلامی، ۱۴۱۵ق.
۳۲. الأنساب، سمعانی، عبدالکریم بن محمد، تحقیق عبدالرحیم معلمی یمانی، ۱۳ جلد، چاپ اول، حیدرآباد: مجلس دایره المعارف عثمانی، ۱۹۶۲م.
۳۳. الإنصاف فی النص علی الأئمة الإثنی عشر عليه السلام، تحقیق و ترجمه سید هاشم رسولی محلاتی، چاپ دوم، تهران: دفتر نشر فرهنگ اسلامی، ۱۳۷۸ق.
۳۴. الأنوار اللمعة فی شرح الزيارة الجامعة، شبر، سید عبدالله، بیروت: مؤسسه الوفاء، ۱۴۰۳ق.
۳۵. الأنوار النعمانیة، جزایری، سید نعمت الله، ۴ جلد، چاپ اول، بیروت: دار القاری، ۱۴۲۹ق.
۳۶. أنیس الموحدين، نراقی، مهدی، چاپ دوم، تهران: انتشارات الزهراء، ۱۳۶۹.
۳۷. إيضاح الإشتباه، حلی، حسن بن یوسف، تحقیق محمد حسون، چاپ اول، قم: دفتر انتشارات اسلامی، ۱۴۱۱ق.
۳۸. الإيقاظ من الهجعة بالبرهان علی الرجعة، حر عاملی، شیخ محمد، تهران: انتشارات نوید، ۱۳۶۲.

۳۹. بحار الأنوار، مجلسی، محمد باقر، تحقیق جمعی از محققان، ۱۱۱ جلد، چاپ دوم، بیروت: دار إحياء التراث العربی، ۱۴۰۳ق.
۴۰. بحث حول المهدي عجل الله تعالى فرجه الشريف، صدر، سید محمد باقر، چاپ دوم، بیروت: مرکز الغدير، ۱۴۱۷ق.
۴۱. بداية المعارف الإلهية، خرازی، سید محسن، ۲ جلد، چاپ چهارم، قم: مؤسسه نشر اسلامی، ۱۴۱۷ق.
۴۲. البداية و النهاية، ابن كثير، اسماعيل بن عمر، ۱۵ جلد، چاپ دوم، بیروت: دار الفكر، ۱۹۸۶م.
۴۳. البرهان في تفسير القرآن، بحرانی، سید هاشم، تحقیق بخش داراسات اسلامی مؤسسه بعثت، ۵ جلد، چاپ اول، قم: مؤسسه بعثت، ۱۳۷۴.
۴۴. بشارة المصطفى لشيعة المرتضى، طبری آملی، عمادالدين، چاپ دوم، نجف: مکتبه حیدریه، ۱۳۸۳ق.
۴۵. بصائر الدرجات في فضائل آل محمد عليهم السلام، تحقیق محسن كوچه باغی، چاپ دوم، قم: مکتبه آیت الله مرعشی نجفی، ۱۴۰۴ق.
۴۶. البلد الأمين و الدرع الحصين، کفعمی، شیخ ابراهیم، چاپ اول، بیروت: مؤسسه اعلمی، ۱۴۱۸ق.
۴۷. البيان في أخبار صاحب الزمان، گنجی شافعی، محمد بن یوسف، چاپ دوم، تهران: دار إحياء تراث أهل البيت عليهم السلام، ۱۳۶۲.
۴۸. پاسخ ده پرسش، صافی، لطف الله، بی جا: بی نا، بی تا.
۴۹. پرسمان مهدویت، سلیمان، خدامراد، چاپ دوم، قم: شباب الجنة، ۱۳۸۵.
۵۰. پژوهشی پیرامون زندگانی نواب خاص امام زمان عجل الله تعالى فرجه الشريف، غفارزاده، علی، چاپ اول، قم: نبوغ، ۱۳۷۵.
۵۱. پژوهه مهدوی، مهدی پور، علی اکبر، چاپ اول، قم: رسالت، ۱۳۸۸.
۵۲. تاج الموالید، طبرسی، فضل بن حسن، چاپ اول، بیروت: دار القاری، ۱۴۲۲ق.
۵۳. تاریخ ابن خلدون، ابن خلدون، عبدالرحمن بن محمد، تحقیق خلیل شحاده، ۸ جلد، چاپ دوم، بیروت: دار الفكر، ۱۹۸۸م.
۵۴. تاریخ الإسلام، شمس الدین ذهبی، محمد بن احمد، تحقیق عمر عبدالسلام

- تدمری، ۵۲ جلد، چاپ دوم، بیروت: دار الکتب العربی، ۱۹۹۳م.
۵۵. تاریخ أهل البيت، ابن ابی ثلج بغدادی، محمد بن احمد، تحقیق محمدرضا جلالی حسینی، چاپ اول، قم: مؤسسه آل البيت علیهم السلام، ۱۴۱۰ق.
۵۶. تاریخ بغداد، خطیب بغدادی، احمد بن علی، تحقیق مصطفی عبدالقادر عطا، ۲۴ جلد، چاپ اول، بیروت: دار الکتب العلمیه، ۱۴۱۷ق.
۵۷. تاریخ الغیبة الصغری، صدر، سید محمد، ۴ جلد، چاپ اول، بیروت: دار التعارف، ۱۴۱۲ق.
۵۸. تاریخ معاصر ایران، جلد ۴۷، ۴۸ و ۴۹، بی جا: بی نا، بی تا.
۵۹. تأویل الآیات، استرآبادی، سید علی، تحقیق حسین استاد ولی، چاپ اول، قم: نشر اسلامی، ۱۴۰۹ق.
۶۰. تحریر الأحكام الشرعیة، حلّی، حسن بن یوسف، تحقیق ابراهیم بهادری، ۶ جلد، چاپ اول، قم: مؤسسه امام صادق علیه السلام، ۱۴۲۰ق.
۶۱. تحفة الأبرار فی مناقب الأئمة الأطهار، طبری، عمادالدین، تصحیح و تحقیق سید مهدی جهرمی، چاپ اول، تهران: میراث مکتوب، ۱۳۷۶.
۶۲. تحقیق لطیف حول التوقيع الشریف، دوزدوزانی، یدالله، چاپ اول، قم: بی نا، بی تا.
۶۳. التشریف بالمنن فی التعریف بالفتن، ابن طاووس حلّی، سید علی بن موسی، چاپ اول، قم: مؤسسه صاحب الأمر عجل الله تعالی فرجه الشریف، ۱۴۱۶ق.
۶۴. تفسیر العیاشی، عیاشی، محمد بن مسعود، تحقیق سیدهاشم رسولی محلاتی، ۲ جلد، چاپ اول، تهران: مطبعة علمیه، ۱۳۸۰ق.
۶۵. تفسیر فرات، کوفی، فرات بن ابراهیم، چاپ اول، تهران: وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، ۱۴۱۰ق.
۶۶. تفسیر القمی، قمی، علی بن ابراهیم، تصحیح موسوی جزایری، طیب، ۲ جلد، چاپ سوم، قم: دار الکتب، ۱۴۰۴ق.
۶۷. تفسیر المحيط الأعظم و البحر الخضم، آملی، سیدحیدر، تحقیق سید محسن موسوی تبریزی، ۷ جلد، چاپ سوم، قم: نور علی نور، ۱۴۲۲ق.
۶۸. تقریب المعارف، حلبی، ابوالصلاح، تحقیق فارس تبریزیان، چاپ اول، قم: الهادی، ۱۴۰۴ق.

۶۹. تلخیص المحصل، طوسی، نصیرالدین، چاپ دوم، بیروت: دار الأضواء، ۱۴۰۵ق.
۷۰. تنبیه الخواطر، شیخ وزّام، مسعود بن عیسی، ۲ جلد، چاپ اول، قم: مکتبه فقیه، ۱۴۱۰ق.
۷۱. تنزیه الأنبیاء علیهم السلام، سید مرتضی، علی بن حسین، چاپ اول، قم: دار شریف رضی، ۱۳۷۷.
۷۲. تنقیح المقال فی علم الرجال، مامقانی، عبدالله، تحقیق محی الدین مامقانی و محمدرضا مامقانی، ۳۶ جلد، چاپ اول، قم: مؤسسه آل البیت علیهم السلام، ۱۴۳۱ق.
۷۳. تولد حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشرف، رضوانی، علی اصغر، چاپ سوم، قم: مسجد مقدس جمکران، ۱۳۸۶.
۷۴. تهذیب الأحکام، شیخ طوسی، محمد بن حسن، تحقیق سید حسن خراسان، ۱۰ جلد، چاپ چهارم، تهران: دار الکتب الإسلامیه، ۱۴۰۷ق.
۷۵. تهذیب التهذیب، عسقلانی، ابن حجر، ۱۲ جلد، چاپ اول، بیروت: دار صادر، ۱۳۵۲ق.
۷۶. تهذیب الکمال فی أسماء الرجال، مزّی، یوسف، چاپ چهارم، بیروت: مؤسسه الرسال، ۱۴۱۳ق.
۷۷. الجامع لأحکام القرآن، قرطبی، محمد بن احمد، ۲۰ جلد، چاپ اول، تهران: ناصر خسرو، ۱۳۶۴.
۷۸. جزیره خضراء افسانه یا واقعیت، طریقه دار، ابوالفضل، چاپ دهم، قم: بوستان کتاب، ۱۳۸۸.
۷۹. جزیره خضراء در ترازوی نقد، عاملی، جعفر مرتضی، ترجمه محمد سپهری، چاپ سوم، قم: دفتر تبلیغات اسلامی، ۱۳۷۷.
۸۰. الجعفریات، ابن اشعث، محمد بن محمد، چاپ اول، تهران: مکتبه نینوی، بی تا.
۸۱. جلاء العیون، مجلسی، محمد باقر، چاپ نهم، قم: سرور، ۱۳۸۲.
۸۲. جمال الأسبوع بکمال العمل المشروع، ابن طاوس حلّی، سید علی بن موسی، چاپ اول، قم: دار الرضی، ۱۳۳۰ق.
۸۳. جنة المأوی، محدث نوری، میرزا حسین، تحقیق مرکز دراسات تخصصی، چاپ اول، قم: مؤسسه سیده معصومه علیها السلام، ۱۴۲۷ق.

۸۴. چشم به راه مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف، جمعی از نویسندگان مجله حوزه، چاپ دوم، قم: دفتر تبلیغات اسلامی، ۱۳۷۸.
۸۵. الحاوی للفتاوی، سیوطی، عبد الرحمن، چاپ اول، مصر: مطبع السعادة، ۱۹۵۹م.
۸۶. حدیقة الشیعة، مقدس اردبیلی، شیخ احمد، متصحیح صحیح: علی اکبر زمانی نژاد و صادق حسن زاده، ۲ جلد، چاپ سوم، قم: انصاریان، ۱۴۲۵ق.
۸۷. حیات فکری و سیاسی امامان شیعه علیهم السلام، جعفریان، رسول، چاپ ششم، قم: انصاریان، ۱۴۲۳ق.
۸۸. الخرائج و الجرائح، راوندی، قطب الدین، مصحح: مؤسسه امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف، ۳ جلد، چاپ اول، قم: مؤسسه امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف، ۱۴۰۹ق.
۸۹. الخصال، شیخ صدوق، محمد بن علی، تصحیح علی اکبر غفاری، ۲ جلد، چاپ اول، قم: جامعه مدرسین، ۱۳۶۲.
۹۰. دادگستر جهان، امینی، ابراهیم، چاپ بیست و یکم، قم: شفق، ۱۳۸۰.
۹۱. دار السلام در احوالات حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف، عراقی، محمود، تحقیق جمعی از نویسندگان، چاپ دوم، قم: مسجد مقدس جمکران، ۱۳۸۴.
۹۲. در جست و جوی حقیقت، روزبهبانی بروجردی، علیرضا، چاپ دوم، قم: انتشارات مرکز مدیریت حوزه علمیه قم، بی تا.
۹۳. درس نامه مهدویت، سلیمیان، خدامراد، تهران: بنیاد فرهنگی مهدی موعود، ۱۳۸۸.
۹۴. در گلستان دعا با باغبان، هیئت عاشقان بقیه الله عجل الله تعالی فرجه الشریف، چاپ پنجم، قم: بنیاد پژوهش های علمی فرهنگی نور الاصفیاء، ۱۳۸۲.
۹۵. الدر النظیم فی مناقب الأئمة اللہامیم، شامی، یوسف بن حاتم، چاپ اول، قم: جامعه مدرسین، ۱۴۲۰ق.
۹۶. دکان های کاغذی، محمدی هوشیار، علی، چاپ اول، قم: مسجد مقدس جمکران، ۱۳۹۶.
۹۷. دلائل الإمامة، طبری، محمد بن جریر بن رستم، تحقیق بخش دراسات اسلامی مؤسسه بعثت، چاپ اول، قم: بعثت، ۱۴۱۳ق.
۹۸. دوازده خورشید، مجتهد سیستانی، سید مهدی، چاپ اول، قم: دار التفسیر، ۱۳۹۶.

۹۹. الذریعة إلى تصانیف الشيعة، طهرانی، آقا بزرگ، ۲۶ جلد، چاپ سوم، بیروت: دار الأضواء، ۱۴۰۳ق.
۱۰۰. الذریعة إلى حافظ الشریعة، رفیع الدین جیلانی، محمد بن محمد مؤمن، ۲ جلد، چاپ اول، قم: دار الحدیث، ۱۳۸۷.
۱۰۱. ذکرى الشيعة، شهید اول، محمد بن مکى، تحقیق جمعی از نویسندگان، ۴ جلد، چاپ اول، قم: مؤسسه آل البيت علیهم السلام، ۱۴۱۹ق.
۱۰۲. راز پنهانی و رمز پیدایی، بنی هاشمی، محمد، چاپ اول، تهران: نیک معارف، ۱۳۸۴.
۱۰۳. رجال الطوسی، شیخ طوسی، محمد بن حسن، قیومی اصفهانی، جواد، چاپ سوم، قم: مؤسسه نشر اسلامی، ۱۳۷۳.
۱۰۴. رجال النجاشی، شیخ نجاشی، احمد بن علی، چاپ ششم، قم: مؤسسه نشر اسلامی، ۱۳۶۵.
۱۰۵. رسائل الشریف المرتضی، سید مرتضی، علی بن حسین، تحقیق سید مهدی رجائی، ۴ جلد، چاپ اول، قم: دار القرآن الکریم، ۱۴۰۵ق.
۱۰۶. رسائل المحقق الکرکی، محقق کرکی، علی بن حسین، تحقیق محمد حسون، جلد ۱ و ۲، قم: کتابخانه آیت الله مرعشی، ۱۴۰۹ق.
۱۰۷. رسائل المحقق الکرکی، محقق کرکی، علی بن حسین، تحقیق محمد حسون، جلد سوم، قم: دفتر نشر اسلامی، ۱۴۰۹ق.
۱۰۸. الرسالة الثانية فی الغیبة، شیخ مفید، محمد بن محمد بن نعمان، تحقیق علاء آل جعفر، چاپ اول، قم: دار المفید، ۱۴۱۳ق.
۱۰۹. رسالة المواسعة و المضایقة، ابن طاوس حلی، سید علی بن موسی، تحقیق سید محمد مهدی خراسان، چاپ اول، قم: دلیل ما، ۱۴۲۹ق.
۱۱۰. روضة الصفا، خواند میر، میر محمد، ۱۱ جلد، چاپ اول، طهران: خیام، ۱۳۳۸.
۱۱۱. روضة الواعظین و بصیرة المتعظین، فتال نیشابوری، محمد، ۲ جلد، چاپ اول، قم: انتشارات رضی، ۱۳۷۵.
۱۱۲. ریاض الأبرار فی مناقب الأئمة الأطهار، جزایری، سید نعمت الله، ۳ جلد، چاپ

- اول، بیروت: مؤسسه تاریخ عربی، ۱۴۲۷ق.
۱۱۳. الزهد، اهوازی، حسین بن سعید، تحقیق غلامرضا عرفانیان، چاپ دوم، قم: مطبعه علمیه، ۱۴۰۲ق.
۱۱۴. سازمان وکالت و نقش آن در عصر ائمه علیهم السلام، جباری، محمدرضا، چاپ قم: مؤسسه آموزشی و پرورشی امام خمینی، ۱۳۸۲.
۱۱۵. سرور اهل ایمان، نیلی، علی بن عبد الکریم، تحقیق قیس عطار، چاپ اول، قم: دلیل ما، ۱۴۲۶ق.
۱۱۶. السلطان المفرج عن أهل الإيمان، نیلی، علی بن عبد الکریم، چاپ اول، قم: دلیل ما، ۱۴۲۶ق.
۱۱۷. سنن ابی عمرو دانی، بی جا: بی نا، بی تا.
۱۱۸. سنن ترمذی، ترمذی، محمد بن عیسی، تحقیق احمد محمود شاکر، ۶ جلد، چاپ اول، قاهره: دار الحدیث، ۱۴۱۹ق.
۱۱۹. سنن ابی داود، ابو داود، سلیمان بن اشعث، تحقیق سید ابراهیم، ۵ جلد، چاپ اول، قاهره: دار الحدیث، ۱۴۲۰ق.
۱۲۰. سنن ابن ماجه، ابن ماجه، محمد بن یزید، تحقیق بشار عواد معروف، ۶ جلد، چاپ اول، بیروت: دار الجیل، ۱۴۱۸ق.
۱۲۱. سیر الأعلام النبلاء، شمس الدین ذهبی، محمد بن احمد، ۲۵ جلد، چاپ هشتم، بیروت: مؤسسه الرساله، ۱۴۱۲ق.
۱۲۲. سیره پیشوایان، پیشوایی، مهدی، چاپ هفدهم، قم: مؤسسه امام صادق علیه السلام، ۱۳۸۴.
۱۲۳. سیمای جهان در عصر امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف، امینی گلستانه، محمد، ۲ جلد، چاپ اول، قم: مسجد مقدس جمکران، ۱۳۸۵.
۱۲۴. شرح الأخبار فی فضائل الأئمة الأطهار، حیونی مغربی، قاضی نعمان بن محمد، تحقیق محمد حسین حسینی جلالی، ۳ جلد، چاپ اول، قم: جامعه مدرسین، ۱۴۰۹ق.
۱۲۵. شرح الکافی، مازندرانی، ملا محمد صالح، تحقیق ابوالحسن شعرانی، ۱۲ جلد، چاپ اول، تهران: مکتبه اسلامیه، ۱۳۸۲.

۱۲۶. شرح المقاصد، تفتازانی، سعدالدین، ۵ جلد، چاپ اول، قم: شریف رضی، ۱۴۰۹ق.
۱۲۷. شرح منهاج الكرامة فی معرفة الإمامة، میلانی، سید علی، ۳ جلد، چاپ اول، قم: مرکز حقائق اسلامیہ، ۱۳۸۶.
۱۲۸. شفاء الصدور فی شرح زیارة العاشور، طهرانی، میرزا ابوالفضل، تحقیق محمدباقر ملکیان، چاپ دوم، تهران: انتشارات اسوه، ۱۳۸۷.
۱۲۹. شیعه در اسلام، طباطبایی، سید محمدحسین، چاپ سیزدهم، قم: دفتر نشر اسلامی، ۱۳۷۸.
۱۳۰. صحیح ابن حبان، ابن حبان تمیمی، محمد، تحقیق شعیب ارنؤوط، شعیب، چاپ دوم، بیروت: مؤسسه الرساله، ۱۴۱۴ق.
۱۳۱. صحیح بخاری، بخاری، محمد بن اسماعیل، ۱۱ جلد، چاپ دوم، قاهره: وزارت اوقاف مصر، ۱۴۱۰ق.
۱۳۲. الصراط المستقیم إلى مستحقی التقدیم، نباطی، علی بن محمد، تحقیق میخائیل رمضان، ۳ جلد، چاپ اول، نجف: مکتبه حیدریه، ۱۳۷۴ق.
۱۳۳. صراط النجاة، خویی، سید ابوالقاسم، تصحیح موسی مفیدالدین عاصی، ۳ جلد، چاپ اول، قم: مکتب نشر منتخب، ۱۴۱۶ق.
۱۳۴. طبقات أعلام الشيعة، طهرانی، آقا بزرگ، ۱۷ جلد، چاپ اول، بیروت: دار احیاء التراث العربی، ۱۴۳۰ق.
۱۳۵. الطرائف فی معرفة مذاهب الطوائف، ابن طاوس حلی، سید علی بن موسی، تحقیق علی عاشور، ۲ جلد، چاپ اول، قم: خیام، ۱۴۰۰ق.
۱۳۶. ظهور نور، سعادت پرور، علی، ترجمه سید محمدجواد وزیری فرد، چاپ دوم، تهران: شرکت انتشارات احیاء کتاب، ۱۳۸۰.
۱۳۷. العبر فی خبر من غیر، شمس الدین ذهبی، محمد بن احمد، تحقیق صلاح الدین منجد، کویت: بی نا، ۱۹۶۶م.
۱۳۸. العبقری الحسان فی أحوال مولانا صاحب الزمان، نهاوندی، علی اکبر، محقق صادق برزگر، ۹ جلد، چاپ اول، قم: مسجد مقدس جمکران، ۱۳۸۶.
۱۳۹. العدة فی أصول الفقه، طوسی، محمد بن حسن، ۲ جلد، چاپ اول، قم:

محمدتقی علاقبندیان، ۱۴۱۷ق.

۱۴۰. العرب والروم، فازیلیف، ترجمه محمد عبدالهادی شعیره، قاهره: بی تا.
۱۴۱. العرف الوردی فی أخبار المهدی، سیوطی، عبدالرحمن، تحقیق محمدکاظم موسوی، چاپ اول، تهران: مجمع جهانی تقریب بین مذاهب اسلامی، ۱۳۸۵.
۱۴۲. عقد الدرر فی أحوال المنتظر، مقدسی شافعی، یوسف، چاپ سوم، قم: مسجد مقدس جمکران، ۱۴۲۸ق.
۱۴۳. علل الشرائع، شیخ صدوق، محمد بن علی، ۲ جلد، چاپ اول، قم: مکتبه داوری، ۱۳۸۵.
۱۴۴. عنایات حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف به علما و طلاب، باقی اصفهانی، محمدرضا، چاپ اول، قم: انتشارات نصاب، ۱۳۷۹.
۱۴۵. عنایات حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف به علما و مراجع تقلید، کریمی جهرمی، علی، چاپ اول، تبریز: نور ولایت، ۱۳۸۳.
۱۴۶. عیون أخبار الرضا عجل الله تعالی فرجه الشریف، شیخ صدوق، محمد بن علی، تحقیق مهدی لاجوردی، ۲ جلد، چاپ اول، تهران: نشر جهان، ۱۳۷۸.
۱۴۷. عیون المعجزات، ابن عبدالوهاب، حسین، چاپ اول، قم: مکتبه داوری، بی تا.
۱۴۸. فتح الأبواب، ابن طاوس حلی، سید علی بن موسی، تحقیق حامد خفاف، چاپ اول، قم: مؤسسه آل البيت عجل الله تعالی فرجه الشریف، ۱۴۰۹ق.
۱۴۹. فتح الباری، عسقلانی، ابن حجر، ۱۲ جلد، چاپ اول، مصر: المطبعة البهیه، ۱۳۴۸ق.
۱۵۰. الفتن، ابن حماد، نعیم، تحقیق مجدی شوری، چاپ دوم، بیروت: دار الکتب العلمیه، ۱۴۲۳ق.
۱۵۱. فرائد الأصول، انصاری، شیخ مرتضی، ۴ جلد، چاپ نهم، قم: مجمع فکر اسلامی، ۱۴۲۸ق.
۱۵۲. فرائد السمطین، حموینی، ابراهیم، ۲ جلد، چاپ اول، بیروت: مؤسسه محمودی، ۱۴۰۰ق.
۱۵۳. فرج المهموم، ابن طاوس حلی، سید علی بن موسی، چاپ اول، قم: دار الذخائر، ۱۳۶۸ق.

۱۵۴. فرق الشيعة، نوبختی، حسن بن موسی، چاپ دوم، بیروت: دارالأضواء، ۱۴۰۴ق.
۱۵۵. الفصول العشرة فی الغيبة، شیخ مفید، محمد بن محمد بن نعمان، تحقیق فارس تبریزیان، چاپ اول، قم: دارالمفید، ۱۴۱۳ق.
۱۵۶. الفصول المختاره، شیخ مفید، محمد بن محمد بن نعمان، تحقیق علی میرشریفی، چاپ اول، قم: کنگره شیخ مفید، ۱۴۱۳ق.
۱۵۷. الفصول المهمة فی معرفة الأئمة، ابن صباغ مالکی، علی بن محمد، تحقیق سامی غریبی، ۲ جلد، چاپ اول، قم: مؤسسه علمی فرهنگی دارالحديث، ۱۴۲۲ق.
۱۵۸. الفضائل، ابن شاذان، شاذان بن جبرئیل، چاپ دوم، قم: رضی، ۱۳۶۳.
۱۵۹. فلاح السائل، ابن طاوس حلی، سید علی بن موسی، چاپ اول، قم: بوستان کتاب، ۱۴۰۶ق.
۱۶۰. فلسفه نیکو، نیکو، حسن، تهران: راه نیکان، ۱۳۹۰.
۱۶۱. الفوائد الرجالية، بحر العلوم، سید مهدی، تحقیق سید صادق بحر العلوم و سید حسین بحر العلوم، ۴ جلد، چاپ اول، تهران: مکتبه الصادق، ۱۴۰۵ق.
۱۶۲. الفهرست، شیخ طوسی، محمد بن حسن، تحقیق عبدالعزیز طباطبایی، چاپ اول، قم: مکتبه محقق طباطبایی، ۱۴۲۰ق.
۱۶۳. قاموس الرجال، شوشتری، محمد تقی، تحقیق مؤسسه نشر اسلامی، ۱۲ جلد، چاپ اول، قم: جامعه مدرسین، بی تا.
۱۶۴. قرب الإسناد، حمیری، عبدالله، چاپ اول، قم: مؤسسه آل البيت علیهم السلام، ۱۴۱۳ق.
۱۶۵. قصص الأنبياء علیهم السلام، راوندی، قطب الدین، تحقیق غلامرضا عرفانیان، چاپ اول، مشهد: مرکز پژوهش های اسلامی، ۱۴۰۹ق.
۱۶۶. قواعد المرام فی علم الکلام، بحرانی، ابن میثم، تحقیق سید احمد حسینی، چاپ دوم، قم: مکتبه آیت الله مرعشی نجفی، ۱۴۰۶ق.
۱۶۷. الکافی، کلینی، محمد بن یعقوب، تحقیق علی اکبر غفاری، آخوندی، ۸ جلد، چاپ چهارم، تهران: دارالکتب الإسلامیه، ۱۴۰۷ق.
۱۶۸. الکافی، کلینی، محمد بن یعقوب، تحقیق دارالحديث، ۱۵ جلد، چاپ اول، قم: دارالحديث، ۱۴۲۹ق.
۱۶۹. کامل الزیارات، ابن قولویه، جعفر بن محمد، تحقیق عبدالحسین امینی، چاپ

- اول، نجف: دار المرتضویه، ۱۳۵۶.
۱۷۰. کتاب سلیم، هلالی، سلیم بن قیس، تحقیق محمد انصاری زنجانى، ۲ جلد، چاپ اول، قم: الهادی، ۱۴۰۵ق.
۱۷۱. کتاب الغیبة، شیخ طوسی، محمد بن حسن، تحقیق عبادالله تهرانی و علی احمد ناصح، چاپ اول، قم: دارالمعارف اسلامی، ۱۴۱۱ق.
۱۷۲. کتاب الغیبة، شیخ نعمانی، محمد بن ابراهیم، تحقیق علی اکبر غفاری، چاپ اول، تهران: نشر صدوق، ۱۳۹۷ق.
۱۷۳. کتاب مقدس (عهد جدید)، بی جا: بی نا، بی تا.
۱۷۴. کتاب مقدس (عهد قدیم)، ترجمه فاضل خان همدانی، بی جا: بی نا، بی تا.
۱۷۵. کشف التعمیة فی حکم التسمیة، حر عاملی، شیخ محمد، نسخه خطی به شماره ۴۲۵۲، تهران: کتابخانه مجلس شورای اسلامی.
۱۷۶. کشف الحیل، آیتی، عبدالحسین، تهران: راه نیکان، ۱۳۹۲.
۱۷۷. کشف الغمة، اربلی، علی بن عیسی، تحقیق سید هاشم رسولی محلاتی، ۲ جلد، چاپ اول، تبریز: بنی هاشمی، ۱۳۸۱ق.
۱۷۸. الکشف والبیان، ثعلبی، احمد بن محمد، تحقیق ابومحمد ابن عاشور، ۱۰ جلد، چاپ اول، بیروت: دار احیاء التراث العربی، ۱۴۲۲ق.
۱۷۹. کفایة المهتدی فی معرفة المهتدی عجل الله تعالی فرجه الشریف، میرلوحی، سید محمد، چاپ اول، قم: دارالتفسیر، ۱۴۲۶ق.
۱۸۰. کفایة الأثر، خزاز قمی، علی بن محمد، تحقیق عبداللطیف حسینی، چاپ اول، قم: بیدار، ۱۴۰۱ق.
۱۸۱. کلم الطیب، طیب، سید عبدالحسین، چاپ چهارم، بی جا: کتابخانه اسلام، ۱۳۶۲.
۱۸۲. کمال الدین و تمام النعمة، شیخ صدوق، محمد بن علی، تحقیق علی اکبر غفاری، ۲ جلد چاپ دوم، تهران: اسلامیة، ۱۳۹۵ق.
۱۸۳. کنز العمال، متقی هندی، علی، بیروت: مؤسسه الرساله، ۱۴۰۹ق.
۱۸۴. گوهرهای ناب در کلام امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف، رحمتی شهرضا، محمد، چاپ دوم، قم: مسجد مقدس جمکران، ۱۳۸۶.

۱۸۵. لوح و قلم، مجتهد سیستانی، سید مهدی، چاپ اول، قم: دارالتفسیر، ۱۳۹۶.
۱۸۶. لوامع صاحبقرانی، مجلسی، محمد تقی، ۸ جلد، چاپ دوم، قم: مؤسسه اسماعیلیان، ۱۴۱۴ق.
۱۸۷. مجمع البحرین، طریحی، فخرالدین، محقق: حسینی اشکوری، احمد، ۶ جلد، چاپ سوم، تهران: مرتضوی، ۱۳۷۵.
۱۸۸. مجمع البیان، طبرسی، فضل بن حسن، تصحیح فضل الله یزدی طباطبائی، ۱۰ جلد، چاپ سوم، تهران: ناصر خسرو، ۱۳۷۲.
۱۸۹. مجمع الرجال، قهپایی، عنایه الله، تحقیق ضیاء الدین علامه، ۷ جلد، چاپ دوم، قم: اسماعیلیان، ۱۳۶۴.
۱۹۰. المجموع، نووی، محیی الدین، بیروت: دار الفکر، بی تا.
۱۹۱. المحاسن، برقی، احمد بن محمد، تحقیق جلال الدین محدث، ۲ جلد، چاپ دوم، قم: دار الکتب الإسلامیه، ۱۳۷۱ق.ج
۱۹۲. المحجة فی ما نزل فی القائم الحجة، بحرانی، سید هاشم، چاپ اول، طهران: علی قلی خان قاجار، ۱۲۸۰ق.
۱۹۳. مختصر البصائر، حلی، حسن بن سلیمان، تحقیق مشتاق مظفر، چاپ اول، قم: مؤسسه نشر اسلامی، ۱۴۲۱ق.
۱۹۴. مدینه معاجز الأئمة الإثنا عشر، بحرانی، سید هاشم، ۸ جلد، چاپ اول، قم: مؤسسه معارف اسلامی، ۱۴۱۳ق.
۱۹۵. مرآة العقول فی شرح أخبار آل الرسول، مجلسی، محمدباقر، ۲۶ جلد، چاپ دوم، تهران: دار الکتب الإسلامیه، ۱۴۰۴ق.
۱۹۶. المزار الكبير، ابن مشهدی، میرزا محمد، تصحیح جواد قیومی اصفهانی، چاپ اول، قم، دفتر انتشارات اسلامی، ۱۴۱۹ق.
۱۹۷. المزار فی کیفیة زیارات النبی و الأئمة عليهم السلام، شهید اول، محمد بن مکی، تحقیق سید محمدباقر موحد ابطحی، چاپ اول، قم: مدرسه امام مهدی عليه السلام، ۱۴۱۰ق.
۱۹۸. مسار الشیعة، شیخ مفید، محمد بن محمد بن نعمان، محقق: نجف، مهدی، ۱ جلدی، چاپ اول، قم: دارالمفید، ۱۴۱۳ق.
۱۹۹. مستدرک الصحیحین، حاکم نیشابوری، محمد بن عبدالله، چاپ بیروت: دار

الفکر، بی تا.

۲۰۰. مستدرک الوسائل و مستنبط المسائل، محدث نوری، میرزا حسین، تحقیق مؤسسه آل البيت علیهم السلام، ۲۸ جلد، چاپ اول، قم: مؤسسه آل البيت علیهم السلام، ۱۴۰۸ق.
۲۰۱. مسلخ عشق، رئوفی، مهناز، قم: عهد مانا، ۱۳۹۷.
۲۰۲. مسند احمد، ابن حنبل، احمد بن محمد، تحقیق عامر غضبان، ۵۰ جلدی، چاپ اول، بیروت: مؤسسه الرساله، ۱۴۱۶ق.
۲۰۳. مصابیح السنة، بغوی، حسین بن مسعود، تحقیق محمد سلیم ابراهیم سماره، جمال حمدی ذهبی و یوسف عبدالرحمن مرعشلی، ۴ جلد، چاپ اول، بیروت: دار المعرفه، ۱۴۰۷ق.
۲۰۴. المصباح، کفعمی، شیخ ابراهیم، چاپ دوم، قم: دارالرضی، ۱۴۰۵ق.
۲۰۵. مصباح الزائر، ابن طاوس حلی، سید علی بن موسی، تحقیق مؤسسه آل البيت علیهم السلام، چاپ اول، قم: مؤسسه آل البيت علیهم السلام، بی تا.
۲۰۶. مصباح الشریعة، منسوب به امام صادق علیه السلام، چاپ اول، بیروت: مؤسسه اعلمی، ۴۰۰ق.
۲۰۷. مصباح المتعجد، شیخ طوسی، محمد بن حسن، ۱ جلدی، چاپ اول، بیروت: مؤسسه فقه شیعه، ۱۴۱۱ق.
۲۰۸. مصلحی که جهان در انتظار اوست، صافی، لطف الله، ماهنامه مکتب اسلام، سال اول، شماره سوم، ۱۳۳۷.
۲۰۹. المصنف، صنعانی، عبدالرزاق، تحقیق حبیب الرحمن اعظمی، چاپ اول، بیروت: منشورات مجلس علمی، ۱۳۹۰ق.
۲۱۰. المصنف، کوفی، ابن ابی شیبہ، تحقیق سعید محمد اللحام، چاپ اول، بیروت: دارالفکر، ۱۴۰۹ق.
۲۱۱. مطالب السؤل فی مناقب آل الرسول، ابن طلحه، محمد، چاپ اول، بیروت: البلاغ، ۱۴۱۹ق.
۲۱۲. معجم احادیث الإمام المهدي عجل الله تعالی فرجه الشریف، مؤسسه معارف اسلامی، ۸ جلد، چاپ دوم، قم: مسجد مقدس جمکران، ۱۴۲۸ق.
۲۱۳. المعجم الأوسط، طبرانی، سلیمان بن احمد، تحقیق ابراهیم حسینی، قاهره: دار

- الحرمین، ۱۴۰۵ق.
۲۱۴. المعجم الكبير، طبرانی، سليمان بن احمد، تحقيق عبدالمجيد حمدی، چاپ، بيروت: دار إحياء التراث العربي، ۱۴۰۴ق.
۲۱۵. المعجم الموضوعی لأحاديث الإمام المهدي عجل الله تعالى فرجه الشريف، كوراني، علي، چاپ اول، بيروت: دار المرتضى، ۱۴۳۰ق.
۲۱۶. مجموعة الرسائل، صافي، لطف الله، بي جا: بي نا، بي تا.
۲۱۷. مفاتيح الغيب، فخر رازی، محمد، ۳۲ جلد، چاپ سوم، بيروت: دار إحياء التراث العربي، ۱۴۲۰ق.
۲۱۸. المقالات والفرق، اشعري، سعد بن عبدالله، تصحيح محمدجواد مشكور، چاپ دوم، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۶۰.
۲۱۹. مقتضب الأثر في النص على الأئمة الإثني عشر، جوهری، احمد بن عبد عزيز، تحقيق نزار منصورى، چاپ اول، قم: انتشارات طباطبائي، بي تا.
۲۲۰. المنقح في الإمامة، سُد آبادی، عبدالله، چاپ اول، قم: مؤسسه نشر اسلامي، ۱۴۱۴ق.
۲۲۱. مكيال المكارم في فوايد الدعاء للقائم، موسى اصفهانی، محمدتقی، ۲ جلد، چاپ پنجم، قم: مؤسسه امام مهدی عجل الله تعالى فرجه الشريف، ۱۴۲۸ق.
۲۲۲. الملاحم، ابن منادی، احمد بن جعفر، محقق: عقيلي، عبدالكريم، چاپ اول، قم: دار السيره، ۱۴۱۸.
۲۲۳. الملاحم و الفتن، ابن طاوس حلي، سيد علي بن موسى، ترجمه محمدجواد نجفی، چاپ اول، تهران: اسلاميه، بي تا.
۲۲۴. من لا يحضره الفقيه، شيخ صدوق، محمد بن علي، تحقيق علي اكبر غفاري، ۴ جلد، چاپ دوم، قم: دفتر انتشارات اسلامي، ۱۴۱۳ق.
۲۲۵. المنار المنيف في الصحيح والضعيف، ابن قيم جوزيه، محمد، تحقيق عبدالفتاح ابو غده، چاپ دوم، حلب: دار الاسلاميه، ۱۹۸۳م.
۲۲۶. مناقب آل أبي طالب عليه السلام، ابن شهر آشوب، محمد بن علي، ۴ جلد، چاپ اول، قم: علامه، ۱۳۷۹ق.
۲۲۷. منتخب الأثر في الإمام الثاني عشر، صافي، لطف الله، ۳ جلد، چاپ اول، قم:

- وحدت نشر عالمی، ۱۳۸۰.
۲۲۸. منتهی المقال فی أحوال الرجال، حائری، محمد بن اسماعیل، تحقیق مؤسسه آل البيت عليه السلام، ۷ جلد، چاپ اول، قم: مؤسسه آل البيت عليه السلام، ۱۴۱۶ق.
۲۲۹. منهاج الكرامة فی معرفة الإمامة، حلی، حسن بن یوسف، چاپ اول، مشهد: مؤسسه عاشورا، ۱۳۷۹.
۲۳۰. موعودشناسی و پاسخ به شبهات، رضوانی، علی اصغر، چاپ ششم، قم: مسجد مقدس جمکران، ۱۳۸۸.
۲۳۱. موعودی که جهان در انتظار اوست، دوانی، علی، چاپ چهارم، قم: سازمان تبلیغات اسلامی، ۱۳۸۵.
۲۳۲. المهدویة الخاتمة، خباز، سید ضیاء، ۲ جلد، چاپ اول، قم: دار زین العابدین (ع)، ۱۴۳۸ق.
۲۳۳. المهدی صلی الله علیه و آله، صدر، سید صدرالدین، چاپ سوم، قم: بوستان، ۱۴۲۸ق.
۲۳۴. مهدی منتظر، خراسانی، محمد جواد، چاپ اول، مشهد: نورالکتاب و ضامن آهو، ۱۳۸۸.
۲۳۵. المیزان فی تفسیر القرآن، طباطبایی، سید محمدحسین، ۲۰ جلد، چاپ دوم، بیروت: مؤسسه اعلمی، ۱۳۹۰ق.
۲۳۶. نجم ثاقب در احوال امام غایب، محدث نوری، میرزا حسین، ۲ جلد، چاپ دهم، قم: مسجد مقدس جمکران، ۱۳۸۴.
۲۳۷. نزهة الجلیس، مکی، عباس بن علی، چاپ اول، نجف: مطبعة حیدریه، ۱۳۸۵ق.
۲۳۸. نقد احادیث مهدویت از دیدگاه اهل سنت، بشوی، محمد یعقوب، چاپ اول، قم: مرکز جهانی علوم اسلامی، ۱۳۸۴.
۲۳۹. نوادر الأخبار، فیض کاشانی، ملا محسن، تحقیق مهدی انصاری قمی، چاپ اول، تهران: مؤسسه تحقیقات و مطالعات فرهنگی، ۱۳۷۱.
۲۴۰. نهج البلاغة، امیرالمؤمنین عليه السلام، سید رضی، محمد بن حسین، تحقیق صبحی صالح، چاپ اول، قم: هجرت، ۱۴۱۴ق.
۲۴۱. نهج الخلاص، فتلاوی، مهدی حمد، چاپ اول، بغداد: مکتبه الشهاب الثاقب،

۱۴۲۷ق.

۲۴۲. الوافی، فیض کاشانی، ملا محسن، ۲۶ جلد، چاپ اول، اصفهان: کتابخانه امام امیرالمؤمنین علیه السلام، ۱۴۰۶ق.

۲۴۳. الوافی بالوفیات، صفدی، خلیل بن ایبک، تحقیق هلموت ریتز، ۲۲ جلد، بیروت: دار النشر، ۱۴۰۱ق.

۲۴۴. وسائل الشیعة، حر عاملی، شیخ محمد، تحقیق مؤسسه آل البيت علیهم السلام، ۳۰ جلد، چاپ اول، قم: مؤسسه آل البيت علیهم السلام، ۱۴۰۹ق.

۲۴۵. وفيات الأعیان، ابن خلکان، احمد بن محمد، ۸ جلد، چاپ اول، بیروت: دار الفکر، بی تا.

۲۴۶. الهدایة الكبرى، خصیبی، حسین بن حمدان، چاپ اول، بیروت: البلاغ، ۱۴۱۹ق.

۲۴۷. ینابیع المودة لذوی القربی، قندوزی حنفی، سلیمان، تحقیق علی بن جمال اشرف حسینی، ۴ جلد، چاپ دوم، قم: دار الأسوه، ۱۴۲۲ق.

۲۴۸. الیواقیت و الجواهر، شعرانی، عبدالوهاب، مصر: الازهر، ۱۳۰۷ق.